شناختنامهٔ علی بن ابراهیم قمی

علی اشرف عبدی

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدی، علی اشرف، ۱۳۴۸ -
شناخت‌نامه علی بن ابراهیم / علی اشرف عبدی.-
قم: زائر، ۱۳۸۸
۵۱۱ ص. ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۰-۸
کتابنامه بصورت زیرنویس.
[مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی؛ اثر شماره:۲۲]
۱. قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق- کنگره‌ها.
۲. محدثان شیعه، قرن ۳ ق.الف. کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی
BP۱۱۶ق۸ع۲

مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)

شماره: ۲۲

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان:	**شناخت‌نامه علی بن ابراهیم قمی(ره)**
مؤلف:	علی اشرف عبدی
ناشر:	انتشارات زائر
چاپخانه:	زائر
صفحه‌بندی:	فیض الله
نوبت چاپ:	اول / زمستان ۱۳۸۸
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
قیمت:	۵۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۰-۸

کلیه حقوق برای پژوهشکده علامه طباطبائی(ره) محفوظ است.

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر
تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹- ص.پ: ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

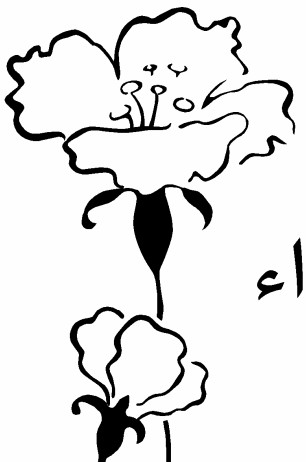

اهداء

«یا فاطمهٔ اشفعی لی فی الجنّه»

به روح بلند و آسمانی کریمه اهل بیت

حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

و ارواح جمیع محبین خاندان عصمت و طهارت

بویژه پدر و مادرم

فهرست مطالب

مقدمه کنگره **۱۵**
سرآغاز **۱۹**

بخش اول:
علی بن ابراهیم قمی از دیدگاه علمای رجال

نجاشی در کتاب *رجال* خود دربارهٔ علی بن ابراهیم می‌گوید: ۲۵
مرحوم شیخ در *فهرست* درباره علی بن‌ابراهیم بن‌هاشم القمی می‌فرماید: ۲۵
علامه حلی در ***خلاصةالرجال*** درباره علی بن‌ابراهیم بن‌هاشم القمّی فرموده: ۲۶
در ***جامع الرواة*** درباره علی بن إبراهیم بن هاشم القمی آمده است: ۲۶
مرحوم مامقانی در *تنقیح‌المقال* درباره علی‌بن ابراهیم بن‌هاشم می‌فرماید: ۲۸
در کتاب *نقد الرجال* در مورد علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی آمده است: ۲۹
علی بن إبراهیم بن هاشم القمی در کلام *مجلسی اوّل*: ۳۰
علامه مجلسی در کتاب *بحارالانوار* درباره علی بن ابراهیم می‌فرماید: ۳۰
مؤلفاته ۳۱
مشایخه ۳۱
رواته ۳۳
وفاته ۳۴
محمّد بن علی بن ابراهیم بن هاشم ۳۴
مؤلف *منتهی المقال* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم می‌فرماید: ۳۴

مؤلف منتخب *التواریخ* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم قمی فرموده است:..... ۳۵
مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب *فوائد الرضویه* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی ابوالحسن فرموده:..... ۳۶
شیخ عباس قمی درباره علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمّی در کتاب *الکنی و الالقاب* فرموده است:..... ۳۷
شیخ عباس قمی در *تحفة الاحباب* درباره علی بن ابراهیم هاشم القمی می‌گوید:..... ۴۳
مؤلف ***بهجة الامال*** درباره علی بن ابراهیم می‌گوید:..... ۴۳
مؤلف *اتقان المقال* درباره‌ی علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:..... ۴۵
ابن حجر عسقلانی درباره‌ی علی بن ابراهیم می‌گوید:..... ۴۵
مؤلف *معجم الادباء* درباره‌ی علی بن ابراهیم می‌گوید:..... ۴۵
عمر *رضا کحّاله* درباره علی بن ابراهیم می‌گوید:..... ۴۶
علی بن ابراهیم بن هاشم در *معجم رجال الحدیث* سید ابوالقاسم خوئی:..... ۴۶
طبقته فی الحدیث..... ۴۷
اختلاف الکتب..... ۴۸
اختلاف النسخ..... ۵۸
مرحوم سید ابوالقاسم خوئی درباره **التوثیقات العامة** در *معجم رجال الحدیث* فرموده:..... ۶۰
مرحوم محمد تقی شوشتری (تستری) در *قاموس الرجال* در مورد علی بن إبراهیم بن هاشم فرموده است:..... ۶۲
آقا بزرگ تهرانی در کتاب *طبقات أعلام الشیعه* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی فرموده است:..... ۶۳
مؤلف ***تأسیس الشیعة*** درباره علی بن ابراهیم القمّی می‌فرماید:..... ۶۵
مؤلف کتاب *اصول علم الرجال* در بحث توثیق الرجالی لاسانیده می‌فرماید:..... ۶۵
مؤلف ***ثقات الرواة*** درباره علی بن إبراهیم بن هاشم فرموده:..... ۶۹
علی بن ابراهیم بن هاشم القمی در کلام صاحب ***بهجة الامال***:..... ۷۰
مؤلف *مستدرکات علم الرجال* درباره علی بن إبراهیم بن هاشم القمّی فرموده:..... ۷۱
در گنجینه *دانشمندان* درباره علی بن ابراهیم قمی آمده است:..... ۷۳
مورخ معاصر مرحوم علی دوانی در کتاب *مفاخر اسلام* درباره علی بن ابراهیم قمی می‌نویسد:..... ۷۴

علی بن ابراهیم در منابع رجالی پیشین ۷٤
علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی بعدی ۷٦
علی بن ابراهیم در منابع رجالی متأخر ۷۷
علی بن ابراهیم و دانشمندان رجالی معاصر ۸۰
نظرات ما پیرامون وی ۸۲
علی بن ابراهیم و دانشمندان عامه ۸٤
استادان او ۸۵
شاگردان وی ۸۷
تألیفات علی بن ابراهیم ۸۷
تفسیر علی بن ابراهیم ۸۸
فرزندان دانشمند او ۹۲
مؤلف *کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی* درباره علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: ۹٤
تألیفات ۹۵
در *مقدمه تفسیر قمی* به تحقیق محمد صالحی *اندیمشکی* درباره ترجمهٔ الشیخ علی بن إبراهیم بن هاشم القمّی آمده است: ۹۵
اسمه و نسبه ۹۵
مشایخه منهم ۹۵
مصنّفاته ۹٦
طبقته فی الرجال ۹٦
اقوال العلماء فیه ۹۷
منهجه فی التفسیر ۹۷
اقوال العلماء حول التفسیر القمی ۹۸
کلام صاحب *منتهی الکلام* فی تفسیر القمّی ۱۰۰
ابوالفضل عرب زاده درباره زندگی و جایگاه علمی و معنوی علی بن ابراهیم قمی نوشته است: ۱۰۳
قم در گذرگاه تاریخ ۱۰۳
قم و تشیع ۱۰۵
عظمت مکتب اشعری ۱۰٦
مجمع علمی قم ۱۰۷

رشد علمی قم ۱۰۸
خاندان علی بن ابراهیم ۱۰۹
ابراهیم بن هاشم/ ابو اسحاق قمی[ق ۲و۳] ۱۰۹
شخصیت علی بن ابراهیم قمی ۱۱۱
پژوهشی در تفسیر علی بن ابراهیم ۱۱۲
نتیجه بحث و پیشنهاد ۱۱۹
پیشنهاد ۱۲۰
مزار علی بن ابراهیم ۱۲۱
سید سیف الله نحوی درباره علی بن ابرهیم، اقیانوس حدیث نوشته است: ۱۲۱
ابراهیم بن هاشم ۱۲۲
علی بن ابراهیم ۱۲۴
آثار و تألیفات ۱۲۶
تفسیر نور با نور ۱۲۸
بستگان ۱۲۹
اسحاق بن ابراهیم ۱۳۰
۱. احمد بن علی بن ابراهیم ۱۳۰
۲. محمد بن علی ۱۳۱
۳. ابراهیم بن علی ۱۳۱
پرواز به بیکران ۱۳۲

بخش دوم:
تفسیر قمی از دیدگاه کتابشناسان

تفسیر القمّی در الذریعه آقا بزرگ تهرانی ۱۳۵
منهجه فی التفسیر ۱۴۵
دیدگاه آیة الله شیخ جعفر سبحانی درباره اسناد تفسیر قمی در کتاب *کلیات فی علم الرجال* ۱۴۷
۱. **ترجمة** القمّی ۱۴۷
۲. مشایخه ۱۴۷
۳. طبقته فی الرجال ۱۴۸
۴. تعریف للتفسیر ۱۴۸

٦. التفسير ليس للقمّی وحده ۱۵۰
دیدگاه مؤلف کتاب المفسرون حیاتهم و منهجهم در مورد تفسیر القمّي ۱۵٦
حیاة المؤلف ۱۵٦
آثاره و مؤلفاته ۱۵۷
تعریف عام ۱۵۷
منهج التفسیر ۱٦۰
در کتاب بحوث فی علم الرجال درباره حول الرواة فی تفسیر القمّی چنین آمده است: .. ۱٦۱
تفسیر و تأویل تفسیر قمی از نظر هاشم معروف حسني ۱٦٤
نگاهی به تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ و تفسیر علی بن ابراهیم ۲۰۰
نظر سید بن طاووس درباره تفسیر قمي ۲۱۱
فصل ۲۱۱
فصل ۲۱۳
فصل ۲۱٤
فصل ۲۱۵
آیة الله استادی درباره تفسیر قمّی می‌فرماید: ۲۱۸
تفسیر علی بن ابراهیم قمّی [ت ۳۰۷ هـ] در طبقات مفسران شیعه ۲۳۱
سرآغاز خطبه ۲۳۲
توصیف تفسیر ۲۳٤
تفسیر قمی در ترازوی نقد آقایان حسن شریفی و محمد حسین مبلّغ ۲۳٤
دیدگاه‌ها ۲۳٦
نقد تفسیر قمی از دیدگاه علم رجال ۲٤۱
شخصیت علی بن ابراهیم ۲٤۲
نوشته‌های علی بن ابراهیم ۲٤۳
مشایخ روایی علی بن ابراهیم ۲٤٤
عبّاس بن محمّد در نگاه عالمان رجالی ۲٤۵
ابی الجارود در بیان اهل رجال ۲٤۷
ماهیت تفسیر ۲٤۹
علت اشتباه و ابهام ۲۵۳
سبک نگارش ۲۵٤

منابع تفسیر و شیوه نقل روایات و اسناد ۲۵۵
روایت‌های علی بن ابراهیم ۲۵۶
۲. روایت‌های ابی جارود ۲۵۸
روایت‌های متفرقه ۲۵۸
میزان پردازش تفسیر قمی به مباحث فقهی ۲۶۰
نمود مبحث کلامی در تفسیر قمی ۲۶۲
ویژگی‌ها و امتیازهای تفسیر قمی ۲۶۳
کاستی‌های تفسیر قمی ۲۶۶
روایت‌های ساختگی در تفسیر قمی ۲۶۶
پژوهشی پیرامون تفسیر قمی با قلم محقق ارجمند سید احمد موسوي ۲۶۹
هدف کلی بحث ۲۷۰
دور نمای کلی ۲۷۱
علت اشتباه ۲۷۲
شواهد و ادله ۲۷۴
توضیحات ۲۷۸
۱. تفسیر علی بن ابراهیم[متوفی بعد از ۳۰۷]: ۲۷۹
۲. تفسیر ابوالجارود: ۲۷۹
۳. روایات متفرقه: ۲۸۰
جمع‌بندی و خلاصه گفتار ۲۸۵
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در دانشنامه جهان اسلام ۲۸۵
تفسیر قمی در دائرة المعارف تشیع ۲۹۴
پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی به قلم محقق گرامی جناب آقای دکتر قاضی زاده ۲۹۶
مقدمه ۲۹۶
مؤلف ۲۹۶
کتاب ۲۹۸
منابع تحقیق پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم ۳۰۰
بررسی سندی تفسیر ۳۰۲
خلاصه‌ی ویژگی‌های سندی کتاب ۳۰۹
بررسی محتوایی و متنی تفسیر ۳۱۲

تفسیر تأویلی ۳۱۳
منشأ نوعی از تفاسیر تأویلی ۳۱۵
۱. اشتمال بر تأویل ۳۱۸
ب. روایات تأویلی منقول از غیر علی بن ابراهیم ۳۲۰
ج. تفسیر تأویلی از علی بن ابراهیم ۳۲۲
د. تأویل‌های شخص مصنف ۳۲۳
۲. نقل اسباب نزول ۳۲٤
۳. نقل اخبار پیشینیان و داستان‌های قرآنی و ذکر غزوات ۳۲۵
٤. توضیح لغات و عبارات دور از ذهن و مشکل ۳۲٦
۵. جمع روایی نسبت به روایات متعدد مربوط به یک آیه ۳۲٦
٦. اشاره به مباحث کلامی و ردّ فرق باطله ۳۲۷
علوم قرآنی در تفسیر علی بن ابراهیم ۳۲۷
۱. نسخ ۳۲۷
۲. توقیفی نبودن جایگاه آیات ۳۲۸
۳. حروف مقطعه ۳۲۹
٤. محکم و متشابه ۳۳۰
تفسیر علی بن ابراهیم القمی در اثر بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین ۳۳۱
تفسیر القمی در مقاله مجله حوزه ۳۳۲
گزینش‌های تفسیر قمی ۳۳٤
مؤلف تفسیر ۳۳۵
تفسیرالقمی در مقدمه تفسیر منشورات اعلمي ۳۳٦
المؤلف و الکتاب ۳۳٦
ابنه ۳۳۷
والده ۳۳۸
مؤلفاته ۳۳۸
حول عبارة القمّی فی مقدمة تفسیره در اثر سید علی حسینی میلاني ۳٤۳
تفسیر علی بن ابراهیم قمّي[عربي] در اثر مفسران شیعه ۳٤۵
کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی در سایت فرهنگی جام طهور ۳٤۷
معرفی اجمالی مؤلف و نویسنده کتاب ۳٤۷

ساختار و تقسیم بندی کتاب ۳٤۸
معرفی کتاب و نویسنده آن از دیدگاه صاحب‌نظران ۳٤۹
چاپ و نشر ۳۵۰
منابع ۳۵۰
تفسیر قمی در سایت شخصی ۳۵۱
اهمیت تفسیر ۳۵۱
روش مفسر ۳۵۲
منابع: ۳۵۲

بخش سوم:
ابی الجارود و تفسیر او از دیدگاه دانشمندان

زیاد بن المنذر در رجال نجاشي ۳۵۷
زیاد بن المنذر در کتاب *فهرست شیخ طوسی*: ۳۵۷
زیاد بن المنذر ابو الجارود در کتاب *رجال ابن داود*: ۳۵۸
علامه حلی درباره زیاد بن المنذر ابو الجارود الهمدانی می‌گوید: ۳۵۸
حاج شیخ عباس قمی در کتاب *الکنی و الالقاب* درباره ابوالجارود می‌گوید: ۳۵۹
مرحوم *شوشتری* درباره زیاد بن منذر می‌گوید: ۳۵۹
شیخ *عباس قمی* درباره زیاد بن منذر می‌فرماید: ۳٦۰
زیاد بن من المنذر در کتاب *اتقان المقال*: ۳٦۱
زیاد بن منذر در کتاب **بهجة** الآمال: ۳٦۲
زیاد بن منذر در کتاب *الجامع فی الرجال*: ۳٦۵
زیاد بن المنذر در کتاب *ثقات الرواة*: ۳٦۷
زیاد بن المنذر ابی الجارود در روضة المتقین مجلسی اول ۳۷۰
ابوالجارود در اعیان الشیعه سید محسن امین ۳۷۱
کنیته ۳۷۱
اقوال العلماء فیه ۳۷۲
مؤلفاته ۳۷۵
الکلام علی تفسیره ۳۷۵
التمییز ۳۷٦

جارودیه در کتاب الملل و النحل شهرستاني ۳۷۷
زیاد بن المنذر در کتاب جامع الرواة ۳۸۰
تفسیر أبی الجارود در کتاب الذریعه آقا بزرگ تهراني ۳۸۲
تفسیر ابی الجارود زیاد بن المنذر السرحوب در کتاب صیانة القرآن ۳۸۲
زیاد بن منذر در کتاب طبقات مفسران دکتر عقیقی بخشایشي ۳۸۳
تفسیر ابی الجارود در کتاب مفسران شیعه ۳۸۵
زیاد بن المنذر در معجم الرجال آیة الله خوئی ﷺ ۳۸٦
طبقته فی الحدیث ۳۹۰
زیاد بن المنذر در کتاب تأسیس الشیعه ۳۹۱
نظر آیة الله معرفت درباره تفسیر ابی الجارود در کتاب التفسیر والمفسران ۳۹۱
تفسیر ابی الجارود در دائرة المعارف تشیع ۳۹۲
ابوالجارود در دائرة المعارف ۳۹۳
ابوالجارود در دائرة المعارف بزرگ اسلامي ۳۹۵

بخش چهارم:
ابراهیم بن هاشم از دیدگاه علمای رجال

نجاشی در کتاب خود درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمّی فرموده: ٤٠٥
شیخ *طوسی* دربارهٔ ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق می‌گوید: ٤٠٥
علامه *حلی* در باره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق می‌گوید: ٤٠٦
ابراهیم بن هاشم القمی در کتاب ***تحفة الاحباب*** فی نوادرآثار الاصحاب: ٤٠٦
ابراهیم بن هاشم القمی در کتاب *قاموس الرجال* ٤٠٧
ابراهیم بن هاشم در کتاب *اتقان المقال*: ٤١١
شیخ *موسی زنجانی* درباره ابراهیم بن هاشم می‌گوید: ٤١٢
ابراهیم بن هاشم از دیدگاه ابن حجر *عسقلانی*: ٤١٤
اردبیلی مؤلف *جامع الرواة* درباره ابراهیم بن هاشم القمّی چنین می‌گوید: ٤١٥
علامه *حلی* درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمّی می‌فرماید: ٤١٦
سید بحر العلوم در کتاب *فوائد رجالیه* درباره ابراهیم بن هاشم می‌فرماید: ٤١٦
میرداماد در کتاب *الرواشح السماویه* در فصل ***الرابعة الرّاشحة*** دربارهٔ ابراهیم بن هاشم چنین می‌گوید: ٤٣٣

مرحوم مامقانی در کتاب *تنقیح المقال* درباره إبراهیم بن هاشم القمّی می‌فرماید: ٤٣٥
التمییز ٤٥٤
تذییل ٤٥٦
ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمّی از نظر آیة الله خوئي ٤٥٩
ـ ابراهیم ابو اسحاق ٤٥٩
طبقته فی الحدیث ٤٦١
اختلاف الکتب ٤٦٤
اختلاف النسخ ٤٨٤
إبراهیم بن هاشم در کتاب ثقات الرواة سید حسن موسوي ٤٨٩
إبراهیم بن‌هاشم الخلیل أبوإسحاق القمی در کتاب مستدرکات علم الرجال ٤٩٠
ابراهیم بن هاشم کوفی در اثر آقای علی آقا جانی قناد ٤٩٣
سرآغاز ٤٩٣
مها جرت از کوفه به قم ٤٩٤
حوزه‌های درسی کوفه و قم ٤٩٥
روایت ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام ٤٩٧
روایت ابراهیم از امام رضا علیه‌السلام ٤٩٨
شاگردی یونس بن عبدالرحمان ٤٩٩
ابراهیم در کلام علما ٥٠١
وثاقت ابراهیم بن هاشم ٥٠٣
روایت ابراهیم از حمّاد بن عثمان و یا حمّاد بن عیسی ٥٠٧
تألیفات وی ٥٠٨
مشایخ و اساتید وی ٥٠٨
شاگردان وی ٥٠٩
خاندان وی ٥١٠
وفات و مدفن وی ٥١١

مقدمه کنگره

شناختِ هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علـوم انسانی به‌ویژه دانش‌هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی ازتـاریخ آن علوم بیش‌تر احساس می‌شود. چنان که یک فقیه هرگز نمی‌تواند بدون آگـاهی از تاریخچـهٔ مـسألهٔ فقهـی و تحـولات آن در طـول تـاریخ، و نیـز آرا و اقـوال و موضع‌گیری فقهای گذشته به اظهارنظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضـرورت وجـود داشـته، بلکـه اهمیتـی دو چندان می‌یابد.

درایت و فهم و فقه‌الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحـولات تـاریخی حـدیث ممکـن نیـست. کـسی کـه نمـی‌دانـد احادیـث موجـود، عـین الفـاظ معصومان علیهم‌السلام است یا نقل به معنا، یا نقل بـه مـضمون شـده، قطعـاً در اسـتنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می‌گردد.

قرن چهارم هجری بی‌تردید نقطهٔ عطفی در تـاریخ تحـولات حـدیث شـیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب زبانان ساکن جنوب عـراق بودنـد، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را بـه راویـان و محـدثان ایـران زمـین داده، عالمان فرهیختهٔ ایرانی عهده‌دار منصب مهمّ نقل حدیث گردیدند.

حلقهٔ واسطهٔ این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می‌شود، که احادیث و فرهنگ شیعه و میراث علمی و حدیثی گران‌بهای اهل بیت علیهم‌السلام را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الباقر علیه‌السلام» و «قال الصادق علیه‌السلام» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست‌نشاندگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کنار می‌زدند و مردم را با معارف اصیل وحیاتی اسلام آشنا می‌کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک‌باره قم جانشین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت علیهم‌السلام مفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زیبندهٔ «حرم اهل بیت علیهم‌السلام» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت ستی فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مَهبط شیعیان وکانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی تأثیر نبود، و قم این‌گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث‌دار حدیث اهل بیت علیهم‌السلام گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکریین علیهم‌السلام و بیش‌تر دوران غیبت صغری[1] را درک کرده از بزرگ‌ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرکت خود به رغم عارضهٔ چشم، که در نیمهٔ عمر به آن مبتلا گردید، نه تنها عهده دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه‌الحدیث نیز پرداخته است.

کتاب شریف کافی که نخستین و مهم‌ترین جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیهٔ حدیث، به‌شمار می‌رود و ثقةالاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گردآورده، کاملاً نشان دهندهٔ تلاش شبانه‌روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است. و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد [علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی] برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به‌نظر می‌رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینی ﷺ از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیرمایهٔ کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژهٔ علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیرالقمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به‌گونه‌ای که مرحوم صدوق از پرورش‌یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مکثّرین در تفسیر قرآن است.

جمع‌آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه‌های تفسیری و نیز کاوِش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می‌طلبد که ابتدا، آثارش گرد آوری و به‌صورت مُصحَّح و مُنقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می‌گردد نه‌تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش‌های دامنه‌دارتر خواهد بود. بِدان امید که حضرت حق- سبحانه و تعالی- این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان برخود لازم می‌دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر

دینی و نشر فرهنگ و معارف اسلامی می‌کوشند، به‌ویژه تولیت مُعظّم آستانه مقدسه حضرت آیة الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعهٔ آثار این کنگره سهیم بوده‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال برتوفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی- دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱٤۳۰

سرآغاز

در روایتی امام صادق علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمودندکه:

«هرگاه خوبی حال مردی[اعمال و کردار نیکویش] به شما رسید به حسن و زیبایی عقلش بنگرید».[1]

یکی از راویان معروف و پر آوازه و نامدار جهان اسلام علی بن ابراهیم قمی است که به جهت علم و خرد قرآنی و اثر ارزشمند تفسیری‌اش معروف به مفسر قمی می‌باشد. وی دوران زندگی سه امام معصوم علیهم‌السلام، یعنی حدود ۲۵ سال از زمان امام هادی علیه‌السلام و تمام دوران زندگی امام حسن عسکری علیه‌السلام و بیش از نیمی از دوران غیبت صغری امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف را درک کرده است و در واقع از اصحاب سه امام معصوم علیهم‌السلام شمرده می‌شود. اثر علمی ایشان در تفسیر قرآن بعد از ده قرن به عنوان یکی از منابع اصیل و محکم تفاسیری چون صافی، البرهان، نورالثقلین، المیزان قرار گرفته است. از نکات حائز اهمیت این تفسیر آن‌است که جنبه ولایی آن از هر تفسیر دیگر قوی‌تر است.

مفسر بزرگ معاصر حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «ما در شأن نزول آیات شریفه قرآن هیچ چیز معتبر و مستندی بهتر از آثار علی بن ابراهیم

---

[1] . اصول کافی: ج ۱،ص۱۳.

قمی نداریم» از نگاه دیگر علی بن ابراهیم در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام و نواب اربعه به عنوان یک مجتهد و فقیه مطرح است. عالم بزرگ عامه ابن ندیم در فهرست خود از علی بن‌ابراهیم یاد می‌کند.

محدث بزرگ مرحوم محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب معروف و معتبر الکافی- اولین دائرةالمعارف حدیث شیعه- ازشاگردان علی بن ابراهیم قمی است.

وی از استاد خود علی بن ابراهیم قمی ۷۱٤۰ روایت نقل کرده که علی بن‌ابراهیم از این تعداد ٦۲۱۲ مورد را از پدرش نقل کرده است. پدر او ابراهیم بن هاشم اولین کسی است از کوفه هجرت کرده و با فرهنگ و مکتب حدیثی کوفه به سوی قم روانه می‌شود. او با برقراری ارتباط دو سویه دو مکتب حدیثی کوفه و قم و نشر مناقب و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام بنیان فرهنگی شهر مذهبی را مستحکم می‌سازد.

به همین سبب علی‌بن ابراهیم و خاندان او مشمول روایت شریف امام صادق علیه‌السلام هستند که فرمود:

«**اعرفوا منازل الرجال منا علیٰ قدر روایاتهم عنا**»[1]؛ ارزش و جایگاه افراد را از میزان احادیثی که از ما نقل کرده‌اند بشناسید.

اگر امروزه چیزی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده به برکت علی‌بن ابراهیم است. این فقط یک گفتار و نوشتار و ادعا نیست. بلکه بررسی در ابواب کتاب کافی که شاگرد او نوشته ثابت کننده این مدعیٰ می‌باشد. علاوه بر آن کتاب‌هایی که این شخصیت بزرگوار نوشته مؤید این مطلب است.

این شخصیت بزرگ آن‌چنان که لازم بوده به جامعه معرفی نشده است ولی

---

۱ . رجال کشی:ص۳؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۱٤۹؛ بحار الانوار: ج ۲، ص۱۵۰.

اخلاص و عمل او موجب می‌شود بعد از قرنها با اراده خداوند و لطف و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام توسط رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای نام و یاد او به زبان‌ها افتد، و از طرف تولیت آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام حضرت آیت الله مسعودی خمینی کنگره‌ای برگزار می‌گردد. این‌جای بسی تقدیر و تشکر است.

آنچه که در پیش روی شماست مجموعه‌ای از نوشته‌های اهل تفسیر و اهل درایه و رجال و فلسفه و حدیث و اهل تحقیق و پژوهش و مطالعه درباره شخصیت، زندگی و آثار، و خاندان علی‌بن ابراهیم است که در یک جا با عنوان «شناختنامه علی بن ابراهیم قمی» (دفتر نخست) جمع شده است. تا راهی آسان برای بررسی ابعاد شخصیتی ایشان باشد.

این دفتر حاصل کنکاش در منابع مختلف از جمله کتب_ نشریات، دانشنامه‌ها، دائرة المعارف‌ها و سایت‌های اینترنتی که به زبان‌های فارسی و عربی از نویسندگان و پژوهشگران به چاپ رسیده می‌باشد.که درچهار بخش اصلی با عناوین: ***بخش اول***: علی بن ابراهیم قمی از دیدگاه علمای رجال. ***بخش دوم***: تفسیر قمی از دیدگاه کتابشناسان. ***بخش سوم***: ابوالجارود و تفسیر او از دیدگاه دانشمندان. ***بخش چهارم***: ابراهیم بن هاشم از دیدگاه علمای رجال. گرد آمده است.

امید آن که همه‌ی این تلاش‌ها گامی هر چند کوتاه در راه نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام بوده و مورد رضایت الهی قرار گیرد. و در پایان از دبیر محترم کنگره جناب حجةالاسلام و المسلمین عابدی و سایر عزیزان تشکر می‌کنم.

والحمد لله اولاً و اخراً

علی اشرف عبدی

شعبان المعظم ۱۴۳۰

بخش اول:

علی بن ابراهیم قمی

از دیدگاه علمای رجال

نجاشی در کتاب رجال خود دربارهٔ علی بن ابراهیم می‌گوید:

علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فأكثر وصنّف كتباً واضرّ في وسط عمره و له كتاب التفسير، كتاب الناسخ والمنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرک، كتاب فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام كتاب المغازي، كتاب الأنبياء، رسالة في معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمشذّر، الله أعلم أنه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله قال كتب الى علي بن ابراهيم باجازة سائر حديثه و كتبه.[1]

مرحوم شیخ در فهرست درباره علی بن‌ابراهیم بن‌هاشم القمی می‌فرماید:

له كتب، منها: كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد، و زاد بن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن و رواياته. اخبرنا بجميعها جماعة عن ابي محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري، عن علي بن ابراهيم.

و اخبرنا بذلک الشيخ المفيد رحمه الله، عن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه، عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه، عن علي بن

---

[1] . رجال النجاشی، ص ۱۹۷.

ابراهيم، إلّا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير، و قال: لا ارويه لانّه محال. وروى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من ابي جعفر محمّد بن علي الجواد عليه السلام، رويناه بالاسناد الاول.[1]

علامه حلی در *خلاصة‌الرجال* درباره علی بن‌ابراهیم بن‌هاشم[2] القمّی فرموده:

له كتب، منها كتاب التفسير و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد، و زاد بن النديم، كتاب المناقب، و كتاب اختيار القرآن و رواياته، اخبرنا بذلك الشيخ المفيد رحمه الله عن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه عن ابيه، و محمّد بن الحسن، و حمزة بن محمّد العلوي، و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الاّحديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنه محال، و روى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من أبي جعفر محمّد بن علي الجواد عليه السلام، رويناه بالاسناد الاول.[3]

در *جامع‌الرواة* درباره علی بن إبراهیم بن هاشم القمی آمده است:

ابو الحسن ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر و صنف كتبا و اضرفي وسط عمره [صه. جش]«مح»

و هوالذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكليني كثيرا له كتب روى عنه ابو محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري و محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه في [ست] في ترجمته. الصدوق عن ابيه عنه في مشيخة[يه] في طريق هشام بن سالم و طريق صفوان بن يحيى و ذريح

---

۱. فهرست شیخ طوسی، ص۱۵۳ ـ ۱۵۲، چاپخانه باقری، چاپ اول ۱٤۲۲ ق.

۲. هو من مشائخ ثقة الاسلام الكلينى المتوفى سنه۳۲۸ ، و روى عنه حمزة بن القاسم ابن على من احفاد أبى الفضل العباس عليه السلام.

۳. رجال علامه حلی، الحسن بن یوسف بن علی المطهر الحلی، ص۱۱۵، باب علی.

المحاربي و ابراهيم بن عبدالحميد و غيرهم. محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه و حمزة بن محمّد و محمّد بن علي عنه في [ست] في ترجمة عبدالله بن يحيي الكاهلي. عنه عن ابيه و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عنه في ترجمة محمّد بن ابي عمير، عنه حمزة بن محمّد العلوي في مشيخة[يه] في طريق الحسن بن فازن[قارن خ].

عنه محمّد بن الحسن الصفار في [يب] في باب ديات الشجاج. عنه محمّد بن الحسن بن الوليد في [ست] في ترجمة محمّد بن اسماعيل بن بزيع. عنه ابومحمّد الحسن بن حمزة العلوي في [بص] في باب مقدار ما يكون بين البئر و البالوعة و في باب الرجل يموت و هو جنب و في باب وقت نوافل النهار. عنه محمّد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه في مشيخة[يه] في طريق داود الصرمي و في طريق الريان بن الصلت و في طريق ابي ثمامة و في طريق ابراهيم بن هاشم و في طريق اسماعيل بن عيسى. عنه محمّد[احمد خ] بن زياد بن جعفر الهمداني في طريق زكريا بن آدم. عنه احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه في طريق سهل بن اليسع و في طريق ابي زكريا الاعور و في طريق ابراهيم بن محمّد الهمداني و في طريق بلال المؤذن و في طريق حمدان الديواني فعلي هذا محمّد بن زياد في نسخة سهو من النساخ و الله اعلم. عنه الحسين بن ابراهيم رضي الله عنه في طريق الريان بن الصلت. عنه الحسين[الحسن خ] بن ابراهيم بن با بانه[تاتا نه خ] رضي الله عنه في طريق العبّاس بن هلال عنه الحسين بن ابراهيم رضي الله عنه في طريق محمّد بن القاسم بن الفضيل. عنه احمد بن علي بن زياد رضي الله عنه في طريق ادريس بن زيد. عنه ابو عبدالله محمّد بن احمد الصفواني في مشيخة [يب] في طريق الفضل بن شاذان. الحسين بن حمدان عن علي بن ابراهيم في [ست] في ترجمة غياث بن ابراهيم. ابو القاسم جعفر بن محمّد عن ابيه عنه في [يب] في باب فضل زيارة ابي عبدالله الحسين بن علي عليه‌السلام. احمد بن محمّد بن سعيد عن الحسن[الحسين خ] بن القاسم عن علي بن ابراهيم في باب علامة اول شهر رمضان.[1]

---

۱. جامع الرواة، ج۱، ص٥٤٦ ـ ٥٤٥؛ محمد بن على الاردبيلى الغروى الحائرى، شركت چاپ نگين، ١٣٣٤ش.

مرحوم مامقانی در *تنقیح‌المقال* درباره علی‌بن ابراهیم بن‌هاشم می‌فرماید:

علي بن ابراهيم بن هاشم ابوالحسن القمّي قال النّجاشي بعد هذا العنوان ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثرو صنّف كتبا و اضرّ في وسط عمره و له كتاب التّفسير كتاب الناسخ و المنسوخ كتاب قرب الاسناد كتاب الشّرايع كتاب الحيض كتاب التّوحيد والشرک كتاب فضائل اميرالمؤمنين عليه‌السلام كتاب المغازي كتاب الانبياء و رسالة في معنى هشام و يونس جوابات مسائل ساله عنها محمّد بن بلال كتاب يعرف بالمشّذر الله اعلم انّه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيد الله قال كتب الى علي بن ابراهيم باجازة ساير حديثه و كتبه انتهى و مثله بعينه الى قوله وسط عمره في القسم الأوّل من الخلاصة و عنونه ابن داود في الباب الأوّل و نقل توثيق النّجاشي و وثقة في الوجيزة والبلغة و المشتركات و غيرها ايضا و عن اعلام الورى انّه من اجلّ روات اصحابنا و قال في الفهرست علي بن ابراهيم بن هاشم القمي له كتب منها كتاب التّفسير و كتاب في النّاسخ و المنسوخ و كتاب المغازي و كتاب الشّرايع و كتاب قرب الاسناد وزاد بن النّديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن اخبرنا بجميعها جماعة عن ابي محمّد الحسن بن الحمزة العلوي الطبرسي عن علي بن ابراهيم و اخبرنا محمّد بن محمّد النّعمان عن محمّد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمّد بن الحسين و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الّا حديثا واحد استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير و قال لا ارويه و روى ايضا حديث تزويج المامون امّ الفضل من محمّد بن علي عليهما‌السلام رويناه بالأسناد الأوّل انتهى و لم اقف على تاريخ وفاته و يستفاد ممّا مرّ نقله في العيون في ترجمة حمزة بن القاسم من ولد ابي الفضل من روايته عن علي هذا سنة سبع و ثلثمائة هو حيوته في بذلک الوقت و موته بعده و من هنا يظهر انما ذكره السيد صدرالدّين في تعليقه علي منتهى المقال من درک الرجل الرضا عليه‌السلام اشتباه لانه عليه‌السلام توفي سنة اثنتين و مأتين و لا تقضى العادة ببقاء على هذا من ذلک الزّمان مع بلوغه اقلا الى التاريخ المزبور مع انا لم نقف له على رواية واحد عن الرّضا عليه‌السلام التميز قد سمعت من النّجاشي رواية الحسن بن حمزة العلوي عنه و من الفهرست رواية علي بن

الحسين و محمّد بن الحسين و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه و عنه ميزه بهؤلاء في المشتركاتين بزيادة محمّدبن يعقوب الكليني ﷺ فانّه يكثر عنه الرّواية في الكافي جدّا و نقل في جامع الرّواة رواية محمّد بن الحسن الصّفار و محمّد بن الحسن بن الوليد و محمّد بن موسى المتوكّل و احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين بن ابراهيم بن باباثة و احمد بن علي بن زياد و ابيعبد الله محمّد بن احمد الصّفواني و الحسين بن حمدان و ابي القاسم جعفر بن محمّد عن ابيه عنه و رواية احمد بن محمّد بن سعيد عن الحسن بن القاسم عنه.[1]

در کتاب *نقد الرجال* در مورد علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی[2] آمده است:

أبوالحسن القمّي، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنّف كتباً، و أضرّ في وسط عمره[3]، رجال النجاشي.[4]

له كتب[5]، روى عنه: علي بن الحسين و أبومحمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري و محمّد بن علي ماجيلويه، الفهرست.[6]

---

۱. تنقيح المقال، الشيخ عبدالله المامقانی، چاپ سنگی، ج۲، ص۲٦۰.

۲. القمّی، لم ترد فی المصدر.

۳. روی عنه: الحسن بن حمزة بن علی بن عبدالله، جش؛[م ت].

٤. رجال النجاشی: ٦۸۰/۲٦۰.

۵. و رواياته، أخبرنا بجميعها: جماعة، عن أبی محمّد الحسن بن حمزة العلوی الطبری، عنه. و أخبرنا محمّد بن النعمان، عن محمّد بن علی بن الحسين، عن أبيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوی و محمّد بن علی ما جيلويه، عن علی بن إبراهيم إلّا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرائع فی تحريم الحم العير، قال: لا أرويه. وروی أيضاً حديث تزويج المأمون أمّ الفضل من محمّد بن علی ﷺ رويناه بالاسناد الأوّل، ست؛

[م ت] نقول: العير: الحمار و غلب علی الوحشی، انظر القاموس المحيط۲: ۹۸. علماً أنّ فی الفهرست بدل لحم العير: لحم البعير.

٦. الفهرست:۳۸۱/۸۹.

و هذا هو الّذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكلـيني كـثيراً كمـا يظهـر مـن كتـب الأخبار.[۱،۲]

علی بن إبراهيم بن هاشم القمی در کلام مجلسی اوّل:

ابو الحسن ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فاكثر و صنف كتبا و اضر في وسط عمره[النجاشي] له كتب و روايات اخبرنا بجميعها المفيد، عن محمّـد بـن بابويه، عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويـه، عن علي بن ابراهيم إلّاحديثا واحداً في تحـريم لحـم العـير[۳] [البعيـر ـ خ ل] و قـال: لا ارويه [الفهرست].[٤]

علامه مجلسی در کتاب *بحارالانوار* درباره علی بن ابراهیم می‌فرماید:

علي بن إبراهيم بن هاشم، أبوالحسن القمي،من أجلّة رواة الإمامية و مـن أعظـم مشايخهم، أطبقت التراجم علي جلالته و وثاقته.

قال النجاشي في الفهرست ص ۱۸۳: ثقة في الحديث ثبتٌ معتمدٌ صحيح ُ المـذهب، سمع فأكثر، و صنّف كتباً، و أضرَّ في وسط عمره.[٥]

و نقل هذه الكلمة العلاّمة الحلّي في ص ٤٩ من خلاصته.

---

۱. الكافی۳: ۹/۵۸ و۳/۵۹ و٤و۷و۷/۲۰۸و۱/۲۰۹و۱/٤۱۰و۳و٥و۹و۱۰و۱/۵۰۹و۲و۱/۵۱۰و غيرها كثير.

۲. نقدالرجال ؛ سيد مصطفی تفرشی/مؤسسه آل بيت/۱٤۱۸ق، ص۲۱۸.

۳. العير بالكسر القافلة سمی به اما لكونه قافلة الحمير او قافلة الابل كما يـستفاد مـن كتـب اللغـة [بـالفتح] الحمار وحشياً كان او اهلياً.

٤. روضة المتقين ج ١٤، ص ۳۹۰؛ محمد تقی مجلسی، با تعليق سيد حـسين موسـوی كرمـانی و شـيخ علی پناه اشتهاردی.

٥. أی ذهب بصره.

و قال ابن النديم في الفهرست ص ۳۱۱: علي بن إبراهيم بن هاشم من العلماء والفقهاء. و قال الطبرسي في إعلام الورى: إنّه من أجلّ رواة في أصحابنا[۱]؛ و يوجد ترجمته في جميع تراجم اصحابنا، و في لسان الميزان ج ٤، ص ۱۹۱.

مؤلفاته

له كتاب التفسير[۲]، كتاب الناسخ والمنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرائع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد والشرك، كتاب فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام، كتاب المغازي، كتاب الأنبياء، رسالة في معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمشذّر، الله أعلم أنّه مضاف اليه[۳]، كتاب المناقب، كتاب اختيار القرآن.[٤]

مشايخه

يروى عن عدّة كثيرة من المشايخ منهم:

۱. إبراهيم بن هاشم أبوه و أكثر رواياته عنه.
۲. أحمد بن محمّد بن خالد البرقي.
۳. أحمد بن محمّد بن عيسى.
٤. أحمد بن إسحاق الأحوص.
٥. إسماعيل بن عيسى المعروف بالسندي.
٦. جعفر بن سلمة الأهوازي.

---

۱. تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰.
۲. طبع بايران فى سنة ۱۳۱۳ و فى ۱۳۱٥.
۳. فهرست النجاشى، ص ۱۸۳.
٤. فهرست ابن النديم، ص ۳۱۱.

٧. الحسن بن سعيد الأهوازي.

٨. الحسن بن موسى الخشّاب.

٩. الحسين بن سعيد الأهوازي.

١٠. داود بن القاسم الجعفري.

١١. الريان بن الصلت.[1]

١٢. صالح بن السندي.[2]

١٣. علي بن محمّد القاساني.

١٤. القاسم بن محمّد البرمكي.

١٥. محمّد بن أبي إسحاق الخفّاف.

١٦. محمّد بن الحسن.

١٧. محمّد بن خالد الطيالسي.

١٨. محمّد بن سالم.

١٩. محمّد بن علي الهمداني.

٢٠. محمّد بن عيسى بن عبيد.

٢١. محمّد بن يحيى.

٢٢. المختار بن محمّد بن المختار.

٢٣. هارون بن مسلم.

٢٤. ياسر الخادم.

---

١. وفى بعض الاسانيد أبوه واسطة.

٢. وفى بعض الاسانيد ابوه واسطة.

رواته

يروى عنه عدّةٌ من الأصحاب منهم:

١. أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني.

٢. أحمد بن علي بن زياد.

٣. أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم.

٤. أحمد بن محمّد العلوي.

٥. الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله.

٦. الحسن بن القاسم.

٧. الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب.

٨. الحسين بن إبراهيم بن ناتانه.

٩. الحسين بن حمدان.

١٠. حمزة بن محمّد العلوي.

١١. علي بن الحسين بن بابويه.

١٢. علي بن عبدالله الورّاق.

١٣. علي بن محمّد بن قولويه.

١٤. محمّد بن أحمد الصفواني.

١٥. محمّد بن الحسن الصفّار.

١٦. محمّد بن الحسن بن الوليد.

١٧. محمّد بن الحسين.

١٨. محمّد بن علي ماجيلويه.

١٩. محمّد بن قولويه.

٢٠. محمّد بن موسى بن المتوكّل.

٢١. محمّد بن يعقوب الكليني، قد أكثر الرواية عنه في الكافي.

وفاته

لم نقف علي تاريخ وفاته، و يستفاد من المجالس ص ۳۷ و ۳٦۳ أنّه كان حياً في سنة ۳۰۷، حيث أن حمزة بن محمّد العلوي روى عنه في هذه السنة.

محمّد بن على بن ابراهيم بن هاشم

ذكره المصنّف في الفصل الاوّل من البحار قال بعد ذكره علي بن إبراهيم: كتاب العلل لولده الجليل محمّد، و قال في الفصل الثاني: و كتاب العلل و إن لم يكن مؤلّفه مذكوراً في كتب الرجال، لكن أخباره مضبوطة موافقة لما رواه والده والصدوق و غيرهما، و مؤلّفه مذكور في أسانيد بعض الروايات، و روى الكليني في باب من رأى القائم عليه السلام عن محمّد والحسن ابني علي بن إبراهيم بتوسّط علي بن محمّد، و كذا في موضع آخر من الباب المذكور عنه فقطّ بتوسّط، و هذا ممّا يؤيد الاعتماد و إن كان لايخلو من غرابة لروايته عن علي بن إبراهيم كثيراً بلا واسطة، بل الأظهر كما سنح لي أخيراً أنّه محمّد بن علي بن إبراهيم بن محمّد الهمداني، و كان وكيل الناحية كما أوضحته في تعليقاتي علي الكافي. قلت: لم يذكر في كتب فهارس أصحابنا للهمداني كتاب العلل، فلا يصحّ الاعتماد عليه علي أي حال.[1]

مؤلف منتهى *المقال* درباره على بن ابراهيم بن هاشم می‌فرماید:

القمي، ابوالحسن، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنف كتاباً، وأضرّ في وسط عمره، صه.[2]

وزاد جش: أخبرنا محمّد بن محمّد عن الحسن بن حمزة، عن علي بن عبيدالله قال:

---

۱. بحارالانوار، ج ۰، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۲. الخلاصة: ٤٥/۱۱۰، وفيها بدل فأكثر: وأكثر، وكذا فى النجاشى.

كتب إلى علي بن ابراهيم بإجازة سائرأحاديثه و كتب.[۱]

و في ست: أخبرنا بجميع كتبه جماعة، عن أبي محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري، عنه.

و أخبرنا محمّد بن محمّد بن النعمان، عن محمّد بن علي بن الحسين، عن أبيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي بن ماجيلويه، عنه.[۲]

أقول: في مشكا: ابن إبراهيم بن هاشم الثقة، عنه الحسن بن حمزة العلوي تارة و بواسطة علي بن عبيدالله تارة أُخرى، و عنه محمّد بن الحسن، و حمزة بن محمّد العلوي، و محمّد بن يعقوب الكليني.[۳،٤]

مؤلف منتخب *التواريخ* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم قمی فرموده است:

جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او ـ و بسیار شخص جلیل المذهبی بوده و از مشایخ مرحوم کلینی است و قبرشان در شیخان صغیر است در پشت سر قبر محمّد بن قولویه به فاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع می‌شود مقابل درب غسالخانه و چهار دیوار هم اطراف قبرشان هست و والد ماجدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان روات بوده و او اوّل کسی بود که در قم نشر فرموده احادیث ائمه اطهار را و شاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد.[۵]

---

۱. رجال النجاشی: ٦٨٠/٢٦٠، و فیه بدل الحسن بن حمزة، عن علی بن عبیدالله: الحسن بن حمزة بن علی بن عبدالله.

۲. الفهرست: ۳۸۰/۸۹، وفیه بدل محمّد بن علی بن ماجیلویه: محمّد بن علی ماجیلویه.

۳. هدایة المحدثین: ۲۱۰، و فیها بدل محمّد بن ماجیلویه: محمّد بن علی بن ماجیلویه.

٤. منتهی المقال ؛ ج ٤، ص ۳۲۵-۳۲٤، ش ۱۹۲۸، ابوعلی حائری الشیخ محمد بن اسماعیل مازندرانی متوفی ١٢١٦ق، چاپ مؤسسة آل البیت، ١٤١٦ق.

۵. منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، باب هشتم، ص ٤٣٨.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب *فوائد الرضویه* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی ابوالحسن فرموده:

ثقة فقیه نبیه ثبت معتمد محدث عظیم الشأن عالم جلیل القدر صاحب تفسیر معروف و آن‌جناب یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی است و از این شیخ احادیث بسیار نقل می‌کند و هم از مؤلفات او است کتاب قرب الاسناد[1] و آن غیر از قرب الاسناد معروف است که از عبدالله بن جعفر حمیری قمّی است و قرب الاسناد مثل امالی از مؤلفات شایعه مابین محدثین است چه آن‌که محدثین در سابق جمع می‌نمودند پاره‌ای از احادیث را که عالی السند و قریب الواسطه بوده تا به معصوم علیه‌السلام در رساله مخصوصی و او را قرب الاسناد می‌گفتند و به آن افتخار میجستند و غیر از این دو بزرگوار محمّد بن عیسی یقطینی و محمّد بن ابی عمران ابوالفرج قزوینی و محمّد بن جعفر بطه و علی بن بابویه قمّی نیز قرب الاسناد داشته‌اند.

و بالجمله در بلده طیبه قم در قبرستان بزرگ آن در پشت قبر محمّد بن قولویه قمّی به فاصله شصت قدم قبری است که نسبت به علی بن ابراهیم قمّی دهند و بر لوح آن اسم مبارکش ثبت است. تغمد الله برحمته و حشره فی الجنان مع ائمته و از باب فضل یوم الجمعة کافی معلوم شود که علی بن ابراهیم قمّی را برادری است اسحاق نام که علی از او روایت می‌کند و از کلام علامه مجلسی رحمه‌الله در مقدمات بحار معلوم می‌شود که پسر این شیخ ابراهیم بن علی نیز از محدثین و کثیر الروایه بوده قال و کتاب مقصد الراغب الطالب فی فضایل علی بن ابیطالب علیه‌السلام للشیخ الحسین بن محمّد بن الحسن و زمانه قریب من عصر الصدوق و یروی کثیراً من الاخبار عن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم.[2]

---

۱. یروی صاحب المناقب ابن شهر آشوب منه فراجع تاسع البحار ص۲٤٥ [منه رحمه‌الله].

۲. فوائد الرضویه ص ۲٦٤، شیخ عباس قمی، انتشارات مرکزی، تهران، ۱۳۲۷.

شیخ عباس قمی درباره علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمّی در کتاب *الکنی و الالقاب* فرموده است:

قال النجاشي: ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنّف كتباً، و أضرّ ـ أي وصار ضريراً ـ في وسط عمره.

و له كتاب التفسير، كتب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الأسناد، كتاب الشرايع[1]... الخ.

و بالجمله: هو من اجلّ رواة اصحابنا[2] و يروى عنه مشائخ اهل الحديث و لم نقف على تاريخ وفاته، إلّا أنّه كان حياً في سنة ۳۰۷، لأنّ الصدوق روى عن حمزة بن محمّد بن أحمد العلوي في رجب سنة ۳۳۹ قال: أخبرني علي بن ابراهيم بن هاشم فيما كتب الى سنة سبع و ثلاثمائة[3]... الخ.

وابنه أحمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي يروى عنه الصدوق ﷺ مترضّياً ويكثر من الرواية عنه[4] و عن لسان الميزان أحمد بن علي بن علي بن ابراهيم بن الجليل القمّي أبوعلي نزيل الري. ذكره بن بابويه في تاريخ الري. و قال: سمع أباه و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري، و أحمد بن ادريس و غيرهم.

و كان من شيوخ الشيعة، روى عنه أبوجعفر محمّد بن علي بن بابويه و غيره[5] انتهى. و والده ابراهيم بن هاشم قال الشيخ في الفهرست: ابواسحاق القمي، اصله من الكوفة و انتقل الى قم، و اصحابنا يقولون، انّه اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا انّه لقى الرضا عليه السلام.[6]

---

۱. رجال النجاشی: ۲۶۰، الرقم ۶۸۰.

۲. إعلام الوری: ۲۰۷.

۳. عیون أخبارالرضا عليه السلام: ج ۲ / ۱۵۹.

٤. فضائل الأشهر الثلاثة: ۸۷.

۵. لسان المیزان ۱: ۲۳۳، الرقم ۷۳٤.

٦. فهرست الشیخ: ۲۷.

و في رجال الشيخ انّه تلميذ يونس بن عبدالرحمن.[۱]

قلت: قد أطالوا الكلام في ترجمته، و عدّالمشهور حديثه حسناً، و صرّح جمع من المحقّقين بوثاقته، منهم المحقّ الداماد في الرواشح[۲] و والد شيخنا البهائي[۳] و المجلسي[٤] و المحقّق الاردبيلي[٥] و قال العلّامة الطباطبائي بحر العلوم: والأصحّ عندي أنّه ثقة صحيح الحديث، لوجوه.[٦]

و ذكر شيخنا في المستدرک وجوهاً لتوثيقة، منها قولهم في حقّه: و اصحابنا يقولون: انّه اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، فانّ النشر كما شرح به الأُستاذ الاكبر لا يتحقّق الّا بالقبول، و أنّ انتشاره عندهم من حيث العمل و الاعتماد لا من حيث النقل.

و قال السيد الأجلّ بحر العلوم في وجه تقريب دلالته على التوثيق تلقّى القمّيين من أصحابنا أحاديثه بالقبول: إنّ العمدة فيه ملاحظة أحوال القمّيين و طريقتهم في الجرح و التعديل، و تضييقهم أمر العدالة، و تسرّعهم إلى القدح و الجرح و الهجر و الإخراج بأدنى رتبة، كما يظهر من استثنائهم كثيراً من رجال نوادر الحكمة، و طعنهم في يونس بن عبدالرحمن مع جلالته و عظم منزلته و إبعادهم لأحمد بن محمّد بن خالد من قم، لروايته عن المجاهيل، و اعتماده على المراسيل، و غير ذلک ممّا يعلم بتتبّع الرجال، فلولا أنّ إبراهيم بن هاشم عندهم بمكان من الثقة و الاعتماد لما سلم من طعنهم و غمزهم بمقتضى العادة، و لم يتمكّن من نشر الأحاديث الّتي لم يعرفوها إلّا من جهته في بلده.

---

۱. رجال الشيخ: ۲۵۳، الرقم[٥۲۲٤]۳۰.

۲. الرواشح:٤۸.

۳. انظر خاتمة المستدرک٤: ۳٦.

٤. كتاب الأربعين للمجلسى:٥۰۷.

٥. زبدة البيان:۱٥٦.

٦. رجال بحر العلوم۱: ٤٦٤.

و من ثمّ قال في الرواشح و مدحهم إياه بأنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم كلمة جامعة، و كلّ الصيد في جوف الفرّا[1] انتهى.

و ممّا يدلّ على جلالته أنّ الأدعية و الأعمال الشائعة في مسجد السهلة، و في مسجد زيد المتداولة المتلقّاة بالقبول المذكورة في المزار الكبير و مزار الشهيد و غيرهما ينتهي سندها إليه لا غير[رضوان الله عليه].

و القمّي ـ بضم القاف و تشديد الميم ـ نسبة إلى قم مدينة مستحدثة إسلامية لا أثر للأعاجم فيها، و أوّل من مصّرها طلحة بن الأحوص الأشعري، و بها آبار ليس مثلها عذوبة و برداً، و أهلها كلّها شيعة إمامية.

وكان بدء تمصيرها في أيام الحجّاج بن يوسف سنة ۸۳، و ذلک أنّ ابن الأشعث لمّا خرج على الحجّاج كان في عسكره سبعة عشر نفساً من علماء التابعين من العراقيين فلمّا انهزم ابن الأشعث ورجع إلى كابل كان في جملته اخوة يقال لهم عبدالله والأحوص و عبدالرحمن و إسحاق و نعيم، و هم بنو سعد بن مالک بن عامرالأشعري وقعوا إلى ناحية قم.

و كان هناک سبع قرى اسم إحداها كمندان، فنزل هؤلاء الإخوة على هذه القرى حتّى افتتحوها، و قتلوا أهلها، واستولوا عليها، وانتقلوا إليها واستوطنوها، واجتمع إليهم بنو عمّهم، و صارت السبع قرى سبع محالّ بها وسمّيت باسم أحدها و هي كمندان، فأسقطوا بعض حروفها فسمّيت بتعريبها قما، و كان متقدّم هؤلاء الإخوة عبدالله بن سعد، و كان له ولد قد ربّي بالكوفة، فانتقل منها إلى قم، و كان إمامياً، و هوالّذي نقل التشيع إلى أهلها، فلا يوجد بها سنّي قطّ.[2] كذا قال الحموي في معجم البلدان.

أقول: قد وردت روايات كثيرة عن أئمّة أهل البيت عليهم السلام في مدح قم و أهلها و

---

۱. خاتمة مستدرک الوسائل ٤: ٣٦ ـ ٣٥.

۲. معجم البلدان ٤: ٣٩٧ـ٣٩٨.

أنّها ممّا سبقت إلى قبول الولاية، فزينها الله تعالى بالعرب و فتح إليه باباً من أبواب الجنّة، و أنّها قطعة من بيت المقدس، و أنّها عشّ آل محمّد و مأوى شيعتهم، و أنّه إذا عمّت البلدان الفتن فعليكم بقم و حواليها و نواحيها فإنّ البلاء مدفوع عنها، و أنّ الملائكة لتدفع البلايا عن قم و أهله، و ما قصد، جبّار بسوء إلّا قصمه قاصم الجبّارين، و شغله عنهم بداهية أو مصيبة أو عدوّ و إنّ بقم موضع قدم جبرائيل عليه السلام و أن أهل قم يحاسبون في حضرهم، ويحشرون من حضرهم الى الجنّة[1] وفي البحار عن المناقب انّه كتب ابومحمّد عليه السلام الى اهل قم و آبة: إنّ الله تعالى بجوده و رأفته قد منّ على عباده بنبيه محمّد صلى الله عليه وآله بشيراً و نذيراً، ووفّقكم لقبول دينه، وأكرمكم بهدايته، و غرس في قلوب أسلافكم الماضين ـ رحمة الله عليهم ـ و أصلابكم الباقين ـ تولّي كفايتهم، و عمّرهم طويلاً في طاعته ـ حبّ العترة الهادية، فمضى من مضى على و تيرة الصواب و منهاج الصدق و سبيل الرشاد، فوردوا موارد الفائزين واجتنوا ثمرات ما قدموا و وجدوا غبّ ما أسلفوا.[2]

و عن كتاب الغيبة للشيخ الطوسي رحمه الله عن سلامة بن محمّد قال: أنفذ الشيخ الحسين بن روح ـ رضي الله تعالى عنه ـ كتاب التأديب إلى قم، و كتب إلى جماعة الفقهاء بها، و قال لهم: انظروا في هذا الكتاب و انظروا فيه شيء يخالفكم فكتبوا إليه أنّه كلّه صحيح، و مافيه شيء يخالف إلّا قوله في الصاع، في الفطرة نصف صاع في الطعام، و الطعام عندنا مثل الشعير من كلّ واحد صاع.[3]

وروى عن الصادق عليه السلام قال: قم بلدنا و بلد شيعتنا، مطهّرة مقدّسة، قبلت ولايتنا أهل البيت، لا يريدهم أحد بسوء إلّا عجّلت عقوبته ما لم يخونوا إخوانهم، فإذا فعلوا ذلک سلّط الله عليهم جبابرة سوء، أما أنّهم أنصار قائمنا و رعاة حقّنا، ثمّ رفع رأسه

---

۱. البحار ۵۷: ۲۱۱-۲۲۲.

۲. البحار ۵۰: ۳۱۷ح ۱۴.

۳. الغيبة: ۲۴۰.

إلى السماء و قال: اللّهمّ اعصمهم من كلّ فتنة، ونجّهم من كلّ هلكة.[۱]

و مفاخر أهل قم كثيرة، منها: أنّهم وقفوا المزارع و العقارات الكثيرة على الأئمّة عليهم السلام.

و منها: أنّهم أوّل من بعث الخمس إليهم عليه السلام، و منها: أنّهم عليه السلام أكرموا جماعة كثيرة منهم بالهدايا والتحف و الأكفان كأبي جرير زكريا بن إدريس، و زكريا بن آدم، و عيسى بن عبدالله بن سعد و غيرهم ممّن يطول بذكرهم الكلام، وشرفوا بعضهم بالخواتيم و الخلع، و أنّهم اشتروا من دعبل ثوب الرضا عليه السلام بألف دينار من الذهب... إلى غير ذلك من الروايات الكثيرة الّتي أوردها العلّامة المجلسي في كتاب السماء والعالم.[۲]

أقول: زكريا بن إدريس تقدّم ذكره في أبوجرير، و زكريا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعري القمّي، ثقة جليل القدر، كان له وجه عند الرضا عليه السلام.[۳]

روى أنّه قال للرضا عليه السلام: إنّي أُريد الخروج عن أهل بيتي فقد كثر السفهاء فيهم، فقال: لاتفعل فإنّ أهل قم يدفع عنهم بک كما يدفع عن أهل بغداد بأبي الحسن عليه السلام.[٤]

وروى عن علي بن المسيب قال: قلت للرضا عليه السلام: شقّتي بعيدة ولست أصل إليک في كلّ وقت فممّن آخذ معالم ديني؟ قال: من زكريا بن آدم القمّي المأمون على الدين و الدنيا.[٥]

وروى أنّه حجّ الرضا عليه السلام سنة من المدينة، و كان زكريا بن آدم زميله[٦] وعيسى بن عبدالله بن سعد القمّي هوالّذي قال له الصادق عليه السلام: إنّه منّا أهل البيت، و قال

---

١. البحار٥٧: ٢١٨ ـ ٢١٩، ح ٤٩.
٢. راجع البحار٥٧: ٢١١.
٣. رجال النجاشي: ١٧٤.
٤. رجال الكشّي: ٥٩٤، الرقم١١١١.
٥. رجال الكشّي ٥٩٤، الرقم١١١٢.
٦. رجال العلّامة: ٧٥.

ليونس بن يعقوب: يا يونس عيسى بن عبدالله رجل منّا حي و هو منّا ميت.[۱]

وأخوه عمران بن عبدالله بن سعد الأشعري القمّي هو الّذي صنع مضارب للصادق عليه السلام وأهداها إليه، و قال: إنّ الكرابيس من صنعتي و عملتها لک، فأنا أُحبّ جعلت فداک أن تقبلها هدية، فقبض أبوعبدالله عليه السلام على يده، ثمّ قال: أسأل الله أن يصلّي على محمّد و آل محمّد و أن يظلّک و عترتک يوم لا ظلّ إلّا ظلّه.[۲]

و كان عليه السلام يقرّبه و يبشّه و يسأل أحواله و أحوال أهل بيته و أقربائه و يقول: هو نجيب قوم نجباء، ما نصب لهم جبّار إلّا قصمه الله.[۳]

و حفيد عيسى بن عبدالله بن سعد هو أحمد بن محمّد بن عيسى أبوجعفر شيخ القمّيين و وجههم وفقيههم غير مدافع.

و كان أيضاً الرئيس الّذي يلقي السلطان و لقي أباالحسن و أبا جعفر الثاني و أباالحسن العسكري عليهم السلام.[٤]

و كان ثقة، و له كتب[٥] **و من أهل بيته أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد الأشعري القمّي، كان ثقة**[٦] **وافد القمّيين.**[٧]

روى عن أبي جعفر الثاني و أبي الحسن عليهما السلام و كان خاصّة أبي محمّد عليه السلام[٨] **و هو شيخ القمّيين، رأي صاحب الزمان ـ صلوات الله عليه ـ .**[٩]

---

۱. رجال الكشّی: ۲۸۲.
۲. رجال الكشّی:۳۳۱، الرقم٦٠٦.
۳. رجال الكشّی:۳۳۳، الرقم٦٠٩.
٤. تنقيح المقال۱: ۹۰س۳۲.
٥. رجال الشيخ: ۳٥۲، الرقم[٥۱۹۷]٤.
٦. رجال الشيخ:۳۹۷، الرقم[٥۸۱۷] ۱.
۷. منتهى المقال۱: ۲۳۳، الرقم ۱۱٦.
۸. رجال النجاشی:۹۱، الرقم۲۲٥.
۹. فهرست الشيخ:٦۳، الرقم۷۸.

روى أنّه توفّى بحلوان و بعث أبو محمّد العسكري عليه السلام كافور الخادم بالأكفان فغسّله و كفّنه ثمّ غاب رحمه الله[۱].[۲]

شیخ عباس قمی در تحفة الاحباب درباره علی بن ابراهیم هاشم القمی[۳] می‌گوید:

ابوالحسن ثقهٔ جلیل القدر وثبت معتمد صاحب تفسیر معروف است و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقهٔ الاسلام کلینی عطر الله مرقده است و دیگر از کتب او قرب الاسناد است چنانچه در عبدالله بن جعفر حمیری دانستی.[٤]

مؤلف *بهجة الامال* درباره علی بن ابراهیم می‌گوید:

علي القمي سبط هاشم جش ثقة ثبت من الاعاظم

علي بن ابراهيم بن هاشم القمي له كتب، منها: كتاب التفسير، و كتاب في الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد وزاد ابن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القران، و رواياته اخبرنا بجميعها جماعة عن ابي محمد الحسن بن حمزة العلوي الطبري عن علي بن ابراهيم.

و اخبرنا محمد بن محمد بن النعمان عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الّاحديثا واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم العير، و قال لا ارويه لانه محال، وروى ايضا حديث تزويج المامون ام الفضل من محمد بن علي عليه السلام روينا بالاسناد الاول «ست».

---

۱. رجال الكشّی: ۵۵۷، الرقم۱۰۵۲.

۲. الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج ۲ ص ٥٦٧ - ٥٦١.

۳. على القمى سبط هاشم.

٤. تحفة الاحباب، ص ۲۲۰، شيخ عباس قمى، دارالكتب، چاپ ۱۳٦۹ق.

و في: «جش» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثر، وصنف كتب و اضرفي وسط عمره، وله كتاب التفسير، كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرک، كتاب فضايل اميرالمؤمنين عليه السلام، كتاب المغازي، كتاب الانبياء، رسالة في معنى هاشم و يونس، جواب مسائل سئله عنها محمد بن بلال، كتاب المشذر، و الله اعلم انه مضاف اليه.

اخبرنا محمد بن محمد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله قال كتب الى علي بن ابراهيم [باجازة] سایر حديثه و كتبه، انتهى.

وفي: «صه» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر، و صنف كتبا و اضر في وسط عمره، انتهى.

وفي: «د» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن (لم- جش) ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، انتهى.

وفي: «الوجيزة» و ابن ابراهيم بن هاشم القمي ثقة.

وفي: «تعق» روى الصدوق في الفقيه و العيون حديثا ثم قال لم اجد ذلک في شيء من الاصول و انما تفرد به علي بن ابراهيم بن هاشم، انتهى.

وفي: «مشكا» ابن ابراهيم بن هاشم الثقة عنه الحسن بن حمزة العلوي تارة و بواسطة علي بن عبيدالله تارة اخرى و عنه محمد بن ماجيلويه و محمد بن الحسن و حمزة بن محمد العلوي و محمد بن يعقوب الكليني، انتهى.

ولهذا قال في النقد: وهذا هو الذي روى عنه محمد بن يعقوب الكليني كثيرا كما يظهر من كتب الاخبار.[1]

---

۱. بهجة الآمال؛ ملا علی علیاری، ص ۳۵۵-۳۵٤، بنیاد فرهنگ کوشانپور، سال چاپ ۱۳٦۵ ش.

مؤلف *اتقان المقال* درباره‌ی علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:

«علي» بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر و صنف كتبا و اضر في وسط عمره هما عن جش و في ست له كتب اخبرنا بجميعها جماعة عن ابي محمد الحسن بن حمزة العلوي الطبري عنه و اخبرنا بذلک محمد بن محمد عن ابن بابويه عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي ما جيلويه عنه الّاحديثا واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم العير و قال لا ارويه لانه محال فتدبر جيدا فانه مفيد جدا.[1]

ابن حجر عسقلانی درباره‌ی علی بن ابراهیم می‌گوید:

«علي» بن ابراهيم ابوالحسن المحمدي * رافضي جلدله تفسير فيه مصائب يروي عن ابن ابي داود و ابن عقدة و جماعة انتهي* و هو علي بن ابراهيم بن هاشم القمي* ذكره ابو جعفر الطوسي في مصنفي الامامية و ذكره محمدبن اسحاق النديم في الفهرست و قال له من الكتب ـ التفسير ـ و الناسخ و المنسوخ ـ و المغازي ـ والشرائع.[2]

مؤلف معجم *الادباء* درباره‌ی علی بن ابراهیم می‌گوید:

«عَلِيُّ بْنُ ابْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ الْقُمِّي»[3]

---

۱. اتقان المقال فی احوال الرجال: محمد طه نجف ص ۸۹ – ناشر- العلویه، نجف، چاپ اول ۱۳٤۰.

۲. لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، ج ٤، ص ۱۹۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق، ۱۹۷۱ م.

۳. ترجم له فی کتاب طبقات المفسرین صفحهٔ ١٦٤ بما یأتی قال: هو أبوالحسن المحمدی من مصنفی الامامیهٔ ذکره محمد بن إسحاق النديم فی الفهرست و قال: له من الکتب کتاب التفسیر و غیره. یروی عن ابن أبی داود و ابن عقدهٔ و جماعهٔ. قال الذهبی فی المیزان: رافضی جلد له تفسیر فیه مصائب و لم یؤرخ وفاته.

ذكره ابن النديم، و ذكره ابو جعفر في مصنفي الامامية و قال: له كتب منها: كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرائع، و كتاب الاسناد، و كتاب المناقب، و كتاب اخبار القران و رواياته.[1]

عمر رضا كحّاله درباره علی بن ابراهیم می‌گوید:

علي القمي(كان حيا قبل ۳۲۹ ه، ۹٤۱ م.)

علي بن ابراهيم بن هاشم القمي(ابوالحسن) مفسر، فقيه، اخباري، اخذ عنه الكليني المتوفى سنة ۳۲۹ ه. من اثاره: تفسير القران، الناسخ و المنسوخ، اخبار القران و رواياته، كتاب الحيض، كتاب الشرائع، و المغازي.

«ط» ابن النديم: الفهرست ۱: ۲۲۲، الطوسي: الفهرست ۸۹، ياقوت: معجم الادباء ۱۲: ۲۱۵، النجاشي: كتاب الرجال ۱۸۳، ۱۸٤، البغدادي: ايضاح المكنون ۱: ۳۰۹، ۲: ۱۹۷، ۲۷۳، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۳٤، آقا بزرگ: الذريعة ٤: ۳۰۲ ـ ۳۰۹، البغدادي: هدية العارفين ۱: ٦۷۸، ابو علي: منتهى المقال ۲۰٤، ميرزا محمد: منهج المقال ۲۲۳، المامقاني: تقيح المقال ۲: ۲٦۰.[2]

علی بن ابراهیم بن هاشم در معجم *رجال الحدیث* سید ابوالقاسم خوئی:

قال النجاشي: علي بن ابراهيم بن هاشم ابوالحسن القمّي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فأكثر وصنف كتباً و أضر في وسط عمره و له كتاب التفسير، كتاب الناسخ والمنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد والشرک، كتاب فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، كتاب المغازي، كتاب الانبياء، رسالة في معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف

---

۱. معجم الادباء، ياقوت رومی، ج ۱۲، ص ۲۱۵، چاپ مصر، مطبعهٔ دار المأمون. بی تا.

۲. معجم المؤلفين؛ عمر رضا كحّاله، ج ۷، ص ۹، ناشر مكتبهٔ المثنى، بيروت، بی تا.

بالمشذرالله اعلم انه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيد الله قال كتب إلى علي بن ابراهيم باجازة سائر حديثه وكتبه.

و قال الشيخ[۳۸۲] علي بن ابراهيم بن هاشم القمي، له كتب: منها كتاب التفسير، و كتاب الناسخ والمنسوخ، و كتاب المغازي و كتاب الشرايع، وكتاب قرب الاسناد، و زاد ابن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن و رواياته، اخبرنا بجميعها جماعة عن ابي محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري عن علي بن ابراهيم، و اخبرنا بذلک الشيخ المفيد ﷺ عن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنه محال! و روى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من ابي جعفر محمّد بن علي الجواد عليه السلام رويناه بالاسناد الاول.

و تقدم برقم ۷۸۰۵ عن رجال الشيخ بعنوان علي بن ابراهيم.

روى[علي بن ابراهيم] عن ابيه ابراهيم بن هاشم، و روى عنه علي بن الحسين، كامل الزيارات الباب ۳، في زيارة قبر رسول الله صلى الله عليه و آله الحديث ۹، و طريق الشيخ اليه صحيح.

طبقته فى الحديث

وقع في اسناد كثير من الروايات تبلغ سبعة آلاف و مائة و اربعين مورداً.

ففي بعضها عبر بعلي عن ابيه و في كثير منها علي بن ابراهيم عن ابيه و في بعضها علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه.

فقد روى عن ابيه ـ و رواياته عنه تبلغ ستة آلاف و مائتين و اربعة عشر مورداً ـ و احمد بن ابي عبدالله و احمد بن اسحاق بن سعد و احمد بن محمّد و احمد بن محمّد البرقي و احمد بن محمّد بن خالد و اسحاق بن ابراهيم اخيه و اسماعيل بن محمّد المكي و ايوب بن نوح او عن بعض اصحابه عنه والحسن بن محمّد والحسن بن موسى الخشاب و الحسين بن الحسن و ريان بن الصلت والسري بن الربيع و سلمة بن الخطاب و صالح

بن السندي ـ و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ستين مورداً و صالح بن عبدالله والعبّاس بن معروف و عبدالله بن الصلت و عبدالله بن محمّد بن عيسى و علي بن اسحاق و علي بن حسان و علي بن شيرة و علي بن محمّد و علي بن محمّد القاساني و محمّد و محمّد بن اسحاق الخفاف ـ او عن ابيه عنه ـ و محمّد بن الحسين و محمّد بن خالد الطيالسي و محمّد بن سالم و محمّد بن علي، و محمّد بن عيسى، و رواياته عنه تبلغ اربعمائة و ستة و ثمانين مورداً و محمّد بن عيسى بن عبيد ـ و رواياته عنه تبلغ اثنين و ثمانين مورداً ـ و المختار بن محمّد و المختار بن محمّد بن المختار والمختار بن محمّد بن المختار الهمداني و المختار بن محمّد الهمداني و موسى بن ابراهيم المحاربي و هارون بن مسلم ـ و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ثمانين مورداً ـ و ياسر، و ياسر الخادم و يعقوب بن يزيد و اخيه والخشاب.

و روى عنه احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسن بن حمزة العلوي و محمّد بن موسى بن المتوكل و محمّد بن يعقوب الكليني.

اختلاف الكتب

روى الشيخ بسنده عن ابي محمّد الحسن بن حمزة العلوي عن علي بن ابراهيم عن ابي غالب الزراري. التهذيب: الجزء ۱، باب حكم الحيض و الاستحاضة والنفاس، الحديث ٤٥٩.

كذا في هذه الطبعة ولكن في الطبعة القديمة: علي بن ابراهيم و عن ابي غالب الزراري و هو الصحيح فأبو غالب الزراري عطف علي ابي محمّد و علي بن ابراهيم يروي عن ابيه.

و روى بسنده ايضاً عن علي بن ابراهيم عن ابي هاشم الجعفري عن الرضا عليه‌السلام. التهذيب: الجزء ۳، باب الصلاة على الاموات، الحديث ۱۰۲۱.

كذا في الطبعة القديمة والوافي ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ۳، كتاب الجنائز ۳، باب الصلاة على المصلوب ۷۸، الحديث ۲، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابي هاشم الجعفري،

و هو الصحيح الموافق للوسائل و لأن علي بن ابراهيم لم تثبت روايته عن أبي هاشم الجعفري بلا واسطة ابيه و اما ابوه فقد روى عن ابي هاشم في عدة موارد.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن منصور. الكافي: الجزء ١، كتاب الحجة ٤، باب في الائمة عليهم السلام انهم اذا ظهر امرهم حكموا بحكم داود ٩٩، الحديث ١.

كذا في هذه الطبعة ولكن في سائر النسخ: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير فالسقط واقع في هذه الطبعة.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبدالله عليه السلام. الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب التعزية و مايجب على صاحب المصيبة ٧٠، الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة ولكن في الطبعة القديمة والمرآة: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين من الزيادات، الحديث ١٥١٤.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن حماد. التهذيب: الجزء ١، باب صفة الوضوء والفرض منه، الحديث ٢٦٣.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١، باب الشك في الوضوء و من نسيه ٢٢، الحديث ٣، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن حماد و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن بن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابي اسامة. التهذيب: الجزء ١، باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات، الحديث ٧٨٦.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً ولكن في الاستبصار: الجزء ١، باب عرق الجنب والحائض يصيب الثوب، الحديث ٦٤٤. علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١، باب الجنب يعرق في الثوب ٣٤، الحديث ١.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن حماد عن الحلبي. التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ٨٣٦.

ولكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تلقين الميت ٩، الحديث ١، علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير و هو الصحيح.

و روى الشيخ بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن بن ابي عمير عن معاوية بن عمار، التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات في فقه الحج، الحديث ١٤٣٧. و الاستبصار: الجزء ٢، باب جواز ان تحج المرأة عن الرجل، الحديث ١١٤١ الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه، عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المرأة تحج عن الرجل ٦٠، الحديث ٢.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير الاستبصار: الجزء ٣، باب ان ولد المتعة لاحق بأبيه، الحديث ٥٥٨.

هذا و لكن في التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل احكام النكاح الحديث ١١٥٥، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب وفوع الولد ١٠٩، الحديث ٢.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن إبراهيم عن بن ابي عمير عن حماد الاستبصار: الجزء ٣، باب طلاق التي لم يدخل بها، الحديث ١٠٤٧.

و رواها في التهذيب: الجزء ٨، باب احكام الطلاق، الحديث ٢١١ الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب طلاق التي لم يدخل بها ٢٣، الحديث ٣.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابن فضال عن ابن بكير الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب بيع الغرر و المجازفة ٨٣، الحديث ١٣.

كذا في الطبعة القديمة والمرآة ايضاً ولكن في الوسائل علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن فضال، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٧، باب الغرر والمجازفة، الحديث ٥٤٥.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان، التهذيب: الجزء ۱۰، باب الحد في الفرية والسب، الحديث ۲۳٦.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ۷، كتاب الحدود ۳، باب القاذف ۲٦، الحديث ۱: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب و هوالصحيح.

و روى ايضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن آدم بن اسحاق عن عبدالله بن محمّد الجعفي. التهذيب: الجزء ۱۰، باب الحد في نكاح البهائم، الحديث ۲۲۹، و الاستبصار: الجزء ٤، باب حد النباش، الحديث ۹۳۰.

و رواها ايضاً في باب الحد في السرقة والخيانة، الحديث: ٤٦۱، والاستبصار: الجزء ٤، باب حدّ من اتي ميتة من الناس، الحديث ۸٤۲ إلا ان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن آدم بن اسحاق، و ما فيهما هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ۷، كتاب الحدود ۳، باب حد النباش ۳۹، الحديث ۲.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم عن احمد بن عبديل عن ابن سنان الكافي: الجزء ۳، كتاب الصلاة ٤، باب اللباس الذي تكره الصلاة فيه ٦۰، الحديث ۱۵.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة والوسائل ايضاً ولكن في الوافي احمد بن عبدوس بدل احمد بن عبديل و لعله هو الصحيح لعدم وجود هذا العنوان لا في الرجال و لا في الروايات.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن احمد بن محمّد بن ابي عبدالله عن زياد القندي. الكافي: الجزء ۳، كتاب الصلاة ٤، باب صلاة الحوائج ۹۵، الحديث ۱.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في المرأة عن احمد بن أبي عبدالله عن زياد القندي و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ۱، باب الاغسال المفترضات، الحديث ۳۰٤ والوافي ايضاً كالتهذيب:

روى الشيخ باسناده عن سعد بن عبدالله الحميري و علي بن ابراهيم بن هاشم عن اسماعيل بن مرار و صالح بن السندي. مشيخة التهذيب: في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان.

أقول: كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في مشيخة الاستبصار: علي بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرار و صالح بن السندي و هو الصحيح الموافق لما أورده الشيخ في الفهرست في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان.

و روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابيه و اسماعيل بن مهران عن يونس. التهذيب: الجزء ۵، باب الكفارة عن خطأ المحرم، الحديث ۱۰۸۹.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الاستبصار: الجزء ۲، باب من جامع قبل عقد الاحرام، الحديث ٦٣٦: علي بن ابراهيم عن ابيه و اسماعيل بن مرار و في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ۳، باب ما يجوز للمحرم بعد اغتساله ۷۹، الحديث ۱۰، علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار و هو الصحيح الموافق للوافي.

وروى ايضاً بسنده عن محمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان و علي بن ابراهيم عن حريز. التهذيب: الجزء ۳، باب العمل في ليلة الجمعة و يومها، الحديث ۷۷.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً ولكن في الكافي: الجزء ۳، كتاب الصلاة ٤، باب وجوب الجمعة و على كم تجب؟ ٦٨، الحديث ٦: محمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان و علي بن ابراهيم عن ابيه جميعاً عن حماد بن عيسى عن حريز و هو الصحيح بقرينة سائر الروايات.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن الحسن بن محبوب. الكافي: الجزء ۱، كتاب الحجة ٤، باب ان الارض لا تخلو من حجة ۵، الحديث ۷.

كذا في هذه الطبعة ولكن في الطبعة القديمة و المرآة والطبعتين الحديثتين بعد هذه الطبعة علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسن بن محبوب و هو الصحيح بقرينة سائر الروايات.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن الحسين بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام. التهذيب: الجزء ۷، باب الولادة والنفاس و العقيقة الحديث ۱۷۷٦.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٦، كتاب العقيقة ۱، باب ان رسول الله [صلى الله عليه وآله] وفاطمة عليها السلام عقّا عن الحسن والحسين عليهما السلام ۲۱، الحديث ٦: علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن حماد عن حريز. الاستبصار: الجزء ٤، باب انه لا تجوز الوصية بأكثر من الثلث، الحديث ٤٦٤.

و رواها في التهذيب: الجزء ٩، باب الوصية بالثلث و اقل منه و اكثر الحديث ٧٧٥، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الوصايا ١، باب بعد باب ما للانسان ان يوصي به بعد موته ٧، الحديث ١.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن صالح بن سعيد عن بعض أصحابنا. التهذيب: الجزء ١٠، باب من الزيادات في الحدود، الحديث ٥٧٢.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير ٤٨، الحديث ٨، علي بن ابراهيم عن ابيه عن صالح بن سعيد و هو الصحيح الموافق للوافي و بقرينة سائر الروايات فان الراوي لكتاب صالح بن سعيد هو ابراهيم بن هاشم.

و روى بسنده ايضاً عن علي بن ابراهيم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير، التهذيب: الجزء ٧، باب الولادة والنفاس و العقيقة، الحديث ١٧٥٠.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٦، كتاب العقيقة ١، باب الاسماء والكنى ١٠، الحديث ١١، علي بن ابراهيم عن ابيه عن صالح بن السندي و هو الصحيح، لما تقدم في روايته عن اسماعيل بن مرار.

و روى ايضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن عبدالله بن المغيرة عن عبدالله بن سنان. التهذيب: الجزء ٢، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس والمكان، الحديث ١٤٨٨.

و رواها في الاستبصار: الجزء ١، باب الرجل يصلي في ثوب فيه نجاسة، الحديث ٦٣٦، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب الرجل يصلي في الثوب و هو غير طاهر ٦١، الحديث ٩.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن عبدالله بن المغيره عن عبدالله بن سنان. التهذيب: الجزء ٤، باب حكم العلاج للصائم، الحديث ٧٨٧ و الاستبصار: الجزء ٢، باب السواک للصائم بالرطب واليابس، الحديث ٢٩٤.

كذا في الطبعة القديمة من التهذيب أيضاً ولكن في الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب السواک للصائم ٣١، الحديث ٣: علي بن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة.

و روى ايضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن خالد البرقي عن حماد بن عيسى. التهذيب: الجزء ١٠، باب ديات الاعضاء و الجوارح الحديث ٩٩٩.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب الرجل يضرب الرجل و يذهب سمعه ٣٣، الحديث ٢، الحديث ٢، علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن خالد البرقي و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء٣، كتاب الصلاة٤، باب السهو في الفجر والمغرب والجمعة ٣٩، الحديث٤.

و رواها الشيخ في التهذيب، الجزء ٢، باب احكام السهو في الصلاة الحديث ٧١٦ الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى.

و ما في الكافي موافق للاستبصار: الجزء ١، باب الشک في فريضة الصلاة الحديث ١٣٩٩ و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل فان رواية علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى كثيرة جداً، كما تقدم و لم تثبت روايته عنه بواسطة ابيه بلا معارض الا في موردين و فيهما ايضاً تأمل و مما يؤكد ذلک ان في مشيخة التهذيب في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان: و علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس بلا واسطة، ايضاً.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب من شک في صلاته كلها و لم يدر زاد او نقص ٤٣، الحديث٥.

و رواها الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى عن يونس التهذيب: الجزء ۳، باب احكام الجماعة واقل الجماعة الحديث ۱۸۷ والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي والوسائل كما تقدم وجهه.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ۳، كتاب الصلاة ٤، باب صلاة العيدين ۸۸، الحديث ۹.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ۳، باب صلاة العيدين، الحديث ۸۵۷، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى. و ما في الكافي هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل كما تقدم.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء٤، كتاب الصيام ۲، باب الفطرة ۷۵، الحديث ۱۹.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الفطرة، الحديث ۲۵۹، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للاستبصار: الجزء ۲، باب مستحق الفطرة، الحديث ۱۷۲ والوافي والوسائل ايضاً.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن سليمان بن سالم الكافي: الجزء ۵، كتاب النكاح ۳، باب في انه يحتاج ان يعيد عليها الشرط بعد عقدة النكاح ۹۹، الحديث ۵.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ۷، باب تفصيل احكام النكاح الحديث ۱۱۳۸، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ۷، كتاب الديات ٤، باب المسلم يقتل الذمي ۲٦، الحديث ۱.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ۱۰، باب القود بين الرجال والنساء، الحديث ۷۲۸، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للاستبصار: الجزء ٤، باب مقدار دية اهل الذمة، الحديث ۱۰۱۰ والوافي ايضاً.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمان. الكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب ما يرد من الشهود ١٧، الحديث ١ و ٢.

و رواهما الشيخ في التهذيب: الجزء ٦، باب البينات، الحديث ٦٠١ و ٦٠٢ الا ان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي والوسائل.

و روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن عبيد عن يونس. التهذيب: الجزء ٤، باب حكم الساهي والغالط في الصيام، الحديث ٨١٥، و الاستبصار: الجزء ٢، باب حكم القادم من سفره، الحديث ٣٦٩، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب من ظن انه ليل فافطر ١٩، الحديث ٢، فان فيه محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس، التهذيب: الجزء ٦، باب البينات، الحديث ٧٤٢ والاستبصار: الجزء ٣، باب ما تجوز فيه شهادة الواحد، الحديث ١٠٩، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في هذه الطبعة من التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب شهادة الواحد و يمين المدعي ٨، الحديث ٣.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس. التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث بن الملاعنة، الحديث ١٢٣٨ والاستبصار: الجزء ٤، باب ميراث ولد الزنا، الحديث ٦٨٩، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في التهذيب: الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ميراث ولد الزنا ٥٨، ذيل حديث ٤.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن محمّد بن عيسى عن يونس. التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء في قتيل الزحام، الحديث ٨١٥، والاستبصار: الجزء ٤، باب من قتله الحد الحديث ١٠٥٦.

و رواها محمّد بن يعقوب في الكافي: الجزء ۷، كتاب الديات ٤، باب من لا دية له ١٤، الحديث ۳، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى، كذا في الطبعة القديمة والمرآة أيضاً ولكن الصحيح ما في التهذيب والاستبصار: الموافق للوافي. و كذا الكلام في الحديث ٤ و ۵، من الكافي.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس. الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ۲، باب حد المرض الذي يجوز للرجل ان يفطر فيه ۳۹، الحديث ۳، والتهذيب:الجزء ٤، باب حد المرض الذي يجب فيه الافطار، الحديث ۷۵۹ والاستبصار: الجزء ۲، باب حد المرض الذي يبيح لصاحبه الافطار، الحديث ۳۷۲، الا ان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما في الكافي على ما تقدم.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبدالرحمان. التهذيب: الجزء ۷، باب الشفعة، الحديث ۷۲۹ و الاستبصار: الجزء ۳، باب العدد الذين تثبت بينهم الشفعة، الحديث ٤١٢.

ولكن في الكافي: الجزء ۵، كتاب المعيشة ۲، باب الشفعة ۱۳۸، الحديث ۷، علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى بن عبيد، كذا في الطبعة القديمة والمرآة والوافي والوسائل ايضاً والصحيح ما في التهذيب:

روى الكليني عن علي بن ابراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة. الكافي: الجزء ۵، كتاب النكاح ۳، باب حد الرضاع الذي يحرم ۸۸، الحديث ۱۰.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ۷، باب ما يحرم من النكاح من الرضاع، الحديث ۱۲۹۷ والاستبصار: الجزء ۳، باب مقدار ما يحرم من الرضاع، الحديث ۷۰۲، الا ان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن هارون بن مسلم.

اقول: ما في الوافي موافق لما في الكافي و ما في الوسائل موافق لما في التهذيب.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة. التهذيب: الجزء ۷، باب الزيادات من الاجارات، الحديث ۹۸۹.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب النوادر ١٥٩، الحديث ٤٠: علي بن ابراهيم عن ابيه عن هارون بن مسلم و عن بعض نسخه كما في التهذيب: و هو الموافق للوسائل.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب السجود و التسبيح ٢٥، الحديث ١٥.

كذا في الطبعة القديمة والمرآة ولكن في التهذيب: الجزء ٢، باب كيفية الصلاة و صفتها، الحديث ٣١٢: علي بن ابراهيم عن ابيه عن يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان و هو الموافق للوسائل كما ان الوافي موافق للكافي.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني. التهذيب: الجزء ١٠، باب ديات الشجاج و كسر العظام، الحديث ١١٣٩، كذا في الطبعة القديمة.

و رواها الصدوق بسنده عن السكوني في الفقيه: الجزء ٤، باب دية الجراحات والشجاج. الحديث ٤٣٧ و في طريقه اليه: ابراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني و هو الصحيح الموافق لطريق الشيخ الى السكوني الموجود في الفهرست.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم رفعه عن بعض أصحاب أبي عبدالله عليه السلام. التهذيب: الجزء ١٠ باب القضاء في الزحام الحديث ٨٤٤ و الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب النوادر ٥٦، الحديث ١٧، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه رفعه.

اختلاف النسخ

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن محمّد جميعاً عن القاسم بن محمّد. الكافي: الجزء ٢، كتاب الايمان والكفر ١، باب حب الدنيا والحرص عليها ١٢٦، الحديث ٨.

و رواها في باب ذم الدنيا و الزهد فيها ٦١، الحديث ١١، الا ان فيه: علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن محمّد القاساني عن القاسم بن محمّد.

كذا في الطبعة القديمة ولكن المرآة موافقة للموضع الاول و هو الصحيح بقرينة كلمة جميعاً.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم عن ابيه او عن محمّد بن علي عن موسى بن سعدان. الكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب الرجل يفسق بالغلام... ٨٥، الحديث ٣.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً على نسخة و في نسخة أخرى: و عن محمّد بن علي، و في المرآة: عن محمّد بن علي و ما هنا موافق للوافي والوسائل.

و روى ايضاً عن علي عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ١، كتاب فضل العلم ٢، باب سؤال العالم ٩، الحديث ٥.

هذا بناء على ما في الطبعة القديمة و المرآة و غيرهما و هو الصحيح و اما ما في هذه الطبعة من علي بن محمّد بن عيسى فهو من غلط النسخة.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم عن ياسر عن الرضا عليه السلام. الكافي: الجزء ٢، كتاب الدعاء ٢، باب الاستغفار ٢٨، الحديث ٣.

كذا في هذه الطبعة ولكن في المرآة علي بن ابراهيم عن ابيه عن ياسر عن النوفلي عن الرضا عليه السلام و في الطبعة القديمة: علي بن ابراهيم عن ياسر عن النوفلي عن الرضا عليه السلام و في الوافي علي عن ابيه عن ياسر عن الرضا عليه السلام، والله العالم بالحال.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم عن السكوني. الكافي: الجزء ٣، كتاب الزكاة ٥، باب فيما يأخذه السلطان من الخراج ٢٥، الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة ولكن في الطبعة القديمة والمرآة علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي، و هو الصحيح.

ثم روى الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي. الكافي: الجزء ٦، كتاب الزي والتجمل ٨، باب النوادر ٦٨، الحديث ٩.

ثم قال بلا ـ فصل ـ عنه عن ابراهيم بن محمّد الثقفي، و ظاهر الضمير رجوعه الى علي بن ابراهيم و يحتمل رجوعه الى ابراهيم بن هاشم فانه روى عنه في موارد و يحتمل رجوعه الى احمد بن ابي عبدالله في السند السابق على ذلك لروايته عنه في مواضع ـ والله العالم.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الزكاة للفقر والمسكنة. الحديث ١٣١.

كذا في سائر النسخ و هو الموجود في الوافي ولكن لا يبعد زيادة كلمة علي والصحيح عنه[علي بن الحسن بن فضال] عن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى فانه ورد هذا السند: علي بن الحسن بن فضال عن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى في موارد كثيرة و هو الموافق للوسائل أيضاً.

روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني ثم قال ـ في رواية بعد هذه الرواية ـ : عنه عن الحجال عن صالح بن السندي عن الحسن بن محبوب. التهذيب: الجزء ١٠، باب الزيادات من الحدود، الحديث ٦٠٦.

والظاهر رجوع الضمير الى علي بن ابراهيم بن هاشم و قد أخذ بهذا الظهور صاحب الوسائل ولكن الصحيح رجوعه الى ابراهيم بن هاشم لعدم ثبوت رواية علي عن الحجال و رواية ابراهيم بن هاشم عنه في عدة موارد.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس. الكافي: الجزء ٦، كتاب العقيقة ١، باب انه يعق اليوم السابع للمولود ١٧، الحديث ٣.

ثم قال: عنه عن رجل عن ابي جعفر عليه السلام و ظاهر الضمير أن يرجع الى علي فقد أخذ الشيخ أيضاً بهذا الظهور في التهذيب: الجزء ٧، باب الولادة والنفاس والعقيقة. الحديث ١٧٦٩ ولكن حيث لا يمكن رواية علي بن ابراهيم بواسطة واحدة عن ابي جعفر عليه السلام أرجعنا الضمير الى يونس. والله العالم.[1]

مرحوم سيد ابوالقاسم خوئى درباره التوثيقات العامة در معجم رجال الحديث فرموده:

قد عرفت فيما تقدم ان الوثاقة تثبت بأخبار ثقة، فلايفرق في ذلك بين أن يشهد

---

[1]. معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ١٩٣ – ٢١٠، ش ٠٧٨١٦

الثقة بوثاقة شخص معين بخصوصه و أن يشهد بوثاقته في ضمن جماعة، فإن العبرة أنما هي بالشهادة بالوثاقة، سواء أكانت الدلالة مطابقية ام تضمنية. و لذا تحكم بوثاقة جميع مشايخ علي بن ابراهيم الذين روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين عليهم السلام فقد قال في مقدمة تفسيره:

«و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي الينا من مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...» فان في هذاالكلام دلالة ظاهرة على انه لا يروي في كتابه هذا الا عن ثقة، بل استفاد صاحب الوسائل في الفائدة السادسة في كتابه في ذكر شهادة جمع كثير من علمائنا بصحة الكتب المذكورة و أمثالها و تواترها و ثبوتها عن مؤلفيها و ثبوت أحاديثها عن أهل بيت العصمة عليهم السلام ـ أن كل من وقع في اسناد روايات تفسير علي بن ابراهيم المنتهية الى المعصومين عليهم السلام قد شهد علي بن ابراهيم بوثاقته، حيث قال: «و قد شهد علي بن ابراهيم ايضاً بثبوت أحاديث تفسيره و انها مروية عن الثقات عن الائمة عليهم السلام».

أقول: إنّ ما استفاده قدس سره في محله، فان علي بن ابراهيم يريد بما ذكره اثبات صحة تفسيره، و أن رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين عليهم السلام و انهاأنتهت اليه بوساطة المشايخ و الثقات من الشيعة. و على ذلك فلا موجل لتخصيص التوثيق بمشايخه الذين يروى عنهم علي بن ابراهيم بلاواسطة كما زعمه بعضهم.

و بما ذكرناه نحكم بوثاقة جميع من وقع في اسناد كامل الزايارات ايضاً، فان جعفر بن قولويه قال في أول كتابه: «و قد علمنا بأنا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره، لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا اخرجت فيه حديثاً روى عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم...»

فانك ترى ان هذه العبارة واضحة الدلالة علي أنه لا يروي في كتابه رواية عن المعصوم إلا و قد وصلت اليه من جهة الثقات من أصحابنا رضي الله عنهم، قال صاحب الوسائل بعد ما ذكر شهادة علي بن ابراهيم بأن روايات تفسيره ثابتة و مروية عن الثقات من

الائمة عليهم السلام: «و كذلك جعفر بن محمّد بن قولويه، فانه صرّح بما هو أبلغ من ذلك في أول مزاره».

أقول: إن ما ذكره متين، فيحكم بوثاقة من شهد علي بن ابراهيم أو جعفر بن محمّد بن قولويه بوثاقته، اللهم إلا أن يبتلي بمعارض و قد زعم بعضهم اختصاص التوثيق بمشايخه فقط، و لكنه خلاف ظاهر عبارته كما لا يخفى.[1]

مرحوم محمد تقی شوشتری (تستری) در *قاموس الرجال* در مورد علی بن إبراهیم بن هاشم فرموده است:

قال: عنونه النجاشي، قائلاً: أبوالحسن القمّي، ثقة في الحديث، ثبت معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنّف كتباً، و اضرّ في وسط عمره[إلى أن قال] كتاب يعرف ب «المشذّر» الله أعلم أنّه مضاف إليه، أخبرنا محمّد بن محمد و غيره، عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله، قال: كتب ألى علي بن إبراهيم باجازة سائر حديثه و كتبه.

و الشيخ في الفهرست، قائلاً: القمّي[إلى أن قال] عن أبي محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبرسي، عن علي بن إبراهيم. و أخبرنا محمّد بن محمّد بن النعمان، عن محمّد بن علي بن الحسين، عن أبيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه، عن علي بن إبراهيم، إلا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرائع في تحريم لحم البعير، و قال: لا أرويه؛ و روى أيضاً حديث تزويج المأمون امّ الفضل من محمّد بن علي عليه السلام.

أقول: و غفلة الشيخ في الرجال عن مثله غريبة!

هذا، و روى الشيخ في الاستبصار في باب أنّ التي لم تبلغ المحيض ـ في عدده ـ «الكليني، عن محمّد بن يحيى، عن علي بن إبراهيم»[2] و هو وهم، فالكليني يروي عن

---

۱. معجم الرجال، سید ابوالقاسم خوئی،ج ۱، ص ۵۰-۴۹ چاپ قم، مدینة العلم.

۲. الاستبصار:۳۳۷/۳.

كلّ من محمّد بن يحيى و علي هذا؛ وقد رواه الكليني في طلاق الّتي لم تبلغ تارة عن «علي» هذا و أخرى عن «محمّد» ذاک[۱] و الشيخ خلط.

قال: يظهر ممّا مرّ في حمزة بن القاسم[۲] من خبر العيون من روايته عن هذا في سنة ۳۰۷ اشتباه السيد الصدر[۳] في كون هذا من أصحاب الرضا ـ عليه السلام ـ.

قلت: الظاهر أنّه إلتبس عليه هذا بأبيه، فأبوه إنّما قيل فيه: أنّه من أصحاب الرضا ـ عليه السلام[۴] ـ و أن تردّد فيه النجاشي أيضاً[۵].[۶]

آقا بزرگ تهرانی در کتاب *طبقات أعلام الشیعه* درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی فرموده است:

أبوالحسن صاحب التفسير و من أجلّ مشايخ الكليني كان حياً الى ۳۰۷ حيث كتب فيها الاجازة للشريف حمزة بن محمّد بن أحمد بن السّكين، و يروى عنه غير الكليني و هذا الشريف جمع كثير منهم محمّد بن أحمد الصفواني المتوفي ۳۵۸ و أبو محمّد الحسن بن حمزة الطبري، و أبوالحسن علي بن بابويه والد الصدوق، و محمّد بن علي ماجيلويه، و محمّد بن موسى المتوكّل، و علي بن عبدالله الوراق، و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، و الحسين بن ابراهيم بن ناتانه و كلّ هؤلاء العشرة من مشايخ الصدوق، و له ثلاثة بنين كلهم من أصحاب الحديث:

---

۱. الكافي:۸۵/٦ ـ ۸٤.

۲. كذا فى تتقيح المقال ايضاً، والصواب «حمزة بن محمّد» عيون اخبار الرضا عليه السلام: ۱۵۷/۲ ب ٤۰ح ۲٤.

۳. قاله فى تعليقه على منتهى المقال، على ما ذكره المامقانى قدس سره.

٤. عدّه الشيخ فى رجاله فى اصحاب الرضا عليه السلام بلفظ «أبراهيم بن هاشم القمّى، تلميذ يونس بن عبدالرحمان».

۵. تردّد النجاشى ثمّة مجمل، فراجع.

٦. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲٦۵ – ۲٦٤، محمد تقى تسترى.

۱. ابراهيم بن علي بن ابراهيم، ذكره المجلسي كذلک في أول «البحار». قال و يروى عنه الحسين بن محمّد بن الحسن مؤلف «مقصد الراغب في فضائل علي بن أبي طالب» القريب العصر من الصدوق، كثيراً من الأحاديث في هذا الكتاب.

۲. أحمد بن علي بن ابراهيم من مشايخ الصدوق، و صرّح في بعض أسانيد «الأمالي» انه يروى عن أبيه علي عن أبيه ابراهيم بن هاشم.

۳. محمّد بن علي بن ابراهيم أيضاً من مشايخ الصدوق. روى عنه في المجلس السبعين من «الأمالي» عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن ابن أبي عمير، و لم يذكر في «المستدرک» محمّداً هذا من مشايخ الصدوق. كما أنه لم يذكر بعض مشايخه الآخرين. و ممن يروى عنه علي بن ابراهيم القمي أبوه ابراهيم بن هاشم، محمّد بن عيسى بن عبيد، أبوهاشم الجعفري، أحمد بن محمّد بن عيسى، أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، هارون بن مسلم، العبّاس بن معروف، المختار بن محمّد بن المختار الهمداني، موسى بن ابراهيم المحاربي، محمّد بن اسحاق الخفاف، محمّد بن خالد الطيالسي، الحسن بن محمّد الراوي عن علي بن محمّد القاساني، صالح بن السندي، حسن بن موسى الخشاب، محمّد بن الحسين، علي بن حسان، يعقوب بن يزيد، علي بن محمّد القاساني، محمّد بن علي أبو سمينة، ياسر الخادم، عبدالله بن الصلت، عبدالله بن محمّد بن عيسى، الريان بن الصلت، الحسين بن الحسن، أيوب بن نوح، محمّد بن الريان بن الصلت، علي بن شيره يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان، أحمد بن محمّد بن أبي الفضل المدائني... أخوه، اسحاق بن ابراهيم، سلمة بن الخطاب، صالح بن عبدالله، القاسم بن محمّد البرمكي، القاسم بن الربيع، جعفر بن سلمة الاصفهاني، علي بن الريان بن الصلت، عبدالله بن أحمد الموصلي، علي بن اسحاق، محمّد بن أبي اسحاق الخفاف. و نسخة من «قضايا أميرالمؤمنين» من تأليف ابراهيم بن هاشم القمي التي رواها محمّد عن أبيه علي عن أبيه المؤلف كانت عتيقة و لعلها كانت في قرب الأربع مائة، فإنه انتسخ أبوالنجيب نسخة خطه عنها في عام ۵۲۸ و انتسخت عن خط أبي النجيب هذه النسخة الموجودة عند مؤلف «أعيان الشيعة» و قد أورد جملة منها في «معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳٤»

و فرق جميعها في أبواب كتابه الموسوم به «عجائب أحكام أميرالمؤمنين» الذي طبعه في ١٣٦٦ بدمشق مستقلاً كما ذكر في الذريعة ١٧: ١٥٢.[1]

مؤلف *تأسیس الشیعة* درباره علی بن ابراهیم القمّی می‌فرماید:

علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي كان شيخ الشيعه و امام الحديث و التفسير، لا يختلف اثنان من الشيعة في وثاقته و جلالته، و هو عمدة مشايخه ثقة الاسلام ابي جعفر محمّد بن يعقوب الكليني، و عليه تخرج و ملأ الكافي من الرواية عنه، له كتاب تفسير القرآن عليه المعول للشيعة الى اليوم و اليه المرجع لانه تفسير بالمأثور عن اهل البيت و قد طبع مرات بايران، كان علي بن ابراهيم في ايام الامام ابي محمّد العسكري عليه‌السلام و بعده بقليل فهو من اعيان القرن الثالث.[2]

مؤلف کتاب *اصول علم الرجال* در بحث توثیق الرجالی لاسانیده می‌فرماید:

من المسائل الرجالية التي تثار ـ هنا ـ عادة، و التي أفاد منها العلماء قاعدة عامة في التوثيق هي مسأله توثيق الرجالي العادل لرجال أسانيده المتصلة بالمعصومين.

و مثار هذا ما ورد في مقدمة تفسير علي بن ابراهيم القمّي، و مقدمة كتاب[كامل الزيارة] لابن قولويه.

و علي بن ابراهيم هو الشيخ أبو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي شيخ ثقة الاسلام الكليني.

عاصر الامام أبا محمّد الحسن العسكري عليه‌السلام، و بقي بعده الى أوائل القرن الرابع الهجري.

قال فيه النجاشي: «ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب».

---

١. طبقات اعلام الشيعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ١، ص١٦٩ ـ ١٦٧.

٢. تأسيس الشيعه، سيد حسن صدر، ص٣٣١-٣٣٠، انتشارات اعلمی، چاپ دوم، ١٣٧٥.

و اشتهر بتفسيره المعروف بـ[تفسير علي بن ابراهيم].

«و تفسيره كله أحاديث ألّا كلمات يسيرة و عبارات نزيره منه[1]» و جل ما في تفسيره رواه عن أبيه ابراهيم بن هاشم القمّي.

و صرح في خطبة تفسيره بأنه أحاديث انتهت اليه بواسطة الرواية عن المعصومين عليهم السلام، قال: «و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا و رواة مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم[2]».

و ابن قولويه: هو الشيخ أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن قولويه القمّي المتوفي سنه ٣٦٧ هـ أو ٣٦٨ هـ.

قال فيه النجاشي: «و كان أبوالقاسم من ثقات أصحابنا و أجلائهم في الحديث و الفقه.

و عليه قرأ شيخنا أبو عبدالله[المفيد] الفقه».

اشتهر بكتابه في الزيارة، الذي عبّر عنه النجاشي بـ[كامل الزيارات] و الطوسي في[الفهرست] بـ[جامع الزيارات].

و اسمه المشهور به ـ كما يذكر شيخنا الطهراني في[الذريعه] ـ هو[كامل الزيارة].

ذكر فيه زيارات النبي صلى الله عليه و آله و الائمة عليهم السلام و فضلها و ثوابها.

و أيضاً كان منهجه فيه هو التحديث و الرواية، و صرح بهذا في خطبته بقوله: «و أنا مبين لك ـ أطال الله بقاك ـ ما أثاب الله به الزائر لنبيه و أهل بيته ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ بالآثار الواردة عنهم... و سألت الله ـ تبارك و تعالى ـ العون عليه، حتى أخرجته و جمعته عن الأئمة صلوات الله عليهم.

و لم أخرج فيه حديثاً روى عن غيرهم، إذ كان فيما رويناه عنهم من حديثهم ـ صلوات الله عليهم ـ كفاية عن حديث غيرهم.

---

١. تحفه العالم ١/٢٢١.

٢. م. ن.

و قد علمنا أنّا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا غيره، و لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا ـ رحمهم الله برحمته ـ، و لا أخرجت فيه حديثاً مما روى عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم».

فقد فهم علماؤنا من عبارة علي بن ابراهيم:[و رواه مشايخنا و ثقاتنا]، و عبارة ابن قولويه:[ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا]، أنهما شهادتان بالتوثيق.

و اختلفوا في مدى سعة هذا التوثيق، فذهب البعض إلى قصره علي مشايخهما فقط، و ذهب الآخرون إلى تعميمه لكل رجال سلاسل أسانيدهما، و هو المشهور، و علل بأنه لا فرق في التنصيص بالوثاقة بين أن يكون على فرد بعينه أو أفراد بأعيانهم، أي على نحو الدلاله المطابقيه، أو يكون على رجال إسناد بكامله فيكون التوثيق لكل واحد منهم ضمنياً، أي من باب الدلالة التضمنية.

قال الميرزا النوري في ترجمة ابن قولويه من خاتمة مستدركه ۵۲۳/۳ بعد نقله عبارتة المذكورة في أعلاه: «فتراه ﷺ نص على توثيق كل من روى عنه فيه، بل كونه من المشهورين بالحديث و العلم.

و لا فرق في التوثيق بين النص على أحد بخصوصه، أو توثيق جمع محصورين بعنوان خاص.

و كفى بمثل هذا الشيخ مزكياً و معدّلاً».

و قال الشيخ المامقاني في[التنقيح ۴۰/۱] ـ في ترجمة ابراهيم بن هاشم القمّي و هو في معرض الاستدلال على عدالته و وثاقته: «و قال علي بن ابراهيم بن هاشم في أول تفسيره المعروف:[و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم] ثم أنه روى كتابه هذا عن أبيه ﷺ و رواياته كلها:[حدثني أبي] و[أخبرني أبي]، الا النادر اليسير الذي رواه عن غيره.

و مع هذا الاكثار لا يبقى ريب في أن أباه مراد عن عموم قوله:[مشايخنا و ثقاتنا]، فيكون ذلك توثيقاً صريحاً له من ولده الثقة».

و كذلك استدل السيد جعفر بحر العلوم في كتابه[تحفه العالم ۲۲۱/۱] بتوثيق علي بن ابراهيم لرجال اسناده على توثيق أبيه ابراهيم بن هاشم لشموله به، قال: «و الأصح عندي أنه[يعني ابراهيم بن هاشم] ثقة صحيح الحديث، و يدل على ذلك وجوه: الأول: ما ذكره ولده الثقة الثبت المعتمد في خطبة تفسيره المعروف فانه قال:[و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم] ثم أنه روى معظم كتابه هذا عن أبيه».

و قال أستاذنا السيد الخوئي في[المعجم ٤٩/١]: «قد عرفت ــ فيما تقدم ــ أن الوثاقة تثبت باخبار ثقة، فلا يفرق في ذلك بين أن يشهد الثقة بوثاقة شخص معين بخصوصه، و أن يشهد بوثاقته في ضمن جماعة، فان العبرة انما هي بالشهادة بالوثاقة، سواء أكانت الدلالة مطابقية أم تضمنية.

و لذا نحكم بوثاقة جميع مشايخ علي بن ابراهيم الذي روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى أحد المعصومين عليهم السلام، فقد قال في مقدمة تفسيره:[و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي الينا من مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...] فان في هذا الكلام دلالة ظاهرة على أنه لا يروى في كتابه هذا الّا عن ثقة.

و بما ذكرناه نحكم بوثاقة جميع من وقع في اسناد[كامل الزيارات] أيضاً، فان جعفر بن قولويه قال في أول كتابه:[و قد علمنا بأنّا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره، لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا ـ رحمهم الله برحمته ـ و لا أخرجت فيه حديثاً روى عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم].

فانك ترى أن هذه العبارة واضحة الدلالة على أنه لا يروى في كتابه رواية عن المعصوم الّا و قد وصلت اليه من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله.

قال صاحب الوسائل ـ بعد ما ذكر شهادة علي بن ابراهيم بأن روايات تفسيره ثابتة و مروية عن الثقات من الائمة عليهم السلام ـ:[و كذلك جعفر بن محمّد بن قولويه، فانه صرّح بما هو أبلغ من ذلك في أول مزاره].

أقول: ان ما ذكره متين، فيحكم بوثاقة من شهد علي بن ابراهيم أو جعفر بن محمّد بن قولويه بوثاقته.

اللهم الّا أن يبتلى بمعارض».

و نخرج من هذا كله بالنتائج التالية:

١ ـ وثاقة رجال اسناد علي بن ابراهيم في تفسيره.

٢ ـ وثاقة رجال اسناد ابن قولويه في مزاره.

٣ ـ يعمل بكل من هذين الاسنادين في الكتاب المذكور فيه الاسناد و في غيره.

٤ ـ يعتمد توثيق كل راوٍ من رواة علي بن ابراهيم و جعفر بن قولويه اذا ورد ذكره في أسانيد أخرى.

٥ ـ ان قبول شهاده الشيخين المذكروين يتوقف على عدم المعارض.[1]

مؤلف *ثقات الرواة* درباره علی بن إبراهيم بن هاشم فرموده:

قال النجّاشي: علي بن إبراهيم بن هاشم أبوالحسن القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثر وصنف كتباً واضر في وسط عمره وله كتاب التفسير كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرك، كتاب فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام، كتاب المغازي، كتاب الأنبياء، رسالة في معنى هشام و يونس جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمشذر، الله أعلم أنه مضاف إليه.

أخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله قال كتب إلى علي بن إبراهيم باجازة سائر حديثه و كتبه.

و قال الشيخ في الفهرست في علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، له كتب: منها كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرايع، و كتاب

---

١. اصول علم الرجال،ص١٣٥- ١٣٢، الشيخ عبدالهادى الفضلى، مؤسسه ام القرى، چاپ دوم، ١٤١٦ ق.

قرب الاسناد، وزاد ابن النديم كتاب المناقب، و كتاب اختيار القرآن ورواياته، أخبرنا بجميعها جماعة عن أبي محمّد الحسن بن حمزة العلوي الطبري عن علي بن إبراهيم.

وأخبرنا بذلک الشيخ المفيد ﷺ عن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه، عن أبيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن إبراهيم إلّا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنّه محال.

وروى أيضاً حديث تزويج المأمون أم الفضل من أبي جعفر محمّد بن علي الجواد عليه السلام رويناه بالاسناد الأوّل.[1]

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی در کلام صاحب *بهجة الامال*:

علي القمي سبط هاشم‌جش ثقة ثبت من الاعاظم.

علي بن ابراهيم بن هاشم القمي له كتب، منها: كتاب التفسير، و كتاب في الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازي، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد وزاد ابن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن، ورواياته اخبرنا بجميعها جماعة عن أبي محمّدالحسن بن حمزة العلوي الطبري عن علي بن ابراهيم.و اخبرنا محمّد بن محمّد بن النعمان عن محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الا حديثا واحدا استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم العير، و قال لااراويه لانه محال، وروى ايضا حديث تزويج المأمون ام الفضل من محمّد بن علي عليه السلام روينا بالاسناد الاول«ست».

وفي: «جش» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثر، و صنف كتب واضرفي وسط عمره، وله كتاب

---

[1]. ثقات الرواة، ج۳، ص۱۲ ـ ۱۱؛ السيد حسن الموسوى الاصفهانى، نشر مؤسسة الامام المنتظر، قم، ۱۳۸۲ش.

التفسير، كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرک، كتاب فضايل اميرالمؤمنين عليه السلام، كتاب المغازي، كتاب الانبيآء، رسالة في معنى هشام و يونس، جواب مسائل سئله عنها محمّد بن بلال، كتاب المشذر، و الله اعلم انه مضاف اليه.

اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله قال كتب الى علي بن ابراهيم باجارة ساير حديثه و كتبه، انتهى.

و في: «صه» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر، و صنف كتبا و اضرفي وسط عمره، انتهى.

و في: «د» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن[لم ـ جش] ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، انتهى.

و في: «الوجيزة» و ابن ابراهيم بن هاشم القمي ثقة.

و في: «تعق» روى الصدوق في الفقيه و العيون حديثا ثم قال لم اجد ذلک في شيء من الاصول و انما تفرد به علي بن ابراهيم بن هاشم، انتهى.

و في: «مشكا» ابن ابراهيم بن هاشم الثقة عنه الحسن بن حمزة العلوي تارة و بواسطة علي بن عبيدالله تارة اخرى و عنه محمّد بن ماجيلويه و محمّد بن الحسن و حمزة بن محمّد العلوي و محمّد بن يعقوب الكليني، انتهى.

و لهذا قال في النقد: و هذا هو الذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكليني كثيرا كما يظهر من كتب الاخبار.[1]

مؤلف مستدركات علم الرجال درباره علی بن إبراهیم بن هاشم القمّی فرموده:

ثقة في الحديث و التفسير، ثبت معتمد، صحيح المذهب بلا خلاف في ذلک كلّه. بل

---

[1]. بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ملا علی علیاری، ج۵، ص۳۵۵ ـ ۳۵٤، سال چاپ ۱۳٦۵ش.

هو من أجلّ رواة إصحابنا. و قد أكثر الكليني في جامعه عنه آلاف حديث. و أضرّ في آخر عمره؛ أي صار ضريراً. و أبلغ الخوئي في رجاله ج ۲۰۷/۱۱ عدد رواياته ۷۱٤۰، منها رواياته عن إبيه ٦۲۱٤، و الباقي عن غيره.

و بالجملة له كتب: منها كتاب التفسير المتلقّى بالقبول حتّى عند من لا يقبل في التفسير غير الأخبار الواردة عن الأئمة الأطهار عليهم‌السلام.

و في البحار كتاب الإجازات ج ٦۳/۱۰۸ في ذكر مشائخ الكليني: و منهم الفقيه الأجلّ علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي، و هو من رجال يونس بن عبدالرحمن و يقال: إنّه لقى الإمام علي بن موسى الرّضا عليه‌السلام انتهى.

و أخبر لحمزة بن محمّد في سنة ۳۰۷؛ كما في المعاني ص۳۰۱، و العيون ص ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳.

و روى القمّي في تفسيره سورة النجم، عن ياسر، عن أبي الحسن عليه‌السلام.

و روى القمّي، عن أبي هاشم الجعفري؛ كما عن الصدوق. ذكره في المستدرک ج٤٦۲/۲.

و في البحار ج ۱۲/۱۰۸: يروى عن الشيخ محمّد بن بابويه، و هو يروى عن محمّد بن يعقوب، و هو يروى عن علي بن إبراهيم بن هاشم، و هو يروى عن الإمام المعصوم العسكري، عن آبائه صلوات الله عليهم. و مثله في خطّه الشريف.

و تقدّم في أبيه أنّ أباه من أصحاب الرّضا و الجواد صلوات الله عليهما. فممّا ذكرنا ظهر إمكان روايته بواسطة واحدة عن الجواد عليه‌السلام فلا وجه لزعم عدم إمكانه كما توهّم.

و ابناؤه: محمّد و أحمد و إبراهيم تقدّموا. و في أوائل الكافي أنّه مات سنة ۳۰۷.[1]

---

۱. مستدركات علم الرجال، ج ۵، ص ۲۷۹-۲۷۸، شيخ على نمازى شاهرودى رحمه‌الله، مؤسسه نشر اسلامى، سال چاپ ١٤٢٦ق.

در *گنجینه دانشمندان* درباره علی بن ابراهیم قمی آمده است:

ابن هاشم القمی مکنی بابوالحسن از ثقات اثبات و محل اعتماد و نیکو طریقه بوده و در کثرت سماع حدیث امتیاز داشته و کتاب‌ها تصنیف کرده و در وسط عمر نابینا شده است. مصنفات او به ضبط نجاشی به قرار زیر است:

۱. کتاب التفسیر که کراراً به طبع رسیده و اخیراً هم در دو مجلد در نجف اشرف چاپ شده است.

۲. کتاب الناسخ والمنسوخ.

۳. کتاب قرب الاسناد.

٤. کتاب الشرایع.

۵. کتاب الحیض.

٦. کتاب التوحید والشرک.

۷. کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۸. کتاب المغازی.

۹. کتاب الأنبیاء و کتاب‌ها و رساله‌های دیگر که ذکرش موجب اطناب است.

نگارنده گوید: از همه این کتب مهمتر کتاب شریف اصول و فروع کافی ثقة الاسلام کلینی است که باید نام آن را مسند علی بن ابراهیم نامید. زیرا نصف و یا بیشتر آن مروی از آن جناب است.

قبر شریفش هم اکنون در قسمت جنوبی شهرداری و شمال باغ ملی دارای مقبره و زیارتگاه مردم عارف است.[1]

---

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص۸۵ ـ ۸٤، محمد شریف رازی، چاپ ۱۳۵۲ ش. «در حال حاضر قبر آن عالم وارسته شیعی داخل پاساژ الغدیر قرار گرفته است».

مورخ معاصر مرحوم علی دوانی در کتاب *مفاخر اسلام* درباره علی بن ابراهیم قمی می‌نویسد:

[زنده در ۳۰۷ هـ]

علی بن ابراهیم، محدث مفسر فقیه نامور بزرگوار در اواخر سده‌ی سوم و اوائل سده‌ی چهارم هـ، با این که نام و روایات و آثارش را در همه‌ی کتب معتبر حدیث و تفسیر می‌بینیم ولی متأسفانه در منابع رجالی چنانکه باید شایسته‌ی شأن او بوده است، شناسانده نشده، و حقش ادا نگردیده است. هم او و هم پدرش ابراهیم بن هاشم که در جلد اول مفاخر اسلام شناختیم. بهترین دلیل بر عظمت مقام والای علی بن ابراهیم نقل فراوان احادیث و روایات او در کتاب گران‌قدر «کافی» مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه تألیف شاگرد نامدارش محمّد بن یعقوب کلینی است. و اینک دورنمائی از شخصیت والای او در لابه‌لای کتب رجالی از قدیمی‌ترین زمان‌ها تا عصر حاضر، و بعد نظرات ما پیرامون وی و مطالب بعدی.

علی بن ابراهیم در منابع رجالی پیشین

محمّد بن اسحاق ندیم دانشمند کتاب‌شناس اقدم عامه متوفای سال ۳۸۵ هـ در موطن خود بغداد که فهرست خود را در سال ۳۷۷ هـ نوشته است، در «فن پنجم از مقاله‌ی ششم» تحت عنوان «فقهاء شیعه و محدثین و علماء آن‌ها» از جمله در عنوان «علی بن هاشم» می‌نویسد: «او علی بن ابراهیم بن هاشم، از علماء و فقهاء است، از کتاب‌های او کتاب مناقب، کتاب اختیارالقرآن، و کتاب قرب الاسناد است[1]».

---

[1]. فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵، و ترجمه فارسی، ص ٤٠٦.

شیخ الطائفه متوفای سال ٤٦٠ هـ در فهرست از وی بدین گونه یاد می‌کند: «علی بن ابراهیم بن هاشم، اوراست کتاب‌هائی... که خواهیم دید. همه آن‌ها و روایات آن‌ها را جماعتی[از استادانش] از ابومحمّد حسن بن حمزهٔ علوی طبری از علی بن ابراهیم به ما خبر دادند. و نیز آن‌ها را شیخ مفید رحمة الله علیه از محمّد بن علی بن حسین بن بابویه[شیخ صدوق] ازپدرش[علی بن بابویه]، و محمّد بن الحسن[ابن ولید قمی]، و حمزة بن محمّد علوی، و محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم به ما خبر دادند، جز یک حدیث که آنرا از کتاب «الشرایع» خود در تحریم گوشت شتر استثنا کرده و گفته است «من آنرا روایت نمی‌کنم، چون محال است[1]».

علی بن ابراهیم هم‌چنین داستان تزویج ام الفضل دختر مأمون به امر او به امام جواد علیه‌السلام را روایت کرده است، که با سند اول آنرا از وی روایت می‌کنیم.[2]

دانشمند رجالی مشهور احمد بن علی نجاشی در گذشته‌ی ٤٥٠ هـ که فهرست خود معروف به «رجال» را بعد از فهرست و رجال شیخ تدوین نموده است، علی بن ابراهیم را بدین گونه می‌شناساند: «علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ابوالحسن قمی، در حدیث ثقه، و ثبت معتمد است، و دارای روشی درست می‌باشد. احادیث بسیاری شنیده و کتاب‌هائی را تصنیف نموده، و در وسط عمرش نابینا شده، اوراست کتاب...»

محمّد بن محمّد و دیگران از حسن بن حمزة بن علی بن عبیدالله به ما خبر داد که گفت: «علی بن ابراهیم اجازه‌ی سایر حدیث و کتبش را کتباً به من اجازه داد و برایم فرستاد[3]».

---

۱. گوشت شتر حلال و حتی احادیثی در استحباب آن وارد شده است، که لابد چون در سرزمین عرب بوده برای ترغیب آنها و سایر مردم صادر شده است.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص ۸۹.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۸۳.

علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی بعدی

ابن شهرآشوب[۵۸۸ هـ] به سادگی از وی می‌گذرد و می‌نویسد: «علی بن ابراهیم بن هشام قمی از کتاب‌های او... سپس ۸ کتاب او را نام می‌برد».[۱] که تقریباً عنوان شیخ طوسی است.

علامه حلی[۷۲٦هـ] نیز در قسم اول خلاصه که مخصوص محدثین و راویانی است که اعتماد به روایت آن‌ها داشته، و قبول قول آن‌ها را ترجیح می‌داده است، مختصری از آغاز سخن نجاشی را در ترجمه او آورده و می‌نویسد:«علی بن ابراهیم بن هشام قمی، ابوالحسن، در حدیث ثقة، ثبت، معتمد، و صحیح المذهب است، حدیث زیاد شنیده، و کتاب‌هائی تصنیف کرده و در وسط عمرش نابینا شده است[۲]».

«حسن بن داود حلی، معاصر علامه، نیز از وی در قسم اول رجالش که مخصوص ثقات است نام برده، و چند عنوان او را بمانند نجاشی و شیخ در رجال آورده است[۳]». که در این‌جا نیز رجال شیخ به جای فهرست او آمده است.

علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی پس از آن دانشمند رجالی معروف میر مصطفی تفرشی شاگرد ملا عبدالله شوشتری[۱۰۱۲هـ] که بیشترین استفاده‌ی رجالی خود را از استاد داشته است، در «نقدالرجال» که در سال ۱۰۱۵ هـ نوشته است، طبق روش آن کتاب، ترجمه اجمالی او را از نجاشی و فهرست شیخ آورده، و خود می‌گوید: «این همان کسی است که محمّد بن یعقوب کلینی [صاحب کافی] بسیار از وی روایت می‌کند، چنانکه از کتب اخبار آشکار است».[٤]

---

۱. معالم العلماء، ص ٦۲.

۲. خلاصة الاقوال، ص۱۰۰.

۳. رجال ابن داود، ص ۲۳۷.

٤. نقدالرجال، ص ۲۲٤.

هم عصر و هم‌درس تفرشی، یعنی مولی عنایت الله قهپائی که مانند او شاگرد ملا عبدالله شوشتری متوفای سال ۱۰۲۱هـ بوده، و بیشترین استفاده رجالی را از استاد برده است، و کتاب خود را با نقل مطالب پنج کتاب رجالی نخستین: رجال کشی، رجال شیخ و فهرست او، و رجال غضائری گرد آورده است، ترجمه او را عیناً از فهرست شیخ و رجال نجاشی می‌آورد، و در آخر می‌گوید: در «محمّد بن یعقوب کلینی» و «فائده هفتم» نیز از وی یاد می‌کنیم، و در آن دوجا می‌گوید که علی بن ابراهیم واسطه و داخل در «عدهٔ من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن عیسی» مذکور در کتاب «کافی» است که از همین جا نیز جلالت قدر او معلوم می‌گردد.[1]

حاج محمّد اردبیلی متوفای سال ۱۱۰۱ هـ معاصر علامه مجلسی، در اثر گران‌قدرش «جامع الروات» نخست عنوان اول ترجمه او در رجال نجاشی را نقل می‌کند، سپس جمله اخیر تفرشی را می‌آورد، آن‌گاه می‌گوید اوراست کتابهائی که... از وی روایت می‌کنند. یعنی شاگردانی که در سند شیخ و نجاشی هست.

سپس از اردبیلی موارد مختلف روایات او را در کتب فهرست و نهایه و تهذیب شیخ طوسی و بصائرالدرجات صفار ذکر می‌کند.[2]

علی بن ابراهیم در منابع رجالی متأخر

دانشمند رجالی مشهور شیخ ابوعلی حائری در گذشته‌ی ۱۲۱۵هـ شاگرد فقیه و رجالی بزرگ وحید بهبهانی، ترجمه اجمالی او را از نجاشی و شیخ طوسی آورده، و در پایان از «مشترکات» مولی محمّد امین کاظمی زنده در ۱۰۸۵ هـ

---

۱. مجمع الرجال، ص ۲۲٤.

۲. جامع الروات، ج ۱، ص ٥٤٥.

شاگرد شیخ فخرالدین طریحی نقل می‌کندکه فرق گذاشته است بین علی بن ابراهیم ثقه که حسن بن حمزهٔ علوی، و علی بن عبیدالله، و محمّد بن ماجیلویه، و محمّد بن حسن[ابن ولید] و حمزهٔ بن محمّد علوی و محمّد بن یعقوب کلینی از او روایت می‌کنند.[۱] و بین علی بن ابراهیم بن محمّد بن حسن، که علی بن حسن اصفهانی از وی روایت می‌نماید.[۲]

فقیه رجالی شیخ محمّد طه نجف متوفای سال ۱۳۲۳ هـ در کتاب گرانقدرش «اتقان المقال فی احوال الرجال» از وی در قسم اول «ثقات» نام برده و ترجمه اجمالی او را از نجاشی و شیخ طوسی آورده، و پس از نقل سخن او که گفته است: «حدیث تحریم گوشت شتر را روایت نمی‌کنم، چون محال است»، می‌گوید در این باره به خوبی تدبیر کن که جداً مفید است.[۳]

فقیه بزرگوار رجالی حاج شیخ عبدالله مامقانی در گذشته‌ی سال ۱۳۵۱ هـ در «تنقیح المقال» پس از نقل گفتار نجاشی که همان را علامه در خلاصه و ابن داود در رجال خود آورده‌اند، می‌گوید در وجیزه و بلغه و مشترکات طریحی و کاظمی و غیره نیز او را توثیق نموده‌اند. و می‌افزاید که ـ طبرسی ـ در «اعلام الوری» گفته است: «او از بزرگترین راویان علمای ماست»، سپس سخن شیخ طوسی در فهرست را می‌آورد و پس از آن می‌گوید: من از تاریخ وفات او آگاه نشده‌ام، ولی از این که ـ شیخ صدوق ـ در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام می‌نویسد: حمزة بن قاسم از اولاد ابوالفضل علیه‌السلام در سال ۳۰۷هـ از وی روایت کرده است، پیداست که علی بن ابراهیم در این سال زنده بوده و پس از این تاریخ وفات کرده است.

---

۱. هدایة المحدثین معروف به مشترکات کاظمی، چاپ اول، ص ۲۱۰.

۲. منتهی المقال، ص ۲۰٤.

۳. اتقان المقال، ص ۸۸.

از این‌جا آشکار می‌شود که آنچه سید صدرالدین عاملی در تعلیقه خود بر منتهی المقال گفته که علی بن ابراهیم حضرت رضا علیه‌السلام را درک کرده است، اشتباه می‌باشد. زیرا حضرت رضا علیه‌السلام در ۲۰۲ هـ وفات کرده، و عادتاً نمی‌باید علی بن ابراهیم که آن موقع حداقل بالغ بوده تا سال ۳۰۷ هـ باقی مانده باشد، مضافاً به این که ما از یک روایت او از حضرت رضا علیه‌السلام اگاهی نداریم. آنگاه جمعی از استادان و شاگردان او را از مآخذ قبلی نام می‌برد که در بخش خود خواهیم دید.[۱]

محدث بزگوار حاج شیخ عبّاس قمی متوفای ۱۳۵۹ هـ در «کنی والقاب» ترجمه اجمالی او و فرزندش احمد و ترجمه تفصیلی پدرش ابراهیم بن هاشم را تحت عنوان «القمی» آورده و از جمله می‌نویسد:«او از بزرگترین راویان اصحاب ماست، و مشایخ اهل حدیث از وی روایت می‌کنند. ما به تاریخ وفات او دست نیافته‌ایم جز این که می‌دانیم او در سال ۳۰۷ هـ زنده بوده، زیرا صدوق در رجب سال ۳۳۹ هـ از حمزة بن محمّد بن احمد علوی روایت نموده و گفته است علی بن ابراهیم بن هاشم در مکتوبی که در سال ۳۰۷ به من نوشته به من خبر داده است».[۲]

هم‌چنین محدث قمی در «تحفة الاحباب» کتاب نفیس فارسی خود به اجمال از وی بدین گونه یاد می‌کند: «علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ابوالحسن ثقة جلیل القدر و ثبت معتمد، صاحب تفسیر معروف است، و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی عطّر الله مرقده است، و دیگر از کتب او «قرب الاسناد» است، چنانچه[چنانکه] در «عبدالله بن جعفر حمیری دانستی».[۳]

---

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰.

۲. الکنی و الالقاب، ج۳، ص۸٤.

۳. تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، ص۲۲۰.

علی بن ابراهیم و دانشمندان رجالی معاصر

دانشمند رجالی محقق معاصر حاج شیخ محمّد تقی شوشتری ایده الله، ترجمه او را از نجاشی و فهرست شیخ به اختصار می‌آورد و خود دو نکته را یادآور می‌شود: نخست این که می‌گوید غفلت شیخ طوسی در رجال از ذکر دانشمندی مانند او غریب است، و دوم این که می‌گوید ظاهراً سید صدرالدین عاملی او را به پدرش ابراهیم بن هاشم که گفته شده از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام بوده اشتباه گرفته هر چند نجاشی هم درباره‌ی او دچار تردید شده است.[۱]

آیت الله خویی می‌نویسند: علی بن ابراهیم که شیخ در رجال او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته، ظاهراً همین علی بن ابراهیم بن هاشم قمی‌باشد. زیرا بعید به نظر می‌رسد که شیخ ترجمه او را در فهرست بیاورد، ولی در رجال نام نبرد. اما عدم ثبوت روایت او از ائمه معصومین علیهم‌السلام، منافات با ذکر وی در اصحاب امام هادی علیه‌السلام ندارد. زیرا ما این معنی را مکرراً در کتب رجال دیده‌ایم.[۲]

آن‌گاه در پنج صفحه بعد علی بن ابراهیم را عنوان نموده، و ترجمه کامل او را از نجاشی و شیخ در فهرست آورده، و تحت عنوان«طبقه وی در حدیث» می‌نویسند: «علی بن ابراهیم در اسناد بسیاری از روایات واقع شده که بالغ بر هفت هزار و یکصد و چهل مورد می‌گردد. در بعضی از این موارد می‌گوید: علی بن ابراهیم از پدرش، و در بسیاری موارد می‌گوید: علی بن ابراهیم از پدرش، و در موارد دیگر می‌گوید علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش. روایات او از پدرش بالغ بر شش هزار و دویست و چهارده مورد است، و از صالح بن سندی ۶۳

---

۱. قاموس الرجال، ج۹، ص۳٤۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۰۳.

مورد، و از محمّد بن عیسی ٤٨٦ مورد، و محمّد بن عیسی بن عبید ـ یقطینی ـ ۸۲ مورد[۱]، و از هارون بن مسلم نیز ۸۳ مورد است، و بقیه روایات او از سایر مشایخ می‌باشد آنگاه تحت عنوان «اختلاف الکتب» به تفصیل بحث نموده و راجع به طبقه و اسناد و اختلاف نسخ کتابها و موارد روایات او در کتب اربعهٔ و اشتباه و سقط و حذفی که در آن‌ها رخ داده تحقیق و بررسی کافی کرده‌اند که جمعاً ۱۵ صفحه را تشکیل می‌دهد که عمده کار گردآوردندگان «معجم رجال الحدیث» نیز همین هاست، که کاری تازه و برای اهل فضل و استادان فقه و حدیث لازم و ضروری است».[۲]

استاد علامه رجالی فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی ﷺ در اعلام الشیعه از وی بدین گونه یاد می‌کند:

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ابوالحسن صاحب تفسیر و از بزرگترین استادان کلینی است که تا سال ۳۰۷ زنده بوده است. زیرا در این سال اجازه‌ای برای شریف حمزة بن محمّد بن احمد بن سکین نوشته، و غیر از کلینی و این سید شریف گروه بسیاری دیگر هم از وی روایت می‌کنند که از جمله محمّد بن احمد صفوانی متوفی به سال ۳۵۸ هـ و ابومحمّد حسن بن حمزهٔ طبری و ابوالحسن علی بن بابویه پدر صدوق، و محمّد بن علی ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و علی بن عبدالله ورّاق، و احمد بن عبدالله ورّاق، و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، و حسین بن ابراهیم بن ناتانه هستند، و همگی این ده نفر از مشایخ شیخ صدوق می‌باشند...[۳]

---

۱. امکان دارد محمد بن عیسی قبلی پدر احمد بن محمد بن عیسی قمی‌باشد، و احتمال هم می‌رود که همین محمد بن عیسی بن عبید یقطینی باشد.

۲. معجم رجال الحدیث، ج۱۱،ص۲۰۷ تا ۲۲٤.

۳. اعلام الشیعه، نوابغ الاعلام والروات فی رابعة المآت، ص ١٦٧.

نظرات ما پیرامون وی

۱. جای بسی تعجب است که محدث فقیه بزرگواری مانند علی بن ابراهیم استاد ثقة الاسلام کلینی که آن همه از وی در کتاب پربارش«کافی» روایت نموده و کمتر صفحه و بابی است که از روایت علی بن ابراهیم خالی باشد، مع الوصف چنانکه باید مانند پدر عالیقدرش ابراهیم بن هاشم با آن همه استادان بزرگ و شاگردان نامدار و فرزندان بزرگوار و آثار علمی فراوانش در رجال و فهرست شیخ مورد توجه واقع نشده و علمای بعدی هم آنطور که شاید درباره‌اش داد سخن نداده‌اند، تا جائی که درباره وثاقت پدرش، و خودش در فهرست شیخ و منابع دیگر گفتگو به میان آمده یا به سکوت برگزار کرده‌اند.

جالبست که ثقةالاسلام کلینی در آغاز «کتاب فضل علم» حدیث مشهور را از او روایت می‌کند، بدین گونه: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از حسن بن ابی الحسین فارسی، از عبدالرحمن بن زید، از پدرش، از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده که گفت: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**طَلَبُ العِلم فریضةٌ علی کُلّ مُسلم، ألا اِنّ اللهَ یحبُّ بُغاةَ العِلم**[1]»

[یعنی: جستجوی دانش بر هر فرد مسلمانی واجب است، آگاه باشید که خداوند طالبان علم را دوست می‌دارد].

و نیز حدیث نهم از «کتاب عقل و جهل» نخستین کتاب کافی هم از علی بن ابراهیم است، بدین سان: علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق علیه‌السلام: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**اِذا بَلَغلکُم عن رَجُلٍ حُسنُ حالِهِ فانظُرُوا فِي حُسنِ عَقلِه، فِانما یجازي بعقلِه**».[2]

---

۱. کافی، کتاب فضل العلم، حدیث ۱.

۲. کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث۹.

[یعنی: هنگامی که از خوبی مردی به شما خبر دادند نگاه به خوبی عقلش کنید، زیرا او با عقلش مجازات می‌شود].

۲. قهپائی «علی بن ابراهیم» واقع در رجال شیخ ضمن اصحاب امام هادی علیه‌السلام را همین علی بن ابراهیم قمی دانسته، ولی دیگران غیر از آیت الله خویی توجه به آن ننموده‌اند. ایشان هم توضیح نداده‌اند که این امکان از لحاظ فن وی وجود داشته است. لذا توضیح می‌دهیم که به نقل مکرر گذشته، علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷ هـ زنده بوده، و چنانچه او در سال وفات امام هادی علیه‌السلام ۲۵٤هـ ۱۸ سال داشته که لیاقت شاگردی و مصاحبت حضرت را پیدا کرده باشد، هنگام وفات ۸۰ ساله بوده، و چنانچه چند سال بعد از ۳۰۷هـ هم زیسته باشد، هنگام وفات هشتاد و چند سال داشته است که تقریباً معمولی به نظر می‌رسد، به خصوص در آن زمانها و میان علما!

۳. دانشمند رجالی آقا سید حسین بروجردی در «نخبة المقال» که یک دوره علم رجال را به نظم درآورده، و کتاب بزرگ «بهجة المقال» حاج ملاعلی علیاری تبریزی شرح آنست، و مامقانی «تنقیح المقال» خود را به روش آن، یعنی «بهجة المقال» نوشته با این فرق که بهجة المقال بزرگتر است، آری آقا سید حسین بروجردی، علی بن ابراهیم را بدین گونه نام می‌برد:

علي القمّي سبط ُ هاشمٍ جَش ثقة ُ ثبتٌ من الاعاظِم.

٤. این که آیت الله خویی گفته‌اند بعید است که شیخ در فهرست از وی نام نبرده باشد، بنابراین علی بن ابراهیم در اصحاب امام هادی علیه‌السلام هموست، گفتیم که در بودن وی از اصحاب امام هادی علیه‌السلام منعی ندارد بخصوص با توضیح ایشان، و تقریب و تخمین سن او به نظر این بنده، ولی زیاد اتفاق افتاده که شیخ دانشمندانی را در فهرست نام برده و در رجال فراموش کرده است. از جمله «ابن قبه رازی» است که ما شرح حال او را پیش از نگارش این ترجمه نگاشتیم و به

تازگی بخاطر دارم و در آن‌جا یادآور شدیم. بنابراین بعد مزبور مورد پیدا نمی‌کند.

۵. مامقانی وفات حضرت رضا علیه‌السلام را سال ۲۰۲ دانسته بود، ولی مشهور سال ۲۰۳هـ است.

٦. به طور خلاصه، ما این محدث و فقیه بزرگوار اقدم را که دارای این همه مفاخر و مآثر است، از برجستگان علمای شیعه در اواخر سده‌ی سوم هجری و اوائل سده چهارم می‌دانیم، و بهترین گواه هم گذشته از مفاخر خانوادگی که پدری چون ابراهیم بن هاشم و برادری هم‌چون اسحاق بن ابراهیم، و فرزندانی مانند احمد و ابراهیم و محمّد داشته که همه از بزرگان عصر خود بوده‌اند، تألیفات نفیس و استادان بزرگ و شاگردان نامداری داشته است که برای درک بزرگواری او کافی است، به خصوص که قدحی هم درباره‌ی او نرسیده است.

علی بن ابراهیم و دانشمندان عامه

ابن حجر عسقلانی در گذشته‌ی سال ۸۵۲ هـ که از علمای بنام رجال و تراجم و جرح و تعدیل عامه است، در کتاب «لسان المیزان» که آن‌را در اواخر عمرش نوشته، و چون مسوده بوده حذف و سقط و تقدیم و تأخیر و تکرار و اشتباه در آن[با این که از کتب پرارزش است] فراوان می‌باشد، از علی بن ابراهیم نیز[طبق معمول آن کتاب که گاهی تراجم علمای شیعه را به نقل از کتب عامه و خاصه می‌آورد] نام برده و نقل می‌کندکه: «علی بن ابراهیم، ابوالحسن المحمّدی[1] رافضی جلد[شیعه سرسخت] است. او تفسیری دارد که در آن مصائبی هست! از ابوداود ـ سیستانی صاحب سنن متوفی به سال ۲۷۵ هـ در بصره[از علمای بزرگ عامه] و ابن عقده و جماعتی روایت می‌کند.

---

[1]. باید «القمی» باشد. چون گفتیم که از این قبیل تصحیف ها در آن کتاب فراوان است.

سپس خود این حجر می‌گوید: او همان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است. ابوجعفر طوسی در مصنفین امامیه[فهرست] از وی نام برده، و محمّد بن اسحاق ندیم هم در فهرست از او یاد کرده و گفته است از کتب او تفسیر، ناسخ و منسوخ، مغازی، شرایع است».[1]

عمر رضا کحّاله در «معجم المؤلفین» تحت عنوان «علی القمی» می‌نویسد: «وی قبل از سال ۳۲۹ هـ زنده بوده[2]، و او علی بن ابراهیم بن هاشم قمی[ابوالحسن] است که مفسر، فقیه، اخباری[محدث] بوده، و کلینی متوفی بسال بسال ۳۲۹ هـ از وی اخذ علم کرده است. از آثار اوست: تفسیر قرآن، ناسخ و منسوخ، اخبار قرآن و روایات آن، کتاب حیض، کتاب شرایع، و مغازی».

سپس در پاورقی منابع ترجمه او را می‌آورد که از جمله از کتب عامه اینهاست: معجم ـ الادباء یاقوت حموی، ج۱۲، ص۲۱۵، ایضاح المکنون بغدادی، ج۱، ص۳۰۹، و ج۲، ص۱۹۷، ۲۷۳،۲۹۱، ۳۰۹، ۳۳٤ و هدیهٔ العارفین بغدادی، ج۱، ص ٦٧٨.[3]

استادان او

علی بن ابراهیم در شهرها و کشورهای مختلف اسلامی از دانشمندان بسیاری از خاصه و عامه به اخذ حدیث نائل آمده یا از آن‌ها اجازه گرفته است.

---

۱. لسان المیزان، ج٤، ص۱۹۱، چهار کتاب مزبور را شیخ در فهرست نام برده نه ابن ندیم، و این اشتباه دیگر آن کتاب است.

۲. چون این سال وفات کلینی شاگرد اوست، و کحاله تصور کرده که استاد می‌باید قبل از این تاریخ زنده باشد، در صورتی که اتفاق افتاده که استاد پس از شاگرد از دنیا رفته است. پس بهتر این است که بگوئیم او در سال ۳۰۷ هـ که به شاگردش اجازه داده زنده بوده است.

۳. معجم المؤلفین، ج۷،ص۹.

بدیهی است که دستیابی به همه‌ی استادان علی بن ابراهیم این محدث بزرگ و پرکار که آنهمه احادیث و کتابها از وی مانده است، کار دشواری است. ما با مراجعه به مجموع منابعی که در دست داشته‌ایم هم‌چون فهرست شیخ، رجال نجاشی، جامع الروات، معجم رجال الحدیث، و نوابغ الروات این عده از محدثین بزرگ و فقهای شیعه را یافته‌ایم که از استادان نامدار وی در اواسط سده‌ی سوم هجری بوده‌اند: پدر بزرگوارش ابراهیم بن هاشم، احمد بن ابی عبدالله برقی، احمد بن اسحاق قمی، برادرش اسحاق بن ابراهیم، اسماعیل بن محمّد مکی، ایوب بن نوح، حسن بن محمّد راوی، علی بن محمّد کاشانی، حسن بن موسی خشّاب، حسین بن حسن، ریان بن صلت، سری بن ربیع، سلمهٔ بن خطاب، صالح بن سندی، صالح بن عبدالله، عبّاس بن معروف، عبدالله بن صلت، عبدالله بن محمّد بن عیسی، علی بن اسحاق، علی بن حسان، علی بن محمّد بن ابی اسحاق خفّاف، محمّد بن الحسین[ابن ابی الخطاب]، محمّد بن خالد طیالسی، محمّدبن سالم، محمّد بن علی همدانی، محمّد بن عیسی بن عبید یقطینی، مختاربن محمّد بن مختار همدانی، موسی بن ابراهیم محاربی، هارون بن مسلم، یاسر خادم،

یعقوب بن یزید، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، احمد بن محمّد بن عیسی، ابوسمینه محمّد بن علی صیرفی، محمّد بن ریان بن صلت، علی بن شیره، یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان، احمد بن ابی الفضل مدائنی، قاسم بن محمّد برمکی، جعفر بن سلمهٔ اصفهانی، قاسم بن ربیع، علی بن ریان بن صلت، عبدالله بن احمد موصلی، اسماعیل بن عیسی معروف به سندی، حسن بن سعید اهوازی، حسین بن سعید اهوازی، محمّد بن یحیی، جعفر بن سلمهٔ اهوازی، محمّد بن سالم، ٤٨ نفر و حتماً گروهی دیگر.

شاگردان وی

در این‌جا علاوه بر مأخذی که در بخش استادان وی یادآور شدیم، از نوشته‌ی دوست دانشمند فقید حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی در مدخل بحارالانوار هم استفاده شده است: ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی مؤلف کتاب باعظمت کافی که در آن کتاب از وی بسیار روایت کرده است. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، حسن بن حمزه علوی طبری، محمّد بن موسی بن متوکل، حمزة بن محمّد بن احمد بن سکّین، محمّد بن احمد صفوانی، علی بن بابویه قمی، محمّد بن علی ماجیلویه، علی بن عبدالله ورّاق، حسین بن ابراهیم بن ناتانه، پسرش ابراهیم بن علی بن ابراهیم، پسر دیگرش احمد بن علی بن ابراهیم، پسر سومش محمّد بن علی بن ابراهیم، حسین بن حمدان، علی بن محمّد قولویه، محمّد بن حسن صفار، احمد بن علی بن زیاد، احمد بن محمّد علوی، حسن بن قاسم، حسین بن ابراهیم بن احمد مکتب، حمزة بن محمّد علوی، محمّد بن حسن بن ولید قمی، محمّد بن قولویه قمی، ۲۳ نفر و حتماً گروهی دیگر.

تألیفات علی بن ابراهیم

دیدیم که ابن ندیم دانشمند کتاب شناس معروف سه کتاب از تألیفات علی بن ابراهیم را نام برده بود و آن‌ها اینهاست: کتاب مناقب، کتاب اختیارالقرآن، کتاب قرب الاسناد است.[1]

شیخ طوسی این کتاب‌ها را اضافه دارد: کتاب تفسیر، کتاب ناسخ و منسوخ، کتاب مغازی جنگ‌های پیغمبر ﷺ، کتاب شرایع و کتاب حدیث تزویج المأمون ام الفضل من ابی جعفر محمّد بن علی الجواد ؑ. شیخ می‌افزاید ابن ندیم کتاب

---

۱. فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵.

مناقب و کتاب اختیار القرآن و روایات آن را اضافه دارد.[۱] در صورتی که دیدیم ابن ندیم سه کتاب او را نام برده و سومی قرب الاسناد بود، و بعد از قرآن«و روایاته» را هم نداشت. نجاشی این کتاب‌ها را اضافه بر فهرست ابن ندیم و شیخ دارد: کتاب حیض، کتاب توحید و شرک، کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، کتاب الانبیاء، رسالة فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سأله، محمّد بن بلال[هلال] کتاب یعرف بالمشذر، الله اعلم انّه مضاف الیه.[۲] جمعاً ۱۵ کتاب که اسامی آن‌ها به دست آمده است.

تفسیر علی بن ابراهیم

از میان کتاب‌های پر ارزش این محدث جلیل القدر پیشین ما، تنها تفسیر او به دست آمده که خوشبختانه کامل است و چند بار هم چاپ شده و در اختیار عموم می‌باشد، و هم از قدیمی‌ترین زمان‌ها جزو مأخذ تفسیر و حدیث شیعه امامیه بوده است.

علامه مجلسی در فصل اول مقدمه بحار الانوار یکی از مصادر خود را کتاب «تفسیر تألیف شیخ بزرگوار موثق علی بن ابراهیم قمی» دانسته است.

دانشمند کتاب شناس بلند قدر استاد شیخ آقابزرگ تهرانی در«ذریعه» تحت عنوان«تفسیر القمی» پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم به تفصیل در متن و پاورقی مفصل آن داد سخن داده، و از جمله می‌گویند: در باب الف گذشت که مختصر آن را یادآور شدیم، و خواهد آمد که در باب میم از مختصرات آن سخن می‌گوییم.

---

۱. فهرست ابن ندیم، ص۸۹.

۲. رجال نجاشی، ص۱۸۳.

علی بن ابراهیم دو تفسیر بزرگ و کوچک ندارد و تفسیر او هم مأخوذ از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام نیست، چنانکه از رساله‌ی «مشایخ شیعه» منسوب به پدر شیخ بهائی به نظر می‌رسد، و این معنی برای کسی که به آن مراجعه کند آشکار است.

آری علی بن ابراهیم در اول تفسیر خود مختصری از روایات مبسوط و مسند را از امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهماالسلام در بیان انواع علوم قرآن نقل کرده است، و نعمانی شاگرد کلینی همه آن روایات طولانی را در اول تفسیر خود آورد است.

سید مرتضی نیز قسمتی از آن‌ها را بیرون آورده و خطبه‌ای برای آن قرار داده و به رساله«المحکم و المتشابه» نامیده، و اخیراً جداگانه چاپ شده و همین نیز عیناً در اوائل مجلد ۱۹ بحارالانوار مجلسی به نام«کتاب القرآن» مندرج است.

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیرش فقط احادیثی را که از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیات روایت شده، آورده است. قسمت عمده‌ی آن را هم از پدرش ابراهیم بن هاشم و او هم از مشایخ خود که بالغ بر شصت مرد از اصحاب حدیث می‌گردد روایت نموده است.

بیشتر آنچه پدرش روایت می‌کند هم از استادش محمّد بن ابی عمیراست که با سند خود یا به طور ارسال و بدون سند به حضرت صادق علیه‌السلام می‌رساند.

از آن‌جا که این تفسیر از روایات سایر ائمه علیهم‌السلام خالی بوده، شاگرد علی بن ابراهیم و راوی این تفسیر که خواهیم شناخت قسمتی از روایات امام باقر علیه‌السلام را که بر ابوالجارود املاء فرموده در اثناء این تفسیر گنجانیده است، و نیز روایات دیگری از سایر استادانش را که مربوط به آیه و مناسب با آن بوده هم آورده و در آن درج نموده است، حال آن‌که این‌ها در تفسیر علی بن ابراهیم نبوده است، ولی شاگرد به خاطر تکمیل و زیادی نفع آن چنین کرده است. این تصرف وی از اوائل سوره‌ی آل عمران تا آخر قرآن را فراگرفته است.

شاگرد مزبور کسی است که بعد از دیباچه تفسیر و فراغت از بیان انواع علوم قرآن، نوشته است«ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم و گفت: حدیث کرد مرا پدرم از محمّد بن ابی عمیر از حمّاد بن عیسی... از این ابوالفضل در کتب پیشین رجالی اثری نیست، ولی در کتب انساب از جمله کتاب المجدی و عمدة الطالب، و بحرالانساب و المشجرالکشاف و النسب المسطر که در حدود ششصد هجری تألیف شده هنگامی که از اعقاب حمزة بن الامام موسی الکاظم سخن می‌گویند، هست... .[1]

تفسیر علی بن ابراهیم دو بار چاپ سنگی شده است. نخست در سال ۱۳۱۳هـ و بار دوم در سنه ۱۳۱۵ در حاشیه‌ی تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام.

در سال ۱۳۸٦ هـ برای سومین بار در دو جلد به قطع وزیری با تصحیح حجةالاسلام آقای سید طیب جزائری. آقای جزائری خود مقدمه‌ای در ۱۹ صفحه مشتمل بر ترجمه‌ی اجمالی علی بن ابراهیم و ترجمه‌ی نسبتاً مفصل پدرش ابراهیم بن هاشم که بیشتر احادیث تفسیر از او رسیده، و محمّد ابی عمیر استاد پدرش که بیشترین روایت را او روایت کرده است و راجع به محتوای تفسیر نوشته، و در آغاز آنهم تقریظی کوتاه از علّامه تهرانی صاحب الذریعه مندرج است که آن فقید علم و دین مسرت خود را از تجدید چاپ تفسیر علی بن ابراهیم توسط ایشان اظهار داشته است.

ولی بسیار به جا بود که شرح حال تفسیری خود علی بن ابراهیم را نظیر آنچه ما در این‌جا آورده‌ایم بمناسبت حکم و موضوع می‌آوردند که البته کار آسانی هم نبوده است، و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله، و الحمدلله ربّ العالمین.

---

۱. نقل به اختصار از ذریعه، ج٤، ص۳۰۲تا۳۰۸، برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه شود به خصوص برای شناخت ابوالفضل العباس نامبرده و پدر و اولادش.

ایشان در ستایش تفسیر نوشته‌اند: شکی نیست که این تفسیر که در دسترس ماست از قدیمی‌ترین تفاسیری است که به ما رسیده و اگر این تفسیر نبود، یک متن محکمی در فن تفسیر قرآن وجود نداشت، و بزرگان مفسرین در تفسیر قرآن آرامش نمی‌یافتند. این تفسیر مشتمل بر خصائص پراکنده‌ای است که کمتر در کتب مشابه آن یافت می‌شود، بدین گونه:

۱. این تفسیر پایه و مایه‌ی بسیاری از تفاسیر شیعه است.

۲. روایات آن از امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام با قلت وسائط روایت شده، ولذا در ذریعه فرموده است:«درحقیقت تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیرامام باقر و امام صادق علیهماالسلام است.

۳. پدرش که این اخبار را روایت کرده از اصحاب امام‌رضا علیه‌السلام بوده است.[۱]

٤. مؤلف آن[علی بن ابراهیم] در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است.

۵. دراین تفسیر دانش بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم‌السلام است که دشمنان آن‌ها سعی داشته‌اند از قرآن بیرون آورند.

٦. متکفل بیان بسیاری از آیات قرآنی است که مقصود کامل آن‌ها جز به کمک و ارشاد اهل بیت علیهم‌السلام، که تالی تلو قرآن می‌باشند، فهمیده نمی‌شود.[۲]

راجع به راوی تفسیر ابوالفضل العبّاس می‌نویسند: «هرچند به گفته‌ی صاحب الذریعه در اصول رجالی ذکری از وی نیست، ولی چیزی که دلالت بر علوّشان و مقام والای او می‌کند این است که او فقط با سه واسطه به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌پیوندد، و کتب انساب هم‌چون بحرالانساب والمجدی و عمدة الطالب از وی نام برده‌اند، و همین معنی هر گونه غبار تردید را که باعث عدم

---

۱. بلکه شاگرد امام علی النقی علیه‌السلام بوده است.

۲. مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم، ج۱، ص۱٤.

اعتماد اصحاب به این کتاب باشد می‌زاید و چنانچه ضعفی در وی سراغ داشتند، آن‌را مورد اعتماد قرار نمی‌دادند.

به همین جهت می‌بینیم شیخ حر عاملی ﷺ در وسائل که خود از کسانی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است می‌نویسد: «من در وسائل اکتفا به کتب اربعه نکرده‌ام، هرچه آن‌ها از بقیه کتب حدیث در نزد علما مشهورتر است. زیرا کتب مورد اعتماد بسیاری از مولفات دانشمندان بزرگ موثق وجود دارد که نسبت آن‌ها به مؤلفانش متواتر است، و علما درباره‌ی آن‌ها اختلاف نظر ندارند، و فضلا در آن‌ها شک نمی‌کنند».[1]

قبلاً هم دیدیم که ابن حجر عسقلانی نقل کرده بود که یکی از علمای عامه گفته است: «علی بن ابراهیم رافضی سرسختی است، و تفسیری دارد که در آن مصائبی است». این مصائب فضائل و مناقب ائمه اهل بیت عصمت و نکوهش و تخطئه خلفای جور و برخی از نامردان صدر اسلام است که با دسیسه بازی ها و زد و بندهای سیاسی خود باعث عقب زدن مولای متقیان علی ﷺ و امامان معصومین ﷺ از حکومت اسلامی، و جایگزین شدن بنی امیه و بنی عبّاس و طواغیت زمان ها به جای آن رهبران پاک و نمایندگان برگزیده‌ی خدا گردیدند.

فرزندان دانشمند او

علامه تهرانی می‌نویسد: علی بن ابراهیم دارای سه پسر بوده که همگی از اصحاب حدیث می‌باشند.

۱. ابراهیم بن علی بن ابراهیم. علامه مجلسی به همین گونه در آغاز بحارالانوار از وی نام برده و می‌گوید حسین بن محمّد بن حسن مؤلف «مقصد

---

[1]. وسائل الشیعه، ج۱، ص۵، مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم، ج۱، ص۱۵.

الراغب فی فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام» که عصر وی نزدیک به شیخ صدوق بوده است، بسیاری از احادیث آن کتاب را از وی روایت می‌کند.[۱]

۲. احمد بن علی بن ابراهیم از استادان شیخ صدوق. صدوق در بعضی از اسانید کتاب «امالی» خود تصریح می‌کندکه او از پدرش علی بن ابراهیم روایت می‌کند، و علی نیز از پدرش ابراهیم بن هاشم.[۲]

شیخ صدوق با تعبیر«رضی الله عنه» از وی روایت می‌کند، و احادیث بسیاری را از او روایت نموده است.[۳]

ابن‌حجرعسقلانی دانشمند نامدار عامه در«لسان‌المیزان» از این احمد، این‌طور نام می‌برد: «احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم بن جلیل قمی، ابوعلی، مقیم ری. ابن بابویه در تاریخ ری از او نام برده و گفته است از پدرش، و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حمیری، و احمد بن ادریس و دیگران روایت کرده است».[٤]

۳. محمّد بن علی بن ابراهیم، نیز از استادان شیخ صدوق است، و صدوق در مجلس هفتادم از «امالی» از پدرش و او از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر روایت نموده است. ولی[محدث نوری] در «مستدرک» محمّد را از مشایخ صدوق نام برده است، همان‌طور که بعضی از استادان دیگر صدوق را هم ذکر نکرده است.[۵]

علامه مجلسی در فصل اول مقدمه بحار بعد از ذکر نام پدرش می‌نویسد: و کتاب العلل از فرزند بزرگوارش محمّد است.

---

۱. نوابغ الروات، ص١٦٨.
۲. همان.
۳. الکنی و الالقاب،ج۳، ص٨٤.
٤. لسان المیزان، ج۱،ص۲۳۳.
۵. نوابغ الروات،ص ١٦٨.

علامه تهرانی می‌نویسند:«نسخه‌ای کهنه از کتاب«قضایای امیرالمؤمنین علیه‌السلام» تألیف ابراهیم بن هاشم قمی هست که آن‌را محمّد از پدرش ـ علی بن ابراهیم ـ و او از پدرش مؤلف کتاب ـ ابراهیم بن هاشم ـ روایت کرده است، و گویا مربوط به نزدیک سال ٤٠٠ هـ باشد. آن نسخه را شخصی به نام ابوالنجیب از روی خط محمّد در سال ٥٢٨ هـ استنساخ کرده، و این نسخه که از روی خط ابوالنجیب استنساخ شده در نزد مؤلف «اعیان الشیعه» بوده، و او قسمتی از آن را در کتاب «معادن الجواهر»، ج٣،ص٣٤، نقل کرده، و همه‌ی آن‌را در ابواب کتاب دیگرش به نام «عجائب احکام امیرالمؤمنین علیه‌السلام» که در سال ١٣٦٦ هـ در دمشق جداگانه چاپ کرده درج نموده، و در الذریعه، ج١٧،ص١٥٢، ثبت شده است[1]».[2]

مؤلف *کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی* درباره علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی[زنده در ۳۰۷ ق. زندگینامه و اظهار نظرها]

اگرچه از چگونگی و تاریخ زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست، اما از راویان بزرگ و موثق شیعه به حساب می‌آید و علمای رجال همواره وی را تعظیم و تجلیل کرده‌اند و محمّد بن یعقوب کلینی از وی روایت می‌کند. قمی، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام و امام علی النقی علیه‌السلام را درک کرده است. او اوّلین کسی است که احادیث کوفیان را در قم رواج داده است.

علی بن ابراهیم در نگارش و تألیف زبر دست بوده و آثار بسیاری از خود

---

۱. نوابغ الروات، ص ١٦٨.

۲. علی دوانی رحمه‌الله، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۳۳ – ۲۲۰.

بر جای گذاشته که گویا به جز این تفسیر، آثار دیگرش در گذر زمان از بین رفته است. ابن ندیم وی را در زمره عالمان و فقیهان نگاشته[۱] و فضل بن حسن طبرسی وی را از بزرگ‌ترین عالمان اصحاب تلقی کرده است.[۲]

تألیفات

اختیار القرآن، الانبیاء، التفسیر، التوحید والشرک، الشرایع، فضایل امیرالمؤمنین، قرب الاسناد، المغازی، المناقب، الناسخ و المنسوخ.[۳،٤]

در مقدمه تفسیر قمی به تحقیق محمد صالحی اندیمشکی درباره ترجمهٔ الشیخ علی بن إبراهیم بن هاشم القمّی آمده است:

اسمه و نسبه

هو الشيخ أبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي.

مشایخه منهم

۱. أبوه إبراهيم بن هاشم، و أكثر رواياته عنه.
۲. أحمد بن محمّد بن خالد البرقي.
۳. أحمد بن عيسى.
٤. أحمد بن إسحاق الأحوص.
۵. اسماعيل بن عيسى المعروف بالسندي.

---

۱. الفهرست، ص ۲۷۷.
۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰.
۳. ریحانهٔ الادب.
٤. محمدرضا ضمیری، کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی، ص ٤۹٤.

٦. جعفر بن سلمة الأهوازي.
٧. الحسن بن سعيد الأهوازي.
٨. الحسن بن موسى الخشّاب.
٩. الحسين بن سعيد الأهوازي.
١٠. داود بن القاسم الجعفري و...
يروى عنه عدّة من الأصحاب منهم:
١. ثقة الاسلام محمّد بن يعقوب الكليني[الذي توفي ٣٢٩] و قد أكثر الرواية عنه في الكافي.
٢. أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني.
٣. أحمد بن علي بن زياد.
٤. أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم.
٥. أحمد بن محمّد العلوي و...

مصنّفاته

و له كتاب التفسير، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرايع، الحيض، التوحيد و الشرک، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، المغازي، الأنبياء، رسالة في معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمُشَذَّر.[1]

طبقته فى الرجال

كان في عصر أبي محمّد الحسن العسكري عليه السلام و بقي إلى سنة ٣٠٧ ق. فإنّه روى الصَّدوق في عيون اخبار الرضا عليه السلام عن حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر، قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم، فيما كتب إلى سنة سبع و ثلاثمأته.[2]

---

١. أنظر البحار: الكتاب و المؤلف، ص ١٢٨.
٢. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٧٠، ح ٢٤.

اقوال العلماء فيه

قال النجاشي صاحب الرجال: علي بن إبراهيم بن هاشم، أبوالحسن القمّي، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر و صنّف كتباً و أضرّ في وسط عمره.[1]

قال المجلسي: علي بن ابراهيم بن هاشم القمي، ثقة.[2]

و قال أيضاً: علي بن إبراهيم بن هاشم، أبوالحسن القمي، من أجلّة رواة الإمامية و من أعظم مشايخهم، اطبقت التراجم على جلالته وثاقته.[3]

قال العلامة الحلّي: علي بن إبراهيم بن هاشم القمي أبوالحسن ثقة في الحديث... [4]

منهجه فى التفسير

يبدأ هذا التفسير بذكر مقدّمة يبين فيها صنوف أنواع الآيات الكريمة، من ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، و خاص و عام، و مقدّم و مؤخّر، و ما هو لفظه جمع و معناه مفرد، أو مفرد معناه الجمع، أو ماضٍ معناه مستقبل، أو مستقبل معناه ماضٍ، و ما الى ذلک من انواع الآيات و ليست بحاصرة، و بعد ذلک يبدأ بالتفسير مرتّباً حسب ترتيب السور و الآيات آية فآية، فيذكر الآية و يعقبها بما رواه علي بن إبراهيم، و يستمرّ على هذا النمط حتّى نهاية سوره البقرة، و من بدايات سوره آل عمران نراه يمزجه بما رواه عن أبي الجارود، و كذا عن غيره من سائر الرواة، و يستمرّ حتّى نهاية القرآن.[5]

---

١. رجال النجاشى، ص ٢٦٠، رقم ٦٨٠.

٢. رجال المجلسى[صاحب البحار]، ص ٢٥٥، رقم ١١٩٣.

٣. البحار، الكتاب و المؤلف، ص ١٢٨.

٤. رجال العلامة الحلى، ص ١٠٠، رقم ٤٥.

٥. التفسير والمفسّرون، ج ٢، ص ٣٢٦.

و قال ابن النديم:

علي بن إبراهيم بن هاشم، من العلماء الفقهاء و له من الكتب، كتاب المناقب، كتاب اختيار القرآن، كتاب قرب الإسناد.[1]

و قال الطبّرسي في اعلام الورى: إنّه من أجلّ رواة أصحابنا. يوجد ترجمته في جميع تراجم أصحابنا. و في لسان الميزان: ج ٤، ص ١٩١، رقم ٥٠٥.

اقوال العلماء حول التفسير القمى

قال السيد الخوئي ﷺ: قد عرفت فيما تقّدم [في اجماع الأقدمين و توثيقات المعصومين عليهم السلام و في توثيقات المتقدّمين والمتأخرين و في الحاجة إلى علم الرجال] أنّ الوثاقة تثبت بأخبار ثقة، فلا يفرق في ذلک بين أن يشهد الثقة بوثاقة شخص معين بخصوصه و أن يشهد بوثاقته في ضمن جماعة، فإنّ العبرة إنّما هي بالشهادة بالوثاقة، سواء أكانت الدلالة مطابقية أم تضمنية. و لذا تحكم بوثاقة جميع مشايخ علي بن إبراهيم الذين روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين: فقد قال في مقدمة تفسيره:

«و نحن ذاكرون و مخبرون بماينتهي إلينا، و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم، و أوجب ولايتهم، ولا يقبل عمل إلاّ بهم، و هم الذين وصفهم الله تبارک و تعالى، و فرض سؤالهم، و الأخذ منهم...[2]

فإنّ في هذا الكلام دلالة ظاهرة على أنّه لايروى في كتابه هذا إلاّ عن ثقة، بل استفاد صاحب الوسائل في الفائدة السادسة من كتابه في ذكر شهادة جمع كثير من علمائنا بصحة الكتب المذكوره و أمثالها و تواترها و ثبوتها عن مؤلفيها و ثبوت أحاديثها عن أهل بيت العصمة عليهم السلام : أنّ كلّ من وقع في اسناد روايات تفسير علي بن

---

١. الفهرست، ص ٣٦٩؛ ءأقول: و فى طبعة دارالمعرفة ص ٣١١ و من العلماء و الفقهاء.

٢. تفسير القمى، ج ١، ص ١٦.

إبراهيم المنتهية الى المعصومين عليهم السلام، قد شهد علي بن إبراهيم بوثاقته، حيث قال: «و قد شهد علي بن إبراهيم أيضاً بثبوت أحايث تفسيره وأنّها مروية عن الثقات عن الأئمّة عليهم السلام.[1]

و قال السيد الخوئي رحمه الله: إنّ ما استفاده قدس سره في محله، فإنّ علي بن إبراهيم يريد بما ذكره اثبات صحّة تفسيره، و أنّ رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين عليهم السلام و أنّها انتهت اليه بوساطة المشايخ والثقات من الشيعة. و على ذلک فلا موجب لتخصيص التوثيق بمشايخه الذين يروى عنهم علي بن إبراهيم بلا واسطة كما زعمه بعضهم.[2]

و أجاب عنه شيخنا الأستاذ السبحاني[مد ظله العالي] في كتابه كلياتٌ في علم الرّجال [و تحقيق الحقّ يستدعي بيان امور]:

منها: التفسير ليس للقمي وحده.

إنّ التفسير المتداول المطبوع كراراً[3] ليس لعلي بن إبراهيم وحده، و انّما هو ملفّق ممّا أملاه علي بن إبراهيم على تلميذه أبي الفضل العبّاس، و ما رواه التلميذه بسنده الخاص عن أبي الجارود من الامام الباقر عليه السلام و إليک التعرّف علي أبي الجارود و تفسيره...

و بهذا تبين انّ التفسير ملفّق من تفسير علي بن إبراهيم و تفسير أبي الجارود، و لكلّ من التفسيرين سند خاصّ، يعرفه كلّ من راجع هذا التفسير،...

و بعد هذا التلفيق، كيف يمكن الاعتماد علي ما ذكر في ديباجة الكتاب لو ثبت كون الّديباجة لعلي بن إبراهيم نفسه؟

فعلى ذلک فلو أخذنا بهذا التوثيق الجماعي، يجب ان يفرق بين ما روى الجامع عن نفس علي بن إبراهيم، و ما روى عن غيره من مشايخه، فإنّ شهادة القمّي يكون

---

۱. وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ٦٨، س ٦.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ٤٩ و ٥٠.

۳. الطبعة الحجرية تارة سنة ۱۳۱۳ و أخرى مع تفسير الامام العسكرى عليه السلام، و طبع أخيراً على الحروف فى جزءين.

حجّة في ما يرويه نفسه، لا ما يرويه تلميذه من مشايخه.

ثم إنّ الاعتماد على هذا التفسير بعد هذا الاختلاط مشكل جدّاً، خصوصاً مع ما فيه من الشذوذ في المتون.[1]

كلام صاحب منتهى الكلام فى تفسير القمّى

فزعم انّ هذا التفسير هو في الحقيقة تفسير اهل البيت عليهم‌السلام، و كأنّه كلام الامام الباقر و الامام الصادق عليهما‌السلام... ثمّ جعل يطعن في الكتاب و مؤلفه... فقال: بأنّ جلّ الروايات فيه هي عن[أبي الجارود] و هو بلا ريب ملحدٌ زنديق ملعون على ألسنة أئمّة الهدي، بل لقد لقبّه الامام المعصوم عليه‌السلام بـ«الشيطان»... كما لا يخفى على من لاحظ كتب القوم مثل:[تبصرة العوام] و تذكرة الأئمّة عليهم‌السلام و منهج المقال و خلاصة الأقوال و أمثالها من كتب الرجال...

و اذا كان هذا حال علماء الشيعة و كتبهم، فكيف يجوز لهم الطعن في علماء أهل السنة والجماعة و التكلّم في مؤلّفاتهم؟

والجواب عنه:

إنّ اساس الطّعن في[تفسير القمّي] هو الطعن في[زياد بن المنذر إبي الجارود]، لكنّ ما ذكره في هذا الرجل مندفع بوجوه:

۱. كان أبوالجارود في اوّل الأمر مستقيماً:

لقد كان أبو الجارود مستقيم الأمر، صحيح العقيدة، ثمّ تغير و ضلّ، فمن أين يثبت أن رواياته في هذا التفسير كانت في حال التغير؟ بل إنّ كلام الفاضل المجلسي في[اللّوامع] صريح في أنّ روايات الأصحاب عنه كانت في حال استقامته، و كذا في رجاله[روضة المتقين، فانّه قال مانصّه]: «واعلم ان اعتبار كتابه لكونه مروياً عنه قبل

---

۱. كليات فى علم الرجال، ص ۳۱۰ – ۳۲۰.

الانتقال أو لكونه موافقاً للأصول الآخر.[۱]

۲. المعتبر في قبول الرواية حال الأداء:

ثمّ إنّه قد تقرّر لدى علماء الفريقين، أنّ المعتبر في قبول الرواية حال الراوي في وقت الأداء، فإذا كان حاله سليماً في وقت الأداء تقبل روايته و لو كان قبل ذلك مقدوحاً او خرج بعد ذلک عن الاستقامة...

۳. ابوالجارود من رجال الترمذي:

ثمّ إنّ الطعن في[أبي الجارود] يوجب الطعن في[صحيح الترمذي] الذي هو احد الصحّاح الستّة عند القوم، والذي قال مؤلّفه عنه «من كان في بيته هذا الكتاب فكأنّما في بيته نبي يتكلّم».[۲] كما لا يخفى على من راجع كتب الرجال...[۳]

و بقيت نقاط اخرى ننبّه عليها:

أوّلاً: إنّ إسناد الروايات الى ائمّة الهدي عليهم السلام في[تفسير القمّي] لايدلُّ بالضرورة على ثبوت صدور تلک الاخبار عنهم، و الاّ لزم ان يلتزم اهل السنّة بقطعية صدور كلّ ما اسند الى رسول الله صلى الله عليه و آله في كتبهم...

فلا صاحب البحار و لا صاحب الفوائد المدنيّة و لا غيرهما من علماء الإمامية يرى صحّة جميع ما جاء في هذا التفسير...

و ثانياً: دعوى أنّ جل روايات هذا التفسير عن إبي الجارود، مخالفة للواقع، إذ أكثر رواياته هي عن غيره من الرواة، كما لا يخفى على من لاحظه بالتفصيل.

و ثالثاً: إنّه لا ملازمة بين فساد العقيدة والكذب في الحديث، و كم من محدّث

---

۱. روضة المتقين، ج ١٤، ص ٣٦٦.

۲. تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۳۸۹.

۳. تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۵۸۱، رقم ٦٨٩٤ و فيه: مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيرى النيشابورى، ثقة حافظ إمام مصنّف عالم بالفقه، مات سنة إحدى و ستين، و له سبع و خمسون سنة.

تكلّموا في عقيدته، ثمّ نصّوا على كونه ثقة في الرواية... .[۱]

أضف الى هذا

قال السيد الخوئي ﷺ: إنّه كان زيدياً فالظاهر أنّه لا اشكال فيه.[۲]

و قال أيضاً صاحب الذريعة: بعد كلام طويل:

أنّ تفسير أبي الجارود لايقصر في الاعتبار عن تفسير علي بن إبراهيم، بل هو في الحقيقة تفسير الامام الباقر ﷺ كما سمّاه به ابن النديم، لكنه ينسب الى أبي الجارود لروايته له في حال استقامته و ليس طريق الرواية عن أبي الجارود منحصراً بكثير بن عياش الضعيف بل يروى عن أبي الجارود جماعة من الثقات الاثبات.

[منهم]، منصور بن يونس الثقة، حماد بن عيسى، الحسن بن محبوب... .[۳]

فتحصل مما تقدّم:

هذا التفسير في ذات نفسه تفسير لا بأس به، يعتمد ظواهر القرآن و يجري علي ما يبدو من ظاهر اللفظ، في إيجاز و اختصار بديع، و يتعرّض لبعض اللغة والشواهد التاريخية لدى المناسبة، او اقتضاء الضرورة: لكنّه مع ذلک لا يغفل الأحاديث المأثورة عن أئمّة اهل البيت ﷺ مهما بلغ الاسناد من ضعف و وهن، او اضطراب في المتن، و ذلک قد يخرج عن اسلوبه الذاتي فنراه يذكر بعض المناكير مما ترفضه العقول، و يتماشاه ائمّة الاطهار ﷺ لكنّه قليل بالنسبة الى سائر موارد تفسيره، فالتفسير في مجموعة تفسير نفيس لو لا وجود هذه القلّة من المناكير.[٤]

---

۱. استخراج المرام من استقصاء الافحام، ج ۲، ص ۷ – ۱۷.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۳، س ۵.

۳. الذريعة، ج ٤، ص ۳۰۲ – ۳۰۹.

٤. تفسير القمى، تحقيق: محمد صالحى انديمشكى، ص۱۳ ـ ۹،[ناشر: ذوى القربى، قم، چاپ اوّل، محرم ١٤٢٨].

ابوالفضل عرب زاده درباره زندگی و جایگاه علمی و معنوی علی بن ابراهیم قمی نوشته است:

با ستایش و تنزیه ذات اقدس الهی و درود بر پیامبر اسلام، حضرت محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت طاهرینش و خاتم الاوصیاء امیرالمؤمنین علیه السلام و خاتم الاولیاء حضرت بقیه الله الاعظم[ارواحنا فداه] و با آرزوی سلامتی و ظهور عاجل آخرین ذخیره‌ی الهی، آن‌که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن‌که پر از ظلم و جور شده باشد.

مقاله حاضر کوششی برای ارائه‌ی شرح حال و زندگی آثار محدّث و مفسّر بزرگوار، علی بن ابرهیم بن هاشم قمی است و ابراهیم نخستین کسی است که حدیث کوفیان را به قم آورد و پایه‌های فرهنگ و عقاید تشیع را در قم محکم نمود واهل قم بر احادیث او اعتماد کردند. به شهادت تاریخ، از زمانی که قم به صورت شهر درآمد، مردم قم با مذهب تشیع رابطه‌ی تنگاتنگ داشته و در ترویج فرهنگ و عقاید و تربیت جامعه و اشاعه‌ی مذهب تشیع بسیار مؤثر و جدّی بوده‌اند که در ذیل به آن اشاره خواهد شد.

قم در گذرگاه تاریخ

ایران اسلامی، کشور پهناور با قدمتی چندین هزار ساله، که دارای شهرها و نواحی بسیار است. قم از شهرهای کهن ایران است که در لسان جغرافی دانان و مورّخین جزو بلاد جبل می‌باشد.[1] بنابر گزارش‌های تاریخی، قم قبل از حمله‌ی

---

۱. منظور از بلاد جبل، رشته کوهی که از حدود الوند تا دماوند کشیده شده است و شهرهایی مانند همدان، ساوه، اصفهان، لرستان، قم و تهران و... را که در پیچاپیچ این کوه‌ها قرار دارد بلاد جبل می‌نامند.

اسکندر مقدونی به ایران، آباد بوده است و در حمله‌ی اسکندر خراب شد. قباد، پدر انوشیروان آن را آباد کرد و نام[ویران آبادکُواد=قباد] بر آن نهادند.[۱] یاقوت حموی، قم را از شهرهای نوبنیاد اسلامی می‌داند که اثری از ایرانیان در آن یافت نمی‌شود و می‌نویسد...[و هی مدینهٔ مستحدثهٔ اسلامیه لا اثر للاعاجم فیها][۲] ناحیه‌ی قم، مرکّب از هفت قریه بوده، هر قریه نام مخصوص داشته و کُمندان عنوان یکی از آن هفت قریه بوده است. درزمانی که اعراب در قم تسلّط پیدا کردند، بسیاری از کلام و لفظ فارسی و عربی درهم آمیخته شد و اعراب کلام عجم را غیر صحیح می‌شمردند، و بدل‌خواه خود هرگونه تصرف وتغییر در آن می‌دادند و می‌گفتند[عجمی فالعب به ما شئت] این لفظ عجمی است به هر نحومی‌خواهید با او بازی کنید، لذا آن‌ها کُمندان را، کُم و کُم را معرّب نموده قم نامیدند. فعلاً در صدد توضیح آن نیستم و از بحث ما خارج است. دربارهٔ نام قم وجوه فراوانی است، هم‌چون دارالایمان، دارالمؤمین، دارالعباده، دارالعلم، دارالموحّدین و... که تا حدود سی نام و صفت برای این شهر مقدس ذکر شده است.[۳] معروف‌ترین نام این شهر مقدّس با توجه به روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام قم است و نام قم به همین صورت که امروز تلفظ می‌شود در کلام پیشوایان دین آمده است و می‌فرمایند: **سلام الله علی اهل قم و رحمة الله و برکاته... و انّ لنا حرماً و هو بلده قم، و لولا القمیون لضاع الدین.**[۴] و ده‌ها حدیث دیگر که در بیان عظمت قم و قمی‌ها فرموده‌اند.

---

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: حسن بن محمد، تاریخ قم، چاپ ۱۳۱۳ ش، ص ۲٤.

۲. معجم البلدان؛ یاقوت بن عبدالله حموی، چاپ ۱۳۷٦ ق،ج ٤، ص ۳۹۷-۳۹۸.

۳. تفصیل بیشتر ر. ک: مجموعه مقالات کنگره حضرت معصومه[س]، ج ۱، ص ۷ تا ۱۲ و ج ۲، ص ۳۰۵ تا ۳۱٤ و ذکر اخبار دارالایمان قم، ص ۵۹ تا ٦٦.

٤. برای تفصیل بیشتر، ر. ک: بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۵۷، ص ۲۰۷ به بعد.

قم و تشیع

جایگاه ممتاز و کم نظیر قم، از نظر مذهبی، غیر قابل انکار است و شهر قم همیشه مورد عنایت خاصه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بوده است. بارگاه ملکوتی و حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در این شهر قرار دارد، که برای زائر آن بزرگوار فوق‌العاده اجر و ثواب منظور می‌شود و روایات متعدد در فضیلت زیارت آن حضرت در کتب روایی وارد شده است و فرموده‌اند: [**من زارها وجبت له الجنه**][1] اگر چه شیعیان بعد از خلافت ظاهری امام علی علیه‌السلام بسیارمظلوم واقع شدند، و حتی زمانی شیعه بودن جرم به حساب می‌آمد. اما چون عقاید شیعیان از فرهنگی درست و استوار، تحت فرمان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برخوردار بود، با داشتن انبوه دشمن و مشکلات و شداید[چنان‌که در این عصر هم مشاهده می‌شود] بر حیاتشان ادامه دادند. کشتار بی‌رحمانه خلفای خلاف کار بنی امیه و بنی عباس از شیعیان و مخفی بودن و فرار و دربدری و مهاجرت شیعیان در شهرها و قریه‌ها در آن زمان، خود شاهد این مدّعا است.

مهاجرت طایفه‌ی اشعری از کوفه و تمکّن آن در قم، نمونه‌یی از آن است. در تاریخ قم آمده است: دوازده پسر از آنِ سعد بن عبدالله بن سعد بن ملک بن عامر اشعری، راوی و اهل حدیث بوده‌اند، از ابی عبدالله[امام] جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام و زیاده بر صد مرد از آن فرزندان عبدالله و از فرزندان احوص و از فرزندان سائب بن ملک و از فرزندان نعیم بن سعد، روایت کنندگانند از دیگر ائمه.[2] عبدالله را چهارده فرزند ارزنده و ارجمند بود که تحت سرپرستی فقهای کوفه در فقه و حدیث، تربیت یافته بارها به مدینه سفر نموده و تا سال ۱۱٤ق، از

---

۱. درباره فضیلت زیارت آن مخدّره رجوع شود به بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۵۷، ص ۲۱۲ تا ۲۱۷.
۲. تاریخ قم؛ با تصحیح سید جلال الدین تهرانی، ص ۲۸۷.

اشعّه‌ی انوار حکمت معرفت امام باقر علیه‌السلام مستفیض و مستفید بودند و بعضی از آن‌ها در ردیف بزرگ‌ترین صحابهٔ آن امام به شمار می‌آمدند. این فرزندان که نام‌هایشان آدم، اسحاق، اسماعیل، ادریس، عمران، عیسی، یسع، صلت، مصلقه، احمد، محمد، سعد، عامر و خالد بود، پس از هجرت به قم، هر ساله یکی دو تن از آنان به طواف خانه‌ی خدا می‌رفتند و در مدینه از محضر امامان شیعه کسب فیض می‌کردند و فقه و حدیث می‌آموختند. آنان بعد از مراجعت به قم، آنچه در سینه نهفته و به حافظه سپرده بودند، به عنوان بهترین ارمغان به دیگران می‌آموختند.

نامبردگان، با فرزندان و عموزادگان خویش، هر یک به دهی در اطراف قم رفته، مکتبی گشودند و به ارشاد پرداخته، مردم را به آیین اسلام دعوت می‌کردند و همگان را بامقررّات شریعت، آشنا می‌ساختند. طولی نکشید که جمع زیادی را به دین مبین اسلام مشرّف گردانیدند و در تحکیم مراتب ایمان و اعتقاد تازه مسلمانان کوشیدند و قرآن را به ایشان تعلیم نمودند و احکام دین را تدریس و تفهیم کردند.[1]

عظمت مکتب اشعری

عبدالله، پس از اعزام مبلّغان، شخصاً وظیفه‌ی دینی خویش را به احسن وجه انجام داد و مدرسه‌ی فقه و حدیثی، با معنویت و شکوه هر چه بیش‌تر، در مرکز شهر نوبنیان قم، تأسیس نمود و به تعلیم عربِ مهاجر و ساکنان بومی، قیام کرده، نخستین گردونه درس و بحث روحانیت را به گردش در آورد و بنیان جامعه علمی قم را، بر اساس بسیارمتین و استواری بنا نهاد و محدّثان و فقهای بسیار و دانشمندان ارجمندی تربیت نمود و خود در سال ۱۴۵ هجری در نود و پنج

---

۱. فقها ومحدّثان قم، نگارنده، ص ۲۷-۲۸.

سالگی در گذشت؛ امّا یادگارهایی گرانقدر از وی به جا ماند؛ شاگردان ارزنده و زیبندهائی که هر یک از بزرگ‌ترین اساتید فقه و حدیث، درایت و روایت، شمرده می‌شدند.

این شاگردان در پرتو مساعی جمیله و استقصای جزیله‌شان، اخبار و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را جمع‌آوری و تدوین کردند و به عنوان ارمغان همیشگی برای جامعه شیعه باقی گذاشتند.

در اثر دعوت و زحمت آنان، فلسفهٔ احکام و معارف الهی، از قم به سایر بلاد انتشار یافت. در سایهٔ تبلیغات فراوان و مجاهدات نمایان ایشان، آیین تشیع، جان گرفت.

آری! همین فارغ التحصیلان مکتب عبدالله هستند که همگی از مشایخ اجازه و فتوا شناخته شده‌اند. مکتب عبدالله، مانند مصباح درخشان و رخشانی، نور شریعت و روشنای ولایت را در سراسر این مملکت، پخش کرد و بر کلّیه‌ی ولایات و ایالات ایران تابیدن گرفت؛ چنان تابشی که اشعّه‌ی نامتناهی آن،تا این زمان هم جاودان مانده است. بدین سان، مکتب اشعریان، قم را معدن علوم اهل بیت علیهم‌السلام نمود و آتشکده را به دانشکده‌ای تبدیل ساخته، این سرزمین گبرنشین را به شهری شیعه‌نشین، مبدّل کرد، به گونه‌ای که به نام«کوفهٔ صغیر» در لسان اخبار، مشهور بود.

مجمع علمی قم

شهر قم، از زمانی که از صورت دهکده‌های پراکنده خارج گشت و وضع شهری به خود گرفت، تا به امروز، هماره مهد دانش بوده است و در هر قرنی هم دانشمندان عالیقدر و بزرگواری داشته است که نامِ نامی و لقب گرامی‌شان برای همیشه زینت بخش صفحات کتب رجال، تراجم و انساب گردیده است.

اگر در مقام تحدید جوامع علمی و روحانی قم برآییم، ناچاریم کـه آن را بـه جامعهٔ اُولی، وسطی و اُخری تقسیم نموده، بگوییم که این شـهر، در سـه دوره، از بزرگترین و پُرفایده‌ترین مجامع علمی جهان اسلام بوده است که نخستین دوره‌ی آن، در قرون اوّلیه بوده که دارالعلم اسلامی و مرکز ثقل راویان و محدّثان امامیه و پایگاه فقها متکلّمان شیعه‌ی اثنا عشر بوده است؛ یعنی: از نیمه‌ی قرن دوم تا کمی بعد از آغاز قرن چهارم. دومین دوره، در عـصر صـفویه، یعنـی از قـرن دهـم تـا دوازدهم بوده و دوره آخری هم در قرن حاضر شروع شده و امید است که بـرای همیشه ادامه یابد.[1] شیعه که در خانه اصلی خودش مدینه، و سـپس کوفـه اجـازه رشد نیافت به قم مهاجرت کرد. ده‌ها تن از صحابی ائمه معصومین علیهم‌السلام و صـدها تن از علما و فقها و محدّثان بزرگ شیعه بـه قـم آمـده و در ایـن شـهر سـکونت نمودند. آن‌ها، با فعالیت‌های ستودنی، نسلی محقق و پرکار از شیعیان در قم ایجاد کردند که در قرن سوم هجری انبوهی از آثار شیعی را در زمینه‌های مختلف علوم دینـی پدیـد آوردنـد.[2] علمـای قـم بـه دلیـل ارتبـاط دائـم باائمـه علیهم‌السلام توانـستند مجموعه‌هایی از اصول و نصوص ارائه دهند و قم را پایگاه حدیث سازند.

رشد علمی قم

جوامع علمی قم در عصر ابن بابویه به منتها درجه کمال خویش رسید. نباید تعجب کرد، اگر می‌نویسند در زمان علی بن بابویه درقم دویست هزار محـدّث و جود داشته است.

خاتم المحدثین شیخ عباس قمی به نقل از مجلسی اول می‌نویـسد: در زمـان

---

۱. همان، ص ۳۳-۲۷.

۲. فرهنگ و تمدن اسلامی در قم، محمد رضا پاک، ص ۹۸.

علی بن بابویه در قم دویست هزار محدّث وجود داشته است.[۱] این امر ممکن است در طول عمر ابن بابویه بوده باشد.

یعنی در آن زمان تمامی اهل قم برای حفظ تشیع به حفظ حدیث می‌پرداختند.

شاید بدین جهت باشد که فرمودند: **لولا القمیون لضاع الدین**[۲] اگر قمی‌ها نبودند دین تباه می‌شد.

خاندان علی بن ابراهیم

یکی از شخصیت‌هائی که در ترویج مذهب‌تشیع در قم سعی وکوشش نموده و خدمات ارزنده و قابل ستایشی انجام داده‌است ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی است. از او به‌عنوان اولین کسی‌که مکتب حدیثی کوفه را به قم آورد یاد نموده‌اند و متذکر شده‌اندکه ملاقات نموده حضرت امام رضا علیه‌السلام را. ابراهیم بن هاشم از شاگردان یونس بن عبدالرحمان و او از اصحاب امام رضا علیه‌السلام بوده است.

ابراهیم دارای دو کتاب به نام‌های *النوادر*[۳] و *قضایای امیرالمؤمنین* علیه‌السلام[٤] است.

ابراهیم بن هاشم/ ابو اسحاق قمی[ق ۲و۳]

وی، پدر علی بن ابراهیم، صاحب *تفسیر القمی* و شاگرد یونس بن عبد الرحمان است. اصل او از کوفه بوده و سپس به قم، نقل مکان کرده است. احتمالاً در عصر امام کاظم علیه‌السلام متولّد شده است. گفته‌اند که امام رضا علیه‌السلام را ملاقات

---

۱. فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۲۸۲.

۲. بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳. الذریعه؛ آقا بزرگ طهرانی؛ ج ۲٤، ص ۳۱۹.

٤. همان؛ ج ۱۷، ص ۱۵۲.

کرده، ولی از ایشان روایتی ندارد، بلکه از امام جواد علیه‌السلام روایت کرده است. او اوّل کسی است که حدیث کوفیان را در قم نشر داد قمیان بر احادیث او اعتمادکرده‌اند.

نام ابرهیم بن هاشم، در اسناد شش هزار و چهارصد و چهارده حدیث قرار دارد و در میان راویان، کسی به این کثرت روایت نیست.[۱]

در مورد روایات منقول از ابراهیم بن هاشم، رجوع شود به *معجم الرجال* خویی[۲] صاحبان کتب تراجم و رجال باالاتفاق می‌نویسند:

ابراهیم بن هاشم قمی از علمای قرن سوم هجری است که از کوفه به قم آمده و در قم سکونت گزید. او نخستین کسی است که احادیث کوفیین را در قم نشر داد. شیخ طوسی، علامه حلی، نجاشی و دیگر عالمان رجال، او را ستوده‌اند. او از اصحاب امام رضا علیه‌السلام شمرده شده و نقش او در دانش حدیث در عصر خویش بی‌بدیل بوده است. بیشتر بزرگان حدیث، بر روایات او اعتماد نموده‌اند وثاقت و منزلت وی چنان است که روایات او از آغاز تاکنون مستند و مرجع علما بوده و هیچ کس او را ضعیف نشمرده است.

جلالت قدر و کثرت علم و روایت و اعتماد قمیان به او و توثیق و عظمت شأن و مشایخ و تلامیذ ابراهیم بن هاشم را صاحب کتاب *اعیان الشیعه* در کتاب خود آورده است. مراجعه به آن کتاب بسیار مفید خواهد بود.[۳] ابراهیم بن هاشم را فرزندی به نام اسحاق است که از محدثین عصر خود بوده و نام آن بزرگوار در کتاب *قاموس الرجال*، ج ۱، ص ٤٧٧ و *معجم الرجال*؛ ج ۳، ص ۳۲و ۳۳

---

۱. فقها و محدّثان قم؛ ابوالفضل عرب زاده؛ ص ۵۲، به نقل از رجال ابن داود، رجال طوسی، رجال نجاشی، لسان المیزان و...

۲. خویی؛ سید ابوالقاسم، معجم الرجال، چاپ ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۲۹۵ تا ۳۸۳.

۳. اعیان الشیعه؛ امین عاملی؛ سید محسن؛ چاپ رحلی،ج ۲،ص ۲۳۳ تا ۲۳٦ ذیل نام ابراهیم بن هاشم.

آمده، هم‌چنین روایاتی در *التهذیب*، ج ۱، ص ۷٦ و *کافی* در باب وضو، علی بن ابراهیم از برادر بزرگ تر از خود روایت می‌کند. یکی دیگر از فرزندان او علی بن ابراهیم است.

شخصیت علی بن ابراهیم قمی

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، زنده تا سال[۳۰۷ ق] او از محدّثان ثقه قمی و مورد اعتماد بوده، و در کثرت سماع حدیث امتیاز داشته. کثیر التالیف از مشایخ ثقهٔ الاسلام کلینی متوفای[۳۲۸ ق] و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن الحسن و حمزهٔ بن محمد العلوی است.تاریخ ولادت و وفات او به طور دقیق مشخص نیست ولی آنچه مسلم است تا تاریخ فوق می‌زیسته است.[۱] او آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشته است. *التفسیر*، *الناسخ و المنسوخ*، *المغازی*، *الشرایع*، *قرب الاسناد*، *المناقب و اختیار القرآن و روایاته* از تصانیف اوست.[۲] ثقة الاسلام کلینی، به دیده‌ی احترام بر او می‌نگرد و از او به عنوان شیخ الحدیث، روایت می‌نماید. ابن داود، او را می‌ستاید و می‌نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ثقه فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب[۳] در کتاب میزان الاعتدال آمده است. علی بن ابراهیم، ابوالحسن المحمدی، رافضی، جلد[٤] له تفسیر.[٥] علّامه

---

۱. الفهرست؛ شیخ طوسی؛ چاپ ۱۳۸۰ ق، ص ۱۱۵ و اسماعیل پاشا در هدیة العارفین می‌نویسد مات فی حدود سنه ۲۸۵. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹ آورده است. کان حیاً ۳۲۹، شیخ آقا بزرگ، الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۲ کان فی عصر ابی محمد الحسن العسکری ﷺ و بقی الی ۳۰۷ محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ٤۳۷ می‌نویسد حدود[۳۱۰ ق].

۲. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۱۵.

۳. حسن بن علی بن داود حلی، کتاب الرجال، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳٤۲ ش، ج ۱، ص ۲۳۷.

٤. بمعنی شیعی، پایدار، استوار و فعّال.

٥. محمد بن احمد الذهبی،میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۱۱،شماره ٥۷٦٦.

در خلاصه الاقوال می‌نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ابوالحسن ثقه فی الحدیث، ثبت معتمد صحیح المذهب، سمع و اکثر و صنف کتباً واضر فی وسط عمره.[۱] و می‌نویسد او در وسط عمر نابینا شد. آیه الله خویی او را توثیق نموده ومی‌فرماید: او راوی بیش از هفت هزار روایت است.[۲] روایات او تنها در کتب اربعه به هفت هزار و صد و چهل حدیث می‌رسد که شش هزار و دویست و چهارده مورد از طریق پدرش می‌باشد. علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم قمی در ترویج فرهنگ قرآن و حدیث و نشر آثار معصومین علیهم‌السلام سهم بسزایی داشته و خدمات ارزنده و قابل ستایشی انجام داده‌اند و نوشته‌های فراوانی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی، اعم از فقه، تفسیر، اصول، معارف، مغازی، فضائل و مناقب از خود به یادگار گذاشته‌اند. مهم‌ترین و معروف‌ترین اثر منسوب به علی بن ابراهیم، تفسیرقمی اشتهار یافته است. البته در انتساب تمام تفسیر به او، تردید وجود دارد که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و تاکنون چند تن از شخصیت‌ها این کار را نموده‌اند که به نظر می‌رسد این اندازه کافی نیست.

پژوهشی در تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، بامقدمه نسبتاً طولانی آغاز می‌شود که در آن از انواع آیات قرآنی سخن رفته، از جمله ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام، مقدم و مؤخر، آنچه لفظش جمع، ولی مراد از آن مفرد است و بالعکس، یا ماضی است و مراد از آن مستقبل است و بالعکس و ردّ بر زنادقه و دهّریه و برخی از فرق اسلامی و دیدگاه‌های نادرست دیگر و مطالبی از این قبیل آورده است. در این تفسیر سوره‌ی حمد و سوره‌ی بقره و اوایل سوره‌ی

---

۱. خلاصه الاقول؛ علامه حلی، چاپ ۱۳۸۰ ق، ص ۱۰۰ و نجاشی، الرجال؛ ص ۲۶۰.

۲. معجم رجال الحدیث؛ سید ابوالقاسم خوئی؛ چاپ اول، ج ۱، ص ۲۰۷، شماره ۷۸۱۸.

آل عمران، منقول از علی بن ابراهیم تفسیر شده و از آن‌جا تا پایان قرآن، روایات ابوالجارود[۱] ونیز روایات دیگری از کسان دیگر است که انتساب کامل این تفسیر را به علی بن ابرهیم منتفی می‌سازد.[۲] نخستین کسی که تفسیر مذکور را مورد تردید قرار داده و درباره عدم صحت انتساب تمام تفسیر موجود به علی بن ابراهیم سخن گفته، آقا بزرگ طهرانی است که در متن و پاورقی کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه گفته، او بر این باور است که ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم، شاگرد علی بن ابراهیم که نامش درآغاز تفسیرموجود آمده، همان شخص مدفون در طبرستان[مازندران] باشد. و روایات ابوالجارود راوی مطالبی در آن تفسیر از امام باقر علیه‌السلام و دیگران را از اواسط جلد اول[اوایل سوره‌ی آل عمران] در آن تفسیر وارد کرده است.[۳] سپس محقّقین و مفسّرین به بررسی آن پرداختند.[٤] و بعضی‌ها اظهار داشتند که در کتاب تاویل الایات[استر آبادی] و سعد السعود بن طاوس از تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری نقل شده‌است که اصلاً در این تفسیر نیست. بنابراین، کتابی است از مؤلفی دیگر، که بیش از همه از تفسیر علی بن ابراهیم بهره گرفته و در آن،

از طریق بیش از بیست راوی، و روایات بسیاری از کتب و مصادر دیگر آورده است. حجم این دسته از روایات، در نیمه نخست مجلد تفسیر بسیار اندک است و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدانجا که در اواخر کتاب تقریباً به اندازه روایات منقول ازتفسیر علی بن ابراهیم. در تفسیرموجود، معمولاً پس از نقل، از

---

۱. ابی الجارود، زیادبن المنذر متوفای ۱۵۰ ق رهبر فرقه جارودیه، زیدی مذهب است.

۲. تفسیر و مفسران؛ محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳. الذریعه؛ آقا بزرگ طهرانی؛ چاپ ۱۳٦۰؛ ج ٤، ص ۳۰۲ تا ۳۰۹ شماره ۱۳۱٦.

٤. از آنهاست؛ آیة الله العظمی، سید موسی شبیری، آیت الله معرفت در تفسیر و مفسران، سید احمد موسوی در کیهان اندیشه، شماره ۳۲ و سید محمد جواد شبیری، در دانش نامه جهان اسلام، ج ۷.

غیر علی بن ابراهیم با آوردنُ نام علی بن ابراهیم به گونه‌یی صریح یـا بـا ضـمیر، بازگشت متن به تفسیر علی بن ابراهیم یادآوری می‌شود، آیت الله العظمی شبیری زنجانی می‌فرمایند: باتوجه به این‌که اغلب راویان بخـش دوم تفـسیر، از اسـتادان علی بن حاتم قزوینی زنده در[۳۵۰] بوده‌اند و این ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم که نامش در اول تفسیر علی بن ابراهیم آمده نیز از مشایخ علـی بـن حـاتم است. ممکن است منشاء اشتباه در انتساب کتاب، تبدیل نام علی بن ابی سهل که همان علی بن حاتم است به علی بن ابراهیم به جهت شباهت این دو اسم باشد.[۱] صاحب تفسیر و مفسران می‌نویسد.[۲] روایاتی در ایـن تفـسیر وجـود دارد، کـه در میزان اعتبار، وزنی ندارند یا سند آن‌ها ضعیف یا مرسل است، یـا مقطـوع الـسند است و مفاد آن با اصول عقاید و مبانی شریعت ناسازگار است و احیاناً با علـم و عقل سلیم نیز مخالف است وساحت قدس بزرگواری چون علی بن ابراهیم قمی از انتساب این‌گونه اخبار ناهمگون پاک و منزه است، بعنوان مثال: در تفـسیر آیـه **﴿الّذي خَلَقَكُم مِنْ نفس واحدةٍ وَخَلَقَ منها زوجها و بث مِنْهُما رجالا كثيرا و نساءاً﴾**[۳] چنین آمده است: خداوند حوا را از آخرین اسـتخوان‌هـای دنـده آدم آفرید.این مورد در چند جای این تفسیر تکرار شده است.[٤] داستان آفـرینش حـوا از استخوان دنده آدم، منشاء اسرائیلی دارد که به چنین تفسیرهایی راه یافته است. داستان دو فرشته بابل هاروت و ماروت، نیز ساخته دست یهود است که گفته‌اند: آن دو کافر شدند- العیاذ بالله- و زنا کردند و به پرستش بتان پرداختند و زن زانیه مسخ شده، در آسمان به صورت ستاره در آمد، و ابـاطیلی از ایـن دسـت کـه بـا

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۷۰۱.

۲. محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران،ج۱، ص٤٦٢.

۳. پروردگاری که شما را از نسل واحدی آفرید وجفتش را [نیز] از اوآفریـد و از آن دو مـردان و زنـان بسیاری پراکنده گردانید. نساء/آیه۱.

٤. تفسیر قمی، ج ۱، ص ٤٥ و ص۱۳۰ و ج۲، ص۱۱۵.

عصمت فرشتگان که در قرآن بـه آن تـصریح شـده اسـت ناسـازگار و در تـضاد است.[۱] داستان جن و نسناس که گفته‌اند پیش از انسان آفریده شدند و مایه عبـرت و پندآموزی فرشتگان گردیدند.[۲] نیـز داسـتان نـام‌گـذاری فرزنـد آدم و حـوا کـه گفته‌اند آن دو،نام او را عبدالحارث[که می‌گویند نام شیطان است] نهادند، و بـرای خدا شریک قائل شدند.[۳] هم‌چنین داستان زمین که بر پشت ماهی نهاده شده و آن بر روی آب قرار گرفته و آب هم بر روی صخره و صخره بـر روی شـاخ گـاوی بی‌مو و گاو بر روی زمین نمناک واقع شده است... و دیگر معلوم نیست.[٤]

همه این‌ها افسانه‌هایی کهن است که در این تفسیر بدون هیچ دلیـل معقـولی آورده شده است.

علاوه بر این، مطالبی در آن آمده است که عصمت انبیا و مقام قداسـت آنـان را زیر سؤال می‌برد؛ مثلاً داستان داوود و اوریا، همان‌طور که در افسانه‌هـای بنـی اسرائیل آمده است در این تفسیر- نیز با کمال تأسف- بازگو شده است.[٥]

داستان زینب بنت جحش نیز- درست همان‌طور که داسـتان سـراهای عامـه بافته‌اند- در این‌جا آمده است.[٦] هم‌چنین قصه تردید زکریا و مجـازات او بـه سـه روز روزه گرفتن و بسته شدن زبان او؛[۷] داستان حجر موسی؛[۸] گرفتـاری ایـوب و

---

۱. همان، ج ۲ ص۵۸ و ۵۹.
۲. همان، ج ۱، ص ۳٦.
۳. همان، ص ۲۵۱.
٤. همان، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۹.
٥. همان، ص ۲۳۲- ۲۳۰.
٦. همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۷. همان، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۸. همان، ج ۲، ص ۱۹۷.

عفونت یافتن بدنش؛[۱] فوت شدن نماز عصر حضرت سلیمان؛[۲] اقدام یوسف در ارتکاب فحشاء؛[۳] و این‌که او بود که خدا را از یاد برد؛[٤] دفن موسی بدون غسل و کفن.[٥] و سخن او با خدا که اگر بر دشمنانم خشم نگیری من دیگر پیامبر تو نیستم؛[٦] و از این گونه افسانه‌ها به انبیای بزرگ نسبت داده شده که کاملاً بعید است ائمه علیهم‌السلام چنین سخنانی را بر زبان جاری ساخته باشند وساحت آنان از چنین سخنانی پیراسته است.

هم‌چنین در آن سخنانی آمده است که با علم سازش ندارد؛ مثلاً درباره خسوف و کسوف سخنانی بسیار شگفت‌آور و دور از واقع به چشم می‌خورد. در تفسیر آیهٔ ﴿**وَ جَعَلنا اللَّیل وَ النَّهارَ آیَتَینِ فَمَحونا آیَهَ اللَّیلِ وَ جَعَلنا آیَةَ النَّهارِ مُبصِرَةً**﴾[۷] آمده است: از جمله اوقاتی که خداوند مقرر داشته دریایی است که میان آسمان و زمین واقع است و خداوند مدار خورشید و ماه و ستارگان و سیارات را در آن قرارداده است؛ سپس تمام آن‌ها را برچرخی قرار داده و فرشته‌ای را که تحت امر او هفتاد هزار فرشته فلک را می‌چرخانند، بر چرخ مأمور کرده است تا خورشید و ماه و ستارگان و سیارگان[کهکشان‌ها] به فرمان او حرکت کنند و در مدار خود قرار گیرند، ولی اگر گناه بندگان زیاد شود و خداوند بخواهد آنان را به یکی از نشانه‌های قدرت خود مورد عتاب و نکوهش

---

۱. همان، ص ۲۳۹ و ۲٤۰.
۲. همان، ص۲۳٤.
۳. همان، ج ۱، ص ۳٤۲.
٤. همان، ص ۳٤٤ و ۳٤٥.
٥. همان، ج ۲، ص ۱٤٦.
٦. همان، ص ۱٤٥.
۷. و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گرداندیم. اسراء /آیه ۱۲.

قرار دهد، به فرشتهٔ مأمور چرخش آسمان فرمان می‌دهد، تا مداری را که خورشید وماه و ستارگان و کهکشان‌ها در آن قراردارند از میان بردارد. آن‌گاه آن فرشته، به هفتاد هزار فرشته تحت امر خود فرمان می‌دهد که چرخ را از مدار خود خارج کنند. چون چنین کنند. خورشید به دریا افکنده می‌شود و حرارتش کم شده، نور آن تغییر می‌کند؛ همین کار را با ماه نیز می‌کند که آنها را از دریا خارج سازد و به مدار خودشان برگرداند، به فرشته دستور می‌هد که چرخ را به مدار خود برگردانند و در این هنگام، خورشید- در حالی که کدر است- از آب خارج می‌شود و ماه نیز چنین حالتی را دارد!

درباره، مساحت زمین و خورشید و ماه چنین آمده است: مساحت زمین مسافتی حدود۵۰۰ سال است. مقدار چهارصد سال خراب غیر آباد و صد سال آباد. مساحت خورشید ٦٠ فرسخ در ٦٠ فرسخ است و مساحت ماه ٤٠ فرسخ در٤٠ فرسخ!

سوزان‌تر بودن خورشید نسبت به ماه را چنین تعلیل کرده است : خداوند خورشید را از روشنایی آتش و زلالی آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، تا اینکه هفت لایه روی هم قرارگرفت. سپس جامه‌ای از آتش بر آن افکند، لذا خورشید سوزنده‌تر از ماه شد.

سپس درباره آفرینش ماه آورده است: ماه را از پرتو آتش و زلالی آب آفرید؛ یک لایه از این و یک لایه از آن؛ تا این‌که هفت لایه روی هم قرار گرفت، آنگاه لباسی از آب بر آن افکند؛ لذا ماه از خورشید خنک‌تر گردید.[1]

هم‌چنین افسانه‌هایی در آن آمده است که با عقل و سرشت سازگاری ندارد؛ مانند داستان مردی که پای او را در هند یا ماورای هند بسته‌اند و تا آخر دنیا

---

۱. ر. ک. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷-۱٤.

خواهد زیست.[۱] یا داستان پادشاه روم و حضور امام حسن علیه‌السلام و یزید در نزد او؛ که به محاکمه این دو پرداخت و سؤالات عجیبی مطرح کرد.[۲] یا داستان«عناق» مادر عوج که بیست انگشت دارد و در هر انگشت دو ناخن هم‌چون داس.[۳] یا داستان اسرافیل که هر آسمان را با یک قدم می‌پیماید و پرده‌دار خداوند است.[٤] یا داستان مارمولک که در آتش نمرود می‌دمید و غورباغه در خاموش ساختن آن می‌کوشید.[٥] یا این‌که یأجوج و مأجوج مردم را می‌خورند.[٦]

هم‌چنین گاهی واژه‌ها به اشیا یا اشخاصی تفسیر شده است که هیچ تناسبی بین آن‌ها نیست؛ مثلاً«بعوضه»[۷] و «دابة الارض»[۸] و «ساعت» در آیه «بَلّ کَذَّبُوا بالسّاعَة»[۹] به علی علیه‌السلام تفسیر شده و نیز«ورقه» به جنین سقط شده و «حبّه» به فرزند.[۱۰] «مشرقین» به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و «مغربین» به به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و «بحرین» به علی و فاطمه علیهماالسلام و «برزخ» به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیر شده،[۱۱] کما این‌که«ثقلان» در آیه ﴿**سَنَفرُغُ لَکُم أیُّهَا الثَّقَلان**﴾[۱۲] به کتاب و

---

۱. همان، ج ۱، ص ١٦٦ و١٦٧.
۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۲- ۲٦۹.
۳. همان، ص ١٣٤.
٤. همان، ص ۲۸.
٥. همان، ص ۷۳.
٦. همان، ص٧٦.
۷. همان، ج ۱، ص ۳٥.
۸. همان، ج ۲، ص۱۳۰ و۱۳۱.
۹. فرقان۲٥:۱۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص۱۱۲.
۱۰. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۱۱. همان،ج ۲، ص ٣٤٤.
۱۲. رحمان٥٥:۳۱.

عترت[۱] و «فاحشه» به قیام به شمشیر تفسیر گردیده است.[۲] لذا محققان اظهار داشته‌اند: از این‌گونه مطالب سست و فاقد اعتبار، نمی‌توان برای شناخت نظریات ائمه علیهم‌السلام در زمینه تفسیر، به آن‌ها تمسک جست، و آنچه اینک در اختیار ماست، کتاب دیگری است از مؤلف دیگر، با توجه به اینکه این شخص قسمتی از کتاب خود را از تفسیر علی بن‌ابراهیم گرفته است.[۳]

نتیجه بحث و پیشنهاد

در مجموع نظر محققان پس از تحقیق در این عبارات خلاصه می‌شود.

۱. سید بن طاووس در کتاب *سعدالسعود* روایاتی از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند که در تفسیر موجود نیست، پس این تفسیر همان تفسیری که سید بن طاووس از او نقل حدیث می‌کند نیست و آن تفسیر بدست ما نرسیده است.

۲. این تفسیر را ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود و... جمع آوری کرده و چون از اول تفسیر تا اوایل سوره‌آل عمران، ازتفسیر علی بن ابراهیم آورده به نام تفسیر علی بن ابراهیم مشهور شده است. این کتاب به استثنای خطبه و مقدمه نسبتاً طولانی مجموعه‌ایی است که حدود هفتاد و پنج درصد از تفسیر علی بن ابراهیم و پانزده درصد از تفسیر ابوالجارود و ده درصد از روایات متفرقه که مؤلف از مشایخ خود نقل کرده است تشکیل شده است.

۳. این تفسیر از مؤلفی دیگر غیر از علی بن ابراهیم قمی است، که از اول سوره حمد تا آیه ٥٤ آل عمران، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده، و در بعضی

---

۱. تفسیرقمی، ص ۳٤٥.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. تفسیر و مفسران، ج۱، ص ٤٦۳- ٤٦٤.

موارد تفسیر علی بن ابراهیم را با تفاسیر دیگر مقایسه نموده است. گاهی با دو و سه واسطه علی بن ابراهیم از پدرش نقل حدیث می‌کند که آن‌ها زیدی مذهب هستند. وجز در این کتاب تفسیر در هیچ جای دیگر از کتب روایی امامیه، علی بن ابراهیم از آن‌ها نقل حدیث نکرده است و این از علی بن ابراهیم بعید است و نمی‌تواند این تفسیر، تفسیری باشد که مؤلف آن علی بن ابراهیم قمی است.

٤. این تفسیر هم اکنون، از دیدگاه محققان جهان تشیع فاقد اعتبار است و از روز نخست نیز مورد توجه بزرگانی هم‌چون کلینی که شاگرد وی محسوب می‌شود، ونیز شیخ طوسی که نزدیک به عصر او[تفسیر تبیان] را نگاشت، قرار نگرفت. در[کافی] حتی یک روایت از این تفسیرنیامده است با آن‌که روایات او از علی بن ابراهیم، در تفسیر و فقه فراوان است و شیخ کلینی مستقیماً از وی اخذ کرده، ولی هرگز از این تفسیر بهره نبرده است.

پیشنهاد

اکنون که بزرگداشت شخصیت علی بن ابراهیم قمی، از طرف آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام و... برگزار می‌شود و در ایران اسلامی، امکانات نشر و اطلاع رسانی از هر جهت فراهم شده، به خصوص برای کتب مذهبی، ونیز تمام تفسیر تألیف علی بن ابراهیم قمی، بدست ما نرسیده است. آیا بهتر نیست که جمعی از مفسران، فقیهان و دانشمندان بپاخیزند واین تفسیر را بررسی و تحقیق و بازسازی کنند. آنچه مربوط به تفسیر علی بن ابراهیم است و با دین و علم هم‌آهنگ و با اعتقادات شیعه اثنی عشریه وفق می‌دهد از تفسیر موجود، استخراج نموده بنام فرازی از تفسیر علی بن ابراهیم، یا گزیده از تفسیر... یا هر عنوان دیگری که مناسب باشد، نام گزاری کنند و این تفسیر را احیا نمایند، شاید این پیش‌نهاد بهتر از آن باشد که تمام کتاب را پیش اهل قلم و محققان تشیع فاقد

اعتبار بدانیم و آثاری که از علی بن ابراهیم دراین کتاب آمده و سخن حق است و ابهامی ندارد، از درجه اعتبار ساقط کنیم، اگر چشم پوشی کنیم و غفلت ورزیم بزرگی از میراث فرهنگی قرون اولیه اسلام را از دست داده‌ایم.

مزار علی بن ابراهیم

مقبره‌ی علی بن ابراهیم در قبرستان بابلان، در قسمت شیخان کوچک بعد از مقبره ابن قولویه واقع شده بود. اکنون که ساختمان‌ها، پاساژها و مغازه‌های جدید توسط شهرداری قم، در قبرستان قدیمی ساخته شده، مزار علی بن ابراهیم، داخل پاساژ الغدیر مقابل مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی ﷺ وسط راه‌رو واقع گردیده و سنگ مزار قدیمی او را با نرده آهنی جدید، بر روی قبر او نصب کرده‌اند و مشخص است. رحمة الله تعالی علیه.

والسلام

ابوالفضل عرب زاده

سید سیف الله نحوی درباره علی بن ابرهیم، اقیانوس حدیث نوشته است:

شهر قم همواره خاستگاه و پناهگاه اصحاب و راویان امامان مکتب تشیع و بزرگانی چون زکریا بن ادریس، زکریا بن آدم، ابراهیم بن هاشم و بسیاری دیگر از رادمردان مکتب امامت و ولایت بوده است. علی بن ابراهیم، یکی دیگر از فرزانگان نامدار و راویان معروف پر آوازه جهان تشیع است.

اینک به دور دست های تاریخ نظر افکنده به زیارت یکی از نام آوران قرن سوم و چهارم هجری می‌رویم و به تماشای سیمای علی بن ابراهیم می‌نشینیم. علی فرزند ابراهیم بن هاشم، از راویان مشهور و قابل اعتماد است و کنیه‌اش را ابوالحسن دانسته‌اند.

اثر بسیار معروف و ارزشمند او به ـ تفسیر علی بن ابـراهیم ـ موجـب شـده است تا وی را «مفسر قمی» بنامند. قبل از اینکه به شرح حال او بپردازیم به پـاس احترام به مقام علمـی و معنـوی پـدرش ابتـدا نگـاهی اجمـالی بـه سـیمای پـدر بزرگوارش ـ ابراهیم بن هاشم ـ می‌افکنیم تا از منظر او شناخت بهتری به فرزنـد پیدا کنیم.

ابراهیم بن هاشم

ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم و کنیه اش «ابواسـحاق قمـی» است. وی در اصل از بزرگان شـیعیان کوفـه بـوده اسـت و سـپس بـه شـهر قـم مهـاجرت کـرده اسـت. او از اصـحاب امـام رضـا علیه‌السلام و امـام جـواد علیه‌السلام اسـت. درباره‌اش گفته‌اند:

ابراهیم بن هاشم اولین کسی بود که احادیث ائمه بزرگـوار تـشیع را کـه در میان راویان کوفی رایج بود، به شهر قم نقـل و منتـشر کـرده اسـت.[۱] و از ایـن‌رو می‌توان او را پیشگام حدیث در قم دانست. شیخ طوسی، او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان ـ از اصحاب امام رضا علیه‌السلام ـ دانسته است.[۲] و می‌گوید ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه‌السلام رسیده و محضر او را درک کرده است.[۳]

ایـشان کتـاب‌هـای متعـددی دارد کـه از جملـه آن‌هـا «النـوادر» و «قـضایا امیرالمؤمنین علیه‌السلام»[٤] است.[٥] ابراهیم بن هاشم از طریق روایات و احادیث ائمـه علیهم‌السلام

---

۱. رجال النجاشی، ص ١٦، مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

۲. رجال الطوسی، ص ٣٦٩.

۳. الفهرست، شیخ طوسی، ص ٤.

٤. علامه تهرانی درباره این کتاب، مطالب قابل توجهی بیان کرده‌اند. [ر. ک: طبقات اعلام الـشیعه، ج ۱، ص ١٦٩].

٥. همان؛ الامام الجواد علیه‌السلام، السید محمد القزوینی، ص ۱۰۳.

خدمات بیشماری به اسلام کرده و عشق و علاقه خویش را به مکتب ائمه معصومین علیهم‌السلام ابراز کرده است. اگر چه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا علیه‌السلام بشمار آورده‌اند اما هیچ روایتی از امام رضا علیه‌السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به نقل از او یافت نشده است.[۱] اما روایات متعددی را از امام جواد علیه‌السلام نقل کرده است[۲] که در کتب حدیث معروف تشیع به ثبت رسیده است.[۳]

وی از بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و نقل کرده است که تعدادشان حدود ۱۶۰ نفر می‌باشد.[٤] از جمله آن بزرگان محمد بن ابی عمیر است که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.[٥]

مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده است و در کتاب‌های معتبر وجود دارد ٦٤١٦ مورد می‌باشد.[٦]

علامه حلی درباره اعتبار علمی روایات نقل شده از سوی او می‌گوید: هیچ کس از یاران و اصحاب درباره نفی یا تعدیل روایات وی مطلبی را نگفته‌اند ولی روایات او بیشمار است و قبول کردن روایاتش نزد من ارجحیت دارد.[۷]

این مسأله در میان بزرگان علم رجال مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و بزرگ‌مردانی چون شهید ثانی احادیث او را معتبر و صحیح دانسته آن‌ها را مورد قبول خود می‌دانند.[۸]

---

۱. معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۳۱۷ – ۳۱۸.

۲. همان.

۳. التهذیب، ج ٤، کتاب الزکاه، حدیث ۳۹۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۱.

٤. همان، ص ۳۱۷.

٥. همان، ص ۳۱۸.

٦. همان.

۷. رجال العلامهٔ الحلی، ص ٥.

۸. الامام الجواد علیه‌السلام، ص ۱۰۳.

علی بن ابراهیم

نام این راوی عالیقدر در شمار اصحاب حضرت امام هادی علیه‌السلام قرار گرفته است. شیخ طوسی به این مسأله اشاره کرده است.[۱] سپس نجاشی به پیروی از شیخ طوسی درباره علی بن ابراهیم می‌گوید:

او از افراد مورد وثوق و قابل اعتماد در احادیث و روایات می‌باشد و مذهب و افکار اعتقادی او کاملاً صحیح است.[۲]

علی بن ابراهیم علاوه بر عصر امام هادی علیه‌السلام در دوران حیات پربرکت امام حسن عسکری علیه‌السلام[۳] و نیز زمان غیبت صغرا زندگی می‌کرده است. البته در کتاب‌های معتبر تشیع هیچ روایتی از امام هادی علیه‌السلام و نیز دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام به نقل از علی بن ابراهیم یافت نشده است. آیت الله خویی در این باره می‌گوید: نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم‌السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی علیه‌السلام باشد.[٤]

علاقه و دلدادگی او نسبت به سرچشمه‌های زلال امامت به اندازه‌ای بود که نه تنها شیعیان بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند. ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است از علی بن ابراهیم در کتاب خویش نام برده سپس می‌گوید: او از شیعیان سرسخت است.[۵]سرسختی و ارادت او نسبت به پیشوایان معصوم در لابه‌لای روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده به خوبی آشکار است.

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. الامام الهادی علیه‌السلام، السید محمد کاظم القزوینی، ص ۳۰۸، مرکز نشر آثار شیعه.

۳. رجال النجاشی، ص ۲٦۰.

٤. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ٤، ص ۳۰۲.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۸۹.

هم‌چنین تلاش بی وقفه و زحمات طاقت فرسای او در شنیدن به دست آوردن یادگیری و منتشر ساختن روایات و احادیث این محبت و علاقمندی را شفاف تر ساخته است. این تلاش بی وقفه به حدی بوده است که علی بن ابراهیم توفیق یافته تا تعداد ۷۱٤۰ روایت را نقل کند.[۱]

کتاب «کافی» تألیف حدیث شناس بزرگ ثقهٔ اسلام کلینی مملوّ از روایات و احادیث علی بن ابراهیم است به گونه‌ای که می‌توان آن کتاب را «مسند علی بن ابراهیم» به شمار آورد.

کلینی خود در این‌باره می‌گوید: تمام احادیثی را که در کتاب خود[کافی] آورده‌ام به نقل از بزرگانی چون علی بن ابراهیم، محمد بن یحیی، علی بن موسی کمیدانی داوود بن کوره و احمد بن ادریس است.[۲]

از این تعداد[۷۱٤۰] روایاتی که وی نقل کرده است تعداد ٦۲۱٤ مورد از آن را از پدرش ابراهیم بن هاشم و او نیز از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است. تعداد بیشمار روایات علی بن ابراهیم ستایش و تمجید همگان را بار آورده است. از این‌رو عمر رضا کحاله ـ از دانشمندان اهل سنت ـ ضمن معرفی او می‌گوید:

علی بن ابراهیم شخصیتی فقیه، مفسر قرآن و اخباری است[کسی که احادیث بسیاری را نقل می‌کند] و کلینی از او روایت برگفته است.[۳]

به یقین این فقیه قمی برای به دست آوردن و گردآوری این حجم بسیار زیاد از احادیث و سخنان پیشوایان دین به نقاط مختلفی مسافرت کرده است و در راه رسیدن به این مهم زحمات زیادی را بر خود هموار کرده است.

---

۱. لسان المیزان، ج ٤، ص ۱۹۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۳. رجال النجاشی، ص ۳۷۸.

او در این راه علاوه بر استفاده از محضر بزرگان شیعه نزد حافظان و راویان اهل سنت رفته و از آنان احادیثی را ثبت و ضبط کرده است.

ابن حجر عسقلانی در این باره می‌گوید: علی بن ابراهیم از برخی علمای اهل سنت چون ابوداود سیستانی، ابن عقده و افراد دیگر روایت نقل کرده است.[۱]

مفسر قمی در اواسط زندگی پر افتخارش نعمت بینایی خود را از دست داد[۲] و تا پایان عمر با دلی روشن و قلبی حق بین به حیات با برکت خویش ادامه داد اما او با این حالت جسمانی خویش از پای ننشست و هم‌چنان در دریای عمیق روایت و حدیث شنا می‌کرد تا از این طریق معارف انسان ساز شریعت را به کمک و یاری امامت گردآورده و آن را به آیندگان بسپارد.

بنابراین بزرگترین امتیاز وی و زرین ترین صفحه‌ی زندگی اش را می‌بایست گردآوری، تدوین، تألیف و نقل و نشر روایات امامان معصوم علیهم‌السلام برشمرد. از این‌رو بر ما سیراب شدگان از زمزم زلال «کافی» وظیفه است تا این تلاش عظیم و مقدس را ارج نهیم.

آثار و تألیفات

راویان و اصحاب امامان معصوم علیهم‌السلام به منظور ثبت و ضبط معارف ناب مکتب تشیع و انتقال آن به نسل‌های آتی، احادیث معتبر را از نزدیکترین و مطمئن ترین یاران ائمه دریافت می‌کردند سپس آن‌ها را در موضوعات مختلف دسته بندی و تنظیم کرده و هر موضوعی را در کتابی مستقل با نامی ویژه به نگارش در می‌آوردند.

---

۱. معجم المؤلفین، ج ۷ ص ۹.

۲. لسان المیزان، ج ٤، ص ۱۹۱.

علی بن ابراهیم بن هاشم که از معروفترین راویان تشیع می‌باشد و روایات بسیار زیادی[بیش از ۷۰۰۰ حدیث] را نقل کرده است، به این امر مهم[دسته بندی موضوعی روایات] همت گمارده است به گونه‌ای که نام ١٤ کتاب او بدین شرح به ثبت رسیده است. شیخ طوسی پنج کتاب او را چنین نام می‌برد:[1]

۱. التفسیر ۲. الناسخ و المنسوخ ۳. قرب الاسناد[2] ٤. الشرایع ۵. المغازی.

ابن ندیم ـ دانشمند بزرگ اهل سنت ـ در کتاب خویش، از علی بن ابراهیم قمی تحت عنوان فقهاء و محدثان و علمای شیعه، نام برده و علاوه بر «قرب الاسناد» نام دو کتاب دیگر وی را چنین می‌نویسد[3]:

۱. المناقب ۲. اختیار القرآن.

دانشمند بزرگ علم رجال ابوالعباس نجاشی علاوه بر هفت کتاب نامبرده فوق از دیگر کتاب‌های وی چنین نام می‌برد[4]:

۱. التوحید و الشرک ۲. فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۳. الانبیاء علیهم‌السلام ٤. المشذّر

۵. الحیض ٦. رساله‌ای در معنای هشام و یونس ۷. جواب مسائل محمد بن بلال.

---

۱. الفهرست، ص ۸۹.

۲. شیخ عباس قمی می گوید: کتاب قرب الاسناد وی، غیر از قرب الاسناد معروفی است که از کتاب‌های عبدالله بن جعفر حمیری ا ست. «قرب الاسناد» مثل «امالی» از کتاب‌های رایج بین محدثان است. زیرا محدثان حدیث در زمان‌های گذشته برخی از احادیثی را که از نظر سلسله سند واسطه کمتری تا امام معصوم داشته و به اصطلاح دارای سند عالی بوده‌اند، در کتاب ویژه ای جمع آوری کرده و آن را «قرب الاسناد» می‌نامیدند. آنان به این نوع کتاب‌ها افتخار می‌کردند. [فوائد الرضویه ص ٢٦٤].

۳. الفهرست، محمد بن اسحاق الندیم، ص ۳۱۲، دارالمعرفه، بیروت، معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۱۲، ص ۲۱۵.

٤. رجال النجاشی، ص ۲٦۰.

اگرچه هریک از کتاب‌های این فقیه بزرگ اسلام، خود گنجینه‌ای ارزشمند است اما کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امتیاز ویژه و موقعیت برجسته‌ای برخوردار است که نگاهی به آن کتاب ضروری می‌نماید.

تفسیر نور با نور

از خدمات ارزنده این شخصیت نستوه، تألیف کتاب تفسیر قرآن است. از آن جا که کتاب«تفسیر قمی» از مزایای خاصی برخوردار است، به مطالبی چند از این تفسیر اشاره می‌شود تا از آن طریق، گوشه‌ای دیگر از زندگی این راوی نور آشکار گردد.

علی بن ابراهیم قمی در این کتاب، برای توضیح و تفسیر هریک از آیات نورانی حق، روایات متعددی از امام صادق علیه‌السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. پدرش نیز آن روایات را از طریق ابن ابی‌عمیر و برخی دیگر از بزرگان بیان نموده است.

اما پس از چندی، یکی از شاگردان علی بن ابراهیم، روایاتی دیگر از امام محمد باقر علیه‌السلام را در تفسیر و توضیح آیات قرآن، به آن تفسیر اضافه می‌کند و با اضافه کردن آن روایات، ساختار کتاب تفسیر از اوائل سوره آل عمران: ﴿وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ تا آخر قرآن تغییر می‌یابد. در واقع تفسیر موجود که به «تفسیر قمی» معروف است، تفسیر امامان باقر و صادق علیهماالسلام می‌باشد.

شیوه‌ی این تفسیر به صورتی است که به مناسبت هر آیه‌ی قرآن، حدیثی از امام صادق و امام باقر علیهماالسلام در ذیل آن بیان شده و از این طریق شرح و توضیح داده شده است. این تفسیر، از تفسیر معروف به عسکری جدا بوده و هم‌چنین تفسیری به نام تفسیر کبیر و صغیر نیز وجود ندارد.

آن دسته از روایاتی که از سوی امام صادق علیه‌السلام در این تفسیر وجود دارد، از طریق علی بن ابراهیم نقل شده و دسته‌ی دیگر که از سوی امام باقر علیه‌السلام است از طریق ابی‌الجارود نقل شده است.[۱]

تفسیر القمی از منابع بسیار قدیمی و معتبر شیعه است به طوری که منبع تفاسیر بعدی قرار گرفته[۲] و علامه طبرسی و دیگر مفسران از آن بهره‌مند شده‌اند.[۳]

درباره تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری از سوی بزرگان و پژوهشگران مختلف نقل شده است که مشتاقان می‌توانند بدانجا مراجعه نمایند.[٤]

تفسیر القمی در دو جلد به چاپ رسیده است. این تفسیر اوّلین بار در سال ۱۳۱۳ قمری با چاپ سنگی، در دسترس عموم قرار گرفت. و تاکنون با تصحیح حواشی جدید، چندین بار به صورت مجدد چاپ شده است.

بستگان

به یقین بخشی از هویت مذهبی، علمی و اجتماعی هر شخص، از آیینه‌ی شفاف خانواده، بستگان و نزدیکان او آشکار می‌گردد. این اصل مهم در مورد همگان قابل بررسی و مطالعه است.

از آن جا که علی بن ابراهیم قمی نیز از این قاعده مستثنی نیست، نگاهی هرچند مختصر به بستگان وی ضروری می‌نماید.

علی بن ابراهیم علاوه بر پدری فرزانه، برادران و فرزندانی داشته است که همگان از راویان مشهور و معروف شیعه بوده‌اند.

---

۱. الذریعه، ج ٤ ص ۳۰۲ الی ۳۰۹، تفسیر القمی، مقدمه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۵.

۲. خلاصة الاقوال، علامه حلی،ص ٤۹.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ۲۷.

٤. نک: مقدمه سید طیب موسوی جزائری بر کتاب تفسیر القمی – الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۲ – تصوف و تشیع، هاشم معروف الحسنی – مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۲.

برادران او عبارتند از:

اسحاق بن ابراهیم

به نظر می‌آید که وی برادر بزرگ علی بن ابراهیم بوده است. زیرا کنیه پدرشان[ابراهیم] ابواسحاق بوده است. از آن‌جایی که کنیه هر شخصی معمولاً بر اساس نام فرزند اول آن شخص به وجود می‌آمده است. بنابراین احتمال می‌رود که اسحاق برادر بزرگ علی بن ابراهیم است. هم‌چنین روایت کردن علی بن ابراهیم از برادرش اسحاق این ادعا را قوت می‌بخشد.

چنانچه شیخ عباس قمی می‌گوید:

«از برخی روایات معلوم می‌شود که علی بن ابراهیم، برادری به نام اسحاق داشته است و او از برادرش اسحاق روایاتی نقل کرده است.[۱] محقق پرتلاش – آیت الله خویی – نیز این مطلب را یادآوری کرده است[۲]».

از دیگر برادران وی چندان اطلاعی در دست نیست.

فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:

۱. احمد بن علي بن ابراهيم

وی از بزرگان شیعه بوده و شیخ صدوق با عبارت «رضی الله عنه» از او به نیکی نام برده و روایات بسیاری از وی نقل کرده است.[۳]

---

۱. فوائد الرضویه، ص ٢٦٤.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ٢١٤.

۳. الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ٨٤، مکتبة الصدر، تهران؛ طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۳۲، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان.

شأن و مقام والای او به حدی است کـه یکـی از دانـشمندان اهـل سـنت در کتاب خود – لسان المیزان – از وی یاد کرده، می‌گوید: احمد بـن علـی در «ری» سکونت داشته است و کنیه‌اش ابوعلی بوده اسـت. او از پـدرش ـ علـی ـ و نیـز چند تن دیگر از بزرگان هم‌چون سعد بن عبدالله، عبـدالله بـن جعفـر حمیـری و احمد بن ادریس، احادیثی شنیده و نقل کرده است.[۱]

روایات این فرزانه‌ی قمی، در کتاب بحارالانوار به چشم می‌خورد.[۲]

۲. محمد بن علي

او از استادان شیخ صدوق به شمار می‌آید به گونه‌ای که آن فقیه بزرگ شیعه از محمد بن علی بن ابراهیم قمی روایاتی را نقل کرده است.

محمد کتاب‌هایی را مشتمل بر احادیث ائمـه معـصومین علیهم‌السلام تنظـیم و تهیـه کرده است.[۳]

علامه مجلسی، پس از نام علی بن ابراهیم، آورده است«... وکتاب العلل لولده الجلیل محمد»[٤]؛ و بدین طریق از کتاب وی به نام «العلل» یاد شده است.

۳. ابراهیم بن علي

او از دیگر فرزندان فرزانه‌ی مفسر – علی بن ابراهیم – است و روایاتی را به نقل از پدرش بیان و منتشر کرده است.[۵]

---

۱. همان، ص ۸۵.

۲. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۹، ج ۱۸، ص ۳۱۵ و ج ۲۵، ص ۱۹۳.

۳. طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ١٦٧ و ١٦٨.

٤. بحارالانوار، ج ۱، ص ۸.

۵. همان، ج ۸۲، ص ۱۲ و ج ۱۰۸، ص ٦٣.

شیخ عباس قمی می‌گوید: از مقدمه کتاب بحارالانوار، چنین بر می‌آید که ابراهیم بن علی، از محدثانی بوده است که روایات زیادی را نقل نموده است.[۱]

پرواز به بیکران

از تاریخ وفات علی بن ابراهیم قمی اطلاع دقیقی یافت نشده است. اما پژوهشگران بر اساس روایتی که شیخ صدوق درباره وی در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل کرده است، چنین استفاده کرده‌اند که علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده است و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.[۲]

سرانجام روح ملکوتی آن فرزانه‌ی دوران، به بیکرانه‌ها پرواز کرد و پیکر پاکش در شهر قم به خاک سپرده شد و بدان سرزمین مقدس، شرافتی دیگر بخشید.

هم اکنون مقبره آن فقیه بزرگ و مفسر اندیشمند، در پارک ملی شهر، رو به روی مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی، واقع در خیابان ارم[آیت الله العظمی نجفی مرعشی]، زیارتگاه عاشقان کوثر می‌باشد.[۳]

---

۱. فوائد الرضویه، ص ٢٦٤.

۲. الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۲.

۳. ستارگان حرم، ج ۱، ص ٤٧، سید سیف الله نحوی چاپ ۱۳۷۷.

بخش دوم:

تفسیر قمی

از دیدگاه کتاب شناسان

تفسير القمّى در الذريعه آقا بزرگ تهرانى

للشيخ ابي الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي شيخ ثقةالاسلام الكليني[الـذي تـوفي ٣٢٩]، و قـد أكثـر الروايـة عنـه في الكـافي، كـان في عـصر أبي محمّـد الحـسن العسكري عليه السلام و بقي الى[٣٠٧] فانه روى الصدوق في «عيون اخبار الرضا» عن حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر، قال أخبرنا علي بن ابراهيم بن هاشم[سـنة ٣٠٧] و حمـزة بن محمّد هذا هوالذي ترجمه الشيخ في باب مـن لم يـرو عنـهم بقولـه[حمـزة بـن محمّـد القزويني العلوي يروي عن علي بن ابراهيم و نظرائه روى عنـه محمّـد بـن علـي بـن الحسين بن بابويه و تمام نسبه ذكر في «خاتمة المستدرک»[ص ٣٤٠] و في بعض أسانيد «الامالي» و «الاكمال» هكذا: حدثنا حمزة بن محمّد ـ الى قوله ـ بقـم[في رجـب ٣٣٩] قال أخبرنا علي بن ابراهيم بن هاشم فيما كتبه الى في سنة سبع و ثلاثمائة. طبع مستقلاً بـايران علـى الحجـر[في ١٣١٣] و أخـرى مـع تفـسير العـسكري عليه السلام [في ١٣١٥] و هوالموجود عندي و أنقل عن صفحاته، أوله[الحمد الله الواحد الاحد الصمد الفرد الذي لا من شيء كان] و مرّ اختصاره في باب الالف، و يـأتي مختـصراته في المـيم. و مـرّ في تفسير الائمة أنه ليس للقمي تفسيران كبير و صغير كما أنه ليس تفسير القمي مأخوذاً من تفسير العسكري عليه السلام على مايظهر من رسالة مـشايخ الـشيعه المنـسوبة الى والـد الشيخ البهائي كما هو ظاهر لمن راجعهما؛ نعم قد أورد المفـسر القمـي في أول تفـسيره مختصراً من الروايات المسبوطة المـسندة المرويـة عـن الامـام الـصادق عليه السلام عـن جـدّه

أميرالمؤمنين عليه السلام في بيان أنواع علوم القرآن؛ و قد أورد النعماني تلميذ الكليني تلك الروايات بطولها في أول تفسيره، و أخرجها منه السيد المرتضى و جعل لها خطبة و يسمى برسالة «المحكم و المتشابه» و طبعت مستقلة في الاواخر؛ و هي مدرجة بعينها في أوائل المجلد التاسع عشر و هو كتاب القرآن من كتاب «بحارالانوار».

و كذلک عمد المفسر القمي في تفسيره هذا على خصوص مارواه عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام في تفسير الآيات؛ و كا ن جلّه مما رواه عن والده ابراهيم بن هاشم عن مشايخه البالغين الى الستين رجلاً من رجال أصحاب الحديث؛ و الغالب من مرويات والده مايرويه عن شيخه محمّد بن أبي عمير بسنده الى الامام الصادق عليه السلام أو مرسلاً عنه؛ و من روايته عن غير الامام الصادق عليه السلام و رواية والده عن غير ابن أبي عمير ما رواه عن والده في[ص ۱۱۳] عن شيخه الآخر ظريف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشير عن أبي الجارود؛ و ما رواه عن والدهايضاً في[ص ۵۹] عن شيخه صفوان بن يحيى عن أبي الجارود عن الامام الباقر عليه السلام، و كذلک قد يروى علي بن ابراهيم في هذا التفسير عن غير والده من سائر مشايخه مثل روايته عن هارون بن مسلم في ص۲٦۸؛ ولكن في[ص ۸۳]

هكذا فانه حدثني أبي عن هارون بن مسلم عن مسعود بن صدقة، و كأنه يروى عن هارون بلاواسطة أبيه و معها، و كذا في[ص ۳۱۱] روى عن يعقوب بن يزيد.

و لخلّو تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمة عليهم السلام قد عمد تلميذه الآتي ذكره و الراوي لهذا التفسير، عنه على ادخال بعض روايات الامام الباقر عليه السلام التي أملاها على أبي الجارود في أثناء هذا التفسير؛ و بعض روايات أُخر عن سائر مشايخه مما يتعلق بتفسير الآية و يناسب ذكرها في ذيل تفسير الآية، و لم يكن موجوداً في تفسير علي بن ابراهيم فادرجها في أثناء روايات هذا التفسير تتميماً له و تكثيراً لنفعه، و ذلک التصرف وقع منه من أوائل سوره آل عمران الى آخر القرآن، والتلميذ هو الذي صدر التفسير باسمه في عامة نسخه الصحيحة التي رأيناها فان فيها بعد الديباچه والفراغ عن بيان أنواع علوم القرآن ما لفظه:[حدّثني ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة

بن موسى بن جعفر عليه السلام، قال حدّثنا أبوالحسن علي بن ابراهيم بن هاشم، قال حدّثني أبي رحمه الله عن محمّد بن أبي عمير عن حماد بن عيسى؛ ثم ذكر عدة من طرق والد علي بن ابراهيم بن هاشم بعنوان[و قال حدّثني أبي عن فلان] عطفاً على قوله الاول قال حدّثني أبي؛ ثم شرع في تفسير البسملة و أورد الاحاديث بعنوان[قال و حدّثني أبي] و في أول سوره البقرة تحت عنوان[قال أبوالحسن علي بن ابراهيم حدّثني أبي] و قد يقول[فانه حدّثني أبي] الصريح جميعها في أنها مرويات علي بن ابراهيم عن أبيه؛ و هكذا الى أوائل سوره آل عمران في تفسير آية [و انبأكم بما تأكلون و ما تدّخرون في بيوتكم] في[ص ۵۵] فغير اسلوب الرواية هكذا[حدّثنا أحمد بن محمّد الهمداني. قال حدّثني جعفر بن عبدالله. قال حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر أبي الجارود عن أبي جعفر محمّد بن علي۸] و روى بهذا السند أيضاً في[ص ۱۰۸] و[ص ۱٤٦] و هذا السند بعينه هو الطريق المشهور الى تفسير أبي الجارود و قد روى الشيخ الطوسي «في الفهرست» و كذا النجاشي تفسير أبي الجارود عنه بسندهما الى أحمد بن محمّد الهمداني هذا المعروف بابن عقدة،[والمتوفي ۳۳۳] الى آخر سنده هذ الذي ذكرنا في تفسير أبي الجارود أنه سند ضعيف بسبب كثير بن عياش؛ لكنه غير ضائر حيث أنه رواهايضاً كثير من ثقات أصحابنا عن أبي الجارود كما سنشير اليه.و قائل حدّثنا ابن عقدة في المواضع الثلاثة،ليس علي بن ابراهيم جزماً لان القمي هو الذي يروي عنه الكليني[المتوفى ۳۲۸] كثيراً من روايات كتابه «الكافي» الّذي يرويه ابن عقدة هذا عن مؤلفه الكليني فكيف يروى عن ابن عقدة رجل هو من أجل مشايخ أستاده.[1]

---

[1]. و من مشايخ أبى الفضل جزماً الذى اكثر النقل عنه فى أثناء هذا التفسير هو الشيخ أبوالعباس محمد بن جعفر بن محمد بن الحسن الرزاز الذى هو شيخ أبى غالب الزرارى، و خال والده[والمولود ۲۳۳ و المتوفى ۳۱۳] كما أرخه أبوغالب فى رسالته الى ابن ابنه و هو ايضاً شيخ ابن قولويه[المتوفى ۳۶۸] يروى عنه فى «كامل الزيارة» و الرزاز هذا يروى عن مشايخ كثيرين[منهم] خاله محمد بن الحسين بن أبى الخطاب[المتوفى ۲۶۲] و[منهم] أبوجعفر محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الاشعرى صاحب «نوادر ←

الحکمة» فانه صرّح النجاشی بروایة الرزاز هذا «نوادر الحکمة» عن مؤلفه، و فی الغالب یروی عن الرزاز فی اثناء هذ التفسیر هکذا حدثنا محمد بن جعفر عن محمد بن أحمد، و صرّح بوصف الرزاز فی[ص ۳۴۷] و قد یروی عنه بکنیة أبی العباس کما فی[ص ۳۱۲] و روی فی[ص ۳۴۲] فی الهامش هکذا[حدثنا أبوالعباس قال حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن السکونی] و هذا نص فی أن قائل حدثنا هذا لیس هو علی بن ابراهیم لانه یروی عن أبیه بلاواسطة من أول الکتاب الی آخره. فأی شیء دعاه فی المقام الی الروایة عنه بواسطتین.

و من مشایخ أبی الفضل الذی اکثر النقل عنه فی هذا التفسیر و روی عنه بما یقرب من عشرین طریقاً. هو الشیخ أبو علی أحمد بن ادریس بن أحمد الاشعری القمی[المتوفی ۳۰۶] و هو من مشایخ الکلینی، و أبی غالب، و ابن قولویه، والحسن بن حمزة العلوی، و قد سمع التلعکبری[المتوفی ۳۸۵] عنه یسیراً بغیر اجازة، و اکثر مروایاته عن ابن ادریس هو ما رواه ابن ادریس عن أحمد بن محمد ابن عیسی الاشعری القمی الذی یروی المفسر القمی عنه بغیر واسطة دائماً، بل القمی من العدة الذین یروی الکلینی بتوسطهم عن أحمد بن محمد بن عیسی هذا، و ابن عیسی یروی عن الحسین بن سعید الاهوازی و غیره.

و ممن روی عنه مکرراً کما فی[ص ۸۷ و ۱۰۸ و ۱۸۶ و ۲۹۶ و ۳۰۵ و ۳۰۸] الشیخ أبو عبدالله الحسین بن محمد بن عامر الأشعری القمی الذی یروی تفسیر المعلی البصری عنه کما یأتی، و قد اکثر الکلینی من الروایة عنه فی «الکافی»، و یروی عنه علی ابن بابویه و ابن الولید[المتوفی ۳۴۳] و ابن قولویه[المتوفی ۳۶۹].

و ممن یروی عنه مکرراً أیضاً کما فی[ص ۳۶۶ – ۳۶۸ – ۳۷۳ – ۳۰۷ – ۲۸۹ – ۳۴۵] هو الشیخ ابوالحسن علی بن الحسین السعد آبادی القمی الراوی عن أحمد بن أبی عبدالله البرقی کما ذکره النجاشی فی ترجمة البرقی، مع أن البرقی هذا ممن یروی عنه المفسر القمی بغیر واسطة دائماً، و هذا السعد آبادی أیضاً من مشایخ الکلینی، و ابن بابویه، و أبی غالب، و ابن قولویه.

و ممن یروی عنه مکرراً کما فی[ص ۳۵۵ – ۳۵۸ – ۲۸۲ – ۲۸۳ – ۲۸۱ – ۲۸۰] هو الشیخ أبو علی محمد بن ابی بکر همام بن سهیل الکاتب الأسکافی[المتوفی ۳۳۶] کما أرخه تلمیذه التلعکبری و یروی عنه ابن قولویه فی «کامل الزیارة» و أبو عبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی تلمیذ الکلینی فی «کتاب الغیبة» له.

و ممن کرر الروایة عنه کما فی صفحات[۳۴۳ – ۳۵۲ – ۳۷۳ – ۳۵۴ – ۳۳۳ – ۳۱۷] هو أبوعبدالله محمد بن أحمد بن ثابت الراوی عن الحسن بن محمد بن سماعة[الذی توفی ۲۶۳] کتبه کما فی النجاشی

و قد روی عن أبی عبدالله ابن ثابت الشیخ أبوغالب الزراری[المتوفی ۳۶۸] کما ذکره فی رسالته الی ابن ابنه وعده من رجال الواقفة الذین کانوا فقهاء ثقات فی حدیثهم کثیری الروایة، و یروی عن ابن ثابت ایضاً أبوالحسن علی بن حاتم ابن أبی حاتم القزوینی[الذی کان حیاً الی سنة ۳۵۰] کما صرح به النجاشی فی ترجمة الحسن بن علی بن أبی حمزة.

و ممن کرر الروایة عنه فی هذا الکتاب کما فی صفحات[۲۸۲ – ۳۰۲ – ۳۳۵ – ۳۴۵] هو أبوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری القمی الراوی عن أبیه کتابه «قرب الاسناد»، و قد کتب هو بخطه اجازة روایته عنه عن أبیه، لابی عمرو سعید بن عمر بعد قراءته الکتاب علیه[فی سنة ۳۰۴] و هو من مشایخ الکلینی و ابن قولویه و أبی غالب، و لم أجد فی الکتاب روایة عن والده عبدالله بن جعفر الحمیری أبداً مع أن علی بن ابراهیم انما یروی عن الوالد کما صرح به النجاشی فی ترجمة محمد بن الفرات.

و ممن یروی عنه کراراً[کما فی صفحات ۲۳۴ – ۲۶۸ – ۳۱۲ – ۳۱۹ – ۳۵۰] بعنوان محمد بن أبی عبدالله هو أبوالحسین محمد بن جعفر بن محمد بن غون الأسدی[المتوفی ۳۱۲] و یقال له محمد بن أبی عبدالله کما صرح به النجاشی فی ترجمته و هو من مشایخ الکلینی و من العدة الذین یروی الکلینی بتوسطهم عن سهل بن زیاد و من روایته عن سهل فی هذا التفسیر[فی ص ۲۶۸].

و ممن روی عنه مکرراً[کما فی صفحات ۲۸۰ – ۲۹۹ – ۳۰۴] هو حمید بن زیاد النینوائی[المتوفی ۳۱۰] و هو ایضاً من مشایخ الکلینی و أبی غالب الزراری و ابن قولویه.

و ممن روی عنه مکرراً الحسن بن مهزیار عن أبیه عن ابن أبی عمیر و حماد بن عیسی و الحسین بن سعید الاهوازی و غیرهم، و المفسر القمی یروی عن أبیه عن هؤلاء الثلاثة فالواسطة والده ابراهیم بن هاشم فقط.

و ممن یروی عنه ابوالقاسم الحسنی الراوی لـ«تفسیر فرات» عن مؤلفه، کما وقع فی سورة[ق] صفحة[۳۳۹] والتطفیف صفحة[۳۶۴] و قد أشرنا فی «تفسیر فرات» بان علی بن بابویه یرویه عن فرات بغیر واسطة فکیف یرویه المفسر القمی الذی هو من مشایخ ابن بابویه عن فرات بالواسطة فان غایة ما فی الباب أن فرات و علی بن ابراهیم کانا متعاصرین والعادة جاریة بالروایة المدبجة من الروایین المتعاصرین، و اما روایة أحد هما عن الآخر بالواسطة فهی خلاف المعتاد، و أیضاً یروی علی بن ابراهیم عن أبی القاسم عبدالعظیم الحسنی بواسطة واحدة أعنی احمد بن أبی عبدالله البرقی و قد وقعت فی صفحة[۳۳۰] روایة عنه بثلاث وسائط هکذا حدثنا ابوالقاسم حدثنا محمد بن العباس حدثنا عبیدالله بن موسی حدثنا عبدالعظیم الحسنی، و غیر هؤلاء من المشایخ الذین یروی عنهم فی هذا التفسیر مع أنّا لم نجد روایة علی ←

و هذا أول حديث أدخله ابوالفضل ـ عن شيخه ابن عقدة مسنداً الى أبي الجارود ـ في هذ التفسير و لم يذكر أبا الجارود قبل ذلک أبداً؛ ثم انه بعد ذلک لم يذكر تمام هذا الاسناد الا في[ص ۱۰۸] و[ص ١٤٦] و أما في غيرهما فقد اكتفى بقوله[و في رواية أبي الجارود كذا] و هكذا الى آخر تفسير القرآن، و في الغالب بعد تمام رواية أبي الجارود أو رواية أخرى عن بعض مشايخه الاخر كما يأتي يعود الى تفسير علي بن

←

بن ابراهيم عن أحد من هؤلاء فى جميع رواياته المروية عنه فى «الكافى» و غيره، و هم جماعة نسرد أحاديثه عنهم سرداً، حدثنا أبوالحسن عن الحسين بن على بن حماد صفحة[۳۷۲] حدثنا ابوالقاسم بن محمد صفحة[۳۳۸] حدثنا احمد بن زياد[ص ۳۴۸] عن الحسن ابن محمد بن سماعة[الذى توفى ۲۶۳] والظاهر أنه أبو على احمد بن زياد بن جعفر الهمدانى الراوى عن على بن ابراهيم بن هاشم كما فى «الفهرست» فى ترجمة ابراهيم بن رجاء، و يروى عنه الشيخ الصدوق و صاحب «مقتضب الأثر»؛ حدثنا أحمد بن على عن الحسين بن عبيدالله السعدى[صفحة ۳۳۷] و هو أحمد بن على الفائدى القزوينى الذى يروى عن السعدى، و يروى عنه على بن حاتم القزوينى[المتوفى بعد ۳۵۰] كما فى «الفهرست» و «النجاشى»، حدثنا أحمد بن محمد بن ثوية[صفحة ۳۱۳] حدثنا أحمد بن محمد الشيبانى[صفحة ۳۶۸] حدثنا أحمد بن محمد بن موسى[صفحة ۳۵۸] حدثنا جعفر بن أحمد، كما فى أزيد من عشرين موضعاً يروى فيها اما عن عبدالكريم بن عبدالرحيم، أو عن عبيدالله بن موسى، والظاهر أنه عبيدالله الحارثى الروياني الراوى عن أبى القاسم عبدالعظيم الحسنى، حدثنا حبيب بن الحسن بن أبان الآجرى[صفحة ۳۴۳] حدثنا الحسين بن عبدالله[صفحة ۳۲۳] حدثنى الحسين بن على بن زكريا[صفحة ۲۹۴] قال فانه حدثنى خالد عن الحسن بن محبوب[صفحة ۲۱۶].

و أقول: يروى أبن محبوب عن خالد بن جرير البجلى كما فى «النجاشى» و غيره، و أما خالد الراوى عنه فلم أجد ذكره فى كتب الرجال، حدّثنا سعيد بن محمد بن بكر بن سهل[صفحة ۳۶۴] حدثنا العباس بن محمد[صفحة ۳۴۵] حدثنا عبدالرحمن بن محمد الحسينى عن الحسين بن سعيد[صفحة ۳۴۸] حدثنا على بن جعفر[صفحة ۳۰۷] حدثنا محمد بن احمد[صفحة ۲۸۴ و ۳۰۴] حدثنا محمد بن الحسين[صفحة ۹۸] حدثنا محمد بن عبدالله[صفحة ۳۴۵] حدثنا محمد بن عمرو صفحة[۱۵۴ و ۱۵۶ و ۱۹۶] حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد الكندى[۳۳۴] حدثنا محمد بن القاسم بن عبيدالله[۳۶۷] حدثنا محمد بن الوليد[صفحة ۲۸۶] المؤلف.

ابراهيم القمي بقوله[و قال علي بن ابراهيم كذا] أو[ثم قال علي بن ابراهيم كذا] أو[قال علي بن ابراهيم كذا] و في عدة مواضع يقول[رجعٌ الي تفسير علي بن براهيم] كما في صفحات[٦٥ ـ ١٤٦ ـ ١٦٣] و في بعضها[رجعٌ الحديث الى علي بن ابراهيم] كما في[ص ١٥٥] و في بعضها[في رواية علي بن ابراهيم كذا] كما في صفحات[١٥٩ ـ ١٦٠ ـ ٢٧٢] و في بعضها[من هنا عن علي بن ابراهيم] كما في[ص ٢٦٤] لكن في بعض النسخ لم يوجد كلمة[من هنا] و بالجملة يظهر من هذا الجامع أن بناءه علي ان يفصّل و يميز بين روايات علي بن ابراهيم و روايات تفسير أبي الجارود بحيث لايشتبه الامر على الناظرين في الكتاب كما أنّه لايخفى على أهل الخبرة والاطلاع بالطبقات تمييز مشايخ المفسر القمى في هذا الكتاب عن مشايخ تلميذه أبي الفضل المذكور في أول الكتاب، و انما يعرف طبقة ابي الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و الا فلم يوجد لابي الفضل العبّاس هذا ذكر في الاصول الرجالية، بل المذكور فيها ترجمة والده المعروف بمحمّد الأعرابي، وجده القاسم فقط فقد ترجم والده الشيخ الطوسي في رجاله في أصحاب الامام الهادي عليه السلام بعنوان محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى العلوي، والكشي ذكر جده القاسم بعنوان القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام، وذكر أنه يروى عن أبي بصير و يروى عنه أبوعبدالله محمّد بن خالد البرقي، نعم العبّاس هذا مذكور في عامة كتب الأنساب، مسلم عند النّسابين و هم ذاكرون له ولأعمامه و لاخوانه و لاحفاده، عند تعرضهم لذكر أعقاب الحمزة ابن الامام موسى الكاظم عليه السلام على ما رأيته في المجدي، و عمدة الطالب صفحة[٢١٨] من طبع لكهنو، و بحرالانساب المقدم تأليفه على العمدة الذي ذكرناه في[ج٣ ـ ص ٣٠] والمشجر الكشاف، والنسب المسطر المؤلف في حدود الستمائة الهجرية كما يظهر من اثنائه فعند ذكر عقب محمّد الأعرابي ابن القاسم بن حمزة بن موسى الكاظم عليه السلام، ذكروا ان محمّد هذا اعقب من خمسة بنين موسى، و أحمد المجدور، و عبدالله، و الحسين أبي زبية، و العبّاس و ذكروا من ولد العبّاس بن محمّد ابنه جعفر بن العبّاس ثم ابن جعفر زيد الملقب[بزيد سياه] و قال في المجدي أن لقب زيد[دنهشا] ثم ابنه أحمد بن زيدالّذي

سكن بغداد و ولده بها، و منهم محمّد الملقب بزنجار ابن أحمد بن زيد بن جعفر بن العبّاس بن محمّد الأعرابي و يقال لولد محمّد الزنجار بنوسياه كما في المجدي، و كذلك ذكروا أخوة محمّد الأعرابي أيضاً، و هم اعمام العبّاس و لم نظفر ببقية اعقاب العبّاس و مكانهم الا في كتاب «النسب المسطر» المؤلف بعد سنة[۵۹۳ الى ۶۰۰] فانه عند ذكر العبّاس قال[و أما العبّاس بطبرستان ابن محمّد الاعرابي فله أولاد بها منهم جعفر و زيد و الحسن و لهم اعقاب] و أما في سائر الكتب فلم يذكر من أولاد بها منهم جعفر و زيد والحسن و لهم اعقاب] و أما في سائر الكتب فلم يذكر من أولاده الاجعفر و اعقابه الى محمّد الزنجار كما مرّ، فيظهر من كتاب «النسب» أنه نزل بطبرستان و لأولاده الثلاثة اعقاب بها، و يظهر من سائر الكتب أن خصوص أحمد بن زيد بن جعفر بن العبّاس منهم أول من هاجر من طبرستان و سكن بغداد و استقر ولده بها، و بما أن طبرستان في ذلك الاوان كانت مركز الزيدية فينقدح في النفس احتمال ان نزول العبّاس اليها انما كان لترويج الحق بها و رآى من الترويج السعي في جلب الرغبات الى هذا التّفسير الكتاب الديني المروي عن أهل البيت عليهم السلام الموقوف ترويجه عند جميع أهلها على ادخال بعض ما يرويه أبوالجارود عن الامام الباقر عليه السلام في تفسيره المرغوب عند الفرقة العظيمة من الزيدية الذين كانوا يسمّون بالجارودية نسبة اليه و قد ذكرنا أن تفسير أبي الجارود لايقصر في الاعتبار عن تفسير علي بن ابراهيم، بل هو في الحقيقة تفسير الامام الباقر عليه السلام كما سمّاه به ابن النديم، لكنه ينسب الى أبي الجارود لروايته له في حال استقامته و ليس طريق الرواية عن أبي الجارود منحصراً بكثير بن عياش الضعيف بل يروى عن أبي الجارود جماعة من الثقات الاثبات.

[منهم]، منصور بن يونس الثقة، روى عن أبي الجارود في «أصول الكافي» في باب الاشارة على علي بن الحسين عليهما السلام.

[و منهم] حماد بن عيسى يروى عنه في الجزء الثاني من «بصائر الدرجات»[و منهم] عامر بن كثير السّراج في «أمالي» الصدوق صفحة[۱۰][ومنهم] الحسن بن محبوب في أخبار اللوح[و منهم] أبو اسحاق النحوي ثعلبة بن ميمون في كتاب الحجة

من «أصول الكافي» في باب أن الأئمّة نور الله[و منهم] ابراهيم بن عبدالحميد الّذي وثّقه الشيخ في «الكافي» في باب أن ادخال السّرور على المؤمن[و منهم] صفوان بن يحيى في «تفسير علي بن ابراهيم» صفحة[٥٩]، و[منهم] المفضل بن عمر الجعفي في «الخصال» في باب الاربعة صفحة[١٠٤][و منهم] سيف بن عميرة في «الكافي» في باب التعزّي صفحة[٦٠] عن علي بن سيف عن أبيه عن أبي الجارود، والظّاهر أنّه سيف بن عميرة[و منهم] عمر بن أذينة[و منهم] عبدالصّمد بن بشير.[1]

آية الله معرفت درباره *تفسیر علی بن ابراهیم القمّی* می‌فرماید:

تقدم ان هذا التفسير منسوب اليه من غير ان يكون من صنعه، و انما هو تلفيق من املاءاته على تلميذه ابي الفضل العبّاس بن محمّد العلوي، و قسط وافر من تفسير ابي الجارود، ضمّه اليها ابوالفضل و اكمله بروايات من عنده، كما وضع له مقدمة و اورد فيها مختصراً من روايات منسوبة الى اميرالمؤمنين عليه السلام في صنوف آي القرآن، و قد فصلها و شرحها صاحب التفسير المنسوب الى النعماني، حسبما تقدم.

فقد أخذ ابوالفضل العلوي عن شيخه القمّي ما رواه باسناده الى الامام الصادق عليه السلام من تفسير القرآن. و ضم اليه من تفسير ابي الجارود ما رواه عن الامام الباقر عليه السلام و اكمله بما رواه هو عن سائر مشايخه تتميماً للفائدة. فجاء هذا التفسير مزيجاً من روايات القمّي و روايات ابي الجارود و روايات غيرهما مما رواه ابوالفضل نفسه.

اذن فهذا التفسير بهذا الشكل، هو صنيع ابي الفضل العلوي، و انما نسبه الى شيخه القمّي لانّه الأصل و الأكثر حظاً من روايات هذا التفسير.

قال المحقق الطهراني: و هذا التصرف وقع منه من اوائل سورة آل عمران حتى نهاية القرآن.[2]

---

١. الذريعه، آقابزرگ تهرانی،ج ٤، ص ٣٠٩ – ٣٠٢.

٢. الذريعه، ج٤، ص ٣٠٢ ـ ٣٠٣.

و يبتديء التفسير بقوله: «حدثني ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ قال حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم...».

فمن ذا يكون القائل في قوله: «حدثني...»؟

و من هو ابوالفضل العبّاس العلوي، الذي يحدّث عن شيخه القمّي؟

فهنا مجهولان: الأول، الذي يحدث عن ابي الفضل العلوي، لا يعرف شخصه، لا اسمه و لا وصفه.

الثاني، نفس ابي الفضل، هذا غير معروف عند اصحاب الحديث. و لا ذكره احد من اصحاب التراجم، لا بمدح و لا بقدح، نعم انّما يعرف بأنه من اعقاب حمزة بن الامام موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ لا شييء سواه. فالذي يعرف عنه انه من العلويين[1] و ربما كان من تلامذة علي بن ابراهيم القمّي هذا لا غير.

فكما ان الأول مجهول شخصاً و نسباً، فهذا يعدّ من المهملين في علم الرجال.

و عليه فالاسناد الى هذا التفسير مقطوع او مجهول اصطلاحاً.

و هكذا تأليف، ساقطٌ عن درجة الاعتبار عند ارباب الحديث.[2]

مؤلف كتاب *التفسير و المفسرون* درباره تفسير قمى فرموده:

منسوب إلى أبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي المتوفّى سنة[۳۲۹] من مشايخ الحديث، روى عنه الكليني و كان من مشايخه، واسع العلم، كثير التصانيف، و كان معتمَد الأصحاب. قال النجاشي: ثقة ثبت معتمَد صحيح المذهب. و أكثر رواياته عن أبيه إبراهيم بن هاشم، أصله من الكوفة و انتقل إلى قم. يقال: إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و هو أيضاً ثقة على الأرجح، حسن الحال.

و هذا التفسير، المنسوب إلى علي بن إبراهيم القمي، هو من صنع تلميذه أبي

---

۱. و العباس هذا لعله المدفون بطبرستان المعروف بالعباس بن محمد الأعرابى و له اولاد بها. على ما ذكره علماء الأنساب.

۲. صيانة القرآن من التحريف، محمد هادى معرفت، ص ۱۸۸-۱۸۷، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ مهر، قم.

الفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن الإمام موسى بن جعفر عليه السلام و هو تلفيق من إملاءات القمي، و قسط وافر من تفسير أبي الجارود زياد بن المنذر السرحوب المتوفَّى سنة[۱۵۰] كان من أصحاب الإمام أبي جعفر الباقر عليه السلام و هو رأس الجارودية من الزيدية.

فكان ما أورده أبوالفضل في هذا التفسير من أحاديث الإمام الباقر، فهو من طريق أبي الجارود، و ما أورده من أحاديث الإمام الصادق عليه السلام فمن طريق علي بن إبراهيم، و أضاف إليهما بأسانيد عن غير طريقهما. فهو مؤلَّف ثلاثي المأخذ، و على أي حال فهو من صنع أبي الفضل، و نسب إلى شيخه؛ لأن أكثر رواياته عنه، و لعله كان الأصل فأضاف إليه أحاديث أبي الجارود و غيره؛ لغرض التكميل.

و أبوالفضل هذا مجهول الحال، لا يعرف إلّا أنه علوي، و ربما كان من تلاميذ علي بن ابراهيم، إذ لم يثبت ذلک يقيناً، من غير روايته في هذا التفسير عن شيخه القمي.

كما أن الإسناد إليه أيضاً مجهول، لم يعرف مَن الراوي لهذا التفسر عن أبي الفضل هذا.

و من ثم فانتساب هذا التفسير إلى علي بن ابراهيم امر مشهور لا مستند له. أما الشيخ محمّد بن يعقوب الكليني، فيروى أحاديث التفسير عن شيخه علي بن ابراهيم من غير هذا التفسير، و لم نجد من المشايخ العظام من اعتمد هذا التفسير أو نقل منه.

منهجه فى التفسير

يبدأ هذا التفسير بذكر مقدّمة يبين فيها صنوف أنواع الآيات الكريمة، من ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، و خاص و عام، و مقدّم و مؤخّر، و ما هو لفظه جمع و معناه مفرد، أو مفرد معناه الجمع، أو ماض معناه مستقبل، أو مستقبل معناه ماض، و ما إلى ذلک من أنواع الآيات و ليست بحاصرة.

و بعد ذلک يبدأ بالتفسير مرتّباً حسب ترتيب السور و الآيات آية فآية، فيذكر الآية و يعقبها بما رواه علي بن ابراهيم، و يستمرّ على هذا النمط حتى نهاية سوره

البقرة. و من بدايات سورة آل عمران نراه يمزجه بما رواه عن أبي الجارود، و كذا عن غيره من سائر الرواة، و يستمر حتى نهاية القرآن.

و هذا التفسير في ذات نفسه تفسير لا بأس به، يعتمد ظواهر القرآن و يجري على ما يبدو من ظاهر اللفظ، في إيجاز و اختصار بديع، و يتعرّض لبعض اللغة و الشواهد التاريخية لدى المناسبة، أو اقتضاء الضرورة. لكنّه مع ذلک لا يغفل الأحاديث المأثورة عن أئمة أهل البيت، مهما بلغ الإسناد من ضعف و وهن، أو إضطراب في المتن؛ و بذلک قد يخرج عن أسلوبه الذاتي فنراه يذكر بعض المناكير مما ترفضه العقول، و يتحاشاه أئمة أهل البيت الأطهار. لكنه قليل بالنسبة إلى سائر موارد تفسيره. فالتفسير في مجموعه تفسير نفيس لولا وجود هذه القلّة من المناكير. و قد أشرنا إلى طرف من ذلک، عند الكلام عن التفاسير المعزوّة إلى أئمة أهل البيت.[1]

و مولف محترم در جلد اول همين كتاب چنين فرموده است:

و اما التفسير المنسوب الى علي بن ابراهيم القمي[توفى سنة ۳۲۹] فهو من صنع احد تلاميذه المجهولين، هو: ابوالفضل العباس بن محمد العلوي، اخذ شيئاً من التفسير باملاء شيخه علي بن ابراهيم، و مزجه بتفسير ابي الجارود، الانف، و اضافه اليه شيئاً ممّا رواه هو من غير طريق شيخه بسائر الطرق، فهو تفسير مزيج ثلاثي الاسانيد. ولم يعرف لحدّ الان من هذا العباس العلوي، واضع هذا التفسير.

كما ان الراوي عن ابي الفضل هذا ايضاً مجهول، فلم يصح الطريق الى هذا التفسير. كما لم يعتمده ارباب الجوامع الحديثية، فلم يرووا عن الكتاب، و انما كانت رواياتهم عن علي بن ابراهيم باسنادهم اليه لا الى كتابه، فهو تفسير مجهول الانتساب[2].[3]

---

۱. التفسير والمفسرون، محمد هادى معرفت، ج۲،ص ۳۲۷-۳۲۵.

۲. راجع: الذريعة، ج ٤، ص ۳۰۳-۳۰۲، والصيانة، ص ۲۳۱-۲۲۹.

۳. التفسير و المفسرون؛ محمد هادى معرفت، ج ۱، ص ٤۷۹.

دیدگاه آیة الله شیخ جعفر سبحانی درباره اسناد تفسیر قمی در کتاب *کلیات فی علم الرجال*

و تحقيق الحقّ يستدعي بيان امور:

۱. ترجمة القمّی

إنّ علي بن إبراهيم بن هاشم أحد مشايخ الشيعة في أواخر القرن الثّالث و أوائل القرن الرابع، و كفى في عظمته أنّه من مشايخ الكليني، و قد أكثر في الكافي الرواية عنه، حتى بلغ روايته عنه سبعة آلاف و ثمانية و ستّين مورداً[۱] و قد وقع في أسناد كثير من الروايات تبلغ سبعة آلاف و مائة و اربعين مورداً.[۲]

و عرّفه النجاشي بقوله: «علي بن إبراهيم، أبوالحسن القمي، ثقة في الحديث، ثبت معتمد، صحيح المذاهب، سمع فأكثر و صنّف كتباً[۳]».

و قال الشيخ الطوسي في الفهرس: «علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي، له كتب: منها كتاب التفسير، و كتاب الناسخ والمنسوخ[٤]».

۲. مشایخه

۱. إبراهيم بن هاشم و رواياته عنه تبلغ ستّة آلاف و مائتين و أربعة عشر مورداً.

۲. صالح بن السندي و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ستين مورداً.

۳. محمّد بن عيسى و رواياته عنه تبلغ أربعمائة و ستّة و ثمانين مورداً.

---

۱. معجم رجال الحديث، الجزء ۱۸، ص ٥٤ فی ترجمة الكلينی، الرقم ۱۲۰۳۸.

۲. المصدر السابق، الجزء ۱۱، ص ۱۹٤ فی ترجمته، الرقم ۷۸۱٦.

۳. رجال النجاشی: ص ۲٦۰، الرقم ٦۸۰.

٤. الفهرس: ص ۱٥٥، الرقم، ۳۸۲.

٤. محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني و رواياته عنه تبلغ اثنين و ثمانين مورداً.
٥. هارون بن مسلم و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ثمانين مورداً.
إلى غير ذلک من المشايخ التي أنهى صاحب معجم رجال الحديث في الجزء ١١، الصفحة ١٩٥.

٣. طبقته فى الرجال

كان في عصر أبي محمّد الحسن العسكري عليه السلام و بقي إلى سنة ٣٠٧ فإنّه روى الصّدوق في عيون أخبار الرضا عليه السلام عن حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر، قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم سنة ٣٠٧.[1]

و حمزة بن محمّد ترجمه الشيخ في باب من لم يرو عنهم، بقوله: «حمزة بن محمّد القزويني العلوي، يروي عن علي بن إبراهيم و نظرائه و روى عنه محمّد بن علي بن الحسين بابويه».[2]

و في بعض أسانيد «الأمالي» و «كمال الدين» هكذا: حدّثنا حمزة بن محمّد ـ إلى قوله: «بقم في رجب ٣٣٩ قال: أخبرنا علي بن أبراهيم بن هاشم فيما كتبه الى في ستّة سبع و ثلاثمائة».

٤. تعريف للتفسير

التفسير المنسوب إلى القمّي تفسير روائي، و ربّما جاءت فيها أنظار عن نفس علي بن ابراهيم بقوله: قال علي بن إبراهيم...
أورد في أوّل تفسيره مختصراً من الروايات المبسوطة المسندة المروية عن الإمام الصادق عليه السلام عن جدّه أميرالمؤمنين عليه السلام في بيان أنواع علوم القرآن.

---

١. عيون اخبار الرضا عليه السلام: ص ١٦١، الطبعة القديمة.
٢. رجال الشيخ الطوسى: ص ٤٦٨ – ٤٦٩ فى باب من لم يرو عنهم.

ثمّ إنّ محمّد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني، تلميذ ثقة الاسلام الكليني، مؤلّفه كتاب «الغيبة» رواها باسناده إلى الإمام، و جعلها مقدّمة تفسيره، و قد دوّنت تلك المقدمة مفردة مع خطبة مختصرة و سميت «المحكم والمتشابه» و طبع في ايراهيم، و ربما ينسب إلى السيد المرتضى، و طبع تلك المقدمة مع تفسير القمّي تارة، و مستقلّة أُخرى، و أوردها بتمامها العلامة المجلسي في مجلد القرآن من «البحار».[1]

و قد ابتدأ القمّي بنقل تلك الروايات مع حذف السند بقوله: «فأمّا الناسخ والمنسوخ فإنّها عدّة النساء كانت في الجاهلية...».[2]

۵. الراوي للتفسير أو من املى عليه يروي التفسير عن علي بن إبراهيم، تلميذه أبوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام.

و مع الأسف، إنّه لم يوجد لراوي التفسير[العبّاس بن محمّد] ذكر في الاصول الرجالية، بل المذكور فيها ترجمة والده المعروف بـ«محمّد الأعرابي» و جدّه «القاسم» فقط. فقد ترجم والده الشيخ الطوسي في رجاله في أصحاب الإمام الهادي عليه السلام بعنوان محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى العلوي.[3]

قال شيخنا الطهراني: «و ترجم أبو عمرو الكشّي جدّه بعنوان «القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر» و ذكر أنّه يروي عن أبي بصير، و يروي عنه أبو عبدالله محمّد بن خالد البرقي».[4]

و أمّا العبّاس فقد ترجم في كتب الانساب، فهو مسلّم عن النسّابين و هم ذاكرون

---

۱. البحار: الجزء ۹۰، طبعه بيروت، والجزء ۹۳، طبعه ايران، ص۹۷ ـ ۱.

۲. تفسير القمى: الجزء، ۱، ص۲۷ ـ ۲۶.

۳. رجال الطوسى: ص ٤٢٤ فى اصحاب الهادى عليه السلام حرف الميم، الرقم ٤١.

٤. كذا فى الذريعة و لم نجده فى رجال الكشى المطبوع بالعراق مثل ما فى المتن، و لم يعنونه مستقلاً و انما جاء اسمه فى ترجمة ابى عبدالله بن خالد هكذا: قال نصر بن الصباح، لم يلق البرقى ابابصير بل بينهما قاسم بن حمزة.

له و لأعمامه و لاخوانه و لأحفاده عند تعرّضهم لحمزة بن الامام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام.

فقد ذكر شيخنا المجيز الطهراني أنّه رأى ترجمته في المجدي، و عمدة الطالب ص ۲۱۸ من طبع لكنهو، و بحر الأنساب، والمشجّر الكشّاف، والنسب المسطر المؤلف في حدود ٦٠٠، فعند ما ذكر عقب محمّد الأعرابي بن القاسم بن حمزة بن موسي عليه السلام، ذكروا أنّ محمّداً هذا أعقب من خمسة بنين موسى، و أحمد المجدور، و عبدالله، والحسين أبي زبية، والعبّاس، و ذكروا من ولد العبّاس، ابنه جعفر بن العبّاس، ثم ابن جعفر زيداً الملقب بـ«زيد سياه»...

و ذكر مؤلف «النسب المسطر»[المؤلّف بين ۵۹۳ ـ ٦٠٠] أعقاب العبّاس، قال: «و أمّا العبّاس بطبرستان ابن محمّد الأعرابي فله أولاد بها منهم جعفر و زيد والحسن و لهم أعقاب، و يظهر من «النسب المسطر» أنّه نزل بطبرستان و لأولاده الثلاثة أعقاب بها و كانت طبرستان في ذلك الأوان مركز الزيدية».[1]

٦. التفسير ليس للقمّى وحده

إنّ التفسير المتداول المطبوع كراراً[2] ليس لعلي بن إبراهيم وحده، و إنّما هو ملفّق مما أملاه علي بن إبراهيم علي تلميذه أبي الفضل العبّاس، و ما رواه التلميذ بسنده الخاص عن أبي الجارود من الإمام الباقر عليه السلام.

و إليك التعرّف على أبي الجارود و تفسيره:

أمّا ابوالجارود؛ فقد عرّفه النجاشي بقوله: «زياد بن المنذر، أبو الجارود الهمداني الخارفي الأعمى،... كوفّي، كان من أصحاب أبي جعفر عليه السلام. و روى عن أبي عبدالله عليه السلام

---

۱. الذريعة: الجزء ٤، ص ۳۰۸. بتصرف و تلخيص.

۲. طبعة على الحجر تارة سنة ۱۳۱۳ و اخرى مع تفسير الامام العسكرى، و طبع اخيراً على الحروف فى جزءين.

و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه ـ و قال أبوالعبّاس بن نوح: هو ثقفي، سمع عطية، و روى عن أبي جعفر، و روى عنه مروان بن معاوية بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلّمون فيه، قال البخاري».[1]

و قال الشيخ في رجاله في أصحاب الباقر عليه السلام: «زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني، الحوفي الكوفي تابعي زيدي أعمى، إليه تنسب الجارودية منهم».

والظاهر أنّ الرجل كان إمامياً، لكنّه رجع عند ما خرج زيد بن علي فمال إليه و صار زيديا. و نقل الكشّي روايات في ذمّه[2]، غير أنّ الظاهر من الروايات التي نقلها الصدوق، رجوعة إلى المذهب الحقّ.[3]

و أمّا تفسيره فقد ذكره النجاشي والشيخ و ذكرا سندهما اليه، و إليك نصّهما: فقال الأول: «له كتاب تفسير القرآن، رواه عن أبي جعفر عليه السلام أخبرنا عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن سعيد قال: حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي، قال: حدّثنا أبوسهل كثير بن عياش القطّان، قال: حدّثنا أبوالجارود بالتفسير».[4]

فالنّجاشي يروي التّفسير بواسطة عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن سعيد المعروف با بن عقدة و هو أيضاً زيدي.

كما أنّ الشّيخ يروي التّفسير عن ابن عقدة بواسطتين. قال: «و أخبرنا بالتّفسير أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدّوري، عن ابن عقدة، عن أبي عبدالله جعفر بن عبدالله المحمّدي، عن كثير بن عياش القطّان و كان ضعيفاً و خرج أيام أبي السّرايا معه فأصابته جراحة، عن زياد بن المنذر أبي الجارود، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام».[5]

---

۱. رجال النجاشي: الرقم ٤٤٨.

۲. رجال الطوسي: ص ۱۲۲ في اصحاب الباقر عليه السلام، الرقم ٤، و في الصفحة ۱۹۷ في اصحاب الصادق عليه السلام، الرقم ۳۱.

۳. رجال الكشي: ص ۱۹۹، الرقم ۱۰٤.

٤. معجم رجال الحديث: الجزء السابع، ص ۳۲۵ – ۳۲٦ فقد نقل الروايات الدالة على رجوعه.

٥. الفهرس: الرقم ۲۹۳.

إذا عرفت هذا فاعلم أنّ أبا الفضل الراوي لهذا التفسير قد روى في هذا التفسير روايات عن عدّة من مشايخه.

١. علي بن إبراهيم، فقد خصّ سورتي الفاتحة والبقرة و شطراً قليلاً من سوره آل عمران بما رواها عن علي بن ابراهيم عن مشايخه.

قال قبل الشروع في تفسير الفاتحة: «حدّثنا أبوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام، قال: حدّثنا أبوالحسن علي بن إبراهيم، قال: حدّثني أبي رحمه الله، عن محمّد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبدالله عليه السلام».

ثمّ ذكر عدّة طرق لعلي بن إبراهيم.[1]

وساق الكلام بهذا الوصف إلى الآية ٤٥ من سوره آل عمران، و لمّا وصل إلى تفسير تلك الآية، أي قوله سبحانه[إذ قالت الملائكة يا مريم إنّ الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم وجيهاً في الدنيا والآخرة و من المقرّبين] أدخل في التفسير ما أملاه الإمام الباقر عليه السلام لزياد بن المنذر أبي الجارود في تفسير القرآن، و قال بعد ذكر الآية: «حدّثنا أحمد بن محمّد الهمداني[المراد به أحمد بن محمّد بن سعيد المعروف بابن عقدة و هو زيدي من قبيلة همدان اليمن] قال: حدّثنا جعفر بن عبدالله[المراد المحمّدي] قال: حدّثنا كثير بن عياش، عن زياد بن المنذر أبي الجارود، عن أبي جعفر محمّد بن علي عليه السلام».[2]

و هذا السند بنفسه نفس السند الذي يروي به النجاشي والشيخ تفسير أبي الجارود، و لمّا كان الشيخ والنجاشي متأخرين من جامع التفسير، نقل النجاشي عن أحمد بن محمّد الهمداني[ابن عقدة] بواسطة عدّة من أصحابنا، و نقل الشيخ عنه أيضاً بواسطة شخصين و هما: أحمد بن عبدون و أبي بكر الدوري عن ابن عقدة.

و بهذا تبين أنّ التّفسير ملفّق من تفسير علي بن إبراهيم و تفسير أبي الجارود، و

---

١. تفسير القمي: ج ١، ص ٢٧، الطبعة الاخيرة.

٢. تفسير القمي: ج ١، الطبعة الاخيرة.

لكلّ من التفسيرين سند خاص، يعرفه كلّ من راجع هذا التفسير، ثم إنّه بعد هذا ينقل عن علي بن إبراهيم كما ينقل عن مشايخه الاخر إلى آخر التفسير.

و بعد هذا التلفيق، كيف يمكن الاعتماد على ما ذكر في ديباجة الكتاب لو ثبت كون الديباجة لعلي بن إبراهيم نفسه؟

فعلي ذلک فلو أخذنا بهذا التوثيق الجماعي، يجب أن يفرق بين ما روى الجامع عن نفس علي بن إبراهيم، و ما روى عن غيره من مشايخه، فأنّ شهادة القمّي يكون حجّة في ما يرويه نفسه، لا ما يرويه تلميذه من مشايخه.

ثم إنّ الاعتماد على هذا التفسير بعد هذا الاختلاط مشكل جدّا، خصوصاً مع ما فيه من الشذوذ في المتون.

و قد ذهب بعض أهل التّحقيق إلى أنّ النسخة المطبوعة تختلف عمّا نقل عن ذلک التفسير في بعض الكتب، و عند ذلک لا يبقى اعتماد على هذا التوثيق الضمني أيضاً، فلا يبقى اعتماد لا على السند و لا على المتن.

ثم إنّ في الهدف من التلفيق بين التفسيرين احتمالاً ذكره شيخنا المجيز الطهراني، و هو أنّ طبرستان في ذلک الأوان كانت مركز الزيدية، فينقدح في النفس احتمال أنّ نزول العبّاس[جامع التفسير] إليها، إنّما كان لترويج الحقّ بها، و رأى من الترويج، السعي في جلب الرغبات إلى هذا التفسير[الكتاب الديني المروي عن أهل البيت -عليهم السلام-] الموقوف ترويجه عند جميع أهلها على إدخال بعض ما يرويه أبوالجارود عن الامام الباقر عليه السلام في تفسيره، المرغوب عند الفرقة العظيمة من الزيدية الذين كانوا يسمّون بالجارودية، نسبة إليه».[1]

ثمّ إنّ مؤلف التفسير كما روى فيه عن علي بن إبراهيم، روى عن عدّة مشايخ اخر استخرجها المتبتع ّ الطهراني في تعليقته على كتابه التعإلى تصانيف الشيعة» و إليک بيان بعضها:

---

[1]. الذريعة: ج ٤، ص ٣٠٨.

۲. محمّد بن جعفر الرزاز: قال[راوي التفسير]: حدّثنا محمّد بن جعفر الرزاز، عن يحيى بن زكريا، عن علي بن حسان، عن عبدالرحمن بن كثير، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى:[ما أصاب من مصيبة...][1]

و محمّد بن جعفر بن محمّد بن الحسن الرزّاز هو شيخ أبي غالب الزراري[المتوفى عام ۳٦۸] و شيخ بن قولويه المعروف[المتوفى عام ۳٦۷ أو ۳٦۹] فلا يمكن أن يكون القائل بقوله: «حدّثنا» هو علي بن إبراهيم.

و الرزّاز يروي عن مشايخ كثيرين.

منهم خاله محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب[المتوفى عام ۲٦۲].

و منهم أبو جعفر محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري صاحب «نوادر الحكمة» فقد صرّح النجّاشي برواية الرزّاز عنه.

۳. أبو عبدالله الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري: قال[راوي التفسير]: أخبرنا الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري، عن المعلي بن محمّد البصري عن ابن أبي عمير، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام في قوله تعالى: [يا أيها الّذين آمنوا أوفوا بالعقود].[2]

و أبو علي محمّد بن همّام بن سهيل الكاتب الاسكافي[المتوفى عام ۳۳٦، كما ضبطه تلميذه التلّعكبري] يروى عنه ابن قولويه في كامل الزيارات و أبو عبدالله محمّد بن إبراهيم النعماني، تلميذ الكليني في كتاب «الغيبة».

و قد ذكر شيخنا المجيز الطهراني ثلّه ممّن روى عنه جامع التفسير، و إليك أسماء بعضهم على وجه الاجمال.

۱. أبوالحسن علي بن الحسين السعدآبادي القمّي الراوي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي.

۲. الشيخ أبو علي أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعري القمّي[المتوفى ۳۰٦].

---

۱. تفسير القمى: ج ۲، ص ۳۵۱ سورة الحديد.

۲. تفسير القمى، ج ۱، ص ۱٦۰ سورة المائدة.

۳. الشيخ أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن ثابت، الراوي عن الحسن بن محمّد بن سماعة[المتوفى عام ۲٦۳].

٤. أبو جعفر محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري القمّي، الراوي عن أبيه كتابه «قرب الاسناد».

۵. محمّد بن أبي عبدالله، و هو أبوالحسين محمّد بن عون الاسدي[المتوفى ۳۱۲] و هو من مشايخ الكليني.

٦. حميد بن زياد النينوائي[المتوفى ۳۱۰] و هو أيضاً من مشايخ الكليني.

۷. الحسن بن علي بن مهزيار، عن أبيه علي.

۸. أبوالقاسم الحسيني الراوي لتفسير الفرات عن مؤلّفه، و فرات و علي بن إبراهيم كانا متعاصرين.

إلى غير ذلک من المشايخ الّذين يروى عنهم في هذا التفسير، مع أنّه لم يوجد رواية علي بن إبراهيم عن أحد من هؤلاء في جميع رواياته المروية عنه في الكافي و غيره.[1]

و عندئذ لا يصحّ القول بأنّ كلّ ما ورد في أسناد تفسير علي بن إبراهيم القمّي ثقات بتوثيق المؤلف في ديباجة الكتاب، لما عرفت أنّ التفسير ملفّق ممّا رواه جامع التفسير عن علي بن إبراهيم، عن مشايخه إلى المعصومين عليهم السلام و ممّا رواه عن عدّة من مشايخه عن مشايخهم إلى المعصومين عليهم السلام.

أضف إلى ذلک أنّه لا يمكن القول بأنّ مراد القمّي من عبارته: «رواه مشايخنا و ثقاتنا» كلّ من وقع في سنده إلى أن ينتهي إلى الامام، بل الظّاهر كون المراد خصوص مشايخه بلا واسطة، و يعرب عنه عطف «وثقاتنا» على «مشايخنا» الظّاهر في الأساتذة بلا واسطة، و لمّا كان النّقل عن الضّعيف بلا واسطة من وجوه الضّعف، دون النقل عن الثقة إذا روى عن غيرها خصّ مشايخه بالوثاقة ليدفع عن نفسه سهم النقد

---

۱. لاحظ الذريعة: ج ٤، ص۳۰۷ ـ ۳۰۲.

والاعتراض، كما ذكرنا في مشايخ ابـن قولويـه، و إلاّ فقـد ورد في أسـناد القمّـي مـن لايصحّ الاعتماد عليه من أمّهات المؤمنين فلاحظ.[1]

ديدگاه مؤلف كتاب المفسرون حياتهم و منهجهم در مورد تفسير القمّى

العنوان المعروف: تفسير علي بن ابراهيم القمي.

المؤلف: علي بن ابراهيم بن هاشم القمي.

وفاته: توفى بعد سنة ۳۰۷ هـ ـ ۹۱۹ م.

مذهب المؤلف: الشيعي الاثنا عشري.

اللغة: العربية.

عدد المجلدات:۲.

طبعات الكتاب: الطبعة الثانية، بيروت، سنة ۱۳۸۷ هـ ـ ۱۹٦۸ م.

الطبعة الثّالثة، بيروت، سنة ۱٤۰٤ هـ ـ ۱۹۸۳م، مـع تـصحيح و تعليـق الـسيد طيب الجزائري، الحجم ۲٤ سم.

الطبعة الرابعة، مؤسسة دارالكتاب للطباعة والنشر، سنة ۱٤۰۹ هـ ـ ۱۹۸۸م.

حياة المؤلف

هو أبوالحسن، علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي، عاش الى سنة ۳۰۷هـ و هو ثقـة و أجل الرواة عند الشيعة الأثني عشرية. و هو الذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكليني كثيراً، كان في عصر الامام العسكري عليه السلام، ابـوعلي ابـراهيم بـن هاشـم شـيخ القمـيين ووجههم، و قد حكى الشيخ والنجاشي و غيرهما من الاصحاب الامامية، أنه اوّل مـن

---

۱. كليات فى علم الرجال، الشيخ جعفر السبحانى، ص، ۳۲۰-۳۰۹، چاپ سال ۱۳٦۹، چـاپ دوم،ناشـر مركز مديريت حوزه علميه قم.

نشر احاديث الكوفيين بقم. وروى الصدوق في عيون الخبار الرضا عن حمزة بن محمّد بن أحمد عن علي بن ابراهيم.[۱]

آثاره و مؤلفاته

۱. كتاب التفسير.
۲. في الناسخ والمنسوخ.
۳. المغازي.
٤. في الشرايع.
۵. كتاب التوحيد و الشرک.
٦. كتاب فضائل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام.
۷. اختيار القرآن.
۸. كتاب الانبياء.
وزاد «النديم»: كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن.[۲]

تعريف عام

كان تفسير علي بن ابراهيم من اشهر مصادر تفسير الامامية، المنتهج بنهج المأثور، و من اقدم التفاسير المأثورة التي وصلت الينا، واصل من اصول التفاسير، و رواياته مروية عن الصادقين عليهما‌السلام، مع قلة الوسائط و الاسناد، مؤلفه كان في زمن الامام العسكري عليه‌السلام، وابوه الذي روى هذه الاخبار لابنه كان من اصحاب الامام الرضا عليه‌السلام، و متكفّل لبيان كثير من الآيات القرآنية التي يعين على فهم مرادها بمعونة ارشاد اهل البيت عليهم‌السلام.

---

۱. تفسير القمى، ج ۱۰/۱.
۲. بهجة الامال فى شرح زيدة المقال للعلیارى، ج ۳۵۵/۵.

ولكن يرد سؤال هنا هل هذا الكتاب الموجود بايدينا، هو ذلک الكتاب المعروف الموصوف او غيره؟

ذهب جماعة من المحققين المعاصرين الى أن هذا الكتاب غير ما ألّفه علي بن ابراهيم في تفسير القرآن، و هذا التفسير منسوب و منحول اليه، و ليس من علي بن ابراهيم بقرائن و شواهد جليّة، كما كان كذلک في التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري عليه السلام.[1]

قال العلامة الكبير «آقا بزرک الطهراني» في ذلک ما ملخصه:

«ولخلوّ تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمة عليهم السلام، قد عمد تلميذه الآتي ذكره، والراوي لهذا التفسير عنه على ادخال بعض روايات الإمام الباقر عليه السلام التي أملاها على «ابي الجارود» في أثناء هذا التفسير و بعض روايات أخر عن سائر مشايخه مما يتعلق بتفسير الآية و يناسب ذكرها في ذيل تفسير الآية، و لم يكن موجوداً في تفسير علي بن ابراهيم، فادرجها في اثناء روايات هذا التفسير.. والتلميذ هو الذي صدر التفسير باسمه في عامة نسخه الصحيحة التي رأيناها...

وبالجملة يظهر من هذا الجامع، أن بناءه على أن يفصّل و يميز بين روايات علي بن ابراهيم، و روايات تفسير ابي الجارود بحيث لا يشتبه الأمر على الناظرين في الكتاب... و إنما يعرف طبقة ابي الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و إلّا فلم يوجد لابي الفضل العبّاس هذا ذكر في الاصول الرجالية».[2]

و قال الاستاذ محمّدهادي معرفة في حق التفسير مستظهراً من تلک العبارات والشواهد الجلية:

---

۱. انظر تفصيل الكلام حول التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكرى عليه السلام: خلاصة الرجال للعلامة الحلى/۲۵۶، و آلاء الرحمن للبلاغى/۴۹؛ والاخبار الدخيلة للتسترى، ج ۱۵۲/۱؛ و معجم رجال الحديث للامام الخوئى، ج ۱۵۹/۱۳.

۲. الذريعة الى تصانيف الشيعة ج ۳۰۲/۴.

«تقدم أنّ هذا التفسير منسوب اليه من غير ان يكون من صنعه، و انما هو تلفيق من املاءاته على تلميذه ابي الفضل عبّاس بن محمّد العلوي، و قسط وافر من تفسير ابي الجارود، و زياد بن منذر، ضمه اليها «ابوالفضل» وأكمله بروايات من عنده، كما وضع له مقدمة، واورد فيها مختصراً من روايات منسوبة الى اميرالمؤمنين عليه السلام في صنوف آي القرآن».[1]

فعلى هذا، يستفاد من هذه العبارة انّ الكتاب من مؤلف آخر غير معلوم عندنا اسمه، مع الاعتراف بان قسماً كثيراً من مروياته عن طريق علي بن ابراهيم ـ كما أشار اليه صاحب الفضيلة و التحقيق «آقا بزرگ الطهراني» و اشار اليه اجمالاً في تقديمه اياه للكتاب ـ وقسماً آخر متخذاً عن تفسير ابي الجارود و روايات أُخر اخذت من مشايخه.

مضيفاً الى ذلک، أن مقدمة الكتاب تشتمل على إعوجاجات و اختلافات كثيرة، و منها القول بتحريف القرآن، و عدم اسناد الروايات الى علي بن ابراهيم، إلا بواسطة يخفي حال راويه.

و يظهر ان مؤلف الكتاب ممن عاصر الكليني و لم يدرک علي بن ابراهيم، و لهذا نقل عن علي بن ابراهيم مع الواسطة، و يمكن ان يكون المؤلف ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر كما أشار اليه الاستاذ الشيخ هادي معرفة، و هذا الشخص مجهول و لم يوجد له ذكر في الاصول الرجالية، كما مرّ آنفا نقلا عن كلام صاحب الذريعة.

و اعتماد الامامية على تفسير علي بن ابراهيم، لا يدلّ على اعتمادهم على هذا الكتاب و مؤلفه.

والشاهد على ذلک أن الروايات المنقولة عن علي بن ابراهيم في التفسير لم تكن موجودة في هذا الكتاب، و اعتماد المتأخرين لا يدل على شيء.[2]

---

۱. صيانة القرآن من التحريف/۱۸۷.

۲. سورة البقرة/۲٦.

منهج التفسير

كان التفسير الذي وصل بايدينا من التفاسير المأثورة المؤولة الذي ينكرها العقل، و يبعد عن ظاهر اللفظ، و من قبيل الاخبار التي تسير سير التأويل و الأنطباق والجري و التطبيق.

اضف الى ذلک، أن فيه من الأخبار المشتملة على الغلو و الوهن، و هذا ما نجده في نقله للرواية التي في ذيل آية: ﴿ان الله لا يستحيي ان يضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها﴾[1] فروى عن معلى بن خنيس عن ابي عبدالله عليه السلام :

«إن هذا المثل ضربه الله لا ميرالمؤمنين، فالبعوضة اميرالمؤمنين، و ما فوقها رسول الله[2]».

و كذلک كثير من التطبيقات التي نقلها بعنوان الرواية عن الأئمة المعصومين عليهم السلام بمناسبة كل آية و سوره.

و من جهة أُخرى كان القمي يسلک في منهجه التفسيري، منهج التفسير بالمأثور كتفسير البرهان للبحراني، و نور الثقلين للحويزي، والدر المنثور للسيوطي، والكشف و البيان للثعلبي، و كان هدفهم من ذلک جمع كل ماروى عن النبي صلى الله عليه و آله و اهل البيت عليهم السلام و الصحابه بمناسبة الآية، وان كان الخبر ضعيفاً غير موافق مع ظاهر الآية والعقل السليم، ولهذا قد جمعوا الغث و السمين، و هذا العمل و ان كان غير حسن، ولكن لا يدلّ على قبولهم و حجيتها عندهم، و لا يدلّ على اعتقادهم بما رووه في كتبهم.

و كان التفسير مبتدئاً بمقدمة في فضيلة القرآن، و التمسک باهل البيت، و اشتمال القرآن على الناسخ و المنسوخ و المحكم و المتشابه، والتحريف و التأويل، والردود على

---

۱. سورة البقرة/۲٦.

۲. تفسير القمى، ج ۱/۳۵ طبعة مؤسسة دارلكتاب.

الفرق و الملل[۱].[۲]

در کتاب بحوث فی علم الرجال درباره حول الرواة **فی تفسیر القمّی چنین آمده است:**

قال علي عن ابراهيم القمّي الجليل في اوائل مقدمة تفسيره[۳] و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...

أقول: قد عرضت هذه العبارة قبل سنوات على السيد الاستاذ الخوئي[دام ظله الشريف] في النجف الاشرف ايام تلمذي عليه[خارج الاصول و الفقه] و قلت له ان علي بن ابراهيم مثل ابن قولويه قد وثق رواة تفسيره، و الاستاذ دام ظله لم يقبله و قال[اعتمادا على قول بعض تلامذته] أن مقدمة التفسير لم تثبت كونها من علي بن ابراهيم و طالبته بدليله فلم يأت بشيء و بعد ما خرج كتابه معجم رجال الحديث من الطبع رأيت تبدل رأيه الشريف و اليك عين عبارته ص ٤٤ ج: ١

و لذا نحكم بوثاقة جميع مشائخ علي بن ابراهيم الذين روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين عليهم السلام فقد قال في مقدمة تفسيره ثم نقل عبارة المقدمة و قال بعدها: فان في هذا الكلام دلالة ظاهرة على انه لا يروي في كتابه هذا الا عن ثقة. بل استفاد صاحب الوسائل في الفائدة السادسة من كتابه... ان كل من وقع في اسناد تفسير علي بن ابراهيم المنتهية الى المعصومين عليهم السلام قد شهد علي بن ابراهيم بوثاقته

---

۱. انظر: الذريعة الى تصانيف الشيعة ج ۳۰۲/٤، و بين الشيعة و السنة دراسة مقارنة فی التفسير و اصوله لعلی سالوس/۱۷۵، و طبقات مفسران شيعة[بالفارسية] لبخشايشی ج ۵٦۷/۱ و ج ۳٦۳/۲ و مجلة كيهان انديشة من مقالة السيد احمد الموسوی، العدد ۸۲/۳۲، و صيانة القران من التحريف لمحمد هادی معرفة/۱۸۷، والتحقيق فی نفی التحريف عن القرآن الشريف للسيد علی الحسينی الميلانی/۱۱۰.

۲. المفسرون حياتهم و منهجهم، سيد محمد علی ايازی، ص۳۳۳-۳۲۸.

۳. تفسير القمی، ج۱، ص٤.

حيث قال: و قد شهد علي بن ابراهيم ايضا بثبوت احاديث تفسيره و أنها مروية عن الثقات عن الائمة عليهم السلام ثم قال السيد الاستاذ: اقول ان ما استفاده قدس سره في محله فأن علي بن ابراهيم يريد بما ذكره اثبات صحة تفسيره و ان رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين عليهم السلام و انهاانتهت اليه بوساطة المشايخ و الثقات من الشيعة و على ذلك فلا موجب لتخصيص التوثيق بمشائخه الذين يروي عنهم علي بن ابراهيم بلاواسطة كما زعم بعضهم انتهى كلامه الشريف.

أقول: لقائل ان يدعي العلم اجمالا بوجود عدة من الضعفاء في الاسانيد، اذ من المتعسر جدا ان تكون تلك الروايات الكثيرة في كتابه كلها ذات اسناد نقية صحيحة. نقلها الثقات، فالمطلع لحال الرواة و الروايات يقطع عادة بعدم صحة اطلاق كلامه قدس سره و هذا القطع يسقط حجية كلامه كما لا يخفى. و يمكن ان يجاب عنه بان عدة من الرواة الواقعين في اسناد روايات كتابه قد علم ضعفهم بتصريح النجاشي أو الشيخ أو غيره و هؤلاء لابد من اخراجهم من هذا التوثيق العام جمعاً بين الكلمات و بعد اخراج هؤلاء، و اخراج من ثبت وثاقتهم بتوثيق علماء الرجال، ليس لنا علم اجمالي بوجود ضعاف في المجهولين حالهم فلا مانع من العمل بظاهر كلامه قدس سره.هذا و لكن الاظهر خلاف هذا التصور، اذ ليس لكلامه صراحة و لا ظهور معتد به في ان رواة رواياته كلهم ثقات. و بعبارة اخرى لم يظهر منه الالتزام بانه لا يروى عن غير الثقة، بل مفاد كلامه انه يروى و يخبر بما انتهى اليه من روايات المشايخ و الثقات و اما انه لايروى عن غير الثقات فهذا غير مفهوم منه اذ لا حصر في كلامه كما هو موجود في كلام ابن قولويه السابق.

و يؤيد هذا او يدل عليه امران: الاول أنه علي القول الاول لابد من القول بحجية مراسيله بدليل انه يروي عن الثقات اذ هو رحمه الله لم يلتزم بانه يذكر اسامي الثقات، بل التزم بذكر ما رواه الثقات و احتمال تعارض توثيقه بجرح غيره في رواة المراسيل

مندفع باصالة عدم الجرح فيهم[1] و الروايات المرسلة كثيرة في كتابه. و لم أر أحدا يلتزيم بذلك، كيف و لو كان الامر كذلك لا شتهر و بان بين العلماء و لا اقل من ذهاب جمع اليه كما ذهبوا الى حجية مراسيل ابن ابي عمير و غيره و لا اظن بسماحة سيدنا الاستاذ[دامت ايام افاداته] الالتزام بذلك.

و الثاني انه نقل الروايات المرفوعة فذكر في كتابه ما لم يعلم وثاقة رواته. فمثلا: قال في ذيل قوله تعالى: ﴿و قلنا يا آدم اسكن انت و زوجك...﴾ فانه حدثني ابي رفعه قال سئل الصادق عليه السلام عن آدم... ص ٤٣ ج ١ الطبعه الحديثه.

و قال في ذيل قوله تعالى: ان الله يأمر كم أن تذبحوا بقرة حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن بعض رجالهم عن أبي عبدالله عليه السلام ... ص ٤٩ ج ١ و في ذيل قوله تعالى: أحل لكم ليلة الصيام... فانه حدثني أبي رفعه قال قال الصادق عليه السلام ... و في آخر ص ٩٩ ج:١ و حدثني محمّد بن محمّد بن يحيى البغدادي رفع الحديث الى أميرالمؤمنين عليه السلام ... و في ذيل قوله تعالى: و لا حل لكم بعض الذي... قال و روى ابن أبي عمير عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام ... و لعل مثله كثير يظهر للمتتبع.

و هنا احتمال آخر و هو أن يكون عطف الثقات على المشائخ من قبيل عطف التفسير فهو يخبر بما انتهى اليه من روايات مشائخه الثقات، و ليس بصدد بيان وثاقة الرواة بوجه و هذا الاحتمال غير بعيد لبعد تركه توثيق المشائخ و تعرضه لتوثيق الرواة. و انما لم نقبل وثاقة جميع مشائخه كما قبلنا وثاقة مشائخ ابن قولويه فيما مضى لعدم استفادة الحصر من كلامه.

و بالجملة ملاحظة هذه و نظائرها يسلب الظن النوعي من الكلام في افادته للمراد و لاينبغي للفقيه أن يبني أحكام الله تعالى على مثل هذه الظواهر و الاطلاقات.

و لو فرض صحة التوثيق العام المذكور لا صبح[٢٦٠] رجلا من الثقات كما قيل.[2]

---

١. و ما أورد صاحب المعالم على هذا الاصل فى أواخر كتابه ص ٢٠٨ غير جيد كما لايخفى.

٢. بحوث فى علم الرجال،ص٦٨-٦٥، محمد آصف المحسنى، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

تفسیر و تأویل تفسیر قمی از نظر هاشم معروف حسنی

دکتر مصطفی شیبی از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام سخن به میان آورده، و پاره‌ای کلمات را که به رمز و معمّا شباهت دارد به آن حضرت نسبت داده است. هم‌چنان که با تکیه به برخی مؤلّفات که مورد تأیید شیعه نبوده، و گردآورندگان آن‌ها در نزد اکثر این طایفه معروف و شناخته نیستند. آراء و عقایدی را به شیعه منسوب داشته، و در این کار بیشتر بر تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمّی[1] که طبق آنچه در کتب رجال و حدیث آمده، در نیمه دوم قرن سوم هجری می‌زیسته، اعتماد کرده است.

علی بن ابراهیم مدعی است که تفسیر مذکور را از پدرش ابراهیم بن هاشم قمّی روایت کرده، و آن را بر حسب ترتیب سوره‌ها و آیات قرآن، و براساس اقوال و روایات شایع میان مردم، جمع آوری و مرتب ساخته است، و چنانکه پیش از این گفته‌ایم، این تفسیر در میان شیعه رواجی نداشته و متداول نیست، و اکثر دانشمندان شیعه صدور روایات آن را از ائمه علیهم‌السلام تأیید نمی‌کنند، و بیشتر محتویات آن را، به ویژه آنچه در تأویل آیات آمده و تفسیر باطن نامیده شده است قبول ندارند، اما شیبی از میان تفاسیر بسیاری که در میان این طایفه متداول است، و هیچ کتابخانه‌ای اعم از کتابخانه‌های سنّیان و شیعیان از آن‌ها خالی نیست همان را برگزیده است، مانند تفسیر مجمع‌البیان تألیف شیخ ابی علی فضل بن حسن طبرسی[2] که از سران طایفه امامیه در قرن ششم هجری است و تفسیر تبیان تألیف شیخ الطایفه محمّد بن حسن طوسی[3] از اعاظم بزرگان شیعه در قرن پنجم،

---

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی مکّنا به ابوالحسن متوفا به سال ۳۲۹ هـ.

۲. ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی متوفا به سال ٦٤٨ هـ.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی [۳۸۵ ـ ٤٦٠]هـ.

و تفسیر المیزان در بیست جلد نوشته علامه طباطبائی در شهر قم، و دهها تفسیر دیگر شیعی که هر کسی می‌تواند به آسانی آن‌ها را به دست آورد و بر محتویات آن‌ها آگاهی یابد، و این بر هر پژوهشگر و نویسنده‌ای واجب است که اگر بخواهد نظریه یا اعتقادی را به قوم یا طایفه‌ای نسبت دهد، تا آن‌جا که در امکان اوست و می‌تواند دسترسی پیدا کند، باید به کتب و منابعی که بیشتر از همه مورد وثوق و اعتماد آن‌ها و بیانگر نظریه و رأی همگی یا اکثریت آنان است مراجعه و استناد کند. لیکن دکتر شیبی تفسیر علی بن ابراهیم قمّی، و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام را از میان همه تفاسیری که اکثر آن‌ها بیانگر عقاید شیعه و ائمهٔ علیهم‌السلام آنان است و با بیشتر آرای مسلمانان اهل تسنّن هماهنگی دارد، برگزیده است، آن مسلمانانی که معتقدند قرآن کریم از سوی خداوند برای مردم نازل شده تا به احکام و آداب و اخلاق و تشریعات آن که با همان اسلوبی که مردم در امور مختلف خود با یکدیگر تفاهم می‌کنند، بیان شده است، عمل کنند. و اگر برخی آیات آن دارای باطنی است که آن را جز افرادی بیگانه و ممتاز که خداوند نعمت حکمت و فصل الخطاب به آنان بخشیده دیگران نمی‌فهمند، خداوند مردم را از آنچه عقل آنان بدان نمی‌رسد و فهم آن‌ها از آن قاصر است، بازخواست نمی‌کند و تنها پس از روشنگری و اتمام حجت است که بندگان را مورد عذاب و بازخواست قرار می‌دهد.

من دور نمی‌دانم که اندیشه ظاهر و باطن و آنچه در پیرامون آن‌ها دور می‌زند، و در احادیث و روایات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه و صحابه نیز شیوع یافته، مقداری از آن از ساخته‌های غلات و متصوفه‌ای است که حالات و مقامات و افکار خود را براساس رموز و مفاهیم عجیبی قرار داده‌اند که به کلی از اذهان مسلمانان و عقاید آنان دور و بیگانه است، و قسمتی هم از دستاوردهای رهبران فرقه‌های اعتقادی است که خواسته‌اند با تفسیر و تأویل آیات قرآنی به گونه‌ای که

با آرای متناقض آن‌ها در هر موضوع، وفق پیدا کند، افکار و عقاید خود را به وسیله قرآن و سنت پیامبر ﷺ تحکیم و تأیید بخشند، و هر کس اعتقادات آن‌ها، و براهینی را که در مناظرات و استدلالات خود اقامه کرده‌اند مورد بررسی قرار دهد، این حقیقت برای او آشکار می‌گردد.

شیبی از آن رو تفسیر قمّی و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام را از میان دهها تفاسیر شیعه برگزیده، که دریافته است در آن‌ها چیزهایی است که باب طبع اوست و می‌تواند با آن‌ها تشنگی خود را فرونشاند، و مقصود خود را برآورد. و امکان پیدا کند که گفته‌های غالیان و مفتریانی که خود را میان مسلمانان جا زده‌اند، تا آثار و نشانه‌های اسلام را مخدوش سازند، و میان آنان اختلاف و چنددستگی ایجاد کنند، به شیعه بچسباند، در صفحه ٥٦ کتاب او به نام«الصّلة بین التصوف و التشّیع» آمده است: نفوس ائمه که نخستین آن‌ها علی علیه‌السلام است قدیمند، و برابر آنچه در تفسیر منسوب به یازدهمین امام شیعه حسن عسکری علیه‌السلام متوفا به سال ٢٦٠ هجری ذکر شده است، خداوند سبحان در آن هنگام که آدم را آفرید و خلقت او را کامل گردانید، و نام همه اشیا را به او آموخت و آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت، و انوار پنج تن را که محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند در صلب او قرار داد. این انوار در آفاق آسمانها و حجابها و بهشت و عرش و کرسی می‌تابید، پس از آن آن‌ها با فرشتگان مأمور شدند برای بزرگداشت آدم که برتری یافته و محلّ انواری شده که همگی آفاق وجود بدان‌ها روشن گشته بر او سجده کنند و همگی بر او سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و تکبّر ورزید.

او اضافه کرده که شیعه از پیامبر ﷺ روایاتی نقل می‌کند که دلالت دارد بر این که ائمه از فرزندان علی علیه‌السلام همانگونه که وجودشان قدیم است، در بهشت نیز همیشه باقی و جاودانند، و بر گفته خود به آنچه در نهج‌البلاغه منسوب به

علی علیه‌السلام آمده استدلال کرده که در آن فرموده است: ای مردم! این را از خاتم پیامبران اخذ کنید که هر کس از ما بمیرد مرده است، اما مرده نیست، و هر کس از ما فانی شود فانی شده است، اما فانی نیست. وی ادامه داده می‌گوید: این اندیشه‌ای که درباره نور ذکر شد در سال ۱۲۸ هجری از سوی عبدالله بن حارث آغاز، و به عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر اطلاق شد، و افزوده است که امام عسکری علیه‌السلام در تفسیرش گفته است که: موسی تنها زمانی توانست دریا را با عصای خود بشکافد که گفت: بار خدایا! به آبروی محمّد و خاندان پاک او آن را بشکاف، و هر دسته‌ای که از عذاب الهی نجات یافت تنها به سبب توسل آن‌ها به خداوند به وسیله نام محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش بود، و درختی که در بهشت خوردن از آن بر آدم حرام گردید، درخت دانش محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان اوست که خداوند آن را ویژه آنان گردانیده است، و در ادامه سخنان خویش می‌گوید: حاج معصوم علی[مؤلف طرائق‌الحقائق] از پیامبر خدا روایت کرده که فرموده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور و روح من بود، و من و علی از یک نوریم، و نیز از حاج معصوم علی نقل کرده که بنا به روایتی که شیعه از علی علیه‌السلام نقل می‌کند او می‌فرموده است: من آدمم، من نوحم، من ابراهیمم، و من عیسی هستم که به هر صورتی که بخواهم ظاهر می‌شوم، هر کس مرا ببیند آنان را دیده است. دکتر شیبی روایات دیگری از این قبیل از غالیان و کسانی که تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام را ساخته و پرداخته‌اند و هم‌چنین از صوفیانی مانند حاج معصوم که از غلات صوفیه و منحرفان از اسلام و تشّیع می‌باشد ذکر کرده است، همان کسانی که این اندیشه‌ها و روایات را پدید آوردند تا انحرافها و نیرنگهای خود را استوار و پابرجا سازند، و در همین حال از اسلام مجموعه‌ای به وجود آوردند که متشکل از افسانه‌ها و اندیشه‌های هندیها و زردشتی‌ها مانند حلول و تناسخ ارواح و جز اینها باشد، همان اندیشه‌هایی که در خلال قرنهای دوم و سوم

هجری به وسیله عناصر بیگانه‌ای که در شهرهای بزرگ اسلامی پراکنده شدند، میان مسلمانان انتشار یافت.

بی‌شک اسلام و تشّیع برای پیامبران و اوصیای آنان دو شخصیت قرار نداده است، که از یک سو پیامبر یا امام بوده، و از سوی دیگر حامل نوری باشند که از پیامبری به پیامبری و از قدرتی به قدرت دیگر منتقل گردد، چنان که صوفیان پیرو حلول و تناسخ گفته‌اند. قرآن کریم در بسیاری از آیات تصریح کرده که انبیا پیامبران خدا به سوی خلق و دعوت‌کنندگان مردم به طاعت و فرمانبرداری اویند، و فرموده است:

﴿**یا اَیهَا الرَّسولُ بَلِّغ مَا اُنزِلَ الَیكَ مِن ربِّک**﴾[1]، و در آیه دیگر: ﴿**انَّمَا أنَا بَشَرٌ مِثلُکُم یوحَي الَي أنَّمَا الهُکُم الهٌ واحِدٌ**﴾[2] و در آیه دیگر است: ﴿**قُل سُبحَانَ ربِّي هَل کُنتُ الَّا بَشَراً رَسُولاً**﴾ و در قرآن کریم دهها آیه وجود دارد که تأکید می‌کند پیامبران هم‌چون دیگر مردمند جز این که خداوند آنان را به رسالت برگزیده، و امنای وحی، و راهنمایان مردم به سوی طاعت خویش قرار داده است و جز به مشیت پروردگار نمی‌توانند سودی برای خود به دست آورند، یا زیان و مرگ و فقر را از خود دور سازند. پیامبران مانند دیگر مردم در معرض حوادث روزگار مانند تهیدستی و بیماری و پیری قرار داشته، و دچار تعدّی و دشمنی کسانی می‌شده‌اند که در برابر دعوت و مکتب آن‌ها به مخالفت برمی خاسته‌اند. و جز به اراده حق تعالی توانایی نداشته‌اند سختیها و گرفتاریهایی را که بر آن‌ها وارد می‌شده از خود دور سازند. پیامبران مشکلات خود را با وسایلی که معمولاً مردم در حل مشکلات خویش به کار می‌برند، چاره جویی می‌کردند و

---

۱. سوره مائده [۵] آیه[۷] یعنی: ای پیامبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به خلق برسان.

۲. سوره کهف [۱۸] آیه [۱۱۰] یعنی: ای پیامبر [بگو جز این نیست که من مانند شما بشری هستم، به من وحی می‌شود که خدای شما تنها خداوند یکتاست].

رفتار پیامبر ﷺ با مشرکان مکه در طول سیزده سال آغاز بعثت، بهترین گواه این ادعاست.

اما درباره آنچه در تفسیر منسوب به امام عسکری ؑ آمده، و آن را حاج معصوم صوفی نقل کرده است، بدین گونه که پیامبر فرموده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید روح من بود، و من و علی از یک نوریم، و این که علی می‌فرموده است: من آدم، و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستم، و هر کسی مرا ببیند آنان را دیده و امثال این گونه روایات که اشاره به تناسخ و حلول دارد، هیچ شیعه‌ای شک ندارد، که اینها روایاتی ساختگی است، و کسانی آن‌ها را ساخته و پرداخته‌اند که به حکم اضطرار و اجبار اسلام را پذیرفته، و اینگونه افکار بودایی و زردشتی و مانوی را با خود به همراه آورده‌اند، و همین افکار و اندیشه‌هاست که بیشترین منابع داعیان تصوف را که مسلمانان نخستین از آن چیزی نمی‌دانسته‌اند تشکیل می‌دهد، و ما این مطلب را در بخشهای بعدی این کتاب ثابت خواهیم کرد.

درباره اندیشه خلود و زندگی جاوید که دکتر شیبی آن را از گفتار امیرمؤمنان ؑ که فرموده است: مرده ما مرده نیست، و فانی ما فانی نمی‌شود، برداشت کرده است. باید گفت که این نتیجه‌گیری او از عبارت مذکور، جز بر تعمد و اصرار او در تحریف و دگرگون کردن حقایق، بر چیز دیگر دلالت ندارد، زیرا اگر این روایت صحیح، و گفتار امام ؑ باشد به معنای این است که مردگان ما به سبب آثار و تعالیم خود، و آنچه در زندگی خویش تقدیم بشریت کرده‌اند، فراموش نمی‌شوند و دستخوش کهنگی و پوسیدگی نمی‌گردند، و این گونه تعبیر درباره بقای بزرگان و حیات جاوید آنان در میان مردم، معمول و متعارف است.[1]

---

۱. سعدی شیرازی گفته است: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما.

متأسفانه دشمنان کینه‌توز با توجه به همین روایات ساختگی که همه کتب احادیث حتی کتاب کافی هم از آن‌ها خالی نیست، منبع سرشاری برای پخش سموم و تقویت تهمتها و نیرنگهای خود یافته‌اند، لیکن وجود اینها در کتاب کافی و دیگر مجموعه‌های حدیث، به تنهایی کافی نیست که دشمنان بتوانند مضامین و محتوای آن‌ها را به شیعه نسبت دهند، مادام که شیعه با تمام وسائلی که در اختیار دارد، عقاید خود را که منزه از این گفتارها و خرافه‌هاست صریحاً اعلام می‌کند، واین روایات را ساخته کسانی می‌داند که دشمن اسلام و تشّیع بوده و قصد خرابکاری و ویرانگری داشته‌اند، بویژه اگر کسی در مجموعه‌های حدیث شیعه به پژوهش و بررسی پردازد، در می‌یابد که در کنار اینگونه روایات، سلسله احادیث دیگری وجود دارد که از نظر سند از آن‌ها صحیحتر و از لحاظ مضمون با آن‌ها در تناقض بوده، و محتوای آن‌ها را مردود و راویان آن روایات را به کفر و الحاد، موصوف می‌کند.

در آن دسته از کتب حدیث سنّیان که مورد تقدیس اکثریت آنان است، و آن‌ها را پس از کتاب خدا بهترین کتب می‌دانند نیز دهها حدیث و روایت از پیشوایان و بزرگان آنان وجود دارد که شاید از حیث محتوا از آنچه غالیان و زندیقان می‌گویند بدتر است، و با اصول و ارکان اسلام تنافی و تضاد دارد، لیکن مجرّد وجود این نوع روایات در کتبی که آن‌ها را صحاح می‌نامند، به پژوهشگر حق‌طلب اجازه نمی‌دهد مضامین آن‌ها را مادامی که بیشتر اهل سنت ملتزم به آن‌ها نیستند، به آنان نسبت دهد. اما کسی که می‌خواهد دیگران را مورد عیب‌جویی و بدگویی قرار دهد تنها چشم و دل خود را به سویی متوجه می‌سازد که در آن تصور زشتی و تیرگی می‌کند، از این رو شیبی و امثال او که می‌خواهند عیوب دیگران را به شیعه بچسبانند، تا زمانی که در تفسیر علی بن ابراهیم، و تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام و از خلال پاره‌ای کتب حدیث، و نوشته‌های

حاج معصوم علی، نیاز آن‌ها برطرف و خواسته‌های آن‌ها برآورده می‌گردد خود را به رنج نمی‌اندازد که این روایات را بررسی کنند، و آن‌ها را با احادیث و سخنان و معتقدات شیعه و همگی مسلمانانی که اسلام را از آنچه دشمنان و مزدوران به آن بسته‌اند منزّه می‌دانند، مقایسه کنند. همان مسلمانانی که به خدا و پیامبرش ﷺ و رهبران وفادار به تعالیم و احکام او ایمان داشته، و به مبادی و اصولی که از انحرافات دور، و از غیبیات و خرافات مشمئزکننده و نفرت‌انگیز مصون است، بسنده کرده‌اند.

بی‌شک اسلام با همه محتوای خود دین فطرت و زندگی و عقل سلیم است. او با زبانی که زبان عقل و منطق و واقع است به وسیله سیره و روش برجسته پیامبر گرامی ﷺ، و کتاب خدا که به لغت عربی روشن است، همه گروه‌های بشری را مورد خطاب قرار داده که: ﴿**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِياً لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ**﴾[1]، آری قرآن به زبان عربی و با نظم و اسلوب آن است، با توجه به این که میان لهجه‌های اعراب اختلاف وجود داشته است، چنان که این مطلب در میان کسانی که در زمینه لهجه‌های عرب و اصول آن کتاب نوشته‌اند مشهور است و گفته‌اند لهجه قبیله تمیم در پاره‌ای موارد با لهجه طایفه قریش، و لهجه عرب حجاز و یمن با هر دو لهجه مذکور اختلاف دارد. با این حال قرآن بر حسب لهجه قریش که از همه اعراب فصیح‌تر بوده‌اند نازل گشته است، جز این که بسیاری الفاظ و کلمات دیگر لهجه‌های عربی در آن موجود است که سبب شده است گروهی از بزرگان مفسران و در پیشاپیش آن‌ها طبری در تفسیر کبیر خود بگوید، منظور پیامبر ﷺ از این که فرموده است: قرآن بر هفت حرف نازل شده و در روایت دیگری فرموده است: قرآن بر هفت حرف نازل شده. پس درباره قرآن جدال

---

۱. سوره یوسف [۱۲] آیه[۲] یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم تا شما درک کنید.

نکنید که جدال درباره آن کفر است. همین لهجه‌های مختلف قبایل عرب است، دسته دیگر ادعا کرده‌اند که مراد از احرف در حدیث مذکور، آواز و الحان گفتار و لهجه‌های اعراب است، و نظر مذکور مستلزم این است که هر قبیله‌ای قرآن را به لهجه و آهنگی که میان آن‌ها معمول است قرائت کند، دسته‌ای هم گفته‌اند که مراد از حروف سبعه، قرائت‌های هفتگانه است.

تفاسیری که درباره حروف سبعه شده، بیش از آن که نوعی اجتهاد براساس حدس و گمان باشد چیز دیگری نیست، و این هم شگفتی ندارد، زیرا دلیل روشنی بر این که مراد از این حروف هفتگانه چیست موجود نیست، در جلد نخست تفسیر خیرات تألیف قمّی صفحه ٧٤ آمده است که حدیث حروف سبعه از احادیثی است که میان شیعه و سنّی شایع و مستفیض می‌باشد، لیکن در تفسیر آن به شدت اختلاف است و شاید اقوالی که در این باره گفته شده به چهل برسد. او افزوده است آنچه این مشکل را آسان می‌کند این است که در متن روایات مذکور چنانچه صحیح باشند، این حروف هفتگانه تفسیر شده است، زیرا در برخی از این روایات است که قرآن به هفت حرف که امر، نهی، ترغیب، تهدید، جدل، داستان و مَثَل می‌باشد نازل شده است. و در پاره‌ای دیگر، امر، نهی، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال، قید گردیده است.

حدیثی که از علی ﷺ نقل شده است روایت نخست را درباره حروف هفتگانه تأیید می‌کند، و با تفسیری که از آن حضرت درباره این حروف رسیده است، انگیزه‌ای برای تفسیر آن‌ها به قرائت‌های مختلف و لهجه‌های محلی و تأویلات دیگری که مبتنی بر حدس و استحسان و امثال اینهاست وجود ندارد.

در پاره‌ای از روایات تأکید شده که قرآن به حرف واحد نازل گردیده است، چنان که در کافی نقل شده که فضیل بن یسار روایت کرده است: به ابی عبدالله امام صادق ﷺ عرض کردم، مردم می‌گویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده است.

امام علیه‌السلام فرمود: دشمنان خدا دروغ گفته‌اند، همانا قرآن از سوی خدای واحد به حرف واحد نازل شده است. در روایت دیگری از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام آمده است که قرآن از خداوند واحد به حرف واحد نازل شده، و اختلاف از راویان است. این دو روایت در مقایسه با روایاتی که درباره نزول قرآن به هفت حرف، نقل شده صحیح‌تر و معتبرتر است.

به هر حال مراد از احرف هر چه باشد آنچه مسلّم است قرآن به زبان عرب نازل شده و بلاغت آن در ترکیب و نظم و اسلوب، و مزایا و ویژگیها و کیفیات آن نهفته است، و هم‌چون دیگر کلام عرب است، چنان که عرب بلیغی که فنون بلاغت را در بیان خود به کار می‌برد گاهی از نظر آداب سخنوری به اختصار و ایجاز، و زمانی به اطناب و اطاله می‌پردازد، و گاهی با اعتماد به قرائن حالیه یا مقالیه، چیزی از سخنان خود را حذف می‌کند و موقعی هم بر حسب قرائن و شرایطی که مردم در فهم و ادراک آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، سخنان خود را توجیه و یا از ذکر علت آن صرف‌نظر می‌کند.

ابن قتیبه[1] در کتاب معروف خود به نام «مشکلات القرآن» می‌گوید: سخنور عرب هنگامی که می‌خواهد ناگهان درباره ازدواج یا ضمانت یا ترغیب یا صلح و مانند اینها سخن براند، از یک وادی سخن نمی‌گوید، بلکه در بیان و گفتار خود، فنون کلام را به کار می‌برد، گاهی برای کوتاه کردن گفتار، به اختصار، و زمانی برای فهمانیدن مطلب به مخاطبان خود، به اطناب و تفصیل می‌پردازد، و گاهی هم برای تأکید مقصود، سخن را تکرار می‌کند و در برخی مواقع پاره‌ای از مقاصد

---

۱. ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفی دینوری، پدر او از مردم مرو، و مولد او در کوفه بوده، چون مدتی منصب قضای دینور را داشته به دینوری مشهور شده است. او تصانیف زیادی از خود به جا گذاشته، وفات او به سال ۲۷۱ هـ بوده است. فرهنگ دهخدا. م

خود را به گونه‌ای از بیشتر شنوندگان پنهان داشته، و در موقعی دیگر تا آن اندازه پرده از مقاصد خود برمی‌دارد که تقریباً آن‌هایی که از فهم زبان عربی بی‌بهره‌اند نیز مراد او را می‌فهمند. او گاهی به چیزی اشاره و زمانی به کنایه از آن یاد می‌کند، و توجه او در سخن‌آرایی برحسب مقتضای مقام و کثرت جمعیتی است که به سخنان او گوش فرا می‌دهند، و سخن را پیوسته نرم و دلپذیر نمی‌گوید، بلکه آن را با هم می‌آمیزد تا ناقص بر کامل، و اندک بر بسیار دلالت کند.

او ادامه داده می‌گوید: این شیوه سخنگویی در ارباب قلم و نویسندگان سرایت کرده است، چنان که می‌بینیم برخی از آنان بلاغت را در اختصار دیده‌اند، به طوری که دهها معنا را در کمترین الفاظ ممکن می‌گنجانند، و گروهی سخن را طولانی کرده به درازا می‌کشانند و معانی را در بیشترین الفاظ، و زیاده بر حد نیاز ادا می‌کنند، و امثال این گونه شیوه‌ها و روش‌ها سبب شده که برخی از کتاب‌ها و تألیف‌ها به شرحها و تعلیقها نیاز پیدا کند تا آنچه فهم آن دشوار است توضیح، و آنچه را گوینده به اجمال برگزار کرده است تفصیل داده شود. و برای گویندگان و نویسندگان، زشت و شگفت‌آور نبوده است که سخنان آنان نیازمند تفسیر و توضیح و کتاب‌های آن‌ها محتاج شرح و تعلیق باشد. و قرآن کریم هم در مقام بیان مقاصد خود از این قاعده بیرون نیست. خداوند آن را با الفاظ عربی نازل فرمود که مخاطبان عصر نزول، آن را می‌فهمیدند، بلکه همه مردم در هر عصر و زمان که با زبان عربی آشنایی پیدا کنند، می‌توانند آن را بفهمند از الفاظ آن تفکری متناسب با نظم و اسلوب آن، تحصیل و برداشت کنند. هر چند ممکن است مقصود واقعی و معانی برخی آیات و کلمات، از آنچه انسان از آن‌ها درک می‌کند، دور و بیگانه باشد.

او در ادامه سخنان خود گفته است: اگر نظم معجزه‌آسا و اسلوب عالی قرآن، شیوه‌ای معمولی و در امکان همگان می‌بود در نزد فصیحان عرب که با

فخرفروشی و برتری‌جویی در فنون فصاحت و بلاغت، و پخش اشعار شاعران بازارهای آن‌ها برپا و مجامع آن‌ها گرم و آباد می‌شد، ارج و بهایی نداشت. و چنانچه از نظر اینها اسلوب قرآن مبتذل بود. هر یک از گذشتگان و آیندگان اعم از آن که به شیوه‌های بلاغت دانا باشد یا نباشد، آن را به ضعف وابتذال متهم می‌کرد، و دیگر قرآن در نفوس عرب که در برابر اسلوب و نظم و بیان آن، به حیرت و دهشت افتادند، این منزلت والا را نداشت، همان مرتبه بلندی که همگی فصیحان و شاعران و سخنوران آنان را از معارضه و هماوردی با آن به زانو درآورد و متحیر ساخت، و برای مرتبه رفیع فصاحت و زیبایی بیان آن جز مداخله نیرویی برتر از طاقت بشری، تفسیری نیافتند.

آیه کریمه قرآن، اعراب را به تحدّی و زورآزمایی دعوت می‌کند که اگر بتوانند مانند قرآن را بیاورند، هر چند همه انس و جن با آن‌ها همدست شوند:

﴿قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الانسُ وَ الجِنُّ علی أن یأتُوا بِمِثلِ هذَا القُرانِ لَا یأتُونَ بِمِثلِهِ وَ لَو کَانَ بَعضَهُم لِبَعضٍ ظَهِیراً﴾.[1]

قرآن با این که به زبان عربی و سبک و اسلوب آن است، و با احکام و قصص و حِکَم و امثال خود، انسان آن زمان و همه عصرهای بعدی را مخاطب قرار می‌دهد، و به گونه‌ای که مردم با یکدیگر گفت و شنود می‌کنند، با انسانها به گفت‌وگو و معارضه می‌پردازد، و آنان را به انجام دادن کارهای نیک ترغیب، و در ارتکاب اعمال زشت تهدید و نکوهش می‌کند با این حال بر حسب ضرورت، مشتمل بر آیات محکم، متشابه، مجمل، مبین، عام، خاص، مطلق، مقید و جز اینهاست، چنانکه آیه شریفه زیر که در سوره آل عمران است بدین مطلب اشاره می‌کند:

---

۱. سوره اسراء [۱۷] آیه [۸۸] یعنی: بگوی پیامبر: اگر انس و جن متفق شوند که مانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را پشتیبان باشند.

﴿هُوَ الَّذِي أنزَلَ عليكَ الكِتَابَ مِنهُ آياتُ مُحكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتُ فَاَمَّا الّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنهُ اِبتِغَاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغَاءَ تَأوِيلِهِ وَ مَا يعلَمُ تَأوِيلَهُ الَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ يقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِن عِندِ رَبَّنَا وَ مَا يذَّكَّرُ الَّا اُولُوا الأَلبَابِ﴾.[1]

مفسّران در تعریف محکم و متشابه اختلاف دارند، و مرحوم علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان، شانزده رأی مختلف را در این باره برشمرده است، شاید آنچه از این آرای گوناگون به واقع و منطق نزدیکتر باشد این است که آیات محکم آن‌هایی است که معنای آن‌ها صریح و روشن است، و هر انسانی بر حسب فطرت، آن‌ها را می‌فهمد مانند آیات توحید، احکام، معاد، سرگذشت پیامبران پیشین و آنچه مانند اینهاست و احتمال عقلایی وجود ندارد که الفاظ آن‌ها غیر از مدلول مطابق خود معنای دیگری داشته باشد، خواه این که در مدلول خود، منصوص و صریح بوده و یا این که بر حسب عرف اهل زبان و متشرعه به طور کافی در آن معنا ظهور داشته باشد.

و اگر الفاظ و آیات تا این حد دلالت بر مراد و مقصود نداشته باشد، به این صورت که ظهور آن در مدلول خود، پاره‌ای احتمالات و شبهات را نیز در بر داشته باشد، و یا مانند الفاظ مشترک و نظایر آن‌ها، بر بیش از یک معنا دلالت کند به گونه‌ای که جز به کمک قرینه‌ای که دالّ بر مراد باشد علم به مقصود حاصل

---

۱. سوره آل عمران آیه [۳] یعنی: اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. برخی از آن آیاتی محکم [صریح و روشن] است که آنها اساس این کتابند، و برخی دیگر متشابهند. پس آنها که در دلهایشان کژی است از متشابهات آن پیروی می‌کنند، تافتنه جویی کرده و آن را نادرست تأویل کنند، در حالی که تأویل آنها را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. ایشان می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه آنها از سوی پروردگار ماست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند.

نشود، و از میان احتمالات متعدّدی که آن کلمه یا آیه در همه آن‌ها ظهور دارد، قرینه مذکور، مراد و مقصود را معین کند، این گونه آیات نیز از جمله محکمات به شمار می‌آید، و تنها آیه‌ای از نوع متشابهات است که دلالت آن بر معانی متعدد و مورد احتمال، به گونه‌ای باشد که صاحبان فهم همه آن معانی را از آن درک کنند، و تأویل و توجیه آن، به هر یک از این معانی، معقول و قابل قبول باشد.

به مقتضای مقابله‌ای[1] که در آیه است، ناگزیر متشابه ضدّ محکم خواهد بود، و شاید آیاتی که معانی آن‌ها به صورت اجمال دانسته می‌شود، نیز از نوع آیات متشابه باشد، مانند آیه شریفه: ﴿**فَنَفَخنَا فِيهِ مِن رُوحِنَا**﴾[2] زیرا بیشترین شناختی که ممکن است انسان از روح پیدا کند این است که بگوییم: روح نیرویی است که خداوند در وجود انسان قرار داده است که به وسیله آن احساس و ادراک می‌کند، اما شناخت حقیقت روح و این راز نهفته از اموری است که به خداوند اختصاص دارد و حتی دانشمندان هم از حقیقت روح چیزی نمی‌دانند، که فرموده است: ﴿**يسأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن أمرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمُ مِنَ العِلمِ الَّا قَلِيلاً**﴾.[3]

در قرآن مثالها و تشبیهاتی وجود دارد که از نظر مدلول ظاهری با عقل منافات دارد، مانند این که فرموده است ﴿**الرَّحمنُ علی العَرشِ استَوَی**﴾[4] و فرموده است: ﴿**ثُمَّ استوی علی العَرشِ**﴾.

---

۱. مقابله از فنون بلاغت، و نوعی از صنعت مطابقه و تضاد می‌باشد و عبارت از ایراد دو معنا یا معانی متوافق است که پس از آن به ترتیب ضد آنها آورده شود. جواهر البلاغه.

۲. سوره تحریم [٦٧] آیه [١٢] یعنی: پس در آن از روح قدسی خویش بدمیدیم.

۳. سره اسراء [١٧] آیه [٨٥] یعنی: از تو درباره روح می پرسند، بگو روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

٤. سوره طه [٢٠] آیه [٥] یعنی: آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود مسلط است.

و مانند اینها که ظواهر آن‌ها گویای این است کـه خداونـد ماننـد آفریـدگان دارای جسم و محدود بوده، و در نتیجه نیازمند زمان و مکان است.

هم‌چنین در قرآن آیاتی است که ظاهر آن‌هـا دلالـت دارد بـر ایـن کـه همـه کارهای خوب و بدی که از انسان صادر می‌شود از خداست. اما موضـوع عـام و خاص، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید از اموری نیست کـه از نـوع متـشابهات بـه شمار آید، زیرا اینها اصطلاحاتی است که فهم آن‌هـا منحـصر بـه دانـستن معـانی آن‌هاست، و منظور متکلم محدود به همین حدّ است.

ما اگر بدعتها و آراء و مذاهب فاسدی را که در اواخر قرن اول و آغـاز قـرن دوم هجری در میان مسلمانان به ظهور پیوسته، و انحراف پدیدآورندگان آن‌هـا را از حقیقت و واقعیت اسلام اعم از آنچه مربوط به اصول یا فروع و جز اینهاسـت بررسی کنیم، می‌فهمیم که تکیه همه این منحرفات بر آیات متشابه قرآن اسـت، و آن‌ها را به گونه‌ای تأویل کرده‌انـد کـه آراء و معتقـدات آنـان را کـه وارد اسـلام کرده‌اند تأیید و تقویت کند، و این بدین سبب بود که ظـاهر آیـات متـشابه قـرآن محتمل معانی و مقاصدی بود که آن‌ها برای پشتیبانی از معتقدات و مذاهب خـود بدآن‌ها تمسک می‌جستند، معتقدان بـه تجـسیم، جبـر، تفـویض، تنزیـه و تـشبیه، مغایرت صفات باری تعالی با ذات او، ارجاء، تکفیر به جا آورندگان گناهان کبیره و دیگر آراء و اندیشه‌هایی که در آن دوران پدیدار و شـایع شـد، و دربـاره آن‌هـا میان دانشمندان و محدثان و رهبران فرقـه‌هـا و مـذهبها مجادلـه و کـشمکش در گرفت همان کسانی بودند که آیه مذکور در زیر آنان را اراده کرده است:

﴿**فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنهُ اِبتِغَاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغَاءَ تَأوِيلِهِ**﴾، اما دانشمندانی که راسخان در علمند، هرگز احتمـالاتی را کـه در ایـن گونه آیات موجود است، و با عقل و مبانی اسلام وفق ندارند مـورد توجـه قـرار نمی‌دهند، بلکه با مراجعه به اصول و قواعدی که در دست است، این آیات را بـه

گونه‌ای که با مبانی اسلامی و محکمات آیات هماهنگی داشته، و از ترکیب و ساختار آیه دور و بیگانه نباشد تأویل می‌کنند.

بی‌شک آیات محکمات قرآن امّ‌الکتاب و اصل و اساس‌اند زیرا برخی از این آیات در معانی خود به قدری صراحت دارند که جای هیچ احتمال معنای دیگری در آن‌ها نیست، و پاره‌ای ظهور آن‌ها در معنای خود به گونه‌ای است که می‌توان آن‌ها را در شمار آیاتی قرار داد که بر معانی خود افاده علم و یقین می‌کنند، مانند آیه‌هایی که در اصول عقاید است از قبیل ایمان به خداوند یگانه و پیامبری محمّد ﷺ و روز جزا و امثال اینها که معانی آن‌ها روشن، و در فهم آن‌ها عالم و جاهل یکسانند. این آیات اساس و بنیاد اسلام است، و آنچه جز اینهاست، متفرّع و منشعب از آن‌ها می‌باشد.

در حدیثی که عیاشی[1] از جعفر بن محمّد الصادق ؑ نقل کرده، و آن حضرت آن را از پدرانش روایت فرموده، آمده است که مردی از امیرمؤمنان ؑ درخواست کرد، خداوند سبحان را برای او توصیف کند تا معرفت و دوستی او نسبت به خداوند افزون گردد. امیرمؤمنان ؑ در پاسخ او فرمود: ای بنده خدا در شناخت خداوند و دانستن صفات او به آنچه قرآن تو را بدان دلالت، و پیامبر تو را بدان ارشاد می‌کند، و از انوار هدایت او دانسته می‌شود، تمسک جوی، زیرا این نعمت و حکمتی است که به تو داده شده، آن را بگیر و از شاکران و سپاسگزاران باش، و آنچه را شیطان به تو تکلیف می‌کند که آن را بدانی و فراگیری، لیکن قرآن آن را بر تو واجب نساخته، و سنت پیامبر ﷺ و ائمه هدا ؑ فراگرفتن آن

---

۱. عیاشی به فتح اول و تشدید ثانی لقب محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش است. او از اعیان علمای فرقه حقه و اکابر فقهای اثناعشریه است. در اواخر قرن سوم هجری می‌زیسته و محتمل است اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد. ریحانةالادب.

را به تو دستور نداده است، آن را به خداوند واگذار، و عظمت خداوند را در حد و اندازه محدود مکن، و بدان راسخان در علم که خداوند آنان را برگزیده است، هنگامی که در برابر سدّ و حائلی قرار می‌گیرند که میان فهم انسان و امور مربوط به غیب برقرار گردیده است، به عجز و نادانی خود در تفسیر و توضیح آنچه در پشت پرده غیبت محجوب است اعتراف کرده می‌گویند: به آن[قرآن] ایمان آوردیم، همگی آن از نزد پروردگار ماست، و خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی خود از فراگیری آنچه دانش آن‌ها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک غور و تعمق در آنچه را بدان مکلف و مأمور نشده‌اند، رسوخ در علم نامیده است. بنابراین به همین حد بسنده کن، و با خود و اندیشه خود، عظمت خداوند را اندازه‌گیری مکن، که در این صورت در زمره نابود شدگان می‌باشی.

این روایت تقریباً صراحت دارد بر این که راسخان در علم همان کسانی هستند که به آنچه از قرآن آموخته و دانسته‌اند ملتزم و متعهد شده، و از آن حد پا فراتر ننهاده، و بر حسب آراء و روشها و گرایشهای خود که موجب تباه کردن اسلام و مبادی آن است، به تأویل متشابهات نمی‌پردازند، چنان که کسانی که به تأویل این آیات پرداختند، آن‌ها را ادله اعتقاد به تجسیم، تشبیه، جبر و تفویض و جز اینها که همه با عدل الهی و یگانگی او منافات دارد، قرار دادند.

در برابر این روایت مذکور، روایات دیگری است که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم‌السلام راسخان در علم و دانایان به تأویل آیات قرآنند.

کلینی در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: ماییم راسخان در علم و ماییم دانایان به تأویل آن[قرآن]، و در برخی روایات که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده اشاره شده به این که آنان شایستگان و عمل کنندگان به اوامر و نواهی خداوند می‌باشند.

ابودرداء روایت کرده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره راسخان در علم پرسش

شد، آن حضرت فرمود: هر کس به سوگند خود وفا کند، و راست گوید، و عقیده‌اش درست باشد، و شکم و فرج خویش را از حرام بازدارد، او از راسخان در علم است.

من در این روایات ناسازگاری و تناقضی نمی‌بینم، زیرا هیچ کدام از آن‌ها دلالت بر حصر ندارد، چنان که روایتی که می‌گوید: راسخان در علم کسانی هستند که به آنچه از قرآن دانسته و یقین پیدا کرده‌اند ملتزم شده، و متشابهات را تأویل نکرده، بلکه بنابر اعتقاد خود به واقع آن‌ها عمل می‌کنند مانع آن نیست که ائمه علیهم‌السلام از جمله راسخان در علم باشند. هم‌چنین هر کسی در ایمان خود صادق باشد، و به آنچه خداوند دستور فرموده رفتار کند، و راستگو و درست اعتقاد بوده و شکم و فرج خویش را از حرام نگهدارد، نیز از جمله راسخان در علم به شمار آید.

دکتر مصطفی شیبی از برخی روایات که ﴿**الرّاسِخُونَ فِي العِلم**﴾ به ائمه علیهم‌السلام تفسیر، و گفته شده است که مراد آیه تنها آن‌هایند، و هم‌چنین از روایاتی که تصریح می‌کند قرآن دارای ظاهر و باطنی است، برای تأیید نظریه خود بهره‌برداری کرده، چنان که در حدیث فضیل بن یسار آمده است که می‌گوید: از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام درباره این روایت پرسیدم که: «در قرآن آیه‌ای نیست مگر این که آن را ظاهر و باطنی است، و حرفی در آن نیست مگر این که برای آن حد و مطلعی است» مقصود از ظاهر و باطن چیست، در پاسخ فرمود: مراد از ظاهر، تنزیل آن و مقصود از باطن، تأویل آن است بخشی از این تأویل واقع شده و گذشته، و قسمتی از آن هنوز وقوع نیافته و مانند گردش خورشید و ماه در جریان است، و اضافه فرمود که: ﴿**وَ مَا يعلَمُ تَأوِيلَهُ الّا اللّهُ و الرّاسِخُونَ فِي العِلم**﴾.

و در روایت حمران بن اعین آمده که گفته است: از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام درباره ظاهر و باطن قرآن پرسیدم. فرمود: ظاهر قرآن همان است که در میان اعراب نازل شده، و باطن آن درباره کسانی است که اعمال آن‌ها را به جا می‌آورند، و آنچه بر آن‌ها واقع شده درباره اینان نیز جاری می‌گردد، هم‌چنین در روایت صافی[1] از علی علیه‌السلام امده که فرموده است: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر این که برای آن چهار معنا و مقصود است: ظاهر، باطن، حدّ و مطلع. اما مراد از ظاهر تلاوت، و مقصود از باطن فهم، و معنای حدّ، احکام حلال و حرام، و غرض از مطلع، آن چیزی است که خداوند در آن آیه از بنده خواسته است.

تستری[سهل بن عبدالله] متوفا در سال ۲۷۵ هـ بر این حدیث تکیه کرده، و اساس تفسیر خود را بر آن قرار داده، هم‌چنین سُلَمی متوفا ٤١٠ هـ تفسیر خود را با همین حدیث آغاز کرده است، زیرا این روایت با تمایلات و گرایشهای صوفیان که بر تفاسیر و روایات و نظریات آنان درباره قرآن و اسلام غلبه دارد هماهنگ است.

آری دکتر شیبی از این روایات بهره برداری، و از آن‌ها نتیجه‌گیری کرده و گفته است: بدین روایات توافق میان تصوف و تشّیع آشکار می‌گردد، زیرا صوفیه می‌گویند تصوف در حقیقت همان علم باطنی است که علی علیه‌السلام و امامان پس از او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث برده‌اند.[2]

هم‌چنین در صفحه ۷۵ کتاب خود می‌گوید: ... و ما می‌توانیم از این اعتقاد ابی نعیم درباره علی علیه‌السلام همین نتیجه را بگیریم که گفته است: او مؤمنی است که

---

۱. تفسیر صافی از آثار فیض کاشانی ملقب به محسن است و نام او محمد بن شاه مرتضی بن شاه محمود می‌باشد. او ازدانشمندان بزرگ طایفه امامیه و دارای تألیفات بسیاری است. وفات او به سال ۱۰۹۱ هـ در کاشان اتفاق افتاده است. ریحانةالادب.

۲. به صفحه ٤١٣ و ۷۵ کتاب الصّله بین التصوف و التشیع مراجعه شود.

خداوند او را دوست می‌دارد، و دانا به علم پیامبر خدا ﷺ و آگاه بر دیگر علوم، و دارای صفت زاهدان و خلق و دانش ایشان و عالم بر ظاهر و باطن است. او ادامه داده می‌گوید: اشاره به این که علی ؑ دانا به ظاهر و باطن است، قویترین پیوند را میان تصوف و تشّیع نشان می‌دهد، و نیز می‌گوید: نیکلسون یادآوری می‌کند که تصوف درواقع جز همان علم باطنی که علی بن ابی طالب از پیامبر ﷺ به ارث برده نیست، در تذکرة الاولیاء به تصوف علی ؑ و این که او شیخ و قطب آنان است، و طریقه و مشرب آنان از او مایه گرفته اشاره شده است. جنید یکی از علویان را مخاطب قرار داده گفت: پدرت علی بن ابی طالب ؑ با دو شمشیر پیکار کرد، با شمشیر اولی با کافران جنگید و با شمشیر دومی با نفس خویش.

بلی شیبی از این روایات که پاره‌ای از آن‌ها حکایت دارد از این که قرآن را ظاهر و باطنی است، و برخی دیگر گویای این است که آیات قرآن را معانی چهارگانه ظاهر و باطن و حد و مطلع است بهره‌برداری کرده است، در حالی که برخی از این روایات مرسل[1]، و پاره‌ای که مسنداست از نوع روایات ضعیف است، و بر حسب آنچه دانشمندان علم درایه و حدیث درباره روایاتی که عمل به آن‌ها روا، یا نارواست در کتب خود نوشته‌اند، اعتماد بر این دو نوع حدیث جایز نیست، و مقتضای ادلّه مربوط به حجیت اخبار آحاد نیز همین است. با این همه اهل سنت روایات مذکور را در کتب حدیث خود از پیامبر ﷺ نقل کرده، و در بعضی از آن‌هاست که قرآن را ظاهر و باطنی است و باطن آن نیز هفت بطن دارد. و اگر ما صدور این روایات را از پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه ؑ صحیح

---

۱. چنانچه راوی در موقع نقل حدیث، اسامی یکایک راویان را که واسطه میان او و معصوم هستند ذکر کند و آنها را به معصوم منتهی سازد، در این صورت آن حدیث را مُسند گویند، و اگر تمام یا بعضی از واسطه‌ها را حذف کند آن را حدیث مُرسَل نامند. فرهنگ معارف اسلامی.

فرض کنیم، ظاهر و باطنی که در این روایات ذکر شده، هرگز به تأویلات و تصرفاتی که صوفیان در آیات قرآن می‌کنند شباهت ندارد، و هیچ گونه قرابت و یا نزدیکی میان آن‌ها نیست. زیرا تفسیر صوفیان از نوع تفسیر به رأی بلکه بدتر از آن، و از روی هوای نفس و خرافه‌بافی و افسانه‌سرایی است. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که: هر کس قرآن را به رأی و خواهش نفس خویش تفسیر کند جایگاه خود را در آتش بداند، و در روایت دیگری فرموده است: اگر قرآن را به رأی خویش تفسیر کند روز رستاخیر در حالی که لگامی از آتش بر دهن او زده شده وارد می‌گردد، امام رضا علیه‌السلام فرموده است: رأی در کتاب خدا کفر است.

تفسیر قرآن به رأی و هوای نفس عبارت از تأویل آیات و بازی کردن با الفاظ آن به منظور تأیید عقیده یا مذهب یا اندیشه‌ای است که انسانی آن را اختیار کرده و می‌خواهد بدین وسیله آن را پابرجا و تثبیت کند، از قبیل این که به مدلول ظاهر آیه تمسک جوید، و منافات آن را با قرائن و تشابهاتی که بدان آیه احاطه دارد، نادیده انگارد و از مغایرت آن با دیگر آیات یا با یکی از اصول اسلامی چشم پوشد، مانند آنچه فرقه‌های اعتقادی نسبت به آیاتی که ظاهر آن‌ها دلالت بر جبر و اختیار و تجسیم دارد، برای تأیید نظریات خود درباره این موضوعات استدلال کرده‌اند.

از زشت‌ترین این گونه تفاسیر، تفسیر برخی آیات است که در میان صوفیان شیوع دارد، و آن‌ها را به گونه‌ای انجام داده‌اند که با اغراض و افکارشان مطابق باشد. یکی از نمونه‌های اینها گفتار تستری است در تفسیر خود صفحه ۱۳۸ درباره آیه: ﴿**لِتُنذِرَ أُمَّ القُرى وَ مَن حَولَهَا**﴾[1] از سوره انعام، که گفته است:

---

۱. سوره انعام [٦] آیه [۹۲] یعنی:... برای این که مردم مکه و مردمی را که در پیرامون‌آنند بیم‌دهی.

تفسیر ظاهری، امّ القری مکه مکرمه و مقصود باطنی از آن، قلب است. و منظور از و مَن حَولَهَا اعضا و جوارح است، و مراد آیه بیم دادن مردم است که دلها و اعضای خود را از لذت معاصی و منکرات نگه دارند، نمونه دیگر، گفتار ابن عربی در تفسیر آیه سوره بقره است که خداوند فرموده است:

﴿وَ اِذ قَالَ مُوسَی لِقَومِهِ: یا قَومِ اِنَّکُم ظَلَمتُم أنفُسَکَم بِاتِّخاذِکُمُ العِجلَ فَتُوبُوا الَی بَارِئکُم فَاقتُلُوا أنفُسَکُم ذَلِکُم خَیرٌ لَکُم عِندَ بَارِئِکُم فَتَابَ علیکُم انَّهُ هُوَ التَوّابُ الرَّحِیمُ﴾.[1]

او در تفسیر این آیه گفته است: مراد از قتل نفوس، کشتن نفوس به شمشیر ریاضت، و منع آن از حقوق و افعالی است که به آن اختصاص دارد، و سرکوب کردن خواهش‌های نفس و قطع هوس‌هایی است که روح نفس است.

نمونه دیگر، گفتاری است که درباره آیه شریفه: **﴿اَلَم یأنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أن تَخشَعَ قُلُوبُهُم...﴾**.[2]

در تفسیر سُلَمی آمده به این شرح که: الف، الف وحدانیت، و لام، لام عطوفت، و میم، میم ملک و پادشاهی است، و مقصود از أَلَم این است که هر کس را در طریق حقیقت بیابیم که علایق و اغراض را از خویشتن دور ساخته است، در راه وصول به مقصودش به او عطوفت می‌ورزیم و او را از قید بندگی آزاد ساخته، به برترین پادشاهیها می‌رسانیم.

---

۱. سوره بقره [۲] آیه [٥٤] یعنی: و هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با برگزیدن گوساله به خود ستم کردید،توبه کنید و به سوی آفریدگار خود باز گردید و خویشتن را به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او توبه‌پذیر و مهربان است.

۲. سوره حدید [۵۷] آیه [١٦] یعنی: آیا برای آنانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده است که دلهاشان برای یاد خداخاشع گردد...

دکتر شیبی افزوده است که ابن عربی در تفسیر خویش به دنباله این گفتار آنچه را مناسب ذوق خویش می‌باشد آورده است لیکن از ظاهر آنچه او گفته پیداست که آن را از همان منبع گرفته است. او می‌گوید: «اَلَم» با همین حروف خود اشاره دارد به این که همه وجود در هر جا که باشد کلّ است، برای این که «أ» اشاره به ذات باری تعالی است که وجود مطلق است، و «ل» اشاره به عقل فعال دارد که جبرئیل است، و او واسطه وجود است که فیض را از مبدأ می‌گیرد، و به منتهای وجود می‌رساند، «م» اشاره به محمّد ﷺ است که منتها و آخر وجود می‌باشد، و دائره هستی به او کامل، و به آغاز خود متصل می‌گردد، از این رو او خاتم پیامبران است. وی ادامه داده می‌گوید: در تفسیر حسن عسکری ؑ آمده که امام صادق ؑ گفته است: «الف» یکی از حروف الله است، و «لام» دلالت دارد بر این که مَلِک و پادشاهی بزرگ است، و «میم» دلالت می‌کند بر این که او مُجیب [اجابت کننده] و در گفتار خود محمود و پسندیده است.

و از این گونه است آنچه در تفسیر سهل تستری آمده که باء در بسم الله، بهاء الله و سین آن سناء الله و میم آن مَجدالله، و لفظ الله همان اسم اعظم است که همه اسمها را در خود دارد، از ابوبکر شبلی درباره قول خداوند متعال پرسش شد که فرموده است: ﴿**اِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكرى لِمَن كَانَ لَهُ قَلبٌ**﴾[1]، پاسخ داد: برای کسی که خداوند دل او باشد ابوالعبّاس بن عطا، در تفسیر قول خداوند که فرموده: ﴿**فَنَجَّيناكَ مِنَ الغَمِّ و فَتَنّاكَ فُتُوناً**﴾[2] گفته است یعنی: تو را از غم قوم خود رهایی دادیم، و به خود ما از آن که غیر ماست تو را بیازمودیم، و در تفسیر

---

۱. سوره ق [۵۰] آیه [۳۷] یعنی: همانا در این (هلاک پیشینیان) تذکری است برای کسی که او را دلی هشیار است.

۲. سوره طه [۲۰] آیه [٤٠] یعنی:... پس از آن ما تو را از آن غم نجات دادیم، و تو را به سختی بیازمودیم.

آیه شریفه: ﴿**فَرَوحٌ وَ رَیحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ**﴾ گفته است: رَوح عبارت از نظر کردن به وجه الله، و ریحان شنیدن گفتار اوست، و جنّة نعیم این است که در بهشت حجابی میان او و خداوند سبحان نباشد.[1]

سلمی در کتاب خویش به نام حقائق‌التفسیر گفته است: همانا فاتحة الکتاب بدین معناست که این نخستین چیزی است که ما به آن خطاب خود را با تو آغاز می‌کنیم، اگر آن را به جای نیاوردی، از لطایفی که پس از آن است تو را محروم می‌کنم، و در تفسیر قول خداوند متعال که فرموده: ﴿**وَ ان یأتُوکُم أُسَارَی تُفَادُوهُم**﴾[2] گفته است یعنی: غرق شدگان در گناه و متاع دنیا به سوی شما می‌آیند فدیه می‌گیرید از آن‌ها به این که علایق و دلبستگی‌های خود را از آن‌ها قطع کنند، و در تفسیر آیه: ﴿**وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ آمِناً**﴾[3] گفته‌اند: مراد ایمنی از خطورات نفس و وسوسه‌های شیطان‌هاست. هم‌چنین از آنان نقل شده که در آیه: ﴿**إِن تَجتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تَنهَونَ عَنهُ**﴾[4] مقصود خداوند ادعاهای باطل است و مراد در آیه ﴿**وَالجَارِ ذِي القُربَی**﴾: قلب است و مقصود از ﴿**وَالجَارِ الجُنُبِ**﴾ نفس است، و مقصود از ابن‌السبیل اعضاء و جوارح می‌باشد، و مراد در آیه مَا هَذَا بَشَراً این است که: سزاوار او نیست که خواهان مباشرت[با زنان] شود. برخی از صوفیان رعد را که در قرآن آمده به مدهوش شدن فرشتگان و برق را به تپیدن دل‌های آنان و باران را به ریزش اشک‌های آن‌ها تفسیر کرده‌اند. شبلی گفته است

---

۱. به صفحه ۲٤ کتاب عوارف المعارف مراجعه شود.

۲. سوره بقره [۲] آیه [۸۵] یعنی:... و اگر به صورت اسیران نزد شما آیند فدیه می‌دهند [و آنها را آزاد می‌سازید...].

۳. سوره آل عمران [۳] آیه [۹۷] یعنی: هر کس در آن جا داخل شود ایمن می‌باشد.

٤. سوره نساء [٤] آیه [۳۱] یعنی: اگر از گناهان کبیره‌ای که نهی شده‌اید دوری جویید.

آیه: ﴿**لَوِ اطَّلَعتَ علیهم لَوَلَّیتَ مَنهُم فِرَاراً**﴾[۱] به این معناست که اگر بر همه آنچه که به جز ماست آگاهی یابی، از همه آن‌ها رو گردانیده به سوی ما فرار می‌کنی.

ابو حامد[غزالی] طوسی در تفسیر قول خداوند که فرموده است: ﴿**وَاجنُبنِي وَ بَنِيَّ أن نَعبُدَ الأَصنَامَ**﴾[۲] گفته است: مراد از بتان سیم و زر است، و عبادت سیم و زر، دوست داشتن و بالیدن به آن‌هاست. ثوری[۳] که یکی از اقطاب صوفیان می‌باشد گفته است: آیه ﴿**وَاللّهُ یقبِضُ وَ یبسُطُ**﴾ بدین معناست که: به خاطر او از تو می‌گیرد، و برای او به تو می‌دهد.

پاره‌ای از صوفیان گفته‌اند: منظور حق تعالی در آیه: ﴿**لَعَمرُكَ اِنَّهُم لَفِي سَكرَتِهِم یعمَهُونَ**﴾.[٤]

این است که با مشاهده ما دلت را آباد گردانی، جنید در تفسیر قول خداوند متعال که فرموده است: ﴿**یا أیهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَجِیبُوا لِلّهِ و لِلرَّسُولِ اذا دَعَاكُم لِمَا یُحییكُم**﴾[٥] گفته است: آن‌ها روح و حقیت آنچه را بدان خوانده شدند جویا گردیدند. و در محور علائق بازدارنده شتاب ورزیدند، و برای در آغوش کشیدن حوران بهشتی هجوم بردند، و تلخی رنجها و سختیها را چشیدند، و در معامله با خدا درست رفتار کردند، و در طریق آنچه به سوی آن رو آوردند

---

۱. سوره کهف[۱۸] آیه [۱۸] یعنی: اگر به آنها می‌نگریستی از آنها فرار می کردی.

۲. سوره ابراهیم [١٤] آیه [۳۵] یعنی: و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار.

۳. ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب ثوری کوفی تابعی متوفا به سال ١٦١ یا ١٦٤ هـ.

٤. سوره حجر [۱۵] آیه [۷۲] یعنی: به جانت سوگند اینها در مستی خود کور دل و سرگردانند.

۵. سوره انفال [۸] آیه [٢٤] یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبرش را بپذیرید هنگامی که شما را به چیزی می‌خواند که زنده تان می‌گرداند.

ادب را نیکو رعایت کردند، مصیبتها بر آنان آسان شد، و قدر و منزلت آنچه را به دنبال آن بودند شناختند. و فکر و اندیشه خود را از توجه بـه آنچـه نـام آن بـرده می‌شود، جز به سوی محبوب خود به بند کشیدند، در نتیجه به یُمن عنایـت حـی متعال که همواره بوده و خواهد بود زندگی جاوید یافتند.

ابن عطا[1] که یکی دیگر از اقطاب صوفیان می‌باشد در تفسیر استجابت چهـار وجه ذکر کرده است: اول اجابت توحید دوم اجابت تحقیق سـوم اجابـت تـسلیم چهارم اجابت تقریب، او در دنباله این سخن می‌گوید: استجابت به اندازه شنوایی و سماع است، و سماع به فهم بستگی دارد، و فهـم بـه مقـدار معرفـت اسـت، و افزوده است که اقسام فهم منحصر به وجود مشخصی نیست، برای این که سـخن در انواع معینی محدود نمی‌شود، و خداوند متعال می‌فرمایـد: ﴿**قُل لَو كَانَ البَحرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ اَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي**﴾.[2]

سهروردی در تفسیر آیـه شـریفه: ﴿**فَأَمَّـا مَـن أعطَـى وَ اتَّقَـى وَ صَـدَّقَ بِالحُسنَى فَسَنُيسِّرُهُ لِليسرَى**﴾[3] گفته است: مـراد اعطـای مواظبـت بـر اعمـال و پرهیز از وسوسه‌ها و خطـورات قلبـی اسـت، و تـصدیق بـه حـسنی[1] عبـارت از مواظبت بر باطن است. تا موارد شهود از مزاحمت پلیدیهای وجود پاکیزه گـردد. فَسَنُيسِّرُهُ لِليسرَى یعنی باب سهولت در عمل و زندگی و انس را بـه روی او بـاز

---

۱. احمد بن عطا مکنّا به ابوالعباس، از بزرگان صوفیه بغداد بوده و تفسیر رمزی بـر قـرآن نوشـته او بـه سال ۳۰۹ هـ به امر وزیرخلیفه عباسی المقتدر بالله به قتل رسیده است. ریحانهٔ الادب.

۲. سوره کهف [۱۸] آیه [۱۰۹] یعنی: بگو[ای پیامبراگر دریاها برای نوشتن کلمـات پروردگـارم مرکـب شوند، دریاها پایان می‌گیرند پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد... .

۳. سوره اللیل [۹۲] آیه [٦] یعنی: اما هر کس احسان و پرهیزگاری کرد، و نیکی را تصدیق کرد ما کـار او را سهل و آسان‌می‌گردانیم. و هر کس بخل ورزد و خود را بی نیاز بداند و نیکی را تکـذیب کنـد بزودی کار او را دشوار می‌کنیم.

می‌کنیم، ﴿**وَ أَمَّا مَن بَخِلَ و استَغنَى**﴾ یعنی کسی که در ادای وظایف و اعمال بخل ورزد، و خود را بی نیاز بیند، ﴿**وكَذَّبَ بِالحُسنَى**﴾ یعنی بینش او راهی به ملکوت اعلا ندارد، ﴿**فَسَنُيسِّرُهُ لِلعُسرَى**﴾ یعنی راه سهولت عمل را بر او می‌بندیم.[1]

صوفیان بیشتر آیات قرآن را به همین گونه به طور رمزی و باطنی که با اسلوب قرآن بیگانه و دور از اعجاز آن است تأویل می‌کنند، و افزون بر آنچه ذکر کردیم آنان شیاطین را به وسوسه‌ها و اندیشه‌های فاسد، و فرشتگان را به خطورات و افکار خوب و پاکیزه‌ای که از رهگذر ذهن می‌گذرد و مورد نگرش قرار می‌گیرد تفسیر می‌کنند، و از نظر آن‌ها ابلیس، رمز و کنایه از شروری است که بر نفس انسان غلبه دارد، و عصای موسی در آیه: ﴿**هِي عَصَايَ أَتَوكَّؤُا عليهَا و أَهُشُّ بِهَا على غَنَمِي**﴾[2] اشاره به آیینی است که او آن را برای هدایت مردم آورد، و غَنَم یا گوسفندان او عبارت از پیروان اوست که وی به سوی آن‌ها فرستاده شده بود، و عصایی که به اژدها تبدیل شد، و آنچه را ساحران فرعون آورده بودند بلعید، به حجیت و برهان نیرومند موسی تفسیر می‌کنند که همه دروغهای آنان را یکباره از میان برد و آن‌ها را رسوا ساخت، و گفته‌اند شکافته شدن دریا برای موسی و همراهانش، کنایه از جدا شدن حق از باطل به وسیله آیینی است که او آورده هم‌چنان که آیه: ﴿**وَ اضمُم يدكَ الَى جَنَاحِكَ تَخرُجُ بَيضَاءَ مِن غَيرِ سُوءٍ**﴾[3] را تفسیر کرده‌اند به این که اشاره است به نعمت و

---

۱. به صفحه ٤٢ عوارف مراجعه شود.

۲. سوره طه [۲۰] آیه [۱۸] یعنی:... این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم، و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم می‌ریزم.

۳. سوره طه [۲۰] آیه [۲۲] یعنی: و دستت را در گریبانت فرو بر، تا سفید و درخشان بی هیچ عیب بیرون آید، و این معجزه دیگری است.

احسان خیر و گرانمایه‌ای که موسی به فرعون پیشنهاد کرد.

هم‌چنین آیاتی را که حکایت از معجزات عیسی دارد بدین گونه تفسیر کرده‌اند که آیه ﴿**أُبرِئ الأکمَهَ و الأبرَصَ وَ أُحي المَوتَی**﴾[1] عبارت از تعالیم عیسی است که نفوس مرده را با رهایی دادن آن‌ها از تیرگیهای جهل، زنده می‌کرد، و با دستورهای خود دلهای کور را بینا می‌ساخت و با تعلیماتی که به مردم می‌داد، آنان را به خیر و صلاح رهنمون می‌شد، از این قبیل است دیگر تفاسیر صوفیان که نمایانگر عظمت و وسعت اشاعه این گونه تأویلها در میان آنان و بی‌اعتنایی آن‌ها به ظواهر الفاظ و آیات کتاب خدا می‌باشد، و سبب می‌گردد که دین و قرآن و شیوه بیان آن که در بالاترین حد اعجاز و بلاغت قرار دارد به بازی گرفته شود. باری شیعه این تفاسیر و امثال آن‌ها را هرگز تأیید نمی‌کند، و آن‌ها را بدترین نوع بازی کردن با قرآن و تعلیمات آن می‌داند، آنان در تفاسیر مورد اعتماد خود به ظواهر الفاظ و نصوص قرآن ملتزم و متعهدند، و هر کس به شیوه بیان و اسلوب تعبیر آنان آشنا باشد این مطلب را می‌فهمد، آن‌ها از مدلول ظاهری کلمات و آیات قرآن جز با اشاره و الهام از دیگر کلمات و آیه‌های آن عدول نمی‌کنند. بنابراین ظاهر و باطن قرآن را با قرآن تفسیر می‌کنند، و تأویل یا تفسیر باطنی مورد قبول آن‌ها نیست مگر این که ضرورت دینی مقتضی آن باشد، یا تفسیر ظاهری را تأیید و تأکید کند. و در همه احوال آن‌ها پایبند ظواهر الفاظ و آیات آنند و جز در هنگامی که ضرورتی اجتناب‌ناپذیر اقتضا کند از حدود آن تجاوز نمی‌کنند.

دکتر شیبی در کتاب خود، بیشتر به روایات غالیان در پیرامون تفسیری که با اندیشه‌های صوفیان و تأویلها و طریقه‌های آنان هماهنگی دارد، تکیه کرده است

---

۱. سوره آل عمران [۳] آیه [۴۹] یعنی:... و کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می کنم.

و بیشترین منبع او در این کار، تفسیر علی بن ابراهیم بوده است که از نظر شیعه مردود می‌باشد، زیرا علی بن ابراهیم بر روایاتی اعتماد کرده که مورد وثوق شیعه نیست، و با مبادی و معتقدات آن‌ها منافات دارد، چنان که نمونه‌هایی از روایات تفسیر مذکور که به زودی از نظر خوانندگان می‌گذرد این مطلب را روشن خواهد ساخت.

دکتر مصطفی شیبی در اجرای برنامه خود برای اثبات رابطه تصوف و تشیّع، روایت علی بن ابراهیم را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که در تفسیر آیه: ﴿**مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَاةٍ فِيهَآ مِصبَاحٌ المِصبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوكَبٌ دُرِّيٌّ**﴾[1] فرموده است: مشکات فاطمه زهرا علیهاالسلام، و مصباح حسن و حسین علیهماالسلام است، و همانا فاطمه علیهاالسلام در میان زنان روی زمین هم‌چون اختری تابناک است که از ابراهیم خلیل علیه‌السلام فروزان شده، نه یهودی است و نه نصرانی، نزدیک است علم از او جاری شود هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، نُورٌ علی نُورٍ یعنی امامی در پی امامی، ﴿**يهدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء**﴾ یعنی خداوند هر کس را که بخواهد خالص ساخته، در نور ولایت و محبت آن‌ها وارد می‌کند.

او پس از نقل روایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه مذکور، روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که از روایت نخست به تصوف نزدیکتر و چسبنده‌تر است. این روایت را محمّد بن یحیی از طلحه بن زید از امام

---

۱. سوره نور [۲٤] آیه [۳۵] یعنی: خداوند نور آسمانها و زمین است، مَثَل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در میان حبابی، و آن حباب هم‌چون ستاره‌ای درخشان باشد. این چراغ از درخت پربرکت زیتونی افروخته‌می‌شود، که نه شرقی است و نه غربی. نزدیک است روغن آن فروزان شود بی آن که آتشی به آن رسیده باشد، نوری است بربالای نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند.

جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام نقل کرده، و در آن آمده است که: خداوند از نور خود که همان نور هدایت او در دل مؤمن است آغاز فرمود، و مشکات عبارت از اندرون مؤمن، و قندیل، دل او، و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده، و شجره مبارکه، وجود مؤمن است، و فرموده است: ﴿**لا شَرقيَّةٍ**﴾ یعنی غربی برای آن نیست، ﴿**وَ لا غَربيَّةٍ**﴾ یعنی شرقی برای آن نمی‌باشد، ﴿**يكَادُ زَيتُهَا يُضِيء**﴾ یعنی نوری که خداوند در دل مؤمن نهاده نزدیک است روشنی بخشد هر چند سکوت کرده باشد... تا پایان آنچه در صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ جلد دوم تفسیر علی بن ابراهیم آمده است.

شیبی در نسبت دادن تفسیر شیعه از آیه مذکور، تنها به دو فقره روایتی که ذکر شد آن‌ها را در کتاب تفسیر شیعی علی بن ابراهیم یافته، بسنده کرده، و او و دیگر دشمنان شیعه برای این که بدعت‌ها و انحراف‌هایی را که غالیان و صوفیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بر جای گذاشته‌اند به تشّیع بچسبانند از همین‌ها استفاده کرده‌اند، تا روش والای آنان را در دفاع از اسلام و اصول و مبادی آن، زشت و بی‌ارج سازند، و هر کس تفسیر علی بن ابراهیم را که شیعه به آن اعتماد و وثوق ندارد بررسی کند با دهها از این نمونه که مؤید حقیقت مذکور است روبرو می‌شود.

اما چگونگی این دو روایت که در تفسیر آیه مذکور بر آن‌ها اعتماد جسته است این است که نخستین آن‌ها را صالح بن سهل همدانی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده، که در کتاب منهج‌المقال تألیف میرزا محمّد[1] درباره او آمده است: وی غالی و کذاب و از وضّاعان و دروغ‌پردازانی است که هیچ خوبی در او نیست. او می‌گفته: امام صادق علیه‌السلام خداست،و امام علیه‌السلام برای او سوگند خورده که

۱. میرزا محمد استرآبادی مؤلف کتاب منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، متوفا به سال ۱۰۲۶ هـ.

بنده خداست، و برای خویش مالک هیچ سود و زیان، و قادر به دفع مرگ از خود و زندگی نیست، و این مطلب را کشّی[۱] در رجال، و شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، و همه کسانی که در احوال راویان کتاب نوشته‌اند تأیید کرده‌اند.

در مورد روایت دوم نیز آن را محمّد بن یحیی از طلحة بن زید که راوی آن از جعفر بن محمّد علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام می‌باشد نقل کرده است، و چنان که بهبهانی[۲] و دیگران تصریح کرده‌اند، محمّد بن یحیی از معتقدان به تفویض و غلوّ است و بنابر آنچه دانشمندان رجال در احوال راویان نوشته‌اند طلحة بن زید نیز بتری مذهب بوده است. بتریّه پیروان کثیرالنّوی ملقّب به ابتر می‌باشند، و او یکی از داعیان و مبلّغان زیدیه بوده، و از میان گروه‌های مختلف زیدیها این فرقه بدو منسوب است و از آنچه تذکره نویسان در احوال راویان نوشته‌اند برمی‌آید که وی در میان ناقلان حدیث در زمره افراد مورد وثوق و اعتماد نبوده است.

طبرسی در مجمع‌البیان و دیگر مفسران شیعه، آیه مذکور را مورد تفسیر قرار داده، و ابداً از این دو روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود بدآن‌هااعتماد کرده است، ذکری به میان نیاورده‌اند. و درست‌ترین تفسیری که از این دو آیه به عمل آمده این است که: خداوند سبحان از ذات خود، به نور آسمانها و زمین، تعبیر فرموده، بدین مناسبت که او با ارائه براهین و دلایل وحدانیت خود، و نشان دادن آنچه مایه صلاح دنیا و آخرت مردم است، اهل آسمانها و زمین را هدایت

---

۱. محمد بن عمر بن عبدالعزیز مکّنا به ابو عمر و ملقب به کشی از وجوه و اعیان و ثقات علما و محدثان امامیه می‌باشد. سال وفات کشی هم مثل استادش عیاشی به دست نیامده، لیکن با کلینی و صدوق اول معاصر بوده و از رجال قرن چهارم است. ریحانةالادب.

۲. آقا محمد باقر بن محمد اکمل معروف به آقا ی بهبهانی و ملقب به استاد اکبر، ولادتش به سال ۱۱۱۶ یا ۱۱۱۷ هـ اتفاق افتاده است و وفات ایشان را ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۸ هـ نوشته‌اند. ریحانهٔ الادب.

می‌کند، و این دلایل که به نور تعبیر شده مانند چراغی است که روشنی از آن می‌تابد، و سبب هدایت مردم به سوی حق و خیر و صلاح می‌گردد، هم‌چنان که ستارگان آسمان در شبهای ظلمانی، مردم را به سوی راه خود، رهنمون می‌شوند. و آن چراغی که با تابش انوار تعالیم الهی خود، دلها و جانها را روشنی می‌بخشد، نیرو و فعالیتهای خود را از همان شجره فرخنده‌ای که همان تعلیمات آسمانی و آثار و دلائل وحدانیت اوست به دست می‌آورد. ﴿**لا شَرقیه و لا غَربیّة**﴾ یعنی کسی که دارای انصاف و از اعتدال فکر برخوردار باشد، با ملاحظه آثار و ادلّه مذکور، خود را نیازمند آن نمی‌بیند که از این سو و آن سو به دنبال دلائل دیگر باشد. از این آیه تفسیرها دیگری نیز شده لیکن آنچه را علی بن ابراهیم قمّی روایت کرده، هیچ یک از مفسران شیعه آن را نپذیرفته است.

دکتر شیبی ضمن گفتار خود درباره شباهت میان تفسیرهای صوفیه و شیعه از آیات کتاب خدا، با همان شیوه و منطقی که در همه کتاب خود آن را دنبال کرده گفته است: طبرسی در مجمع‌البیان، آیه ﴿**مَرَجَ البَحرَین یلتَقِیان**﴾ را به علی و فاطمه و بَرزَخ مذکور در آیه را به پیامبر ﷺ و لؤلؤ و مرجان را که در آیه: ﴿**یخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجَان**﴾ است به حسن و حسین علیهما السلام تفسیر کرده و بنا به گفته شیبی، طبرسی در این باره به روایت سلمان فارسی و سعید بن جبیر و حسن بصری استناد جسته است.

با این که طبرسی در تفسیر آیه مذکور معتقد است که مراد از بَحرَینِ مذکور در آیه، دو دریای شیرین و شور است که با یکدیگر برخورد می‌کنند و در هم نمی‌آمیزند، و به قدرت الهی مانعی میان آن‌ها قرار داده شده که آب شور بر شیرین سرکشّی نمی‌کند تا آن را تباه سازد، و شیرین بر شور غالب نمی‌شود تا با آن آمیخته، و طعم آن دگرگون گردد، و مقصود از لؤلؤ، دُرّ بزرگ و مرجان دُرّ کوچک است که از این دو دریا بیرون آورده می‌شود، و طبرسی این را از ابن

عبّاس و حسن بصری و ضحاک و قتاده روایت کرده، و افزوده است که در تفسیر آن آیه گفته شده که مراد از بَحرَین دریای آسمان و دریای زمین است، چه در آسمان دریایی است که خداوند به قدرتش آن را نگه داشته، و باران از آن فرود می‌آورد، و نیز گفته شده که مراد از این دو بحر، دریای روم و دریای فارس است، برای این که اطراف این دو دریا به یکدیگر متصل است، و منظور از برزخی که میان این دو بحر است جزیره‌هایی است که میان این اقیانوس قرار دارد. طبرسی پس از بیان این اقوال، روایتی را که استاد فلسفه در دانشگاه بغداد آن را ذکر کرده، و آن را مورد ریشخند قرار داده، و از نوع تألیفات شگرف، و دور از منطق قرآن و اسلوب و ترکیب آن دانسته، نقل کرده، و چنانکه روشن است طبرسی قول نخست را به اعتبار این که به مدلول ظاهر آیه نزدیکتر و مناسبتر می‌باشد برگزیده است، و البته مجرد این که تفسیر مذکور از سلمان فارسی و حسن بصری و جز اینها روایت شده باشد برای نسبت دادن آن به شیعه یا سنّی کافی نیست مگر این که اکثر آن‌ها آن را پذیرفته باشند، و چنان که گفتیم طبرسی پس از ذکر تفاسیر دیگری که از این آیه شده، به نقل روایت مذکور پرداخته و تفسیر نخستین را اختیار کرده است.

با این که دکتر شیبی آنچه را بیان داشته مستقیماً از مجمع‌البیان گرفته، و مؤلف مجمع نیز آنچه را در تفسیر آیه گفته از قول سنّیان و شیعیان نقل کرده است، با این حال او ضعیف ترین اقوال را درباره تفسیر آیه مذکور اخذ کرده، و به مؤلف و شیعه نسبت داده است، بدین سبب که آنچه را انتخاب و در کتاب خود آورده، به تأویلات صوفیان و تفسیرها و تحریفهای آن‌ها از حقایق قرآن، نزدیکتر بوده است.

با این همه تفسیر بَحرین در آیه شریفه به علی و فاطمه ﷺ و لؤلؤ و مرجان به حسنین ﷺ پسندیده شیعه نبوده، و بیانگر اعتقاد آن‌ها نیست، بلکه این روایتی است که سنّیها هم مانند برخی از شیعیها آن را نقل کرده‌اند.

از جمله کسانی از اهل تسنن که به ذکر روایت مذکور پرداخته، جلال الـدین سیوطی در کتاب الدّرالمنثور است که آن را از انس بن مالک و دیگر راویان آن‌ها روایت کرده است. در برخی از تفاسیر آنـان آنچـه از ایـن شـگفت‌انگیزتـر، و از منطق قرآن و اسلوب آن دورتر و بیگانه‌تر اسـت نقـل گردیـده و از آن جملـه در تفسیر روح‌البیان تألیف اسماعیل حقّی از بعضی علمای آن‌هـا روایـت شـده، کـه نیمی از هشت نفری که مدلول آیه شریفه: ﴿**وَ يَحمِلُ عَرشَ رَبِّكَ فَوقَهُم يومَئِذٍ ثَمَانِيَة**﴾[1] می‌باشد عبارت از ابوحنیفه و شافعی و احمد بـن حنبـل و مالـک بـن انس است. در جلد هفتم «کتاب الکاشف»[2]، در تفسیر آیه: ﴿**وَ مَثَلُهُم فِي الانجِيلِ كَزَرعٍ أخرَجَ شَطأَهُ فَآزَرَهُ فَاستَغلَظَ فَاستَوَى على سُوقِهِ يُعجبُ الزُّرّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الكُفَّارَ**﴾[3] آمده است که اسماعیل حقی در تفسیر روح البیان، و حافظ احمـد کلبی در تفسیر التسهیل قول خداوند متعال را که فرموده است: ﴿**كَـزَرعٍ أخـرَجَ شَطأَهُ**﴾ را به ابی بکر، و جمله ﴿**آزَرَهُ**﴾ را به عمر، ﴿**و استَغلَظَ**﴾ را به عثمان، ﴿**و استَوَىٰ على سُوقِهِ**﴾ را به علی بن ابی طالب علیه‌السلام تفسیر کرده‌اند.[4]

حاکم حسکانی[5] حنفی کتابی در دو جلد گرد آورده، و آن را شواهد التنزیـل نامیده که حدود ۹۰۰ صفحه می‌باشد و اگر گفته نشود همه این صفحات، می‌توان

---

۱. سوره حاقّه [٦٩] آیه [۱۷] یعنی: و عرش پروردگارت را بالای آنها در آن روز هشت ملک بردارند.

۲. کتاب الکاشف نوشته نویسنده معروف لبنانی محمد جواد مغنیه است.

۳. سوره فتح [٤٨] آیه [۲۹] یعنی: و مَثَل آنان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خـود ایـستاده اسـت کـه زارعـان را بـه شگفتی وا می‌دارد، برای این که کافران را به سبب آنان به خشم آورد.

٤. به صفحه ۱۰٦ جلد دوم الکاشف مراجعه شود.

۵. عبدالله بن عبدالله ابوالقاسم حاکم نیشابوری معروف به ابن حـدّاد حـسکانی در قـرن پـنجم هجـری می‌زیسته است. وفات او را پس از سال ٤۹۰ هـ نوشته‌اند.

گفت بیشتر آن‌ها در بیان روایاتی است که از طریق اهل سنت درباره اهل بیت پیامبر ﷺ وارد شده است، با این حال شیبی همه اینها را نادیده گرفته، و تفسیری را که بر اساس تأویل و بطون آیات تنظیم شده، و به شیعه و امامان آن‌ها نسبت داده است، در حالی که طبق آنچه گفتیم شیعه به این گونه تفاسیر اعتنایی ندارد و به روایات آن‌ها عمل و استناد نمی‌کند.

هر کسی تفاسیر سنّیان را بررسی کند دهها نمونه از این نوع تفسیرهای باطنی که در تأویل آیات و تحریف مضامین قرآن با اندیشه‌های غلوّآمیز صوفیان هماهنگ است می‌یابد، و گمان نمی‌کنم شیبی و امثال او به اینها آگاهی نداشته و ندانند که صوفیه از آغاز پیدایش آن‌ها تا به امروز، همه از اهل تسنن بوده، و مذاهب فقهی اعتقادی خود را به آن‌ها منسوب می‌کنند، و گرایشها و طریقه‌های تصوف همواره در میان آن‌ها پرورش یافته، و زوایا و حلقات آن‌ها پیوسته پر از حشیشها و افیونهای اصحاب طریقت به سرپرستی مشایخ آن‌هاست، لیکن کسی که می‌خواهد دیگران را بی دلیل هدف تهمت قرار دهد، و بر آنان لکه عیب بچسباند، جز به سویی که هوای آن را در سر دارد، و در خدمت امیال و مصالح اوست، نمی‌نگرد از مشاهده غیر آن ناتوان است، و درست گفته است خداوند متعال در آن جا که فرموده است: ﴿**فانَّهَا لَا تَعمَى ألأبصَارُ وَ لَكِن تَعمَى القُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور**﴾.

به هر حال روایاتی که حاکی ظاهر و باطن برای آیات قرآن است، در کتب حدیث اهل سنت و شیعه نقل شده و بیشتر آن‌ها از نوع مرسل است، و آنچه از آن‌ها مسند است، راویان آن‌ها از کسانی هستند ک به روایات و احادیث آن‌ها وثوق و اطمینانی نیست، و اگر هم این روایات یا برخی از آن‌ها صحیح باشد، تعهد و التزام به مضامین آن‌ها نه برای صوفیه سودی دارد و نه به تشّیع زیانی می‌رساند و نه خطری متوجه آن می‌گرداند. در پاره‌ای از این احادیث از علی ﷺ

روایت شده که فرموده است: هیچ آیه‌ای نیست مگر این که آن را چهار معناست: ظاهر، باطن، حدّ و مطلع. ظاهر، تلاوت آن، و باطن، فهم آن، و حدّ، احکام حلال و حرام خدا، و مطلع، آن چیزی است که خداوند از بنده‌اش خواسته است. تعبیر این معانی چهارگانه به تلاوت و فهم و حدّ و مطلع از این نظر است که تلاوت آیه خواندن الفاظ آن است به همان صورت که نازل شده است، و این ظاهر آن است، و آنچه انسان از تلاوت آیه به اعتبار مدلول این واژه درک می‌کند، باطن آن، و حلال و حرام خدا از نظر این که در آن تشریع گردیده، حدّ نامیده شده است. زیرا نمی‌توان از مرز آن‌ها تجاوز کرد، و آنچه خداوند از بنده‌اش خواسته است به مطلع تعبیر شده، برای این که آن‌ها آستانه ورود به رضوان خداوند، و مایه تقرب به اوست.

در روایت حمران بن اعین آمده که امام باقر علیه‌السلام فرموده است: ظاهر قرآن همان است که در میان آنان نازل شده و باطن آن کسانی هستند که اعمال آن‌ها را به جا می‌آورند و آنچه بر آنان نازل شده است درباره اینها جاری می‌گردد. در روایت دیگری نیز آن حضرت فرموده است: اگر آیه‌ای درباره قومی نازل شود، سپس آن مردم بمیرند، و آن آیه از میان برود، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند. لیکن قرآن تا آسمانها و زمین برجاست اول آن بر آخر آن جریان دارد و برای هر آیه‌ای که تلاوت می‌کنند یا از آن در خیر و خوشی هستند و یا در شرّ و بدی.

فضیل بن یسار از آن حضرت روایت کرده که فرموده است: ظاهر قرآن تنزیل آن، و باطن آن، تأویل آن است. بخشی از تأویل آن گذشته و واقع شده، و بخش دیگر هنوز وقوع نیافته است. قرآن مانند خورشید و ماه در جریان است، هر زمان چیزی از آن فرا رسد واقع می‌شود.

این سه روایت در مضمون تقریباً اتفاق دارند، و این توهم را که ممکن است مخاطب آیات قرآن همان کسانی باشند که در عصر نزول آن وجود داشته‌اند

برطرف می‌کنند، از این رو امام علیه‌السلام فرموده است: قرآن در ظاهر همین است لیکن حقایق و مضامین آن، برای همه کسانی است که بوده‌اند و در آینده خواهند بود، و بر همه نسلها و عصرها واقع خواهد شد. و آنچه در روایت دوم آمده این معنا را تأیید می‌کند که فرموده است: اگر آیه‌ای درباره قومی نازل شود، و آن قوم بمیرد، و آن آیه از میان برود، دیگر از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند. روایت فضیل بن یسار حاکی است که ظاهر قرآن همان صورتی است که بدان نازل شده، و باطن آن عبارت از اسرار و حوادثی است که از آن‌ها خبر داده است. پاره‌ای از این اسرار و رویدادها به امتهای گذشته باز می‌گردد و برخی از آن‌ها هنوز واقع نشده، و با گذشت روزگار، مانند درآمدن خورشید و ماه، واقع خواهد شد. بنابراین هم‌چنان که این روایات با یکدیگر منافات ندارد، برای صوفیان نیز سودی به هم نمی‌رساند، و بواطن و غیبیاتی که آن‌ها ادعا می‌کنند با مضامین این روایات ابداً قابل وفق نیست.

نگاهی به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام و تفسیر علی بن ابراهیم

دکتر شیبی به این دو تفسیر اعتماد بسیار کرده، و آن‌ها را به گونه‌ای به شیعه نسبت داده که گویا اعتقاد آنان به این دو کتاب از قبیل ایمان آن‌ها به ضروریات دین اسلام است. از این رو برای دست یافتن به آنچه با غیب گوییهای صوفیان هماهنگی دارد، در این کتاب‌ها به بررسی و کاوش پرداخته است تا پیوند میان تصوف و تشّیع را اثبات کند.

ما در فصل پیش گفته‌ایم، شیعه بیشتر روایات این دو تفسیر را تأیید نمی‌کند، و حتّی اکثر آنان این دو کتاب را قبول ندارند، زیرا تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام را تنها محمّد بن قاسم استرآبادی روایت کرده، و چنان که نویسندگان کتب رجال در شرح احوال او بیان کرده‌اند، به تعبیر شیخ محمّد طه

در کتاب اتقان‌المقال فی احوال‌الرّجال، وی دروغگو و وضّاع[حدیث‌ساز] بوده و به هیچ روی بر او اعتمادی نیست. او افزوده است: وی تفسیری از دو مرد مجهول و ناشناس، روایت کرده که نام یکی از آن‌ها یوسف بن محمّد بن زیاد، و دیگری علی بن محمّد بن یسار است، و آنان تفسیر مذکور را از پدران خود از ابی الحسن الثّالث امام هادی علیه‌السلام روایت کرده‌اند، و نیز اضافه کرده است: آن تفسیری را که سهل دیباجی از پدرش روایت کرده و مشتمل بر احادیثی است که راویان همگی آن‌ها مجهول و ناشناخته‌اند همان تفسیری است که به تفسیر عسکری معروف است.

میرزا محمّد در منهج‌المقال و بهبهانی در کتاب رجال خویش این موضوع را تأکید کرده و برخی از نویسندگان اضافه کرده‌اند که سزاوار نیست چنین تفسیری به امام علیه‌السلام نسبت داده شود، و به نظر می‌آید بیشتر مؤلفان کتب رجال، کسی را که راوی این تفسیر از امام عسکری علیه‌السلام است به دروغگویی و وضع حدیث توصیف کرده، و صدور تفسیر مذکور را از امام عسکری علیه‌السلام یا یکی از پدرانش انکار کرده‌اند، و هر کس این کتاب را بررسی کند، دهها گواه می‌یابد بر این که تفسیر مذکور از ساخته‌های غالیان و صوفیان است، که خود را در میان اصحاب ائمه علیهم‌السلام جا زده، و در زیر پوشش تشّیع قرار داده‌اند، تا اهدافی را که در راه آن‌ها می‌کوشیدند تحقّق دهند.

اما دوّمین تفسیر که معروف به تفسیر علی بن ابراهیم قمّی است که راوی او پدرش ابراهیم بن هاشم قمّی می‌باشد و وی در این تفسیر، روایات پدرش و غیر او را گرد آورده است، و به طوری که در اتقان و منهج‌المقال و نجاشی و کشّی و الخلاصة و دیگر کتب شیعه در شرح احوال رجال و روات آمده، علی بن ابراهیم قمّی از کسانی است که به استقامت در دین، و اعتماد و وثاقت در حدیث معروف است. و محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی، روایات بسیاری از او نقل کرده، و او را از جمله مؤلفانی شمرده است که از اصحاب ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند

هم‌چنان که او را از معاصران امام عسکری علیه‌السلام شمرده‌اند، و چون وفات او در سال ۳۰۷هـ بوده، و رحلت امام عسکری علیه‌السلام در سال ۲۶۰هـ اتفاق افتاده، و پس از وفات امام علیه‌السلام چهل و هفت سال زندگی کرده، ناگزیر در روزگار جوانی دوران امام عسکری علیه‌السلام را درک کرده است.

به هر حال هیچ کس در استقامت دین و سلامت عقیده علی بن ابراهیم، از تأثیر نیرنگهای صوفیان و گرایشهای غالیان و دیگر فرقه‌ها شک ندارد، و پدرش ابراهیم بن هاشم معروف به قمّی اصلاً از مردم کوفه بوده، و نسبت او به قم به سبب مهاجرت وی به این شهر است. و بنابر آنچه بعضی از مؤلفان کتب رجال نوشته‌اند، او نخستین کسی است که احادیث اصحاب کوفی امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام را در شهر قم منتشر کرده است، و برخی از این نویسندگان او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان به شمار آورده‌اند.

از آنچه درباره ابراهیم بن هاشم قمّی نوشته‌اند بر می‌آید که او نیز دارای استقامت عقیده و مقبولیت حدیث بوده و با کوشش و همیاری وی در قم مدرسه حدیث تأسیس شده است، و برخی از او به شیخ قمّیین و پیشوای آن‌ها نام برده، و اکثر آن‌ها این اوصاف را دلیل بر موثّق بودن او دانسته‌اند.

میرزا محمّد در منهج‌المقال گفته است: من آگاهی نیافتم که کسی از اصحاب ما در مذمّت او سخنی گفته، و یا عدالت او را رد کرده باشد. او محضر امام رضا و امام جواد علیهما‌السلام را درک کرده لیکن آنچه به نظر می‌رسد مدّت مصاحبت او با آن بزرگواران کوتاه بوده است، شیخ محمّد طه در کتاب خود به نام اتقان احادیث او را در زمره روایات حَسَن[1] شمرده، و به دلیل این که در نزد قمّیین از مقبولیت

---

۱. روایت حَسَن به فتح حاء و سین خبری است که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص برعدالت هر یک نشده باشد. از کتاب معرفة الحدیث تألیف استاد شانه‌چی.

حدیث برخوردار بوده، و فرزندش علی در حالی که بسیاری از روایات را به تعبیر او از پدرش گرفته و تصریح کرده که آن‌ها را از ثقات اخذ کرده، وثاقت او را ترجیح داده است.

کوتاه سخن این که علی بن ابراهیم مؤلف تفسیر و پدرش ابراهیم بن هاشم، بنا بر آنچه از کتب رجال برمی‌آید از آنانی هستند که به درستی و ثبات عقیده معروفند، اما این که تفسیر مذکور را علی بن ابراهیم تألیف کرده است یا دیگری، این مربوط است به وثاقت و امانت کسی یا کسانی که آن را از او روایت کرده است. ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام است که شاگرد او بوده اما در هیچ یک از کتب رجال نامی از او برده نشده است، و این خود بیشترین شک را درباره صحت صدور تفسیر مذکور از علی بن ابراهیم به وجود می‌آورد. و اگر چنان که ادعا می‌کنند برای کتابی این چنین، آن هم از مردی مانند علی بن ابراهیم که یکی از بزرگان محدثان است روایت کننده‌ای وجود داشته است این امر بر محدثان و ارباب کتب تراجم و رجال پوشیده نمی‌ماند، و او را شناسائی و در کتب خود ذکر می‌کردند. من همه کتاب‌هایی را که در شرح احوال رجال حدیث در دسترس خویش دارم، بررسی و جست و جو کرده‌ام و در میان راویان چیزی درباره او نیافته‌ام.

سید طیب موسوی ادعا می‌کند که در کتاب‌های بحرالانساب، مجدی[1] و عمدة الطّالب[2] از ابی الفضل عبّاس بن محمّد نام برده شده است، اما در حالی که متخصصان علم رجال از او یاد نکرده‌اند، ذکر نام او در این سه کتاب، شکّ در

---

۱. کتاب مجدی فی انساب الطالبیین تألیف ابی الحسن علی بن ابی الغنائم می‌باشد که معاصر سید مرتضی علم الهدی بوده است. الذّریعه.

۲. کتاب عمدة الطالّب فی انساب آل ابی طالب نوشته جمال الدّین احمد بن علی معروف به ابن مهنا متوفا به سال ۸۲۸هـ می‌باشد. الذریعه.

وجود او را منتفی نمی‌کند. به علاوه کتاب‌های سه گانه مذکور از جمله کتبی نیستند که از دقت و تحقیق لازم برخوردار و بدین صفات شناخته شده باشند، و به فرض وجود او طبق ادّعای آن‌ها، در منابع و مآخذی که ما در دسترس خود داریم چیزی نیست که صدور این تفسیر را از علی بن ابراهیم تأیید کند، هم‌چنان که در همه کتاب‌هایی که احوال راویان را ذکر، و مؤلفات آن‌ها را برشمرده است نامی از او برده نشده، چه رسد به این که درباره صدور این کتاب از اسناد او، اشاره‌ای شده باشد، واگر باز هم فرض کنیم و البته میدان فرض فراخ است، که این کتاب را علی بن ابراهیم گرد آورده، و آن را بر شاگردانش املاء کرده، و همو نخستین راوی آن است آیا این امر بدین معناست که آنچه در این کتاب آمده، به صرف این که مؤلف آن میان راویان احادیث اهل بیت علیهم‌السلام به درستی اعتقاد معروف است، همه آن‌ها صادر از ائمه علیهم‌السلام می‌باشد، با این که می‌دانیم بیشتر گردآورندگان حدیث، صدها روایت در مجموعه‌های خود آورده‌اند که به هیچ روی شرایط انتساب آن‌ها به امام در آن‌ها موجود نیست، و روشنترین دلیل در این باره کتاب کافی است که کلینی پس از کوشش‌ها و بررسیهای بسیاری که طبق آنچه گفته‌اند بیست سال ادامه داشته، کتاب مذکور را تألیف کرده، و بیش از بیست هزار حدیث در آن گرد آورده است که مطابق اصولی که دانشمندان علم درایه و رجال مقرر داشته‌اند، و ما آن‌ها را در کتاب خود به نام «دراسات فی الکافی و الصّحیح للبخاری» دقیقاً شرح داده‌ایم بیش از نیمی از آن‌ها را نمی‌توان به ائمه علیهم‌السلام نسبت داد، با این که کتاب کافی از برجسته‌ترین کتب شیعه در حدیث می‌باشد.

باری پس از بررسی و شمارش روایات تفسیر مذکور آشکار می‌گردد که بیشتر مرویات آن از طریق غالیان و وضّاعان حدیث و کسانی است که به عدم استقامت در دین و ثبات در طریقه معروفند، و هر کس تفاسیر این کتاب را

درباره برخی از آیات بررسی کند بر او روشن می‌گردد که در پاره‌ای از این تفسیرها گرایش‌های صوفیّه تندرو به چشم می‌خورد.

اینک به طور نمونه شماری از راویان این تفسیر را معرفی، و برخی از روایات آن‌ها را که منحرف و دور از مبادی تشّیع است از نظر خوانندگان می‌گذرانیم، این راویان کسانی هستند که در جعل احادیث سعی فراوان به کار برده‌اند، و شاید بیشترین بخش راویانی را که گردآورنده این تفسیر بدآنها اعتماد، و از آن‌ها نقل حدیث کرده است همین‌ها تشکیل داده‌اند، از جمله اینها ابوالجارود است که در بیشتر صفحات کتاب، با روایت از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام نام او ذکر شده است، و این ابوالجارود همان زیاد بن منذر کور ملقّب به سرحوب است، و گروه سرحوبیه که یکی از فرقه‌های زیدیهاست به او منسوب می‌باشد، و این لقب را امام باقر علیه‌السلام به او داده است.

ابو عمر و کشّی در رجال خود از او خبر داده و گفته است: سرحوب نام شیطان کوری است که در دریا سکنی[1] می‌کند، و این ابوالجارود، دلی کور و چشمانی نابینا داشته، و افزوده است: موسی بن بشّار الوشی از ابی نصر روایت کرده که ما در نزد ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام بودیم. دخترکی که قمقمه‌ای با خود داشت از کنار ما گذشت، و پس از عبور، آن را وارونه کرد، ابی عبدالله علیه‌السلام فرمود: همان گونه که این دخترک قمقمه را وارونه ساخت، خداوند عز و جل قلب ابی الجارود را دگرگون و معکوس کرده است، میرزا محمّد در منهج‌المقال این خبر را تأیید کرده افزوده است که ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام فرموده است: ابی الجارود نمی‌میرد مگر حیران و سرگردان، و ادامه داده که همان گونه که در روایت سماعه از ابی بصیر و جز او آمده، ابی عبدالله علیه‌السلام کثیرالنوّی و سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود را نام برده و فرموده است: دروغگویان و تکذیب کنندگان کافرند لعنت خداوند بر آن‌ها باد، راوی به آن حضرت گفته است:

فدایت شوم معنای مُکَـذِّبُون چیـست؟ امـام علیه‌السلام فرمـوده اسـت: آن‌هـا کـذاب و دروغگویند زیرا نزد ما می‌آیند و می‌گویند ما شما را تصدیق می‌کنیم در حالی که چنین نیست و ما را تکذیب می‌کنند، برای این که احادیث ما را مـی‌شـنوند و بـه تکذیب آن‌ها می‌پردازند، و ادامه می‌دهـد کـه: عبـدالله مزحـرف از ابـی سـلیمان روایت کرده که او گفته است: شنیدم ابی عبدالله علیه‌السلام که در منـی[1] در خیمـه خـود بود، با آواز بلند به ابی الجارود می‌فرمود: به خدا سوگند پدرم امام بود، و در سال بعد نیز از آن حضرت شنیدم که همین سخن را به او می‌گفت، و مـن پـس از آن ابوالجارود را در کوفه دیدار کردم به او گفتم: آیا آنچه را که ابوعبدالله علیه‌السلام دو بـار به تو گفت نشنیدی، پاسخ داد: مقصود او تنها پدرش علی بـن ابـی طالـب بـوده است.

میرزا محمّد در کتاب رجال خود بنا به روایت جمعی از راویان تأکیـد کـرده که ابی الجارود کتابی در تفسیر قرآن دارد که آن را از امام باقر علیه‌السلام روایت، و علی بن ابراهیم در تفسیر خویش از آن اخذ کرده است، و چنانکه پیش از ایـن گفتـیم بر حسب بررسی و دقتی که من در کتـاب مـذکور کـرده‌ام، بـه نـدرت مـی‌تـوان صفحه‌ای از آن یافت که از روایت ابی الجارود خالی باشد.

هم‌چنین علی بن ابـراهیم در تفـسیر خـویش از احمـد بـن هـلال عبرتـائی روایاتی نقل کرده، در حالی که بنا به تعبیر ارباب تراجم، او از غلات صوفیه بوده، امام هادی علیه‌السلام به شیعیان خود در عراق نوشته است از او پرهیز کننـد، و فرمـوده است: از آن صوفی ریاکار احمد بن هلال که خدا او را نیامرزد بر حذر باشید.

و نیز از امیة بن علی قیسی که متهم به غلوّ و جعل احادیث بـوده، و از عمـر بن شمر که به دروغگویی غلوّ شهرت داشته روایت نقل کرده است. ارباب تراجم دربارهٔ عمر بن شمر نوشته‌اند که او احادیثی می‌ساخت و آن‌ها را به جابر جعفـی نسبت می‌داد، و نیز او از سلیمان بن عبدالله دیلمی و پـسرش محمّـد کـه هـر دو

ضعیف و متهم به دروغ‌پردازی بوده‌اند نقل حدیث کرده است، سلیمان مذکور به خرید و فروش اسیران دیلم اشتغال داشت و به همین جهت او را دیلمی گفته‌اند، قمّی از سعد بن ظریف نیز روایت کرده است، واین شخص به طوری که در ترجمه احوال او آمده از افسانه سازانی است که از دروغ پرهیز نمی‌کرد، بویژه در آن‌جا که سخن در شرح فضائل و یا دادن بیم و امید بود، و علاوه بر این مذهب ناووسی[1] داشت، قمّی در تفسیر خود نیز از محمّد بن قیس که از نزدیکان عبدالرحمان قصیر بوده و عمرو بن مقدام، و ثابت ابومقدام، و کثیر بن عیاش قطان روایت کرده است. و چنان که دانشمندان حدیث در توصیف اینها گفته‌اند، این چهار نفر احادیثی جعل می‌کردند و آن‌ها را به ائمه علیهم‌السلام و گاهی هم به اصحاب نزدیک و مورد وثوق آن‌ها نسبت می‌داده‌اند.

و نیز از جمله کسانی که مؤلّف تفسیر مذکور از آن‌ها روایت کرده حسن بن راشد طفاوی است، و این شخص طبق تعبیر ارباب تراجم از راویان ضعیف روایت کرده، و آن‌ها هم از او نقل حدیث کرده‌اند و اضافه بر این دچار فساد مذهب و بر طریقه غالیان بوده است. قمّی از او حدیثی که وی آن را به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده نقل کرده، و در آن آمده است که هنگامی که خداوند بخواهد امام را بیافریند شربت آبی از آب ابرهای زیر عرش می‌گیرد، آن را به فرشته‌ای می‌دهد، و او آن را می‌نوشد، و از همان آب امام را می‌آفریند، و هنگامی که امام متولد شود خداوند آن فرشته را به سوی او روانه می‌کند تا میان چشمان او بنویسد: ﴿**وَتَمَّت كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدقاً وَ عَدلا لامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ**﴾[2] و زمانی که

---

۱. فرقه ناووسیه از غلات شیعه و منسوب به عجلان بن ناووس می‌باشد که معتقد بوده‌اند امام صادق علیه‌السلام نمرده و زنده است وهمو مهدی موعود است فرق الشیعه نوبختی.

۲. سوره انعام [٦] آیه [۱۱۵] یعنی: و گفتار پروردگارت با راستی و عدالت به پایان رسید، هیچ کس نمی‌تواند سخنان او را دگرگون کند.

امام از دنیا برود پایه‌ای از نور برای او بر پا می‌شود که امام بـه وسـیله آن اعمـال بندگان را مشاهده می‌کند.

هم‌چنین او از حسن بن علی ملقب به سجاده، و حسن بن علـی بـن زکریـا یزفوری، و حسن بن هَمدانی نقل حدیث کرده است درباره أولی گفته‌انـد کـه او غالی و مورد لعن بوده است، و لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردمان بر او باد، در مورد یزفوری آمده که او جدّاً ضعیف بوده، و امر او مشهورتر است از این کـه تعبیری که از او کرده‌اند ذکر شود. در خصوص همـدانی طبـق آنچـه دربـاره‌اش گفته‌اند: روایاتش مورد طعن و ردّ است.

قمّی از علی بن حسان و عبدالرحمان بن کثیر و یحیی بن زکریـا ترماشـیزی روایت کرده است، و ظاهراً همه نویسندگان کتب رجال اتفاق دارند بـر ایـن کـه علی بن حسان و عبـدالرحمان بـن کثیـر، در زمـان خـود از مـشهورترین غالیـان بوده‌اند و ائمه علیهم‌السلام این دو تن را لعـن فرمـوده، و از آن‌هـا بیـزاری جـسته، و بـه شیعیان خود دستور داده‌اند از آن‌ها بر حـذر باشـند، و بـه سـخنان آن‌هـا گـوش ندهند، و از آن‌ها اخذ حدیث نکنند و اما ترماشیزی بنا به تعبیری کـه از او شـده، وی غالی و احادیث او مضطرب و نادرست بوده است.

هم‌چنین از عبدالله بن حارث بصری، و عبدالله بن قاسم معروف به بطـل بـه نقل روایت پرداخته است، درباره عبدالله بن حارث در اتقـان آمـده کـه او مـردی دروغگو و غالی و ضعیف بوده است. و وی و روایاتش قابل اعتنا نیـست. و هـم در مورد حضرمی معروف به بطل گفته‌انـد او از دروغگویـان و غالیـان اسـت، و روایات او هیچ ارزشی ندارد. و علی بن ابراهیم از او روایات بسیاری نقـل کـرده است، و نیز از جعفر بن محمّد، و محمّد بن حسین صائغ که یکی از غالیان است. و صالح بن سهل همدانی نقل حدیث کرده است. اما جعفر بن محمّد مطابق آنچه درباره‌اش گفته‌اند وی حدیث وضع کرده، و از افراد مجهول و ناشـناخته روایـت

می‌کرده است، در مورد صالح همدانی آمده است که او دروغ پرداز بوده، و هیچ خوبی در او و در روایاتش نیست، وی می‌گفت امام صادق علیه‌السلام خداست، و امام علیه‌السلام به او فرمود: ای صالح به خداوند سوگند ما بندگان و آفریدگانیم، ما را پروردگاری است که او را پرستش می‌کنیم، و اگر او را فرمانبرداری نکنیم ما را عذاب خواهد کرد.

قمّی در تفسیر خود نیز از جعفر بن محمّد و وی از محمّد بن حسین صائغ و او از صالح همدانی روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام آیه: ﴿**اللّهُ نُورُ السّمَاوَاتِ وَ الأرض مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَاةٍ فيهَا مِصبَاحٌ المِصبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّها كَوكَبٌ دُرِّيٌ**﴾ را به فاطمه علیهاالسلام وحسنین علیهماالسلام تفسیر می‌کرد، و ما چنان که در خلال گفتار خود، پیرامون «تفسیر و تأویل» این موضوع را ذکر کرده‌ایم سه نفر مذکور که قهرمانان این روایتند همگی در نزد محدّثان به دروغگویی و انحراف عقیده از اسلام و تشّیع معروفند.

و هم در تفسیر خود از محمّد بن موسی شریعی، و موسی بن اشیم، و مفضّل بن صالح نقل حدیث کرده است، درباره شریعی گفته‌اند او شاگرد علی بن حسکه بوده، و علی بن حسکه از غالیان بزرگ، و دروغ پردازان مشهور است، و به تعبیر شیخ در اتقان، شریعی غالی و ملعون است، اما موسی بن اشیم را امام صادق علیه‌السلام با ابی الخطاب از دوزخیان شمرده است. و درباره مفضل بن صالح مکنّا به ابی جمیله گفته‌اند او ضعیف و دروغگو بوده، و به کار برده‌فروشی اشتغال داشته است.

و از دیگر کسانی که به نقل روایت از آن‌ها پرداخته سلیمان بن داوود منقری، و سلیمان بن زکریا دیلمی است، برابر آنچه درباره این دو نفر گفته‌اند اولی به جعل حدیث رو آورده، و دومی از غالیان دروغ‌پرداز بوده است.

هم‌چنین در کتاب خود از محمّد بن فضیل صیرفی در تفسیر آیه ﴿**فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ**﴾[1] نقل کرده که آن‌ها ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه‌السلام را فراموش کردند، و معنای ﴿**فَتَحنَا علیهم أبوابَ كُلِّ شَيءٍ**﴾[2] این است که دولت آن‌ها را در دنیا گسترش دادیم و سپس ناگهان با قیام قائم علیه‌السلام آن‌ها را گرفتار ساختیم. و این محمّد بن فضیل طبق آنچه درباره‌اش گفته‌اند غالی و دچار فساد عقیده بوده است.

قمّی به همین دو گونه از کسان دیگری که در زمره غلات و متصوفه و معروف به دروغگویی و جعل احادیث از زبان ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند، و ذکر اسامی همه آن‌ها مقدور نیست، نقل روایت کرده است.

خلاصه این که هر کس روایات قمّی را در تفسیرش پیگیری و بررسی کند در می‌یابد که بیشتر از دو ثلث آن‌ها از طریق غالیان و وضّاعان و منحرفان از تشّیع راستین است، و روش باطن گرایی و تأویل هماهنگ با شیوه‌های صوفیگری، از خلال بسیاری از روایات آن به چشم می‌خورد، و شاید به همین سبب است که بیشتر محدّثان و دانشمندان شیعه در نسبت این تفسیر به علی بن ابراهیم، روش شک و احتیاط را در پیش گرفته، و برخی از آن‌ها یقین کرده‌اند که این تفسیر از ساخته‌های غالیان و صوفیان است، و نظر به وثاقت و حسن شهرتی که در آن روزگار، علی بن ابراهیم در میان دانشمندان و محدثان داشته است، آن را به وی نسبت داده‌اند.

اینک ما اگر از همه شکوکی که در پیرامون این تفسیر موجود است چشم بپوشیم، و بگوییم آن را علی بن ابراهیم گردآوری و به ترتیب سوره‌ها و آیات

---

۱. سوره انعام [٦] آیه (٤٤)؛ یعنی: هنگامی که آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند.

۲. سوره انعام [٦] آیه (٤٤)، یعنی: درهای همه چیز را بر روی آنها گشودیم.

قرآن، روایات پدرش و دیگران را در آن نقل کرده است، آیا مجرّد این کار یعنی صِرف وجود، این روایات در این تفسیر، دلیل صدور قطعی آن‌ها از ائمه علیهم‌السلام بوده، و قبول آن‌ها برای شیعیان آنان الزام آور است. و باید آنان مسؤولیت نیرنگها و دروغها و افتراهایی را که در آن بر خدا و پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله بسته‌اند و با قرآن به بازی پرداخته‌اند بر عهده بگیرند؟ و اگر هم فرض کنیم علی بن ابراهیم که به درستی و سلامت عقیده معروف است بر حسب نظرّیات و اجتهادات خود، این روایات را صحیح تلقی کرده است، هرگز عادلانه و منطقی نیست که تمامی قومی را در قبال امری که فردی یا افرادی از آنان، آن را پذیرفته است ملتزم و متعهد بدانند و گناه آراء و اجتهادات او را بر عهده آن قوم که به آن روایات اعتقاد ندارند و عمل به مفاد آن‌ها را لازمه دین خدا نمی‌دانند، بچسبانند، چنان که دکتر شیبی و نویسندگانی دیگر مرتکب این کار شده، و انحرافهای فرقه‌های گمراه را بر شیعه تحمیل کرده‌اند، تنها به این دلیل که گروه‌های مذکور مزوّرانه خود را در صفوف شیعه جا زده‌اند، و یا یکی از آرای آن‌ها با اعتقادات شیعه وفق دارد، هر چند در اصول و دیگر معتقدات با یکدیگر اختلاف داشته باشند.[1]

نظر سید بن طاووس درباره تفسیر قمی

فصل

فيما نذكره من المجلد الاول من تفسير علي بن ابراهيم بن هاشم من الوجهة الثانية من القائمة السادسة من الكراس الثالث و قوله[و اذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماماً] فقال العالم هو الذي ابتلاه الله به مما اراه الله في

---

۱. تصوف و تشیع، ص ۲۰۳-۱٦۷، هاشم معروف الحسنی، ترجمه سید محمد صادق عارف، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس‌رضوی، چاپ دوم،۱۳۷۵.

نومه بذبيح ابنه فاتمها ابراهيم و عزم عليها فلما عزم و سلم الامر لله قال الله اني جاعلك للناس اماماً قال ابراهيم فمن ذريتي قال الله لا ينال عهدي الظالمين، اي لا يكون بعهدي امام ظالم ثم انزل عليه الحنيفية و هي الطهارة عشرة اشياء خمسة منها في الرأس و خمسة منها في البدن فاما التي في الرأس فقص الشارب و اعفاء اللحية و طم الشعر و السواك و الخلال، و اما التي في البدن فحلق الشعر. من البدن و الختان و تفليم الاظفار و الغسل من الجنابة و الطهور بالماء فهي الحنيفية التي جاء بها ابراهيم فلم نسخ و لا تنسخ الى يوم القيامة و هو قول رسول الله ﷺ [و اتبع ملة ابراهيم حنيفا].

يقول علي بن موسى بن طاووس: الاخبار وردت مختلفة في هذه العشرة فذكر «ابو جعفر محمّد بن بابويه» في كتاب «من لا يحضره الفقيه» الخمس التي في الرأس المضمضة و الاستنشاق و السواك وقّص الشارب و الفرق لمن طول شعر راسه و امام التي في الجسد الاستنجاء و الختان و حلق العانة وقص الاظفار و نتف الأبطين ذكر ذلك في باب السواك من اوائل الجزء الاول، و اما قوله جل جلاله لا ينال عهدي الظالمين فان قيل اذا كان العهد الامامة فقد نالها معاوية بن ابي سفيان و يزيد و بنو اميه و هم ظالمون:

و الجواب: ان عهد الله جل جلاله و امامته ما نالها ظالم ابدا و ليس من كان ملجاء بالتغلب يكون قد نال عهد الله فان ملوك الّا كاسرة و القاصرة و غيرهم من الكفار وقد ملكوا اكثر مما ملك كثير من أئمة المسلمين و هم في مقام منازعين لله تعالى ومحاربين فكذا كل ظالم يكون عهد الله و امامته ممنوعه منه منزهة عنه و فيه اشارة ظاهرة الى ان الأمامة تكون من اختيار الله تعالى دون اختيار العباد لان العباد انما يختارون على ظاهر الحال و لعل باطن من يختارونه يكون فيه ظلم و كثير من سوء الاعمال فاذا كان الظالم مطلقا مانعا من عهد الله تعالى و امامته فلم يبق طريق الى معرفة التي ينال عهد الله تعالى الا بمن يطلع على سريرته او يطلعه الله تعالى على سلامته من الظلم في سره و علانيته.

فصل

فيما نذكره من الجزء الثاني من تفسير علي بن ابراهيم و هو من جملة المجلد الاول في ثاني الوجهة من القائمة الاولى من الكراس التاسعة عشر بلفظه، واما قوله[وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون] حدثني علي بن ابراهيم عن ابيه عن حسنان عن ابيه عن ابي جعفر قال قال رسول الله ﷺ اني مقامي بين اظهركم خير لكم و مفارقتي اياكم خير لكم فقام رجل فقال يا رسول الله اما مقامك بين اظهرنا فهو خير لنا فكيف يكون مفارقتك لنا خيراً لنا فقال ﷺ اما مقامي بين اظهركم خير لكم فان الله يقول و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون و اما مفارقتي لكم خير لكم فان اعمالكم تعرض على كل اثنين و كل خميس فما كان من حسنة حمدت الله عليها و ما كان من سيئة استغفرت الله لكم.

يقول علي بن موسى بن طاووس: و لعل للكلام بعض التمام فان السيئات التي يصح ان يستغفر عنها ﷺ لأمته بعد الوفاة لعلها لو كانت في الحياة كالردة لاجل حضوره و لاجل المواجهة له بنقض تدبيره فلما وقعت في حال انتقاله الى كرم الله صارت وقايعها دون المجاهرة لجلالتها و امكن الاستغفار له من امته و انما قلت لمن يصح الاستغفار من فرق المسلمين لان فيهم من يكفر بعضهم بعضا و يمنعون الاستغفار له و لا يجيزون العفو عنه على احكام الكافرين و لان بعض المعتزلة يذهب الى ان من مات فاسقا من هذه الامة فهو مخلد في النار ابد الابدين، و اعلم ان الاستغفار على ظاهر هذه الآية الشريفة كالامان المحقق من عذاب الاستيصال و هي عناية من الله لنبيه ﷺ او جعل لامته ذريعة بعد فقده، الى مثل هذه الامال و الاقبال و للاستغفار شروط يعرفها من عرف عيوب الذنوب الاعمال من اسرها ان تكون عنده ما يستغفر من الذنوب اومن الخوف على قدر الذنب و على قدر جلالة علام الغيوب و يكون كالمذهول المرعوب.

فصل

فيما نذكره من الجزء الثالث من تفسير علي بن ابراهيم و هو اول المجلد الثاني من الوجهة الثانية من القائمة العاشرة من الكراس الثامن عشر من اصل المجلد و تقصر على المراد منه و قوله فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين فانها نزلت بمكة بعد ان نبيء رسول الله بثلاث سنين، و ذلك ان رسول الله ﷺ نبيء يوم الانثين و اسلم على يوم الثلاثاء، ثم اسلمت خديجه بنت خويلد زوجة النبي، ثم اسلم جعفر بن ابي طالب و زيد و كان يصلي رسول الله بعلي و جعفر و زيد و خديجه خلفهم، و قال المستهزؤن برسول الله خمسة، الوليد بن المغيرة، و العاص بن وائل، و الاسود بن المطلب و هو ابو ربيعة، و من بني زهرة الاسود بن عبد يغوث، و الحرث بن الطلاطلة الخزاعي فاشار جبرئيل و هو عند النبي الى الوليد بن المغيرة فانفجر جرح كان في قدمه فنزف الدم حتى مات، و اما الاسود فكان رسول الله قد دعا عليه بعمى بصره فاشار اليه جبرئيل فعمي بصره و مات، و اشار جبرئيل الى اسود بن عبد يغوث فاستسقى و انشق بطنه و مات و مرّ العاص بن وائل بجبرئيل فاشار الى قدمه فدخل فيها شيء فورمت و مات و مر ابن الطلاطله بجبرئيل فتفل جبرئيل في وجهه فصابته السماء فاحترق و اسود وجهه حتى رجع الى اهله فقالوا لست صاحبنا و طردوه فاصابته العطش حتى مات، ثم ذكر دعوة النبي ﷺ لقريش و العرب و نفورهم عنه و حفظ ابي طالب له و حمايته عنه.

يقول علي بن موسى بن طاووس: و قال جدي الطوسي في التبيان ان المستهزئين خمسة نفر من قريش، الوليد بن المغيرة، و العاص بن وائل و ابو ربيعة و اسود بن عبد يغوث و الحرب بن عبطلة في قول سعيد بن جبير، و قيل اسود بن عبدالمطلب، و اعلم ان هذا مما يتعجب منه ذو الالباب ان يكون قوم من العقلاء عاكفين على عبادة الاحجار و الاخشاب مما لا ينفع و لا يدفع و هم قد صاروا بعبادتها ضحكة لكل عاقل و موضع الاستهزاء لكل جاهل، فيأتي رسول الله فيقول اعبدوا خالق هذه الاحجار و الاخشاب و هم يعلمون انها ما خلقت نفوسها لأنهم يحكمون عليها بما يريدون من عمارة و خراب فيضحكون منه و يستهزؤن به و ينفرون عنه و يسمعون ايضاً لسان

حالها انها تقول لهم ان كنت الهه لكم فاقبلوا مني فانتم تروني محتاجة الى من يحفظني محتاجة الى من ينقلني و محتاجة الى كل شيء يحتاج مثلي اليه فاعبدوا من انا و انتم محتاجون اليه و من خلقنا و هو يتصرف فينا و ما نقدر على الامتناع عليه فلايقبلون ايضاً من هذه الاشارات العقلية و قد كان ينبغل العقل انه لمن قال لهم النبي ﷺ اتركوا عبادتها بالكلية و استريحوا من العبادة و اشتغلوا باللّذّات الدنيوية ان يقبلوا منه و يشهد عقولهم ان الحق فيما قاله و الا نفروا عنه فيه بسعادة الدائمة الصافية التي لا نشهد العقول باستحالتها و ترجى علي اقل المراتب رجاء يحتمل ان يكون صاحبه ظافراً بالمطالب فلاينفع معهم في الانتقال عما لا ينفع على اليقين بل هو جنون لا تبلغ اليه الدواب و لا غير المكلفين فانها جميعها ما تقصد الا ماترجوا نفعه او دفعه فاحذر أيها العاقل هذه العثرة الهائلة التي كان منشؤها حب النشا و التقليد للآباء و طلب الرياسة حتى عمى العقل منهم البصر و القلب و صاروا في ظلمات ذاهلة و هلكات هائلة.

فصل

فيما نذكره من الجزء الرابع من تفسير علي بن ابراهيم و هو الجزء الثاني من المجلد الثاني و جميع الكتاب اربعة اجزاء في مجلدين و الذي ننقله من الوجهة الثانية من القائمة الثالثة من الكراس السابع و الثلاثين من الكتاب بلفظه و اما قوله[تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لايريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين] فانه حدثني جدي علي بن ابراهيم عن أبيه عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال قال ابو عبدالله يا حفص! و الله ما انزلت الدنيا من نفسي الا منزلة الميتة اذا اضطررت اليها اكلت منها، يا حفص! ان الله تبارك و تعالى علم ما العباد عليه عاملون و الى ما هم صائرون فحلم عنهم عند اعمالهم السيئة لعلمه السابق فيهم و انما يعجل من لا يعلم فلا يغررك حسن الطلب ممن لا يخاف الفوت ثم تلى قوله[تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة

للمتقين] وجعل يبكي و يقول ذهبت الأماني عند هذه الآية، ثم قال فاز و الله الفائزون الابرار أتدري من هم؟ هم الذين لا يؤذون الذر، كفى بخشية الله علما و كفى بالاغترار بالله جهلاً، يا حفص! ان الله يغفر للجاهلين سبعين ذنباً قبل ان يغفر للعالم ذنباً واحدا من تعلّم و علم و عمل بما علم دعى في ملكوت السموات عظيما. فقيل: تعلم لله و عمل لله و علّم لله، قلت جعلت فداك فما حد الزهد في الدنيا؟ فقال حد الله ذلك في كتابه فقال لكيلا تأسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم، ان أعلم الناس بالله أُخوفهم لله و اخوفهم له و اعلمهم به و اعلمهم به ازهدهم فيها، فقال له رجل يابن رسول الله اوصيني، فقال عليه السلام اتق الله حيث كنت فانك لا تستوحش.

يقول علي بن موسى بن طاووس: رايت في تفسير الطبرسي عند ذكر هذه الآية قال: و روى عن أميرالمؤمنين انه قال: ان الرجل ليعجبه ان يكون شراك نعلمه اجود من شراك نعل صاحبه، فيدخل تحتها، و اعلم ان في هذا الحديث الذي رواه علي بن ابراهيم و الأية الشريفة امور ينبغي للعاقل الاستظهار لمهجته في السلامة منها بغاية طاقته.

منها قوله تعالى: ﴿ان الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً﴾ فقد صار الحرمان للجنان متعلقاً بارادة العلو و العصيان قبل مباشرته بالجنان او الاركان و هذا حال خطر عظيم الشأن فليحفظ الانسان بالله جل جلاله سراير قلبه و تطهيره بالله و التوبة و الاستغفار من مهالك دينه، و منها قوله عليه السلام انه نزل الدنيا منزلة الميتة ياكل منها كل مضطر و هذا حل عظيم يدل عليه العقل المستقيم، لأنها شاغله عن الله و عليه وعد الاخرة، فاذا لم يعرف الانسان قدر ما يريد الله ان ياخذ منها؛ فلتكن كالميتة عنده، فهو يسير في طلب السعادة الدائمة الباهرة او حفظ حرمة الله القاهرة، فان لم يعرف العبد ما ذكر عليه السلام فليستعن الانسان بالله تعالى في تعريفه بمراده، اما بالالهام او طريق من طرق ارشاده، و منها ان قوله عليه السلام ان الله علم ما هم اليه صائرون، فحلم عنهم، و هو معنى شريف لأن الله تعالى احاط علما بالذنب و عقوبته، فهو يرى من افق علم الغيوب اهل الذنوب في المعنى و هم في العذاب و النيران

و انهم ساعون الى الهلاك و الهوان و الغايب عنه كالحاضر في علمه لذاتـه، فحلـم عـن المعاجلة اذهو محيط بها و العبد محجوب عن خطـر ذنوبـه بغفلاتـه، و منـها قولـه عليه السلام ذهبت الاماني عند هذه الاية و كيف لا تذهب الأماني صريحة بـذكر شـرط اسـتحقاق المقام بدار النعيم و من هذا يسلم ركوب هذا الخطر العظيم، و كيف تسلم القلـوب مـن ارادة مخالفة للمطلع عليها و مزيده لما لا يريد هو جل جلاله صرف الارادة اليها، اعـان الله تعالى على قوة تطهير القلوب من سواه و تحميها ان تحرز منها ما لا يرضاه، و منها ان الابرار لا يؤذون الذرة كيف يكون حال من لا يخلوا من اذى نفسه و هي ملـك الله و اذى غيره مما فوق الذرة و التهوين بـالله المطلـع علـى سـره و نجـواه و مثـل علـى التحقيق لان اذى الذرة و غيرها لغير مراد الله المالك الشفيق عبـث و فـساد و خـلاف سبيل التوفيق، و منها قوله عليه السلام انه يغفر للجاهل سبعين ذنبا قبـل الغفـران للعـالم ذنـب واحد فهو واجب للعقول لأن الجاهل ما جاهر الله في حفرة ذكره و لا عرفـه جيـدا و لا عرف قدر الذنب جيدا، فهو يعصي من وراء ستارة جهله، و العـالم بـالله العامـل عـن المجاهرة بمعصية الله كالمستخف و المستهزء بالمطلع علم الذاكر انه بين يديـه و كـم بـين من يعصي سلطاناً خلف بابه، و بين من يعصيه مواجهة غير مكترث لغضبه و عقابه، و مستخف بحضرته و اذائه، لا حول و لا قوة الا بالله، و منها قوله عليه السلام ان حد الزهـد ان لا تأسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم و هذا شرط هائـل، و خطـر ذاهـل، و مـا ارى هذا يصح الا لمن لا يكون له ارادة مع مولاه، بل يكون متصرفاً في الدنيا كالخـازن و الوكيل، و انما يتصرف به جل جلاله و لله تعالى و منفد او امره الشريفة فيما يرضـاه و هو يحتاج الى قوة ربانية و رحمة الهية، و منها قوله عليه السلام اتق الله حيث كنـت فانـك لا تستوحش للامر على هذه الوصية، لأن المتقي للعظمة الالهية قوي بها غريزتها، مستغن بها مستأنس بها، جليس لها محمي بها، فمن ذا يقدر او يقوى عليهـا حـتى تـوحش مـن انضم بقلبه و قالبه اليها؟ و كيف يستوحش من ظفر باقبال الله تعالى عليها و هو يريـد المخلوق من التراب بدلا او جليسا او مونساً اخـرى مـع وجـود كلمـا يريـد مـن رب الارباب و اسعوه من هو به تعالى من ذوي الالباب.[1]

---

۱. سعد السعود، ص ۹۰ – ۸۳، سید بن طاووس، چاپ اول، حیدریه، نجف، سال ۱۳۶۹ هـ

آیة الله استادی درباره تفسیر قمّی می‌فرماید:

تفسير قمي منسوب به علي بن ابراهيم قمّي، متوفى بعد از ۳۰۷ ق، از مشايخ شيخ كليني[متوفى ۳۲۸]، معاصر با زمان امام حسن عسكري [1] **عليه السلام مي‌باشد.**

درباره اين تفسير دو بحث است:

۱. آيا علي بن ابراهيم تفسير داشته است؟

۲. آيا اين تفسير كه در دست ما است همان است؟

در پاسخ سؤال اول چند عبارت مي‌آوريم:

۱. نجاشي ـ متوفى ٤٥٠ [قرن پنجم]: علي بن ابراهيم بن هاشم ابوالحسن القمّي ثقه في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و أكثر و صنّف كتباً و اضرّ [2] **في وسط عمره و له كتاب التفسير و كتاب الناسخ و المنسوخ و كتاب قرب الاسناد و كتاب الشرائع و كتاب الحيض و كتاب التوحيد و الشرك و كتاب فضائل اميرالمؤمنين و كتاب المغازي و كتاب الانبياء و رساله في معنى هشام و يونس، و جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن هلال.** [3]

۲. شيخ طوسى ـ متوفى ٤٦٠[قرن پنجم]، اسم او را برده و گفته است: **له كتب منها كتاب التفسير و كتاب الناسخ و المنسوخ و كتاب المغازي و كتاب الشرائع و كتاب قرب الاسناد.**

و زاد ابن نديم [4]: **كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن.**

بنابراين جاى شک نيست كه على بن ابراهيم، تفسيرى داشته است.

---

۱. وفات امام عليه السلام: ۲٦۰ ق.

۲. نابينا شد.

۳. فهرست نجاشى، ص ۲٦۰، چاپ جديد، تصحيح آية الله زنجانى شبيرى، بعضى معتقدند كه نجاشى فهرست را بعد ازفهرست شيخ طوسى نگاشته است و به آن نظر تتميمى و تصحيحى و... دارد.

٤. در فهرست خودش.

۳. ابن الندیم[۱]: **من العلماء و الفقهاء و له من الکتب الکتاب المناقب و کتاب اختیار القرآن و کتاب قرب الاسناد.**

٤. مرحوم طبرسی ﷺ[۲] در تفسیر مجمع البیان مطلبی را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند[۳] و در جای دیگر هم داستانی را نقل می‌کند و می‌گوید: **و قد روی هذه القصّه بعینها علي بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبي عمیر عن أبان عن الصادق** علیه السلام **و ان اختلف بعض الفاظه.**[٤]

و در جای دیگر: **روی علي بن ابراهیم عن أبیه عن النضر بن هشام عن الصادق** علیه السلام **قال انّ ابراهیم...**[٥] پس معلوم می‌شود علی بن ابراهیم تفسیری داشته است و یکی از مآخذ تفسیر مجمع البیان می‌باشد.[٦]

این تفسیر را سه نفر تلخیص کرده‌اند. یکی از ملخّصین شناخته نشده و دو نفر شناخته شده هستند.

مرحوم حاج آقا بزرگ در «الذریعه» هر سه مختصر را تحت عنوان «اختصار تفسیر القمّی» یا «مختصر تفسیر القمّی» نام می‌برد.

یکی از ملخّصین، ابن عتائقی است. مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در«الذریعه» می‌فرماید:«مختصر تفسیر علی بن ابراهیم القمّی للشیخ کمال الدین عبدالرحمن بن محمّد بن ابراهیم العتائقی» تاریخ تألیف این کتاب ۷٦۷ق است.

---

۱. در فهرست، ص ۳۲۵.

۲. متوفی ٥٤٨ ق، قرن ششم.

۳. چاپ اسلامیه که حاشیه آقای شعرانی را دارد و در ده جلد چاپ شده است، ج۲، ص ۲۰۰.

٤. ج ۱، ص ۲۰٤.

٥. ج ۱، ص ۲۰۷.

٦. کتابی نوشته شده به نام «طبرسی و مجمع البیان» یکی از کارهایی که در این کتاب انجام شده این است که مآخذ مجمع البیان را معرفی کرده و گفته از مآخذ مجمع البیان، تفسیر علی بن ابراهیم است.

یعنی در قرن هشتم این تفسیر در اختیار بوده و این شخص آن را تلخیص نمـوده است.

ابن عتائقی در ابتداء تلخیص گفته است: **أحببت أن اختصره باسـقاط الاسـانید و المکررات و حذف بعض لفظ القرآن الکریم لشهرته الاّ ما لابـدّ منـه و بحـذف مـا فائدته قلیله و ربما أضیف الی الکتاب ما یلیق به.**

و در آخر کتاب فرموده: **هذا آخر ما احتویناه و أضفنا الیه مـا خطـر بالبـال بمـا یناسبه و رددنا ما جاء ظاهره[ظاهراً] في عدم عصمة الانبیاء و الاولیـاء فـانّ مـذهب اهل البیت لیس ما یقوله هذا الرجل فان مذهبهم تنزیـه الانبیـاء و الائمـة عـن جمیـع القبائح و اعلم انّ لنا في کثیر من هذا الکتاب نظراً فانّه لا یوافق المذهب الذي هو الاَن مجمع علیه.**[1]

شخص دیگری که این کتاب را تلخیص کرده است: شیخ تقی الدین ابـراهیم کفعمی[2] متوفی ۹۰۵ است و معلوم می‌شود این تفسیر تا اول قرن دهم هـم بـوده است.

در «الذریعه» این مختصر معرفی شده است: اختصار تفسیر علی بـن ابـراهیم للشیخ تقی الدین ابراهیم الکفعمی المتوفی ۹۰۵.

کتابی است به نام «تأویل الاَیات الظـاهره في فـضائل العتـرة الطـاهره» تـألیف شرف الدین علی حسینی استرآبادی غروی، از شاگردان محقق ثانی، ازعلماء قـرن دهم.

موضوع این کتاب با موضوع تفسیر علی بن ابراهیم ارتباط دارد. زیرا هر دو،

---

۱. روضات الجنّات، ص ۳٤۹، چاپ دوم. این تلخیص در دست صاحب روضات الجنات بوده اسـت و این ابتداء و انتها را نقل‌کرده است.

۲. صاحب مصباح کفعمی، البلد الامین، قرن۱۰، شخص سوم که تفسیر قمی را تلخـیص کـرده شـناخته نشده است.

بسیاری از آیات را بر ائمه علیهم‌السلام تطبیق کرده‌اند. در این کتاب مطالب فراوانی از تفسیر قمّی نقل شده است. و تفسیر قمّی از مآخذ مهم آن کتاب است.

پس این تفسیر از زمان تألیفش تا قرن دهم موجود بوده است. یک عالم معتدل[نه وسواس] اگر ببیند که از این تفسیر در قرن ٤ و ٥ و ٦ و ٩ و ١٠ نام برده‌اند و مطالبی نقل کرده‌اند، یقین می‌کند که تفسیری به این نام وجود داشته است.

از قرن دهم که بگذریم، نیز علمایی هستند که این تفسیر موجود در زمان ما را تفسیر قمّی دانسته و از آن مطالبی را نقل کرده‌اند. از جمله: میرزا محمّد رضا نصیری رحمه‌الله در «تفسیر الائمه»، مرحوم مجلسی رحمه‌الله در «بحار»، مرحوم شیخ حرّ عاملی رحمه‌الله در «وسائل الشیعه» و کتاب‌های بعدی...

مرحوم مجلسی رحمه‌الله در جلد اول بحار الانوار، می‌فرماید: و **کتاب تفسیر علي بن ابراهيم من الكتب المعروفه و روى عنه الطبرسي** رحمه‌الله.

مرحوم صاحب وسائل رحمه‌الله: و قد شهد علی بن ابراهیم بثبوت احادیث تفسیره و انّه مرویّة عن الثقات عن الائمة.[1]

تفسیر صافی و نور الثقلین و تفسیر برهان و کتب بعدی همه از تفسیر علی بن ابراهیم مطالبی را نقل کرده‌اند و از مصادرشان بوده است.

مرحوم بلاغی رحمه‌الله: **من جمله ما حضرني عند كتابتي لهذا التفسير من كتب الشيعه من كتب التفسير و أنقل عنه تفسيرعلي بن ابراهيم.**[2]

مرحوم سید حسن صدر رحمه‌الله: **لا يختلف اثنان من الشيعة في وثاقته و جلالته. له كتاب تفسير القرآن عليه المؤوّل للشيعه الى اليوم و اليه المرجع لانه تفسير بالمأثور عن أهل البيت** علیهم‌السلام.[3]

---

١. وسائل، ج ٢٠، ص ٦٨.

٢. آلاء الرحمن، ج ١، ص ٤٩.

٣. تأسیس الشیعه، ص ٣٣٠.

شهید ثقة الاسلام تبریزی ﷺ، کتابی مانند الذریعه دارد، به نام «مرآة الکتب». البته این کتاب خیلی خلاصه است ولی حاکی از اطلاعات بسیار وسیع اوست و این کتاب در دست حاج آقا بزرگ ﷺ نبوده است. او می‌نویسد:

اکتفي في تفسير بعض الآيات بقوله قال، قيل، انّ المراد بفاعل قال هو الصادق ﷺ. و الاّ خرج أكثر تفاسيره عن حدّ الرواية الى حدّ التفسير بالرأي و احتراز الامامية خصوصاً المحدثين عنه معلوم. [1]

در این عبارت به نکته‌ای اشاره کرده و آن این که: علی بن ابراهیم ﷺ در تفسیرش به لفظ «قال» اکتفا کرده و نگفته «قال الصادق ﷺ» اما گفته شده که فاعل «قال» امام صادق ﷺ است و الاّ کسی بگوید، فاعل قال خودش می‌باشد، پس تفسیرش تفسیر به رأی خواهد شد زیرا در بسیاری از موارد، تفسیر به خلاف ظاهر است. و حال آن که یک عالم امامی به خصوص یک محدث امامی مانند علی بن ابراهیم از این کار[تفسیر به رأی] دوری می‌جوید. او از مشایخ شیخ کلینی ﷺ است. کافی که شانزده هزار روایت دارد، در شش هزار روایتش[یعنی ثلث کافی] نام این فرد در سندها وجود دارد.

رساله‌ای است به نام«مشایخ الشیعه» که آقای دانش پژوه آن را در یکی از یادنامه‌ها چاپ کرده است. در این رساله نام عده‌ای از علماء شیعه برده شده است. در آن آمده است:که تفسیر علی بن ابراهیم از امام حسن عسکری ﷺ گرفته شده است.

بعضی می‌گویند این رساله از پدر شیخ بهائی ﷺ است. که از علماء قرن دهم است.

پس او هم در قرن دهم به وجود این تفسیر اقرار داشته است. ولی این که

---

۱. مرآة الکتب، ج ۱،ص ۱۵۱.

اضافه کرده این تفسیر از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام گرفته شده، اشتباه است چون این دو هیچ ربطی به هم ندارند. و حتماً مرحوم پدر شیخ بهائی رحمه‌الله یکی از این دو تفسیر را ندیده و الاّ این را نمی‌فرمود.

تفسیر قمّی سه نوبت چاپ شده است. نوبت اول وزیری سال ۱۳۱۳، چاپ دوم رحلی و همراه تفسیر امام حسن علیه‌السلام به این صورت که تفسیر علی بن ابراهیم در متن و تفسیر امام حسن علیه‌السلام در حاشیه چاپ شده است.

از این دو چاپ، ظاهراً دومی بهتر باشد و چاپ سوم در نجف انجام شده است.

حضرت آقای جزائری این کتاب را تحقیق و در دو جلد در نجف چاپ کرده است. و در اول این چاپ گفته است دو چاپ قبلی غلط بسیار دارد.

اما نقطه ضعفی را هم برای چاپ سوم گفته‌اند و آن این که مواردی را که بر علیه شیخین بوده است ایشان حذف کرده است. ولی ما به این‌سخن یقین نداریم. با توجه به این که ایشان یک عالم ولایتی است و اگر چنین کاری را کرده بود حتماً اعلام می‌کرد و یا این که به جای موارد حذف شده نقطه[...] می‌گذاشت.

از جمله انتقادهایی که به این تفسیر شده این که در این کتاب روایاتی است که با مسأله عصمت سازش ندارد. یا روایاتی است که دال بر تحریف قرآن است. یا این که خیلی از روایاتش آیات را تأویل و بر ائمه علیهم‌السلام تطبیق می‌کند. این را در صفحات بعد پاسخ خواهیم داد.

بحث دوم درباره این که آیا تفسیری که اکنون در دست ماست همان است که از اول بوده یا در آن تصرفی شده است؟

از زمان مرحوم علامه مجلسی رحمه‌الله [قرن یازدهم] تا الآن تفسیر علی بن ابراهیم همان است که در دست ماست.

بحث در پیش از قرن یازدهم است. یعنی آیا تفسیری که از قرن چهارم تا

قرن دهم در دست علماء بوده همان تفسیری است که اکنون در دست ما است یا نه؟

اول کسی که این مسأله را خوب دنبال کرده است مرحوم علامه حاج آقا بزرگ تهرانی است، که یک دور این تفسیر را خوانده و یادداشت‌هایی کرده و نتیجه آن را در چند صفحه در الذریعه آورده است.

در زمان ما هم آیة الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی این بحث را پی گرفته و خیلی خوب بحث کرده‌اند.

از مطالبی که در الذریعه فرموده است و نیز آن چه که با مروری که خودمان در کتاب می‌نماییم، به دست می‌آوریم این است که این تفسیری که در اختیار ما است قسمتی از آن تفسیر علی بن ابراهیم و قسمتی از آن تفسیر ابی الجارود است و قسمتی از جاهای دیگر و قسمت چهارم ممکن است تفسیر روایتی نباشد بلکه علی بن ابراهیم یا ابی الجارود یا شخص سومی از خود گفته باشد.

پس قضاوت نهایی درباره این تفسیر این است که یک مقداری از تفسیر علی بن ابراهیم در این کتاب است و بقیه از دیگران است.

مرحوم حاج آقابزرگ می‌فرماید:

«**تفسير ابي الجارود اسمه زياد بن منذر المتوفي ۱۵۰**[1]**، كان اعمى من حين ولادته تنسب اليه الزيديه**[2] **الجارودیه**[3] **و كان من اصحاب الائمة الثلاثه علي بن الحسين و محمّد بن علي و جعفر بن محمّد ؑ و لكن يروي تفسيره عن خصوص الباقر إيام**

---

۱. یعنی حدود ۱۶۰ سال قبل از وفات علی بن ابراهیم.

۲. الزیدیه القائلون بامامة زید بن علی و هم فرق اغلبهم یقولون بامامهٔ کل فاطمی عالم صالح ذی رأی یخرج بالسیف. [شرط امامت را قیام می‌دانند و لذا امام باقر ؑ به بعد را قبول ندارند].

۳. الجارودیه و هم القائلون بالنص علی علی و کفر الثلاثهٔ و کفر کل من أنکره.

استقامته[1] **و كأنّه كان يكتبه عن املائه** عليه السلام. **و لذا نسبه ابن النديم الى الباقر** عليه السلام **و هو اوّل تفسير ذكره في صفحه ۵۰ تسميته كتب التفاسير**».[2]

یک مورد از تفسیر سوره آل عمران را هم به عنوان نمونه نقل می‌کنیم[3]: **قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن منصور بن يونس بن عمر بن يزيد قال قال أبوعبدالله** عليه السلام ... .

این سند نشان می‌دهد که از علی بن ابراهیم است چون «حدثنی أبی» دارد. و این بهترین شاهد است چون سندهای او معمولاً «حدّثنی أبی» دارد.

و چند سطر بعد....: **و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر**... این روایت أبی الجارود است.

ممکن است کسی احتمال دهد که این روایت هم از علی بن ابراهیم باشد. چون ابی الجارود قبل از او است و علی بن ابراهیم از او روایت کرده باشد. اما این طور نیست زیرا در صفحه ۱۰۹ آمده: فقال علی بن ابراهیم فی قوله «یا أیها الذین آمنوا...» و چند سطر بعد: و فی روایه أبی الجارود عن أبی جعفر عليه السلام .... و چند سطر بعد: رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم...

معلوم می‌شود شخص دیگر این تفسیر را جمع کرده است. که مقداری از تفسیر ابی الجارود و مقداری از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است اولی را با عنوان فی روایة أبی الجارود که معمولاً بی سند و از امام باقر عليه السلام است و دومی را با عنوان قال علی بن ابراهیم که در اکثر موارد با سند و از امام صادق عليه السلام است.

---

۱. ایامی که هنوز منحرف نشده بود. چون زیدیه و جارودیه از راه حق منحرف هستند.

۲. الذریعه، ج ٤، ص ۲۵۱.

۳. چاپ اول، ص ۹۵، س ٤.

این قرینه در سوره آل عمران در هفت مورد یافت می‌شود.[۱]

به هر حال تفسیری که در دست ما است مرکب از این دو تفسیر است. حاج آقا بزرگ تهرانی معتقد است اعتبار تفسیر أبی الجارود از تفسیر علی بن ابراهیم کمتر نیست و ضرری به اعتبار این تفسیر نمی‌زند. ولی بعضی معتقدند هر کدام حسابی دارد و می‌گویند این تفسیر مرکب است و ابی الجارود شخص منحرفی بود و قابل قیاس با علی بن ابراهیم نیست.

اما این گفتار دوم اشتباه است چون در این تفسیر اگر چه از هر دو روایت نقل شده است، ولی سخن هر کدامشان مشخص و معلوم است. اگر هیچ کدام از منقولات ابی الجارود را نپذیریم، دلیل نمی‌شود قسمت دیگر را ردّ کنیم. زیرا روایت هر کدام به طور جداگانه نقل شده است. روایات ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام و روایات علی بن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.

پس روشن شد قسمتی از این تفسیری که در اختیار ما است تفسیر علی بن ابراهیم و قسمت دیگر تفسیر ابی الجارود است. ولی حاج آقا بزرگ می‌فرماید قسمت سومی هم دارد که مربوط می‌شود به عالمی که این کتاب را جمع کرده است که به آن دو کتاب اکتفا نکرده است بلکه روایات دیگری که متناسب با آن روایات باشد را آورده است.

قسمت چهارمی را هم ما می‌گوییم که به ذهن می‌آید روایت نباشد آن‌جاهایی است که «قال» دارد. زیرا آن‌جا که «قال» دارد اگر سخن ثقة الاسلام تبریزی را بپذیریم که منظور از «قال» «قال الصادق علیه‌السلام» است جزء روایات می‌شود. اما آن‌جا که «قال» ندارد به ذهن می‌آید که مؤلف از خودش گفته باشد.

نمونه‌ای از چهار قسمی که در این تفسیر است:

---

۱. ص ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸.

۱. قال حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر.... [۱] [سند را ذکر می‌کند].

۲. در صفحه قبل گذشت.

۳. و قوله ﴿**یا أهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و أنتم تعلمون**﴾ أی تعلمون ما فی التوراة من صفة رسول الله ﷺ و تکتمونه.

این‌جا مثل یک مفسّر، آیه را آورده و «أی» تفسیریه آورده است البته ممکن است مطلب را از روایت گرفته باشد ولی شکل روایت ندارد.

٤. و قوله ﴿**و قالت طائفة من أهل الکتاب امنوا بالذي انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلّهم یرجعون**﴾ قال نزلت فی قوم من الیهود. اگر «قال» را اسناد به امام صادق علیه‌السلام بدهیم، روایت است و الا از خود مؤلف است.

و قوله ﴿**و من أهل الکتاب من ان تأمنه بقنطار...**﴾ قال علی بن ابراهیم قال الیهود یحلّ لنا أن نأخذ مال الامیین الذی لیس معهم الکتاب فردّ الله علیهم فقال و یقولون علی الله الکذب.

که به ذهن می‌آید این سخن از خود علی بن ابراهیم باشد. پس کتاب مرکب هست ولی نه آن‌طور که با هم خلط شده باشد. چه کسی این کار را انجام داده و مطالب را جمع کرده است؟

در تمام نسخه‌های مصحح نام «ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام قال حدثنا علی بن ابراهیم.... وجود دارد. که مربوط به اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است. و نیز خودش به وسیله ابن عقده [از علماء همان دوره] از تفسیر أبی الجارود نقل می‌کند. ولی در هیچ کتابی مطرح

---

۱. ص ۹۵.

نشده است که این شخص چه کسی است؟ فقط معلوم است که از شاگردان علی بن ابراهیم می‌باشد.

آن سلسله روایاتی که مربوط به ابی الجارود و غیر او است باید مثل سایر روایات تفاسیر، تک تک بررسی شود و آن قسمتی که مربوط به علی بن ابراهیم است نیاز به بررسی ندارد زیرا در مقدمه تفسیرش گفته است: **نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهي الینا من مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم**. و این یک توثیق عام است. هر حدیثی که شاهد و سند داشته باشد که از علی بن ابراهیم است سلسله سندش خوب است.

در ابتداء تمام نسخه‌های خطی نام آن شخصی که با چند واسطه به امام کاظم علیه‌السلام می‌رسد و نیز جمله «و قال علی بن ابراهیم» وجود دارد و سپس جمله فوق ذکر شده است. صاحب وسائل رحمه‌الله و آیة الله خویی رحمه‌الله هم به آن عبارت اعتماد کرده و آن را از توثیقات عام می‌دانند. آیة الله خویی می‌فرمایند: **فانّ في هذا الکلام دلالة ظاهرة علی أنّه لا یروي في کتابه هذا الاّ عن ثقة.** [1] صاحب وسائل رحمه‌الله می‌فرماید: **وقد شهد علي بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انّها مرویة عن الثّقات عن الائمة.** [2] اما راجع به مسأله تحریف و تأویل و این که روایاتی از این تفسیر با عصمت معصومین منافات دارد. آقای جزایری در مقدمه در چاپ جدید جواب داده‌اند:

جواب نقضی: اگر به ما بگویند چرا این کتاب را چاپ کردید در حالی که دلالت بر تحریف دارد و سنّی‌ها به ما ایراد می‌گیرند در پاسخ می‌گوییم کتب حدیثی خود اهل تسنّن هم از این روایات دارد. و موارد متعددی از روایات

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ٦٣.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ٦٨.

تحریف را از کتب اهل سنت آدرس داده است. پس سنّی‌ها نمی‌توانند این ایراد را به ما بگیرند. و خودشان هم باید از آن روایات پاسخ دهند.

جواب حلّی: تحریف گاهی به زیاده و گاهی به نقیصه است. تحریف به نقیصه گاهی در کل آیات و گاهی در آیات مربوط به ولایت است. اگر کسی قائل به تحریف است تحریف به نقیصه و مربوط به آیات ولایت است. خیلی از کتاب‌ها شامل این طور روایات است و باید یک جواب کلی بدهیم نه این که فقط این کتاب را زیر سؤال ببریم.

مرحوم حاجی نوری در کتابی که راجع به تحریف نوشته هزار روایت نقل می‌کند که مربوط به تحریف است. که ممکن است چند تا از آن منقول از این کتاب باشد.

پس این هزار روایت را باید جواب دهیم. جواب اجمالی این است که: قسمتی از این روایات مکررّات است. یک روایت در چند کتاب نقل شده که وقتی حذف شود عدد پایین می‌آید.

قسمتی هم اختلاف قرائات است و این غیر از تحریف است. مثلاً به جای «ولا الضالین» «غیر الضالّین» قرائت کرده‌اند. این مربوط به تحریف نیست.

و اینها را هم باید کم کنیم.

شخصی است به نام «سیاری» و کتابی دارد به نام «قرائات سیاری» او در کتب رجال تضعیف شده است. قسمت عمده‌ای از روایات تحریف هم از او است. تمام روایات سیاری را هم باید از آن هزار روایت بر داریم.

پس از هزار روایت عدد خیلی کمی می‌ماند که باید جواب دهیم و جوابش هم مشکل نیست. مثلاً می‌شود گفت این روایات جنبه تفسیری و توضیح دارد.

یعنی در بعضی قرآن‌ها مثلاً کاتب قرآن نوشته باشد **یا أیها الرسول بلّغ ما انزل الیك في علي**، عالم بعدی خیال می‌کند این هم جزء قرآن است. یا امام علیه‌السلام

این گونه قرائت کرده باشد و طرف فکر می‌کند این جزء آیه است. در حالی که اینها توضیحات است.

مطلب دیگر: آیة الله زنجانی یک دوره تفسیر علی بن ابراهیم را با «تأویل الآیات» که از این تفسیر مطالبی را نقل می‌کند تطبیق کرده است. یعنی نسخه خطی «تأویل الآیات» را گرفته و هر جا که گفته است «قال علی بن ابراهیم» به این تفسیر مراجعه کرده است که آیا در آن هست یا نیست. اگر هر چه نقل کرده است در این تفسیر باشد معلوم می‌شود که این تفسیر دست او بوده است. ولی نتیجه تطبیق این شده که کتابی که در دست صاحب تأویل الآیات بوده غیر از این تفسیر است.

از باب نمونه آیة الله زنجانی در صفحه ۲۷ نسخه تفسیر خود نوشته‌اند: و فی تأویل الآیات: علی بن ابراهیم عن محمّد بن أبی عمیر عن... ولی در این تفسیر نیست.

پس معلوم می‌شود تفسیر علی بن ابراهیم اصلی یا چیزی غیر از آن تفسیری که در دست ما است در اختیار او بوده است. در صفحه:٤١٤ فی تأویل الآیات قال علی بن ابراهیم فی تفسیره... که در این تفسیر کنونی نیست.

پس به این نتیجه رسیده‌اند که آن چه که در دست صاحب تأویل الآیات بوده و از آن نقل می‌کرده است غیر از تفسیری است که در اختیار ما است.

یک مورد هم از مجمع می‌آوردند که مجمع البیان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند ولی با تفسیری که به دست ما است تطبیق نمی‌کند. موارد فراوان دیگری را هم نقل می‌کنند که در مجمع هست و در این تفسیر هم هست ولی اختلاف نسخه زیادی دارد. آن قدر که نمی‌توان گفت شاید کاتب این طور نوشته باشد. اینها همه شاهد سخن حاج آقا بزرگ است که این تفسیر، همان تفسیر اصلی علی بن ابراهیم نیست. و آن تفسیر اصلی یا خلاصه‌اش در دست صاحب «تأویل الآیات» بوده است.

کار دیگر که آیة الله زنجانی دام ظله انجام داده‌اند این است که هر جا: «شواهد التنزیل» از ابی الجارود مطلبی نقل کرده با آن چه در تفسیر قمّی است تطبیق کرده‌اند تا گواه شود که از ابی الجارود است. و این جاها را در نسخه تفسیر خود «لام» گذاشته‌اند در شواهد التنزیل هم هست.

در پایان لازم است به مقاله حجة الاسلام و المسلمین حاج سید جواد شبیری در مجله آیینه پژوهش شماره ٤٨ که اشاره‌ای به نظر والدشان نسبت به تفسیر قمّی دارد رجوع شود چون ممکن است این‌جانب اشتباهاً مطلبی را به ایشان نسبت داده باشم.[1]

تفسیر علی بن ابراهیم قمّی [ت ۳۰۷ هـ] در طبقات مفسران شیعه

مؤلف آن ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی استاد و شیخ ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی است، کلینی در کتاب کافی فراوان از او روایت کرده است او از مشایخ کلینی است و هم عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است و تا سال ۳۰۷ق زنده و باقی بوده است چون در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام از حمزة بن بن محمّد جعفر روایت می‌کند که او می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷هـق به ما خبر داد این تفسیر مورد استناد اصول کافی و دیگر کتاب‌های اربعه بوده است چاپ آن در سال ۱۳۱۳ هـ ق به صورت چاپ سنگی در تهران انتشار یافت و بار دیگر در سال ۱۳۱۵ هـ ق به همراه تفسیر عسکری چاپ گردید. مرحوم حاج آقا بزرگ می‌فرماید: «نسخه‌ای از آن پیش من است که برخی از سخنان آن را نقل می‌کنم:

---

۱. آشنایی با تفاسیر، بخش تفاسیر شیعه، ص ۱۳۷-۱۲۵، ناشر قدس، رضا استادی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۳.

سرآغاز خطبه

الحمد للّه الواحد الاحّد الصّمد الفرد الذّي لا من شيء كان... تفسیر قمّی خود مستقل است و ارتباطی با تفسیر امام عسکری علیه‌السلام ندارد و از سوی دیگر قمّی دو تفسیر کوچک و بزرگ ندارد.... روش تفسیری قمّی آن است، که در تفسیر خود به روایاتی که از امام صادق علیه‌السلام منقول است استناد جسته است و بیشتر آن‌ها را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم از اساتید خود که بالغ بر شصت نفر از اصحاب حدیث هستند، روایت می‌کند و اغلب مرویات پدرش از طریق محمّد بن ابی عمیر با ـ استناد از امام جعفر صادق علیه‌السلام است که به صورت مرسل می‌باشد و گاهی از استاد دیگرش شیخ ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود است و چون این تفسیر تمام روایاتش از امام صادق علیه‌السلام است روایتگر این تفسیر خواسته است برخی از روایات امام باقر علیه‌السلام را که به ابی الجارود املاء فرموده‌اند، وارد این تفسیر نماید و گاهی برخی از روایات را از مشایخ دیگر خود به مناسبت آیاتی که در آن وجود نداشته است وارد می‌سازد تا فائده‌اش بیشتر و تفسیرش را پر بارتر سازد این نوع تصرّف در اوائل سوره آل عمران تا پایان قرآن صورت پذیرفته است شاگرد او همان است که در تعدادی از نسخه‌ها که ما دیده‌ایم نام خود را در آغاز تفسیر آورده است چون در همان نسخه‌ها که ما دیده‌ایم پس از فراغت از بیان انواع علوم قرآن می‌گوید: به من حدیث نمود ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام گفت: حدیث نمود ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، حدیث نمود پدرم رحمه‌الله از محمّد بن ابی عمیر از حماد بن عیسی سپس تعدادی از راه‌های والد علی بن ابراهیم بن هاشم را ذکر می‌کند به عنوان پدرم حدیث کرد که از فلانی.... به جای گفتار اول خود عطف و حواله می‌کند می‌گوید: پدرم حدیث نمود سپس شروع به تفسیر بسم الله می‌نماید و احادیث را به عنوان حدیث کرد پدرم.... وارد می‌سازد.... در

اول سوره بقره همه مرویات علی بن ابراهیم از پدرش می‌باشد تا اوائل سوره آل عمران در تفسیر آیه ﴿**و انبأتكم بما تأكلون و تدخرون في بيوتكم**﴾ ولی بعدها اسلوب روایت تغییر پیدا می‌کند و می‌گوید به ما حدیث نمود احمد بن محمّد همدانی، حدیث نمود جعفر بن عبداللّه. حدیث نمود کثیر بن عیاش از زیاد بن منذر ابی الجارود از محمّد بن جعفر بن علی علیهما السلام... با این سند در صفحات ۱۰۸ و ١٤٦ نیز روایت کرده است و این همان سند مشهور تا تفسیر ابی الجارود می‌باشد که شیخ طوسی در الفهرست و نجاشی هر دو تفسیر ابی الجارود از او اسناد خویش تا احمد بن محمّد همدانی که معروف به «ابن عقده»[متوفی ۳۳۳] است تا پایان سند او آورده‌اند که در تفسیر سند ضعیفی است به علت کثیر بن عیاش ولی ضرر رساننده نیست چون از افراد موثق اصحاب ما نیز ـ روایت کرده است تا به ابی جارود برسد.[1]

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی تفصیلاتی در مورد آن تفسیر دارد که علاقمندان می‌توانند به خود آن کتاب مراجعه نمایند.

علامه حلی در توثیق او می‌گوید: «ثقة في الحديث» و تفسیر وی یکی از منابع تفاسیر بعدی می‌باشد.[2]

و در الذریعه آمده است کلینی در الکافی فراوان از او نقل می‌کند او در عصر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیست و تا سال ۳۰۷ زنده بوده است چون صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام در آن تاریخ حدیثی از او نقل کرده است. قبرش در گورستان معروف شیخان قم، محفوظ و اکنون مزار است و از مؤلفات او جز تفسیر قمّی، الناسخ و المنسوخ، کتاب المغازی، کتاب الشرائع، کتاب قرب

---

۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ٤، ص ۳۰۲، رقم ١٣١٦.

۲. خلاصة الاقوال، ص ٤٩.

الاسناد شایان ذکر است.[۱]

تفسیر قمّی اثر جاودان و مـأثوری از امـامین همـامین ابـوجعفر امـام محمّـد باقر علیه‌السلام از طریق ابی الجارود و از امام همام امام جعفر صادق علیه‌السلام از طریق علـی بن ابراهیم بن هاشم قمّی است.[۲]

از دیگر تألیفات محدث بزرگوار قمّی علاوه بر تفسیر، کتـاب‌هـا و تألیفـات محدث بزرگوار قمّی علاوه بر تفسیر، کتاب‌ها و تألیفـات کتـاب الـشرائع، کتـاب الحیض، کتاب التوحید و الشرک، فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام کتاب المغـازی، کتـاب الانبیاء علیهم‌السلام، کتاب المشذّر، کتاب المناقب، کتاب اختیار القرآن می‌باشد.[۳]

توصیف تفسیر

تفسیر قمّی که اکنون در اختیار ما قرار دارد یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین تفاسیری است که به دست ما رسیده است و اگر این متن وجـود نداشـت معلـوم نبود به کدام منبع و متن مراجعه شود چون در تمام تفاسیر موجـود امامیـه اثـر و خبری از آن تفسیر وجود دارد و از انوار آن، مستفیض و بهره‌برداری شده است.[٤]

تفسیر قمی در ترازوی نقد آقایان حسن شریفی و محمد حسین مبلّغ

در میان منابع و متون معتبر شیعی، تفسیر علـی بـن ابـراهیم قمـی، از جملـه منابع و تفاسیر مطرح و مورد توجه بوده و هست.

---

۱. مجمع البیان و طوسی ج ۲، ص ٥٦.

۲. مقدمه کوتاه حاج آقا بزرگ تهرانی بر چاپ تفسیر قمی ۱۳۸۷.

۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰.

٤. طبقات مفسران شیعه، ش۱۰٤، ص ۳۲٥-۳۲۳، دکتر عقیقی بخشایشی، چاپ چهارم، ناشر: دفتر نـشر نوید اسلام، ۱۳۸۷.

این تفسیر، در اواخر نیمه اول یا اوایل نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری، نگارش یافته و از همان آغاز، جایگاه لازم را در متون شیعی به دست آورد و هر چه بیشتر بر عمر آن گذشت، انظار بیشتری را به خود جلب کرد، تا آن جا که در قرن‌های بعد کم‌تر تفسیر شیعی را می‌توان یافت که ازآن نقل‌حدیث نکرده باشد.[1]

از آن‌جا که بسیاری از عالمان شیعی بر این اعتقاد بوده‌اند که تفسیر قمی، مجموعه‌ای از روایات معتبر امامی است و بیشترِ نزدیک به اتفاقِ آنان این نکته را پذیرفته‌اند، کمتر به نقد و بررسی آن همت گماشته‌اند.

---

۱. تا سال ۱۳۱۳هـ . ق تنها نسخه‌های خطی این تفسیر در کتابخانه‌های بزرگ وجود داشت، ولی در سال ۱۳۱۳هـ . ق گویا برای نخستین بار، در نجف اشرف به چاپ رسید که چاپ آن سنگی بود.
مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، معتقد است که نخستین چاپ سنگی این تفسیر که در سال ۱۳۱۳ هـ . ق بوده در ایران صورت گرفته است، ولی گویا محل درست چاپ، نجف اشرف است.
بلی پس از چاپ سنگی نجف، برای دومین بار در ایران از روی آن چاپ سنگی افست شد.
این تفسیر، برای سومین مرتبه در سال ۱۳۱۵ ق در ایران، چاپ شده و تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام نیز در حاشیه آن به چاپ رسید.
بار دیگر در پائیز ۱۳٦۷ شمسی در قم از سوی مؤسسه دارالکتاب، با مقدمه، تصحیح و پاورقی سید طیب موسوی جزایری، در دو جلد در قطع وزیری، ۸۸٦ صفحه، چاپ و منتشر گردید.
مصحح محترم سید طیب موسوی هر چند به سهم خود، زحماتی کشیده است، ولی به نظر می‌رسد که هنوز نیاز به اصلاحات و نیز ویرایش لفظی دارد.
این چاپ، بنا به اظهار مصحح، بر اساس نسخه چاپی نجف اشرف در سال ۱۳۱۳ و نسخه چاپی ایران در سال ۱۳۱۵ و دو نسخه خطی مربوط به کتابخانه آیت الله حکیم و کتاب خانه شیخ کاشف الغطاء مقابله شده است.
کتاب یاد شده در بردارنده تفسیر قرآن کریم از آغاز سوره مبارکه فاتحه تا جزء ۲٦ قرآن، پایان سوره مبارکه «ق» است که تمام این قسمت‌ها، در دو جلد و ۸۸٦ صفحه به چاپ رسیده است.
در آغاز جلد اول، مقدمه مصحح و نیز متن دیگری به چاپ رسیده است که برخی آن را، محکم و متشابه سید مرتضی می‌دانند و برخی دیگر هم آن را مقدمه قمی بر تفسیرش دانسته اند، در حالی که متن یاد شده نه محکم و متشابه سید مرتضی است و نه مقدمه قمی بر تفسیر خویش بلکه کتابی مستقل است. توضیح این نکته پس از این خواهد آمد.

ولی در ادوار اخیر، به ویژه سده چهاردهم هجری، با توجه به پیدایش این شبهه که ممکن است این تفسیر، تفسیر معروف علی بن ابراهیم نباشد، دیدگاه‌هایی از سوی پژوهشیان، در نقد و بررسی آن ارائه شده است.[۱]

دیدگاه‌ها

برخی محققان، علاوه بر این که همه تفسیر را از آن علی بن ابراهیم می‌دانند، تمام روایت‌های آن را صحیح و معتبر تلقی کرده‌اند و گواه آنان جمله‌ای است که در مقدمه کتاب ثبت شده:

«**و نحن ذاکرون ومخبرون بما ینتهي الینا، ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...**».

ما در این کتاب روایاتی را نقل می‌کنیم که از راه مشایخ و ثقات امامیه از امامان معصومی که خداوند اطاعت آنان را برما واجب کرده است، به ما رسیده باشد.

---

۱. منابعی که به بررسی این تفسیر پرداخته اند، عبارتند از:

۱. معجم رجال الحدیث، اثر سید ابوالقاسم خویی، ٤٩/١ –٥٠ در این کتاب، بحث فشرده‌ای در مورد تفسیر قمی، انجام شده است.

۲. بحوث فی علم الرجال، نوشته محمد آصف محسنی قندهاری، ٦٥–٦٨.

۳. کلیات فی علم الرجال، نوشته جعفر سبحانی، ۳۲۰ ـ ۳۰۹ در این کتاب، بحثی نسبتاً گسترده درباره تفسیر قمی، صورت گرفته است.

٤. صیانة القرآن من التحریف، اثر محمد هادی معرفت، ۲۳۰ ـ ۲۲۹.

٥. اصول علم الرجال بین النظریة و التطبیق، نوشته محمد علی صالح معلم، ۱۸۰ ـ ١٦٣، این نویسنده در۱۷ صفحه، با نگاهی دقیق تر به موضوع پرداخته است.

٦. کیهان اندیشه، شماره ۳۲ / ۹٦ ـ ٨٤ در این نشریه آقای سید احمد موسوی در زمینه معرفی این تفسیر، مطالب ارزنده ای را مطرح کرده است.

۷. تصوف و تشیع، نوشته هاشم معروف الحسنی، ترجمه و نشر، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۲۰۲ ـ ۱۹٦.

و اینک دیدگاه بعضی علماء را که با توجه به جمله یاد شده، تفسیر را معتبر می‌دانند یاد می‌کنیم:

شیخ حر عاملی، نویسنده کتاب ارجمند وسائل الشیعه در برداشت از عبارت یاد شده می‌نویسد:

«قد شهد علي بن ابراهيم أيضاً بثبوت احاديث تفسيره و أنها مروية عن الثقات من الأئمة».

علی بن ابراهیم خود نیز به ثابت بودن روایت‌های تفسیر خود گواهی داده است و گفته است روایت‌های تفسیر، از طریق ثقات ائمه علیهم‌السلام روایت شده است.

نویسنده کتاب معجم الرجال، در این باره یادآور شده است:

«...قبلاً بیان شد که وثاقت یک راوی با خبر دادن و تأیید یک فرد ثقه دیگر ثابت می‌شود، فرقی نیست که شخص ثقه، به وثاقت فرد معینی گواهی دهد یا به وثاقت او در ضمن یک گروه، زیرا آن چه معتبر است، گواهی به وثاقت است. حال گواهی به دلالت مطابقی باشد یا تضمنی، بدین جهت، همه مشایخ علی بن ابراهیم که در سلسله اسناد و روایات تفسیر قمی آمده‌اند، ثقه خواهند بود...».

سپس به برداشت و دیدگاه‌های صاحب وسائل پرداخته و پس از یادآوری گفته‌های وی می‌نویسد:

«برداشت صاحب وسائل از عبارت تفسیر قمی، در جای خود صحیح است؛ زیرا علی بن ابراهیم در جمله‌ای که از وی یاد شد، درستی تفسیر و صدور روایت‌هایی را که از معصومان علیهم‌السلام آورده، مورد تأکید قرار داده و وثاقت مشایخ را مورد امضاء دانسته است، پس دلیلی ندارد که بگوییم هر یک از مشایخ، باید جدا از دیگران توثیق شوند...».

هر چند این آراء از سوی عالمان برجسته شیعه ارائه شده است، ولی در مورد تفسیر قمی اشکال‌هایی مطرح است که فهرست وار می‌آوریم:

۱. توثیق علی بن ابراهیم شامل روایاتی است که در سند تفسیر او قرارگرفته‌اند.

ولی شواهد نشان می‌دهد که در تفسیر مورد بحث، تفسیر معروف علی بن ابراهیم نیست، بلکه تفسیری است تلفیق شده از کتاب یاد شده و دیگر روایت‌های تفسیری.

۲. با پذیرش این دیدگاه که این تفسیر همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم باشد، باز هم همانگونه که مرحوم حر عاملی و آیت الله خویی و بعضی از محققان دیگر فهمیده‌اند، بیانگر پایبندی علی بن ابراهیم به وثاقت همه راویان نخواهد بود؛ زیرا کلمه «مشایخ» و «ثقات» در عبارت به صورت صفت و موصوف بیان نشده است، تا منحصر به مشایخ ثقه گردد. بلکه به صورت عطف ذکر شده و در این صورت، انحصار مشایخ به ثقات، استفاده نمی‌شود.

نویسنده بحوث فی علم رجال، در نقد دیدگاه معجم الرجال یاد آور شده است:

«از ظاهر عبارات تفسیر قمی خلاف سخنان آیت الله خویی استفاده می‌شود، زیرا در کلام علی بن ابراهیم، نه تصریحی است به این که همه راویان کتاب او ثقه‌اند و نه کلام وی ظهور در خور توجه در این مطلب دارد....چه این که اگر همه روایات تفسیر موثقه شمرده شوند، لازمه‌اش این است که:

۱. روایت‌های مرسله کتاب نیز حجت باشند؛ زیرا از ثقات روایت شده و تنها نام آنان نیامده است! این در حالی است که روایت‌های مرسله تفسیر بسیارند و هیچ یک از اهل تحقیق و نظر پایبند به حجت بودن مرسله نشده‌اند!

۲. روایت‌های مرفوعه این کتاب نیز، باید حجت شمرده شود، در حالی که وثاقت راویان آن معلوم نیست.

برخی نویسندگان در انتقاد به تفسیر علی بن ابراهیم، پا را از این فراتر گذاشته‌اند و محتوای معرفتی این تفسیر را از غالیان شمرده‌اند.

آقای هاشم معروف الحسنی، در نقد گفتهٔ دکتر شیبی، در مورد تفسیر علی بن ابراهیم چنین می‌نویسد:

«دکتر شیبی در کتاب خود، بیشتر به روایات غالیان، به تفسیری که با اندیشه‌های صوفیان و طریقه‌های آنان هماهنگی دارد، تکیه کرده است و بیشترین منبع او در این کار، تفسیر علی بن ابراهیم بوده که از نظر شیعه، مردود است، زیرا علی بن ابراهیم بر روایاتی اعتماد کرده که مورد وثوق شیعه نیستند و با مبادی و باورهای آنان ناسازگاری دارد».

و در همین زمینه می‌نویسد:

«شیبی در نسبت دادن تفسیر شیعه از آیه یاد شده، تنها به دو فقره روایتی که ذکر شد و آن‌ها را در کتاب تفسیر شیعی علی بن ابراهیم یافته است، بسنده کرده و او و دیگر دشمنان شیعه برای این که بدعت‌ها و انحراف‌هایی را که غالیان و صوفیان و دشمنان اهل بیت بر جای گذاشته‌اند، به تشیع بچسبانند، از همین نکته‌ها استفاده کرده‌اند تا روش والای آنان را در دفاع از اسلام و اصول و مبادی آن، زشت و بی ارج سازند هر کس تفسیر علی بن ابراهیم را که شیعه به آن اعتقاد و وثوق ندارد، بررسی کند، با دهها از این نمونه که مؤید حقیقت یاد شده است، روبرو می‌شود».

در سخنان این نویسنده، گونه‌ای ناهماهنگی دیده می‌شود، چه این که از یک سو انتساب تفسیر به علی بن ابراهیم قمی را می‌پذیرد و آن را تفسیر شیعی می‌خواند و از سوی دیگر محتوای آن را غیر شیعی و بی اعتبار نزد علمای امامی می‌داند که البته ثابت کردن هر یک از این ادعاها کار آسانی نیست، بلکه ثابت کردن اعتماد عالمان شیعی بر روایات این کتاب کاری بس آسان‌تر است. و از سوی دیگر مخدوش ساختن چهره شخصیتی چون علی بن ابراهیم، کاری سنگین‌تر و تأمل برانگیزتر است.

دسته دیگری از محققان، تفسیر یاد شده را مجموعه‌ای از روایات علی بن ابراهیم قمی و سایر روایات تفسیری، مانند روایات ابی الجارود و.... می‌دانند که نویسنده آن ابوالفضل العبّاس بن محمّد است، بر این اساس، حجت بودن تفسیر را تنها در زمینه روایت‌های صحیحه علی بن ابراهیم دانسته‌اند و نه سایر روایات کتاب.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، در مورد تفسیر علی بن ابراهیم بحث و پژوهش مفصلی دارد. وی در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که این تفسیر، همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم است، زیرا برای وی دو تفسیر نبوده که بگوییم این کتاب، کتاب غیر معروف او است.

نهایت شاگرد علی بن ابراهیم، روایت‌هایی را از تفسیر ابی الجارود و روایت‌های متفرقه دیگر بر آن افزوده است.

آقای جعفر سبحانی بر این باور است:

«تفسیری که فعلاً به نام تفسیر علی بن ابراهیم متداول است و به طور مکرر چاپ شده، تنها از علی بن ابراهیم نیست، بلکه تلفیقی است از آن چه که علی بن ابراهیم به شاگردش عبّاس، املاء کرده و روایت‌هایی که عبّاس، به سند خاص خود از ابی الجارود، از امام باقر روایت کرده است.»

آقای محمّد هادی معرفت در این باره می‌نویسد:

«این تفسیر، منسوب به علی بن ابراهیم است، بدون این که وی آن‌را نوشته باشد.

مجموعه‌ای است از املاء علی بن ابراهیم به شاگردش عبّاس، ابوالفضل بن محمّد علوی و از تفسیر ابی الجارود، که ابوالفضل عبّاس علوی به آن ضمیمه کرده و با روایت‌های دیگر آن را کامل کرده است...».

افزون بر این تردیدها و خدشه‌ها که درباره تفسیر قمی مطرح گردیده است،

این نکته نیز مجال طرح دارد که در بین روایات علی بن ابراهیم، روایت‌های ضعیف، مرسل، مرفوع و مقطوع السند و روایت‌های ناهمسو با عقل و تعالیم اسلام وجود دارد و این روایت‌ها نمی‌تواند حجت باشد.

میزان اعتماد مفسران

مفسران شیعه، در تفاسیر خود، به هر تقدیر از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، بهره برده‌اند، ولی بهره و اعتمادآنان یکسان نبوده است.

مثلاً طبرسی در تفسیر مجمع البیان، بسیار اندک از آن استفاده کرده است، در حالی که فیض کاشانی در تفسیر صافی، از این تفسیر، روایت‌های بیشتری را نقل کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان در بحث‌های روایی، از تفسیر قمی نقل حدیث کرده است.

دیگر مفسران، که تفسیرهای آنان در میان آثار قرآنی و متون علمی ـ فرهنگی شیعه از اعتبار و جایگاه خاص برخوردار بوده است، هر یک در حد نیاز روایت‌هایی را از تفسیر علی بن ابراهیم، نقل کرده‌اند.

تحقیق نشان می‌دهد که همه مفسران شیعی به این تفسیر اعتماد کرده‌اند و جز انگشت شماری از محققان و نویسندگان معاصر که نام‌هایشان یاد شد، مشاهیر از پیشینیان اصحاب در اعتبار این تفسیر تردید نکرده‌اند.

نقد تفسیر قمی از دیدگاه علم رجال

با توجه به این که نقد رجالی نمی‌تواند تنها ملاک برای اعتبار یا بی اعتباری تفسیر قمی قرار گیرد و نیز با توجه به این که نقد رجالی یکایک احادیث این تفسیر از حوصله این مقاله بیرون است، همت خویش را در این جا جهت شناسایی سه چهره مطرح این تفسیر، به کار می‌گیریم.

۱. علی بن ابراهیم قمی: وی تا کنون به عنوان صاحب اصلی این تفسیر، شناخته شده است و بر فرض که تمام تفسیر از او نباشد، دست کم، قسمت عمده تفسیر که دو سوم آن را تشکیل می‌دهد، از روایت‌های علی بن ابراهیم به شمار می‌آید.

۲. ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام:

که به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم و نگارنده تفسیر، شناخته شده، اگر نویسنده اصلی تمام تفسیر هم نباشد، دست کم، راوی روایت‌های علی بن ابراهیم که بخش مهم تفسیر را تشکیل می‌دهد، خواهد بود.

۳. ابوجارود زیاد بن منذر کوفی: وی راوی تفسیر امام محمّد باقر علیه‌السلام است که راوی یک سوم تفسیر مورد بحث است.

و اینک معرفی هر یک از رجال یاد شده از دیدگاه علمای رجال:

شخصیت علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم قمی، محدث، مفسر و مورد وثوق امامیه است. او در میان رجال معتبر شیعی، درخشش ویژه‌ای دارد و از شهرت کم نظیری برخوردار است. علمای رجال، تاریخ دقیق ولادت، زندگی و وفات وی را به گونه‌ی روشن، ضبط نکرده‌اند، قدر متیقن این است که وی در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌زیسته و پس از آن حضرت تا ٤٧سال دیگر[تا سال ۳۰۷] زنده بوده است و دلیل این ادعا، سخن شیخ صدوق است که در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام از حمزة بن محمّد احمد بن جعفر، چنین روایت کرده است:

«علی بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ به من خبر داد».

شیخ طوسی در کتاب رجال، وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است.

لازم به یاد آوری است که شیخ طوسی در کتاب الفهرست، وی را یاد کرده

و تألیفات او را برشمرده است، ولی در کتاب رجالش در هیچ جای آن از وی سخن نگفته است، جز این که علی بن ابراهیم را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام یاد کرده است.

آیت الله خویی در معجم رجال الحدیث شماره ۷۸۰۵، پس از نقل سخن شیخ طوسی، می‌نویسد:

«گویا این همان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است، زیرا دور است که شیخ او را در کتاب فهرست یاد کند و در کتاب رجال، نامی از وی نبرد. اما ثابت نشدن روایت او از معصوم علیه‌السلام با این امر ناسازگاری ندارد که او را ذیل اصحاب امام هادی علیه‌السلام یاد کرده باشند، زیرا این روش در کتاب‌های رجال زیاد دیده می‌شود.»

نجاشی در مورد علی بن ابراهیم می‌نویسد:

«**علي بن ابراهيم بن هاشم، ابوالحسن القمي، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فاكثر[و اكثر] و صنف كتباً واضر في وسط عمره...**».

علامه حلی درباره وی می‌آورد:

«**علي بن ابراهيم بن الهاشم القمي ابوالحسن ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر و صنف كتباً و اضر في وسط عمره...**».

نوشته‌های علی بن ابراهیم

شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» نوشته‌های علی بن ابراهیم را برشمرده است که دربین آن‌ها کتاب«تفسیر» و«ناسخ و منسوخ» به چشم می‌خورد.

وی می‌نویسد:

«**له كتب، منها كتاب التفسير و كتاب الناسخ و المنسوخ**».

نجاشی پس از توثیق علی بن ابراهیم، در شمارش کتاب‌های وی می‌نویسد:

«.... **وصنف كتباً واضر في وسط عمره، و له كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ و كتاب قرب الإسناد و كتاب الشرايع و كتاب الحيض و كتاب التوحيد و كتاب الشرک و كتاب فضائل اميرالمؤمنين** عليه السلام **و كتاب المغازي و كتاب الانبياء و رسالة في معنا هشام و يونس و جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال و كتاب يعرف بالمشذر الله أعلم انه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله قال كتب الى علي بن ابراهيم باجازة سائر حديثه و كتبه**».

ابن شهر آشوب در معالم نیز از کتاب‌ها و نوشته‌های علی بن ابراهیم یاد کرده و در بین مجموعه آثار او کتاب «تفسیر» کتاب «ناسخ و منسوخ» او را نیز نام برده است.

مشایخ روایی علی بن ابراهیم

از مطالبی که ما را در شناخت نویسنده اصلی تفسیر یاری می‌دهد، شناخت مشایخ روایی علی بن ابراهیم است، زیرا برابری مشایخ وی با مشایخ تفسیر نشانه آن است که تفسیر از آن اوست و نابرابری، دلیل آن است که علی بن ابراهیم قمی نویسنده تفسیر یاد شده نیست.

کسانی که علی بن ابراهیم از آنان روایت نقل کرده است در کتاب معجم رجال الحدیث، چنین یاد شده‌اند:

«**فقد روى عن أبيه ـ و رواياته عنه تبلغ ستة آلاف و مأتين و اربعة عشر مورداً ـ و احمد بن ابي عبدالله، و احمد بن اسحاق بن سعد، و احمد بن محمّد، و احمد بن محمّد البرقي، و احمد بن محمّد بن خالد، اسحاق بن ابراهيم اخيه، و اسماعيل بن محمّد بن الملكي، و ايوب بن نوح او عن بعض اصحابه عنه و الحسن بن محمّد و الحسن بن موسى الخشاب و الحسين بن الحسن وريان بن الصلت و السري بن الربيع و السلمة بن الخطاب و صالح بن السندي ـ و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ستين مورداً ـ وصالح**

بن عبدالله و العبّاس بن معروف و عبدالله بن الصلت و عبدالله بن محمّد بن عيسى و علي بن اسحاق وعلي بن حسان و علي بن شيرة و علي بن محمّد و علي بن محمّد القاساني و محمّد بن اسحاق الخفاف ـ او عن ابيه عنه ـ و محمّد بن الحسين و محمّد بن خالد الطيالسي و محمّد بن سالم و محمّد بن علي و محمّد بن عيسى ـ و رواياته عنه تبلغ اثنين و ثمانين مورداً ـ و المختار بن محمّد و المختار بن محمّد بن المختار و المختار بن محمّد بن المختار الهمداني و المختار بن محمّد الهمداني و موسى بن ابراهيم المحاربي و هارون بن سلم ـ رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ثمانين مورداً ـ و ياسر و ياسر الخادم و يعقوب بن يزيد و اخيه و الخشاب».

آن چه یاد شد، نام مشایخ روایی علی بن ابراهیم است که آیت الله خویی پس از جست‌وجو، یاد کرده است ولی پس از این خواهیم دانست که در تفسیر، روایت‌هایی یاد شده است که راویان آن‌ها به هیچ عنوان، از مشایخ یاد شده علی بن ابراهیم، نیستند.

عبّاس بن محمّد در نگاه عالمان رجالی

چنانکه در آغاز تفسیر، پس از مقدمه آمده است، راوی بخش مهم تفسیر[هر چند به نقل از علی بن ابراهیم قمی] ابوالفضل عبّاس محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام بوده، گر چه بسیاری از دانشمندان بر این باورند که وی نویسنده تفسیر است.

تاریخ ولادت، زندگی و وفات ابوالفضل، معلوم نیست و در کتاب‌های رجالی نیز نامی از وی برده نشده است و جز این کتاب که به وی منسوب است نوشته‌های دیگری به وی نسبت داده نشده است، ولی در کتاب‌های انساب[نسب شناسی] فراوان از وی سخن به میان آمده و حسب و نسب وی، معرفی شده است.

نویسنده کتاب: المجدی فی انساب الطالبین، در ضمن شمردن فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، از نسل حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام از عبّاس نام برده و می‌نویسد:

«.... و از دیگر فرزندان حمزة، احمد بن زید، ملقب به «دهنشاء» فرزند جعفر، فرزند عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیه‌السلام است...».

صاحب عمدة الطالب نیز دز ذیل شمردن فرزندان محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام از عبّاس، نام برده و می‌گوید:

«.... و از فرزندان محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام احمد بن زید ملقب به سیاه» فرزند جعفر بن عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام است».

آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

«نعم العبّاس هذا مذکور في عامة کتب الانساب مسلّم عند النسابین.... علی ما رأیته في المجدي و عمدة الطالب / ۲۱۸، من طبع لکهنو و بحر الاَنساب المقدم تألیفه علی العمدة الذي ذکرناه في[ج۳ / ۳۰] و المشجر الکشاف و النسب المسطر المؤلف في حدود التسع مائة الهجریة کما یظهر من اثنائه فعند ذکر محمّد الاعرابي.... ذکروا ان...».

بله، عبّاس در همه کتاب‌های انساب ذکر شده است و چنان که من نام او را در کتاب‌های «المجدی» و «عمدة الطالب» چاپ لکنهو / ۲۱۸ و بحر الانساب که چاپ آن بر عمدة الطالب مقدم است، جلد ۳ / ۳۰ و «مشجر کشاف» و «نسب المسطر» که حدود ۷۰۰هجری تألیف شده است، دیده‌ام، نام او در کتاب‌های نسب شناسی از مسلّمات است. این نویسندگان در ذکر نام محمّد اعرابی از وی سخن گفته‌اند».

ازآنچه تا کنون یاد شد، به دست می‌آید که وی تنها در کتاب‌های «نسابین» یاد شده و از شهرت رجالی برخوردار نیست. بله، پدر و جد وی در کتاب‌های رجالی نیز مطرح شده‌اند و رجالیان پدر محمّد بن قاسم را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته‌اند.

روشن است که با اطلاعاتی که در مورد شناسایی عبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام یاد شد، از دیدگاه عالمان رجال نمی‌توان به وثاقت وی و اعتبار روایات وی حکم کرد، ولی در تضعیف وی نیز حکمی دیده نشده است، و کرامت و شرافت و وثاقت پدر و نیاکان او می‌تواند هاله‌ای از شخصیت او را نمایان سازد.

ابی الجارود در بیان اهل رجال

شیخ طوسی در کتاب رجال، وی را از اصحاب امام باقر علیه‌السلام شمرده است. نیز در همان کتاب، او را در شمار اصحاب امام صادق علیه‌السلام یاد کرده است. نجاشی در کتاب رجال به نقل از ابو عبّاس بن نوح نوشته است:

«عطیه از وی استماع حدیث کرده و او از امام باقر علیه‌السلام و مروان بن معاویه از وی روایت داشته است...».

علامه حلی به نقل از ابن غضایری می‌نویسد:

«امامیه بر روایت‌های ابی الجارود از محمّد بن بکر الارجنی اعتماد کرده‌اند».

معجم رجال الحدیث نیز به نقل از ابن غضایری می‌نویسد:

«وی صاحب مقام است و اصحاب به روایت‌های او که از طریق محمّد بن بکر ارجنی نقل نشده است، اعتماد کرده‌اند...».

صاحب معجم رجال الحدیث پس از یاد کرد دیدگاه‌های موافق و مخالف در

مورد ابی جارود، در طی بحث مفصلی وی را توثیق کرده و چنین ثبت کرده است:

«ظاهر این است که ابو جارود ثقة است.... [به دلایل زیر]:

۱. وی در اسناد کامل الزیارات واقع شده است و جعفر بن محمّد قولویه، تمام کسانی را که در اسناد آن واقع شده‌اند، توثیق کرده است...

۲. شیخ مفید در رساله عددیه، گواهی داده است که وی از اعلام و رؤساست که مردم، حلال و حرام و فتاوا و احکام دین را از آنان می‌گرفتند. هیچ طعنی بر آنان وارد نیست و راه مذمت بر هیچ یک از آنان وجود ندارد.

۳. وی در سند تفسیر علی بن ابراهیم قرار گرفته و او همه کسانی را که در سند تفسیرش قرار گرفته‌اند، توثیق کرده است...».

و نیز می‌نویسد:

«این که ابن غضایری می‌گوید: ابی جارود دارای مقام است و امامیه بر روایت‌های او که از طریق محمّد بن بکرارجنی رسیده است اعتماد دارند، مؤید این مطلب است».

بعضی از عامه، ابوجارود را مذمت کرده‌اند ولی چنانکه سیره برخی از نویسندگان متعصب است، خود روشن کرده که تنها دلیل ایشان، جانبداری ابو جارود از مکتب اهل بیت بوده است.

در میان امامیه، تنها «کشی» او را تضعیف کرده و روایت‌هایی را مبنی بر تضعیف و نامیده شدن وی بر سرحوب[شیطان کور] از سوی امام باقر و امام صادق علیهما السلام یاد کرده است، ولی تمام این روایت‌ها، گذشته از این که مرسله یا ضعیف هستند، از نظر دلالت نیز ضعیف بوده و مدعای کسی را ثابت نمی‌کنند. بنابراین دلیل قابل توجهی بر تضعیف ابی جارود در زمان استقامت وی وجود ندارد و تفسیر مورد نظر در زمان استقامت وی از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

ماهیت تفسیر

مطالعه دقیق و ژرف کاوی در متن تفسیر، نشان دهنده این واقعیت است که گر چه بخش مهم تفسیر مورد نظر، از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته شده، ولی این تفسیر جدای از آن است که دست کم در حد نیم قرن، نسبت به آن، فاصله زمانی دارد.

و اینک دلیل‌هایی را که اثبات کننده مدعای ماست، یاد می‌کنیم:

۱. نویسنده در آغاز تفسیر [پس از متنی که اکنون به عنوان مقدمه، معروف شده است] کتاب خود را چنین می‌آغازد:

«**حدثني ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر** ﷺ، **قال: حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم، قال حدثني ابي رحمة الله...**».

از ظاهر این عبارت به دست می‌آیدکه نویسنده اصلی تفسیر، عبّاس بن محمّد[شاگرد علی بن ابراهیم] نبوده، بلکه او استاد و از مشایخ نویسنده اصلی بوده است.

برخی محققان گویند: جمله «حدثنی ابوالفضل العبّاس...» دلالت ندارد بر این که نویسنده کتاب غیر از خود عبّاس باشد، زیرا در زبان ارباب تألیف و اهل قلم به ویژه محدثان پیشین، چنین معمول بوده که خود را در زمره آیندگان قرار داده و با چنین تعبیرهایی گفتنی‌های خویش را انشاء می‌کنند، چنان که در کتاب شریف کافی، تعبیر حدثنی الکلینی، دیده می‌شود و نیز در کتاب تفسیر طبری، «قال ابو جعفر بن محمّد بن جریر طبری» آمده است.

بر فرض پذیرش این نکته، نشانه‌های دیگری گواهی می‌دهند که عبّاس بن محمّد به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم قمی، تدوین‌گر و یا نویسنده و روایت کننده روایات علی بن ابراهیم نبوده است. از جمله آن نشانه‌ها، برخی دلیل‌های زیر است که در ادامه می‌آوریم.

۲. نویسنده کتاب در هیچ مورد، تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم» و یا «اخبرنی علی...» و یا تعبیرات همانند آن که حکایت‌گر درک حضور علی بن ابراهیم، توسط نویسنده باشد، ندارد، بلکه در همه کتاب تعبیر «قال علی بن ابراهیم» دارد، ولی بر خلاف روایت‌هایی که از غیر علی بن ابراهیم[از دیگر مشایخ خود] نقل می‌کند، مانند: «احمد بن ادریس، محمّد بن جعفر، احمد بن محمّد، جعفر بن محمّد و...».

در همه موارد، بدون استثناء، تعبیر «حدثنی و اخبرنی» و یا تعبیرهای همانند که نشان‌دهنده درک حضوری باشد، به کار برده است. این امر نشان دهنده این است که نویسنده علی بن ابراهیم را درک نکرده است، پس نمی‌توان تمامی تفسیر مورد بحث را از آن علی بن ابراهیم، دانست.

۳. نویسنده در سراسر کتاب، از راویان زیادی، نقل حدیث می‌کندکه علی بن ابراهیم، به هیچ عنوان از آنها روایت نداشته و به علاوه بسیاری از راویان، در حد ۲۰-۳۰ سال، از علی بن ابراهیم، از نظر زمانی واپس ترند.

شمار این راویان بسیار است که از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره داشت:

الف. ابن عقده [م: ۳۳۳] از بزرگان زیدیه، از مشایخ مؤلف است که علی بن ابراهیم از وی روایت نداشته و دست کم ۲۵سال از وی واپس تر است.

ب. محمّد بن همام بغدادی [م: ۳۳۳ یا ۳۳۶ ه] نیز از مشایخ نویسنده است که افزون بر واپس بودن زمانی نامبرده از علی بن ابراهیم، در هیچ یک از کتاب‌های علی بن ابراهیم از وی روایت نشده است.

ج. احمد بن ادریس از مشایخ معروف کلینی نیز از مشایخ روایی مفسر بوده که از نظر زمان، پس از علی بن ابراهیم بوده و از وی روایتی ندارد.

نویسنده کتاب تفسیر قمی، افزون بر نقل روایاتی از علی بن ابراهیم [نه به

گونه‌ای که نشان از درک محضر علمی علی بن ابراهیم داشته باشد] ۲۷ شیخ داشته که علی بن ابراهیم از هیچ یک از آنان روایت ندارد.

٤. نویسنده کتاب می‌نویسد:

«**حدثنا ابوالعبّاس، قال: حدثنا محمّد بن احمد، قال: حدثنا ابراهيم بن هاشم، عن النوفلي عن السكوني...**».

بی گمان، این عبارت از علی بن ابراهیم نیست، زیرا دور است که وی به دو واسطه از پدرش نقل حدیث کند، چه این که با یک واسطه هم نقل حدیث ندارد.

٥. پس از یاد کرد روایتی از علی بن ابراهیم می‌نویسد:

«**فيه زيادة احرف لم تكن في رواية علي بن ابراهيم**.

در این روایت نقل کردیم، عبارت‌های بیشتری وجود دارد که در روایت علی بن ابراهیم هم نبوده است.

از این عبارت، به دست می‌آید که نویسنده خود نیز، به روشنی اعتراف دارد که این تفسیر، غیر از تفسیر علی بن ابراهیم است و آن، فقط مورد بهره‌برداری نویسنده قرار گرفته است.

٦. نویسنده تفسیر، در موارد زیادی از رجوع بحث به تفسیر علی بن ابراهیم، سخن گفته است که برخی از آن موارد، در زیر یاد می‌شود. در تفسیر ﴿**فاثابكم غمّاً بغمّ**﴾ روایتی را از ابی‌جارود، نقل می‌کند و در پایان روایت می‌نویسد: «و **رجع الى تفسير علي بن ابراهيم**» آنگاه در ادامه می‌نویسد: «**قالو تراجع اصحاب رسول الله...**».

* و فی روایة ابی الجارود، عن ابی جعفر عليه السلام فی قوله: ﴿**يا ايها الذين آمنوا لاتخونوا الله و الرسول...**﴾ فخيانة الله و الرسول معصيتهما و اما خيانة

الامانة فكل انسان مأمون على ما افترض الله عليه رجع الى تفسير على بن ابـراهيم قوله: ﴿**يا ايها الذين آمنوا...**﴾.

* «و فى رواية ابى الجارود عن ابى جعفر ﷺ قال: ان هؤلاء قوم كـانوا معـه من قريش فقال الله: ﴿**فـان حـسبک الله هـو الـذي...**﴾... كـان بـين الاوس و الخزرج حرب شديد رجع الى رواية على بن ابراهيم قوله:

﴿**يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال...**﴾.

* «**رجع الحديث الى علي بن ابراهيم قال: فمضوا حتى كان من القوم...**».

* «**و نزل ايضاً في الجد بن قيس في رواية علي بـن ابـراهيم، لمـا قولـه لقومـه لا تخرجاً في الحر...**».

* «**رجع الى تفسير علي بن ابراهيم في قوله: ﴿و في الرقاب﴾**.

* در صفحه ٣٤٤ پس از قول ابى جارود، «رجع الى حديث على بن ابراهيم» در صفحه ٣٨٩، تعبير: «رجع الى روايهٔ على بن ابراهيم» آمده است.

از آن چه كه ياد شد به خوبى دانسته مى‌شود كه مفسر، مطالب زيادى از غير على بن ابراهيم نقل كرده و هر گاه به تفسير على بن ابراهيم، بر مى‌گردد، با كلمه «رجع» كه به معناى بازگشت است، روشن مى‌كندكـه تفـسير مـورد نظـر تفـسير معروف على بن ابراهيم نيست، بلكه مفـسر از آن در تكميـل تفـسير خـود، بهـره گرفته است.

۷. سيد بن طاووس، در كتاب سعد السعود، روايتى را از تفسير اصـلى علـى بن ابراهيم نقل كرده است كه در تفسير موجود، وجود ندارد.

از آن چه ياد شد، نتيجه‌هاى زير به دست مى‌آيد:

* تفسير موجود و مورد بحث، به تمـام، تفـسير معـروف علـى بـن ابـراهيم نيست، هر چند بخش مهم اين تفسير، از آن گرفته شده است.

* تفسیر مورد بحث، پس از علی بن ابراهیم، نگارش یافته و نویسنده آن بی گمان علی بن ابراهیم را درک نکرده است.

* ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن

قاسم بن **حمزة** بن موسی بن جعفر علیه‌السلام که به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم، نویسنده کتاب شناخته شده است، از مشایخ روایی نویسنده کتاب و واسطه بین او و علی بن ابراهیم است.

* نویسنده تفسیر، خود به هیچ عنوان در صدد نبوده است که تفسیرش را به تفسیر علی بن ابراهیم، معرفی کند متن تفسیر گواه این است، ولی با کمال تأسف، گویا برخی بدون مطالعه دقیق تفسیر آن را به عنوان تفسیر قمی معرفی کرده‌اند.

علت اشتباه و ابهام

دلیل‌های گذشته نشان داد که آن‌چه امروز به عنوان تفسیر قمی در اختیار ماست، تفسیر اصلی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی نیست، اما این نکته که نویسنده اصلی تفسیر کیست؟ نام و نشان آن چیست؟ هم‌چنان در هاله ابهام باقی است.

بلی، عبّاس علوی نمی‌تواند نویسنده این تفسیر باشد، زیرا از مشایخی در این تفسیر روایت شده است که از نظر زمانی، پس از عبّاس بوده‌اند.

یکی از محققان معاصر، احتمال داده است که نویسنده تفسیر، علی بن هاشم (حاتم) قزوینی باشد، ولی هیچ دلیلی برای تقویت احتمال یاد نکرده است!

با نشانه‌های موجود، تعیین قطعی نگارنده تفسیر نیز میسر نیست و اگر گروهی از علمای امامی، این تفسیر را، تفسیر علی بن ابراهیم قمی دانسته‌اند، سه زمینه سبب این اشتباه شده است.

۱. دیده نشدن تفسیر اصلی علی بن ابراهیم در مجامع علمی ـ فرهنگی با توجه به این که بر اساس نقل‌های معتبر، علی بن ابراهیم کتاب تفسیری داشته است.

۲. پیدا بودن نام ونشان علی بن ابراهیم در سراسر تفسیر. چنان که پیش از این یاد شد، ٦٠٪ تفسیر را روایت‌های علی بن ابراهیم تشکیل می‌دهد.

افزون بر این، از آغاز تفسیر تا آیه ٤٥ سوره آل عمران، یک سره از علی بن ابراهیم نقل شده است. این امر سبب شد که تفسیر به نام وی معرفی شود.

۳. سومین عامل اشتباه این تفسیر با تفسیر علی بن ابراهیم قمی، نامعلوم بودن نام و نشان نویسنده اصلی تفسیر بوده است.

سبک نگارش

تفسیر علی بن ابراهیم، از تفاسیر روایی است که در آن، تنها از روایات استفاده شده است.

۱. نویسنده نخست، بخشی از یک آیه را یاد می‌کند و آن‌گاه به تأویل آن می‌پردازد.

۲. در تفسیر و تأویل آیات، از ابزار تفسیری متداول چون ادبیات عرب [صرف، نحو، معانی، بدیع، بیان و...] بهره‌برداری نشده و در موارد بسیار محدود، تنها برای بعضی لغات از سوی مفسر، اندک شرح لغوی داده شده است.

۳. در تأویل آیات، تنها به نقل روایات‌های رسیده از معصوم بسنده شده و جز توضیحات کوتاه از سوی مفسر، نقل قولی جز از معصوم علیهم‌السلام دیده نمی‌شود.

٤. روایت‌های وارده در فضیلت سوره و تلاوت آن را یاد می‌کند.

٥. روایت‌های اسباب نزول را به گونه محدود، می‌آورد.

٦. در شرح آیات، به جنبه‌های لفظی آیات، بسیار کم توجه دارد.

۷. روایت‌های تفسیری در همه آیات یکسان نیستند، بلکه در تفسیر بعضی آیات روایت‌های زیادی نقل گردیده و در تفسیر بعضی دیگر، به یک روایت بسنده شده است. و نیز بعضی از روایت‌ها، کوتاه و بعضی دیگر بسیار طولانی هستند و در مواردی هم به آوردن آیه بدون هیچ تفسیر، بسنده شده است.

۸ . شیوه نگارش کتاب، از جهت جدا سازی روایت‌های معصومین و مطالب تفسیری علی بن ابراهیم و مطالب خود نویسنده نارساست.

۹. در بسیاری موارد، مفسر، مقصود آیه را با جمله توضیحی بسیار کوتاه از سوی خود بیان کرده و بدون توجه به روایات و دیگر مطالب تفسیری از آن می‌گذرد. چنان که در آیه ذیل می‌بینیم:

«و قوله: ﴿**یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون**﴾ **اي تعلمون ما في التورات من صفة رسول الله و تکتمونه**».

۱۰. در مواردی هم برای تفسیر آیه، تنها به یاد کرد مطالب تفسیری از علی بن ابراهیم بسنده کرده و از آن می‌گذرد، دیگر نه روایتی را نقل می‌کندو نه خود به شرح آن می‌پردازد.

نویسنده کتاب دارای گرایش شیعی بوده و دفاع از اندیشه امامت و ولایت در سبک و نگرش تفسیری وی آشکار است.

منابع تفسیر و شیوه نقل روایات و اسناد

به دست آوردن دقیق روایت‌های تفسیر، تا اندازه‌ای مشکل است؛ زیرا نویسنده میان بسیاری از مطالب روایی و اظهار نظرهای شخصی تفکیک نکرده است، ولی به گونه تقریبی می‌توان گفت که روایت‌های تفسیر، به ۷۰۰ حدیث می‌رسند که از منابع گوناگون استفاده شده‌اند.

روایت‌های علی بن ابراهیم

روایت‌های علی بن ابراهیم که شصت درصد تفسیر را تشکیل می‌دهند، به شرح زیر بیان شده است:

الف. در حدود دو سوم روایت‌های علی بن ابراهیم، مسند و سلسله سندآن، به گونه تمام و کمال، ذکر شده و علی بن ابراهیم بیشتر این روایت‌ها را از پدر خود و او از ابن ابی عمیر و دیگر مشایخ خود یاد کرده که نمونه آن، روایت زیر است:

«**قال و حدثني ابي عن محمّد بن ابي عمير عن النضر بن سويد عن ابي بصير عن ابي عبدالله ﷺ في قوله: الحمدلله، قال: الشكر لله و في قوله رب العالمين، قال: خلق المخلوقين، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة...**».

ب. روایت‌های مرسله: در حدود یک سوم روایت‌هایی که از علی بن ابراهیم نقل شده، مرسله‌اند، چنان که در تفسیر آیه: ﴿**و إذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة...**﴾ می‌نویسد:

«**قال حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن بعض رجال عن ابي عبدالله ﷺ ...**»

و مانند:

«**قال و روى ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبدالله ﷺ ...**»

ج. حدود ۱۰٪ روایت‌هایی که از علی بن ابراهیم نقل شده، مرفوعه‌اند، چنان که در تفسیر آیه ﴿**و قلنا يا آدم اسكن أنت...**﴾ می‌نویسد: «**فانه حدثني ابي رفعه قال: سئل الصادق ﷺ عن جنة آدم امن جنان الدنيا كانت ام من جنان الآخرة؟ فقال ﷺ كانت من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس و القمر...**».

د. روایت‌های بدون سند: در میان روایت‌های علی بن ابراهیم، روایت‌های بدون سند نیز فراوان دیده می‌شود، از آن جمله:

«و قوله: ﴿**و لقد نصر كم الله ببدر و انتم اذلة**﴾ قال ابو عبدالله علیه‌السلام **ما كانوا اذلة و فيهم رسول الله و انما نزل و لقد نصركم الله ببدر و انتم ضعفاء**».

این روایت که دلالت بر تحریف قرآن دارد، از نظر محتوا و سند ضعیف بوده و اعتبار لازم را ندارد.

روایت‌های علی بن ابراهیم از پدرش، گاهی با یک واسطه از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده است، مانند:

«**و قال حدثني ابي عن الحسن بن محبوب عن ابي جعفر** علیه‌السلام ...».

تنها واسطه بین ابراهیم و امام باقر علیه‌السلام حسن بن محبوب است.

گاهی روایت‌های ابراهیم از امام، با دو واسطه نقل شده‌اند، مانند:

«**و قال حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن أبي عبدالله...**».

در این مورد، ابن ابی عمیر و ابان بن عثمان بین ابراهیم و امام، واسطه واقع شده‌اند.

در برخی موارد روایت ابراهیم از امام با سه واسطه نقل شده است، مانند:

«**قال و حدثني ابي عن النضر بن سويد... عن عمرو بن شمر، عن جابر عن ابي عبدالله...**».

و نیز مانند:

«**حدثني ابي** رحمه‌الله **عن محمّد بن ابي عمير، عن حماد بن عيسى، عن حريث عن ابي عبدالله...**».

و گاهی با چهار واسطه نقل حدیث شده است، مانند:

«**قال و حدثني ابي عن ابي عمير عن حماد عن الحلبي... عن عبدالله بن سنان، عن ابي الحسن الرضا** علیه‌السلام».

در این سندها اضطراب فراوان دیده می‌شود، چگونه ممکن است که ابراهیم بن هاشم قمی از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام با یک واسطه روایت کند، ولی از

امام رضا ﷺ با چهار واسطه! افزون بر این، روایت اخیر، تزلزل بیشتری دارد، زیرا افزون بر مشکل چهار واسطه، ابن سنان، از اصحاب امام صادق ﷺ بوده و امام رضا ﷺ را درک نکرده است.

۲. روایت‌های ابی جارود

روایت‌های ابی جارود از امام باقر ﷺ از تفسیر آیه ﴿**اذ قالت الملائکة یا مریم...**﴾[آل عمران/ ٤٥] وارد تفسیر شده و در حدود ۳۰٪ روایت‌های تفسیر را تشکیل می‌دهند.

روایت‌های ابو جارود فقط در چهار مورد با سلسله سند و در دیگر موارد، بدون سند یاد شده‌اند. طریق نویسنده به ابی الجارود به شرح زیر است:

«**حدثنا احمد بن محمّد الهمداني قال حدثني جعفر بن عبدالله، قال حدثنا کثیر بن عیاش عن زیاد بن المنذر، ابو جارود عن ابي جعفر** ﷺ ...».

طریق یاد شده عین طریقی است که شیخ طوسی و نجاشی در کتاب‌های خود یاد کرده‌اند و این طریق به دلیل کثیر بن عیاش، ضعیف است.

اما برای تفسیر ابو جارود، طریق‌های صحیح و معتبر دیگری هست که در معرفی تفسیر ابو جارود به تفصیل یاد شد و نتیجه همه بحث‌ها این شد که تفسیر ابو جارود، از ناحیه خود وی و از ناحیه راویان اشکالی ندارد.

گذشته از چهار مورد، تمام روایت‌های ابو جارود را بدون سند و با بیان زیر نقل کرده است:

«**و في روایة ابي الجارود، عن ابي جعفر...**».

روایت‌های متفرقه

روایت‌های متفرقه تفسیری که حدود ۱۰ ٪ تفسیر را تشکیل می‌دهند، به

شیوه‌های زیر یاد شده است:

الف. روایت‌های مستند با حفظ سلسله سند: این روایت‌ها، بیشترین روایت‌های متفرقه را تشکیل می‌دهند. از مجموع آن‌ها فقط دو مورد را به عنوان نمونه یاد می‌کنیم:

در تفسیر آیه ﴿**و نادی نوح ابنه**﴾ [هود/۴۹] می‌نویسد:

۱. «اخبرنا احمد بن محمّد بن ابي نصر عن ابان بن عثمان الاحمر، عن موسى بن اكيل النميري عن العلاء بن سيابة عن ابي عبدالله علیه‌السلام**، في قول الله: ﴿و نادى نوح ابنه﴾ فقال ليس بابنه انما هو ابنه من زوجته على لغة طي يقولان لابن المرأة ابنه».**

گرچه این روایت از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، ولی از روایت‌های علی بن ابراهیم نیست، زیرا احمد بن محمّد از مشایخ علی بن ابراهیم نبوده، بلکه از مشایخ خود مفسر است، افزون بر این، در روایت‌های علی بن ابراهیم، تعبیر «وقال حدثنی ابی...» دارد، ولی این روایت با تعبیر «حدثنا» آغاز شده است.

۲. «حدثنا علي بن الحسين عن احمد بن عبدالله عن ابيه عن يونس بن ابي جعفر الاحول عن حنان عن ابي عبدالله علیه‌السلام **...».**

ب. روایت‌های مستند بدون ذکر سند: این دسته از روایت‌ها، روایت‌هایی است که به یکی از امامان معصوم[علیهم‌السلام] نسبت داده شده است، ولی از هیچ یک از راویان، نامی به میان نیامده و تمام سند آن حذف شده است. این دسته از روایت‌های متفرقه، نسبت به دسته نخست کم‌ترند، چنان که در تفسیر آیه ۲۳ از سوره مبارکه نساء در حکم ازدواج با دختران همسران که در خانه مرد، بزرگ و در نزد وی تربیت شده‌اند، پس از یاد کرد دیدگاه خوارج در مسأله، می‌نویسد:

«قال الصادق علیه‌السلام **لا تحل له».**

ربیبه زن برای انسان حرام است.

به خوبی پیداست که این روایت منسوب به امام صادق علیه‌السلام است، ولی هیچ سندی برای آن ذکر نشده و روایت عطف به روایت‌های گذشته هم نیست تا بگوییم سند آن در روایت‌های گذشته یاد گردیده است.

ج. دسته سوم از روایت‌های متفرقه: دسته سوم روایت‌هایی است که نه از یکی از ائمه معصومین علیهم‌السلام استفاده شده و نه سند و راوی دارد! این دسته از روایت‌ها [پس از دسته نخست] بیشترین روایت‌های متفرقه را تشکیل می‌دهند، چنان که در مورد آیه: ﴿**افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه...**﴾ می‌نویسد:

«این آیه در مورد یهود نازل شده است».

و در مورد آیه ﴿**و اذا اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم...**﴾ می‌نویسد:

«این در مورد ابوذر و عثمان بن عفان نازل شده است...».

بی گمان دو مورد فوق، روایت است نه اظهار نظر تفسیری خود مفسر؛ زیرا سبب نزول، جای اظهار نظر شخصی نیست. از بررسی تفسیر، این نتیجه به دست می‌آید:

* روایت‌های علی بن ابراهیم ٦٠٪ تفسیر را تشکیل می‌دهد.
* روایت‌های ابو جارود ۳۰٪ تفسیر را تشکیل داده است.
* روایت‌های متفزقه ۱۰٪ تفسیر را شکل بخشیده است.

میزان پردازش تفسیر قمی به مباحث فقهی

بحث‌های فقهی، به شرح و در حد بیان آرا، در این تفسیر، مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، ولی در تفسیر آیات الاحکام دیدگاه ائمه به ویژه امام صادق علیه‌السلام هم در جهت بیان احکام و هم در تبیین فلسفه احکام یاد شده است و اینک از هر دو

مورد نمونه‌هایی یاد می‌شود:

در تفسیر آیه: ﴿**و لا جنباً الاعابري سبيل حتى تغتسلوا**﴾ می‌نویسد:

«از امام صادق علیه‌السلام سئوال شد: آیا حائض و جنب می‌توانند داخل مسجد شوند، یا خیر؟

امام فرمود: «نمی‌توانند داخل مسجد شوند، مگر برای گذر، به دلیل آیه شریفه:

﴿**ولا جنباً الا...**﴾ و می‌توانند چیزی را در مسجد بگذارند و نمی‌توانند جیزی را از مسجد بردارند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: زیرا گذاشتن بدون وارد شدن در مسجد ممکن است، ولی در برداشتن توانا نخواهد بود، پس واجب است نخست غسل کند و آن‌گاه داخل مسجد شوند و اگر آب نبود، با خاک تیمم کنند.»

بعضی از دیدگاه‌های فقهی فرق، نحل و مذاهب را در ذیل آیات الاحکام کما بیش یاد کرده و پاسخ آن را از طریق امامان معصوم علیهم‌السلام، نیز داده است.

چنان که در تفسیر آیه: ﴿**و ربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم**﴾ می‌نویسد:

«خوارج گمان کرده‌اند: هرگاه برای همسر مرد دختری باشد که او را خود تربیت نکرده و در خانه او نباشد، برای مرد حلال است. به دلیل آیه: ﴿**اللاتي في حجوركم**﴾.

آن‌گاه سخن امام صادق علیه‌السلام را می‌آورد:

«امام صادق علیه‌السلام فرموده است: دختر همسر برای مرد حلال نیست».

آن‌چه که یاد شد، تنها نمونه بود. مفسر در باب‌های گوناگون فقه، چون نماز، روزه، حج، شرایط استطاعت، نکاح، متعه، احکام وضو، موارد اختلاف بین شیعه و سنی و...در ذیل تفسیر آیات الاحکام، بحث‌های ارزشمندی انجام داده است.

نمود مبحث کلامی در تفسیر قمی

با توجه به رشد و رواج بی سابقه مباحث کلامی در زمان نگارش تفسیر و استدلال علما به آیات قرآن، به منظور ثابت کردن مشرب کلامی خویش، این تفسیر نیز از مباحث کلامی و طرح دیدگاه‌های متکلمان به دور نمانده است. نهایت، در سراسر تفسیر، دیدگاه روشنی از مفسردر زمینه باور عدلیه و نیز تفکیک آن از جبر و تفویض به دست نمی‌آید؛ زیرا وی در مواردی، روایتی از امام صادق علیه‌السلام در رد جبر نقل می‌کند و در جای دیگر، روایتی از امام صادق علیه‌السلام یاد می‌کندکه مبنای جبر را تثبیت می‌کند. اینک در هر یک از دو مورد، یک روایت به عنوان نمونه یاد می‌کنیم:

در تفسیر آیه: ﴿**ان الله لا یستحیي أن یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها...**﴾ در روایت مرسله‌ای از امام صادق علیه‌السلام می‌آورد:

«**فانه قال الصادق علیه‌السلام ان هذا القول من الله عزو جل، رد علی من زعم ان الله تبارک و تعالی یضل العباد، ثم یعذبهم علی ضلالتهم، فقال الله عز و جل: ان الله لا یستحیي...**».

«همانا امام صادق علیه‌السلام فرمود: این فرموده خداوند، رد کسانی است که گمان می‌کنند خداوند بندگان را گمراه می‌کند و بعد به دلیل گمراهی آنان را عذاب می‌کند، خدای عز و جل در جواب آنان می‌گوید: ان الله لا یستحیی».

از سوی دیگر در تفسیر آیه شریفه: ﴿**و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم...**﴾[بقره / ۳٤] روایتی به طریق علی بن ابراهیم یاد می‌کندکه در قسمتی از آن آمده است:

«از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند که چون خداوند ملائکه را بر سجده به آدم امر فرمود، ابلیس امر خدا را چگونه تلقی کرد؟

امام علیه‌السلام فرمود: ابلیس گر چه از دوستان ملائکه بود، ولی از جنس ملائکه نبود [به همین دلیل فرمان الهی را تخلف کرد]...».

سپس امام به تشریح آفرینش و بیان جنس ابلیس پرداخته است.

مفسر، پس از روایت یاد شده، حدیث دیگری به روایت علی بن ابراهیم از امام باقر علیه‌السلام مبنی بر این که فرمانبری و نافرمانبری از اصل و مایه آفرینش سرچشمه می‌گیرد، یاد می‌کندکه در بخشی از آن آمده است:

«خداوند از آب سرد خوشگوار، در سمت راست خود، با دو دست خود خمیری درست کرد، آن را در کف دست خود منجمد کرد تا سفت و جامد شد. آن‌گاه فرمود:

من پیامبران، بندگان صالح، ائمه معصومان، دعوت کنندگان به حق و طرفداران آنان را از تو می‌آفرینم. از آن چه که من انجام می‌دهم، کسی حق پرسش ندارد.

آن‌گاه خمیر دیگری از آب نمکین شوره زار، درست کرد و با دست خود، آن را فشرد و منجمد شد و آن‌گاه فرمود:

من ستمکاران، فرعونیان، سرکشان، برادران شیاطین، دعوت کنندگان به جهنم و پیروان آنان را از تو آفریدم...».

این روایت گذشته از این که جسم بودن خداوند را می‌رساند اشکال‌های فراوان دیگری دارد که با توحید و اوصاف الهی سازگار نیست و اساس جبر و ریشه آن را تثبیت می‌کند.

ویژگی‌ها و امتیازهای تفسیر قمی

ارزیابی کلی و همه جانبه تفسیر، نشان می‌دهد که تفسیر علی بن ابراهیم، خالی از نکته‌های مثبت نیست، از آن جمله:

الف. بیشترین روایت‌های تفسیر، دارای سلسله سند هستند، با این که در بعضی موارد، اضطرابی در اسناد، به چشم می‌خورد، ولی با بررسی سند هر روایت [مانند دیگر کتاب‌های روائی] بی تردید این تفسیر نیز، یکی از منابع معتبر شیعه خواهد بود.

ب. روایت‌های اسباب نزول در این تفسیر یاد شده است. تردیدی نیست که سبب نزول در فهم مراد آیه کمک می‌کند.

ج. به آیات ناسخ و منسوخ توجه شده و روشن است که شناخت آیات ناسخ از بایسته‌های تفسیرقرآن کریم است.

د. در تأویل آیات متشابه قرآن، روایاتی از صادقین علیهما السلام یاد شده است که بی گمان پس از به دست آوردن درستی و نادرستی روایات، راهی معتبر برای فهم متشابهات خواهد بود.

هـ. بسیاری از روایت‌های تفسیر، چه روایت‌هایی که با سلسله سند یاد شده و چه روایت‌هایی که بدون سند ذکر شده‌اند، از لحاظ تاریخی، اعتقادی و اخلاقی و ادبی و هماهنگی با روایت‌های معتبر دیگر، دارای محتوای روایتی و عمق و متانت است و وجود برخی روایت‌های ضعیف و ناهمسو با تفکر ناب شیعی، نمی‌تواند ارزش روایات استوار آن را زیر سئوال ببرد.

هر چند این دسته از روایت‌های کتاب زیاد است ولی از باب نمونه موارد زیر را یاد می‌کنیم:

۱. «**حدثني ابي عن الحسن بن محبوب عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر** علیه السلام، **قال: قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **لا يزول قدم عبد يوم القيامة من بين يدي الله حتى يسأله عن أربع خصال عمرک فيما افنيته، و جسدک فيما ابليته و مالک من اين كسبته و اين وضعته و عن حبنا اهل البيت**».

پدرم از ابن ابی عمیر، از حسن بن محبوب از ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر علیه السلام

روایت کند، فرمود: پیامبر فرمود: هیچ بنده ای در روز قیامت در محضر پروردگار، نمی‌تواند گام بردارد مگر این که از چهار چیز از او پرسش می‌شود:

عمرت را در چه راه فانی کردی؟

بدنت را در چه راه به کار انداختی؟

مال خود را از کجا به دست آوردی و در کجا مصرف کردی؟

و از محبت ما اهل بیت؟

۲. حدیث ثقلین: این حدیث را پیامبر در **حجة الوداع** در یک خطبه طولانی ایراد فرمود:

«**اني تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتي ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض**».

موضوع این حدیث، سفارش پیامبر در مورد قرآن و اهل بیت است و در تفسیر قمی، با چندین تقریر و اختلاف در عبارت‌ها، از طریق علی بن ابراهیم یاد شده است. این حدیث مورد اتفاق شیعه وسنی است و با تواتر معنوی از شیعه و سنی با اندک تفاوت در عبارت نقل شده است. در منابع اهل سنت در کتاب‌های زیر، به شرح در مورد این حدیث صحبت شده است:

الف. صحیح بخاری، ج۲/ ۱٤٥، ۱٥۹؛ ج۳/ ۷۹؛ ج٤/ ۸۷ [باب الحوض].

ب. صحیح مسلم، ج۲ / ۲٤۹ـ ۲٥۲.

صحیح بخاری در ذیل این حدیث می‌نویسد: «**قال القاضي عیاض، احادیث الحوض صحیحة و الایمان به فرض و التصدیق به من الایمان، متواتر النقل، رواه الخلائق من الصحابة**».

حدیث حوض از نظر سند صحیح و ایمان به آن واجب و تصدیق آن جزء ایمان است و روایت آن متواتر است که گروه زیادی از صحابه آن را نقل کرده‌اند.

۳. «و حدثني ابي، قال: حدثني هارون بن مسلم عن مصعدة بن صدقه، قال، سئل رجل اباعبدالله ﷺ عن قوم من الشيعة يدخلون في اعمال السلطان و يعملون لهم و يحبونهم و يوالونهم، قال: ليس هم من الشيعة و لكنهم من اولئک، ثم قرأ ابو عبدالله ﷺ، هذه الآية، لعن الذين كفروا من بني اسرائيل...».

از امام صادق ﷺ درباره گروهی از شیعیان پرسش شد که در شمار کارمندان سلطان در آمده‌اند و برای آنان کار می‌کنند و آنان را دوست می‌دارند و از آنان پیروی می‌کنند! امام فرمود: آنان شیعه نیستند، بلکه از آنانند».

کاستی‌های تفسیر قمی

۱. نامعلوم بودن نویسنده تفسیر، بی گمان در بی اعتباری آن نقش دارد.

۲. جدا نبودن گفته‌های تفسیری نویسنده و علی بن ابراهیم و روایت‌های معصوم سبب می‌شود که برخی مطالب آن، از نظر حجت بودن شرایط لازم را نداشته باشند.

۳. روایت‌های تفسیری فاقد سند، منبع و یا روایت‌های مستند اما دارای اضطراب و نارسایی متن، از دیگر کاستی‌های این تفسیر است.

٤. روایت‌های اسرائیلی و گاه ساختگی در تفسیر، کما بیش، به چشم می‌خورد و این امر بیانگر این است که تفسیر اعتبار لازم را ندارد، چنان که در ادامه این مقاله به برخی روایات ساختگی اشاره خواهیم داشت.

روایت‌های ساختگی در تفسیر قمی

همان گونه که یاد شد، تفسیر نسبت داده شده به علی بن اباهیم بن هاشم قمی، از روایت‌های ساختگی خالی نیست، به گونه‌ای که با باورهای دینی و باورهای مذهبی و یا با تمامیت قرآن و یا با عقل سلیم ناسازگارند.

الف. در تفسیر آیه شریفه: ﴿**ان الله لا یستحیي أن یضرب مثلاً ما بعوضة...**﴾ روایتی را با سلسله سند و بیان زیر نقل می‌کند:

«**قال حدثني ابي عن النضر بن سوید عن القسم بن سلیمان عن المعلی بن خنیس، عن ابي عبدالله** علیه‌السلام **ان هذا مثل ضربة لامیرالمؤمنین** علیه‌السلام **فالبعوضة امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **و ما فوقها رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله...».

آن‌گاه دلیلی بر اثبات این مدعا از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌شود و آن دلیل تمسک به تأویل دو آیه از قرآن کریم است.

روشن است که این روایت با آن که از طریق علی بن ابراهیم و با سلسله سند نقل شده است، توهین به مقام علی علیه‌السلام و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود و این تفسیر، تفسیری غریب و زننده است.

ب. در تفسیر آیه: ﴿**کنتم خیر امةاخرجت للناس...**﴾ روایتی را از علی بن ابراهیم با بیان زیر نقل می‌کند:

«پدرم از ابن ابی عمیر از ابن سنان روایت کند: مردی نزد امام صادق علیه‌السلام این آیه را تلاوت کرد».

حضرت فرمود: خیر امت امیرالمؤمنین و حسنین را می‌کشند؟

قاری گفت: فدایت شوم پس این آیه چگونه نازل شده است؟

حضرت فرمود: ﴿**کنتم خیر ائمة تخرجون للناس**﴾ نازل شده است. آیا نمی‌بینی که خداوند امامان را در قرآن توصیف کرده و فرموده: ﴿**تأمرون بالمعرف و تنهون عن المنکرو تومنون بالله**﴾.

این روایت نیز از طریق علی بن ابراهیم نقل شده، ولی نتیجه آن، پذیرفتن وقوع تحریف در قرآن است. یعنی اصل آیه ﴿**کنتم خیر ائمة**﴾ بوده، ولی مردم این آیه را تحریف کرده و به ﴿**خیر امة**﴾ تبدیل کرده‌اند.

ج. در تفسیر آیه شریفه: ﴿**و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة**﴾ آمده است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مؤمنان هرگز ذلیل نبودند، زیرا پیامبر در بین آنان بوده است، بلکه نزول آیه این است، ﴿**و لقد نصرکم الله ببدرو انتم ضعفاء**﴾ این آیه نیز دلالت بر تحریف قرآن دارد و گذشته از آن، سست و متزلزل است و صدور چنین روایتی از امام معصوم دور است».

د. روایت مفصلی را از امام باقر علیه‌السلام که ترجمه آن این است: «علی بن ابراهیم گوید: پدرم از عثمان بن عیسی از ایوب از محمّد بن مسلم از ابوجعفر علیه‌السلام روایت کند که گوید: من با ابوجعفر علیه‌السلام در مسجد الحرام نشسته بودم، طاووس در یک طرف مسجد با اصحابش سخن می‌گفت و پرسید: آیا می‌دانی در چه روزی نصف مردم کشته شد؟

ابو جعفر علیه‌السلام پاسخ داد و بعد فرمود: بگو ربع مردم کشته شد.

طاووس این را گفت و بعد پرسید: آیا می‌دانی با قاتل چه شد؟

امام فرمود: این خود یک مسأله است.

چون شب به صبح رسید، من خدمت ابو جعفر علیه‌السلام رسیدم و امام را در حالی ملاقات کردم که لباس‌هایش را پوشیده و جلوی منزل نشسته بود و انتظار می‌کشید که غلام اسبش را زین کند. سپس آغاز به حدیث کرد. پیش از آن که من چیزی از او بپرسم.

سپس فرمود: همانا در هند یا ماورای هند، مردی است که به یک پای خود بسته شده و لباس پشمینه به تن دارد. ده مرد موکل اویند. هرگاه یکی از موکلان بمیرد، اهل قریه فرد دیگری را به جای او می‌گمارند. پس مردم همه می‌میرند و آن ده نفر کم نمی‌شوند. چون آفتاب طلوع کند، آن ده نفر، وی را جلوی آفتاب قرار می‌دهند و مردی از او می‌گذرد و می‌پرسد: تو کیستی ای بنده خدا؟ وی سرش را بالا می‌کند و نگاهی به آن مرد می‌اندازد و می‌گوید: آیا تو احمق‌ترین

مردم هستی، یا دانا ترین مردم؟ همانا من از روزی که دنیا استوار شد، در این جا ایستاده‌ام و هیچ کس تا کنون این سئوال را از من نکرده است. تو کیستی؟

آن‌گاه امام فرمود: مردم گمان می‌کنند او فرزند آدم است».

محتوای این روایت، نه هدایتی است و نه نشان از باوری اصیل و سازنده دارد، بلکه مایه وهن شریعت و معارف دینی است و بی شک آنان که در صدد بد جلوه دادن معارف اسلامی و شیعی بوده‌اند، این گونه خرافات را وارد روایات کرده‌اند!

امید است اهل تعهد و تحقیق، با همت و اراده خویش مطالب بی اساس را از دامن متون و منابع شیعی بزدایند.[1]

پژوهشی پیرامون تفسیر قمی با قلم محقق ارجمند سید احمد موسوی

تفسیر علی بن ابراهیم قمی[متوفی بعد از ۳۰۷] بدون شک یکی از معروفترین مصادر تفسیری امامیه بشمار می‌آید. لااقل، در پنج شش قرن اخیر، کمتر کتابی در تفسیر سراغ داریم که تمام یا قسمت اعظم این تفسیر را ـ البته از همین کتاب موجود ـ در خود جای نداده است.

این تفسیر، از سالهای نخست ظهور کم و بیش در متون علمی امامیه راه یافت، و اگر چه نقل از آن، حتی در منابع تفسیری مانند مجمع البیان مثلاً ـ به صورت پراکنده و مختصر است. ولی در چند قرن اخیر بعنوان یکی از متون اصلی تفسیر درآمده است.

فرق دیگر در این است که نزد پیشینیان احتمالاً نسخه اصلی خود تفسیر

---

۱. تفسیر قمی در ترازوی نقد، حسن شریفی، محمد حسین مبلّغ، مجله پژوهش‌های قرآنی، ش ۵و۶، بهار و تابستان ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۳۶۱-۳۳۲.

علی بن ابراهیم موجود بوده، ولی اینک آنچه در اختیار ماست کتاب دیگری است از مؤلف دیگر. با اعتراف به اینکه این شخص، بیشترین قسمت کتاب خود را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته است.

محور اصلی بحث ما در این گفتار پیرامون همین حقیقت است، ان شاءالله، و فعلاً از جهات دیگر بحث پیرامون کتاب و سنجش روایات آن و چگونگی وصول آن، و بیان مواضع سقط و تحریف چشم می‌پوشیم. این کتاب نیاز به تحقیق دقیق علمی دارد، که امیدواریم زمینه آن برای عزیزان محقق فراهم شود. و در مقدمه کتاب، متعرض جهات مختلف آن شوند.

اهمیت این بحث با قطع نظر از شهرت کتاب در صحت خط کلی آن ـ خط تأویل ـ در مکتب تفسیر امامیه، بعلاوه تصحیح روایات و توثیق راویان آنها، جلوه می‌نماید. در مقدمه کتاب[ج۱، ص٤] می‌خوانیم: «**و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهي الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا، عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولایتهم و لایقبل عمل الابهم...**».

برخی از بزرگان این عبارت را به معنای شهادت علی بن ابراهیم به صحت جمیع روایات کتاب می‌دانند.[۱] و جمعی دیگر از آن، توثیق جمیع راویان کتاب را استظهار می‌نمایند.[۲] این نکته اخیر ارزش جدیدی به این کتاب داده است.

هدف کلی بحث

هدف کلی ما از طرح بحث، این است که کتابی که امروز به نام «تفسیر علی بن ابراهیم»، یا «تفسیر القمی» در دسترس است، کتاب مستقل دیگری است و مؤلف آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم معروف است.

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ٦٨.

۲. معجم رجال الحدیث،ج ۱، ص ٤٩، و هم‌چنین مصادر سابق.

اما اینکه مؤلف آن و نام اصلی کتاب چیست؟ هنوز به نتیجه واضحی در این زمینه نرسیده ایم. بحث ما فعلاً در این جهت نیست، بلکه بحث منحصر در جهت اول است که با مطالعه کل کتاب و ملاحظه شواهد خارجی، این مطلب کاملاً روشن می‌شود که کتاب حاضر تألیف علی بن ابراهیم معروف نیست.

تذکر این نکته ضروری است: ارقام صفحات بر اساس چاپ دوجلدی کتاب زیر عنوان: تفسیر القمی ـ که ابتداءً در نجف چاپ، و سپس در قم افست شده می‌باشد.

دور نمای کلی

با تأمّل کامل در کتاب حاضر، بخوبی واضح می‌شود این کتاب، به استثنای خطبه و مقدمه نسبتاً طولانی مجموعه ای است از:

۱. تفسیر علی بن ابرهیم معروف، که در حدود هفتاد و پنج درصد کتاب را تشکیل می‌دهد.

۲. تفسیر ابوالجارود، که تقریباً بیش از پانزده درصد کتاب را تشکیل می‌دهد.

۳. روایات متفرقه دیگر، که مؤلف کتاب، از مشایخ خود نقل کرده است.

مؤلف از معاصران مرحوم کلینی ـ صاحب کافی ـ بلکه اندکی بعد از او است، و بدین جهت از عده ای از مشایخ کلینی، حدیث نقل کرده است. ولی خصوص علی بن ابراهیم را درک نکرده، و تفسیر او را با واسطه نقل می‌نماید، واسطه مذکور: ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن **حمزة** بن موسی بن جعفر علیه‌السلام[1]، و تاکنون ناشناخته است.[2]

---

۱. نام این شخص یکبار و در اول تفسیر سوره مبارکه فاتحه آمده است.

۲. مراد جهالت به اصطلاح علمای رجال است. یعنی از نظر وثاقت و صلاحیت اعتماد مجهول است. نام شخص مذکور به جهت انتساب به خاندان رسالت، در غالب کتب انساب سادات آمده. رک: الذریعه، تفسیر القمی.

خط کلی تفسیر، خط تأویل است کـه ریـشه در خـط غلـو دارد. پـاره ای از عبارات کتاب، معلوم نیست از خود مؤلف است، یا از کلمات علـی بـن ابـراهیم، کتاب موجود از نظر سند یا متن دارای اختلال و اختلاف فراوان بـا بقیـه مـصادر است.

علت اشتباه

اما اینکه چرا این کتاب، دراین چندین قرن اخیر، بـه نـام «تفـسیر علـی بـن ابراهیم» مشهور شده است، می‌توان به چند نکته توجه کرد:

۱. عده‌ای از محققین اخیراً به این مطلب پـی بـرده، و بـه آن تـذکر داده‌انـد، مانند مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانقدر«الذریعه»، کـه در مـتن و پـاورقی تحقیق مفصلی در این باره فرموده‌اند. نگارنده در کتابخانـه شخـصی آن مرحـوم، نسخه چاپی کتاب را دیده که خود با خط قرمز، سعی در جدا نمودن تفسیر علـی بن ابراهیم از تفسیر ابوالجارود نموده‌اند. البته ایـن کـار در تمـام کتـاب صـورت نگرفته است.

۲. بدون شک تفسیر علی بن ابراهیم، جـزء کتـاب معـروف امامیـه بـوده، و تاچندین قرن بعد از مؤلف آن نیز میان دانشمندان وجود داشته است مثلاً: مرحوم سید بن طاووس، که بیش از سه قرن بعد از مؤلـف بـوده، آن را داشـته و چنـین توصیف می‌نماید: «**وجميع الكتاب اربعه اجزاء في مجلدين**».[1] از سـوی دیگـر چـون کتاب حاضر مشتمل بر بیشترین قسمت تفسیر علی بن ابراهیم مخـصوصاً کـه از اول قرآن کریم، با تفسیر علی بن ابراهیم شروع، و دقیقـاً تـا آیـه ٤٩ از سـوره آل عمران[2] فقط از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌نماید، و از این‌جا به بعـد از تفـسیر

---

۱. سعد السعود، ص۸۷ .

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص۱۰۲.

ابوالجارود، و از آیه ٥٤ از سوره نساء از روایات دیگر استعانت جسته، این تصور را در اذهان آورده که کتاب فعلی همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم است.

۳. برخی عبارات کتاب، این تصور را در ذهن می‌آورد که گوینده عبارات مذکور، علی بن ابراهیم است، مثلاً: بلافاصله بعد از آیه می‌گوید«حدثنی ابی....» که ظاهراً قائل همان علی بن ابراهیم است. توضیح آن‌که در این کتاب غالباً عبارات علی بن ابراهیم را با این تعبیر مشخص می‌نماید: «و قال علی بن ابراهیم فی قوله...» و گاه، بعد از آیه می‌گوید: «قال: فانه حدثنی ابی....» و نظائر این عبارات. ولی در برخی موارد، همانطور که در بالا آمد، بلافاصله می‌گوید: «حدثنی ابی....» که دلالت دارد مؤلف علی بن ابراهیم است. البته درنظر ما، در اینگونه موارد، یا کلمه «قال» مثلاً، حذف شده است، یا تتمه کلمات سابق علی بن ابراهیم است.

٤. کتاب فعلی اگر چه همان تفسیر معروف نیست، ولی بهر حال مشتمل بر آن است، به این معنی که آگاهان به اسانید و طبقات، می‌دانستند کتاب مذکور از آن علی بن ابراهیم نیست، ولی چون از اول سوره حمد تا آخر قرآن، همه جا از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده، همین قسمت ها را تفسیر علی بن ابراهیم می‌دانسته، و بعنوان تفسیر او مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. برخی شواهد صحت این مدعا را تأیید می‌نماید.

۵. احتمالاً نام مؤلف، شباهتی به نام علی بن ابراهیم داشته که موجب این اشتباه گردیده است. یک سئوال مهم دیگر باقی می‌ماند: آیا همه تفسیر علی بن ابراهیم در این کتاب درج شده است؟ فعلاً تا یافتن نسخه اصلی تفسیر علی بن ابراهیم، نمی‌توان جواب قطعی و روشن به این سئوال داد. ولی با مراجعه به متون دیگر می‌توان نمونه‌هایی یافت که بعنوان تفسیر علی بن ابراهیم یاد شده اما در تفسیر مذکور وجود ندارند، برای مثال: مرحوم ابن طاووس در کتاب سعد

السعود[1] روایتی را از علی بن ابراهیم نقل می‌نماید که در کتاب حاضر نیامده است.

شواهد و ادله

به نظر می‌رسد، اگر کتاب فعلی، بصورت تحقیقی و دقیق با تأمل و موشکافی اسانید و متون، چاپ شود خود مطالعه و نظر در کتاب، صددرصد نظر ما را تأیید خواهد نمود، و اصولاً نیازی به نوشتن مقاله ای در این جهت نخواهد بود، ولی فعلاً که کتاب به صورت فعلی در دسترس است ناگزیر از اقامه شواهد و ادله موجود در خود کتاب می‌باشیم:

۱. مؤلف پس از خطبه کتاب تفسیر را بدینگونه آغاز می‌نماید: «**اقول: تفسير بسم الله الرحمن الرحيم، حدثني ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر**[عليه‌السلام]**، قال: حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم قال: حدثني ابي** رحمه‌الله **عن محمّد بن ابي عمير**». این نکته که مؤلف، علی بن ابراهیم را درک نکرده، و از او بواسطه نقل می‌نماید در کتاب فعلی با اینکه نسخه کاملاً صحیحی نیست کاملاً مشهود است، به این معنی که در هیچ جای کتاب فعلی، تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم» و یا مشابه آن را ندارد، بلکه در همه جا:«و قال علی بن ابراهیم...» دارد.

۲. دقیقاً به خلاف روایات علی بن ابراهیم، هرجا از مشایخ خود ـ مانند: احمد بن ادریس، محمّد بن جعفر.. نقل می‌نماید، تماماً با تعبیر: اخبرنا، حدثنا، می‌باشد، و در تمام این موارد حتی در یک مورد تعبیر: قال، ندارد.

۳. مؤلف، در خلال کتاب، بسیار زیاد از افرادی نقل می‌نماید که علی بن ابراهیم حتی یک روایت از آنها نقل نکرده است. مؤلف از ابن عقده[متوفی ۳۳۳]

---

۱. سعد السعود، ص ۱۲۱.

از بزرگان زیدیه، تفسیر ابوالجارود را نقل می‌نماید، کـه ایـن شـخص عـلاوه بـر اینکه بیست و اندی سال پس از علی بن ابراهیم فوت کرده، در هیچ یک از کتب مشهور، روایت علی بن ابراهیم از او را نـداریم، و هـم‌چنـین: محمّـد بـن همـام بغدادی[متوفی ۳۳۲یا۳۲٦] و احمد بن ادریس[متوفی ۳۰٦] و دیگران که نامهـای آنان را خواهیم آورد. توضیح نکته ای در این‌جا ضروری است: وقتی ما می‌گوییم در کتب مشهور، علی بن ابراهیم از این افراد نقل نکرده است، مـراد مـا کتابهـای حدیثی معروف میان امامیه به استثنای کتاب فعلی است، یعنی مـثلاً در کـافی، یـا کتب متعدد صدوق موردی نیست که علی بن ابراهیم از ابن عقده و یا محمّد بـن همام بغدادی روایت نماید[حال آن‌که روایت از این دو، در این کتاب فوق العـاده فروان است]. ولی طبیعی است، کـسانی کـه ایـن کتـاب را از علـی بـن ابـراهیم می‌دانند، وقتی به نام محمّد بن همام ـ مثلاًـ برخورد می‌کنند، او را جـزء مـشایخ علی بن ابراهیم به حساب خواهند آورد، و همین نکتـه منـشأ تـصور پـاره ای از کتابهای رجالی متأخر مانند: معجم رجال الحدیث شده، و لذا ایـن افـراد را ـ کـه نام آنها خواهد آمد ـ جزء مشایخ علی بن ابراهیم شمرده‌اند.

٤. در موارد زیادی، مؤلف سعی در مقارنه و مقایسه تفسیر علی بـن ابـراهیم با سایر روایات و تفاسیر ـ بویژه تفسیر ابوالجارود ـ می‌نماید. به این معنی تفسیر یک آیه را هم از علی بن ابراهیم نقل می‌کندو هـم از سـایر تفاسـیر، ایـن مـوارد بسیار فراوان و ما حسب قاعده خود، فقط به یک مورد کـه گویـای نکـاتی چنـد است می‌پردازیم.

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب[1] می‌فرماید: «**وذكر علي بن ابراهيم بـن هاشـم في كتاب التفسير تفصيل هذه الطبقات الثمانية الاصناف، فقال: فسرهم العالم** عليه السلام، **فقال:**

---

۱. تهذیب شیخ طوسی، ج ٤، ص ٤٩و ٥.

الفقراء هم الذين لا يسألون، لقول الله عزوجل في سورة البقرة..«للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسألون الناس الحافاً». والمساكين هم اهل الديانات[1] قد دخل فيهم الرجال والنساء و الصبيان. والعاملين عليها: هم السعاة والجباة في اخذها و جمعها و حفظها حتى يؤدوها الى من يقسمها. والمؤلفة قلوبهم، قال: هم قوم وحدوا الله و خلعوا عبادة من دون الله و لم تدخل المعرفة قلوبهم ان محمّداً رسول الله ﷺ فكان رسول الله ﷺ يتألفهم و يعلمهم و يعرفهم كيما يعرفوا فجعل لهم نصيباً في الصدقات لكي يعرفوا و يرغبوا. و في الرقاب: قوم لزمتهم كفارات في قتل الخطأ و في الظهار و في الأيمان و في قتل الصيد في الحرم و ليس عندهم ما يكفرون و هم مؤمنون فجعل الله لهم سهماً في الصدقات ليكفر عنهم. والغارمين: قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعة الله من غير اسراف فيجب على الامام ان يقضي عنهم و يفكهم من مال الصدقات. و في سبيل الله: قوم يخرجون في الجهاد و ليس عندهم ما يتقوون به او قوم من المؤمنين ليس عندهم ما يحجون به او في جميع سبل الخير، فعلى الامام ان يعطيهم من مال الصدقات حتى يقووا على الحج و الجهاد. و ابن السبيل: ابناء الطريق، الذين يكونون في الاسفار في طاعة الله فيقطع عليهم و يذهب مالهم فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات».

این مطلب، در همین کتاب تفسیر قمی[2] چنین آمده است: «**ثم فسر الله الصدقات لمن هي و على من تجب فقال: «انما الصدقات...» فاخرج الله من الصدقات جميع الناس الا هذه الثمانية الاصناف الذين سماهم الله و بين الصادق ﷺ منهم؟ فقال: الفقراء: هم الذين لايسألون و عليهم مؤنات من عيالهم، و الدليل على انهم الذين لايسألون قول الله في سورة البقرة «للفقراء الذين...» والمساكين هم اهل الزمانه من**

---

۱. شاید صحیح آن الزامات باشد.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

العميان و العرجان والمجذومين، و جميع الاصناف الزمني الرجال و النساء والصبيان. والعاملين عليها: هم السعاة والجباة في اخذها و جمعها و حفظها حتى يردوها الى من يقسمها و المؤلفة قلوبهم: قوم وحدوا الله و لم تدخل المعرفة في قلوبهم من ان محمّداً رسول الله ﷺ، فكان رسول الله ﷺ يتألفهم و يعلمهم كيما يعرفوا فجعل الله لهم نصيباً في الصدقات لكي يعرفوا و يرغبوا، و في رواية ابي الجارود، عن ابي جعفر عليه السلام، قال: المؤلفة قلوبهم: ابوسفيان بن حرب بن امية و سهيل بن عمرو و هو من بني عامر بن لؤي و همام بن عمرو و اخوه و صفوان بن امية بن خلف القرشي ثم الجشمي الجمحي، و الاقرع بن حابس التميمي، ثم عمراحد بني حازم، و عيينة بن حصين الفزاري، و مالک بن عوف، و علقمة بن علاقه[1] بلغني ان رسول الله [ﷺ] كان يعطي الرجل منهم مائة من الابل و رعاتها و اكثر من ذلک و اقل. رجع الى تفسير علي بن ابراهيم، في قوله: و في الرقاب: قوم قد لزمهم كفارات في قتل الخطأ و في الظهار و قتل الصيد في الحرم و في الايمان و ليس عندهم ما يكفرون و هم مؤمنون، فجعل الله لهم منها سهماً في الصدقات ليكفر عنهم. والغارمين قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعة الله من غير اسراف، فيجب على الامام ان يقضي ذلک عنهم و يفكهم من مال الصدقات. و في سبيل الله: قوم يخرجون في الجهاد و ابن السبيل: ابناء الطريق الذين يكونون في الاسفار في طاعة الله فيقطع عليهم و يذهب مالهم، فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات، و الصدقات تتجزى ثمانية اجزاء، فيعطي كل انسان من هذه الثمانية على قدرما يحتاجون اليه بلا اسراف و لا تقتير، يقوم في ذلک الامام، يعمل بما فيه الصلاح». در كتاب وسائل الشيعه شيخ حر عاملي پس از نقل روايت شيخ مي‌فرمايد: «ورواه علي بن ابراهيم في تفسيره عن الصادق عليه السلام نحو ما نقله الشيخ».[2]

---

۱. برای حفظ امانت، در عبارت منقوله هیچگونه دخل و تصرفی نکردیم ولی پاره‌ای از اسماء در این‌جا اشتباه آمده، که با مراجعه به کتب سیره و تفسیر – در ذیل آیه – نام صحیح آن‌ها درج شده است.

۲. وسائل الشيعه، ج ٦، ص ١٤٦.

این عبارت تأییدی است بر مطلب چهارم که در «علت اشتباه» گذشت.

۵. در موارد مقایسه تفسیر علی بن ابراهیم با دیگر متون، تعبیراتی را بکار می‌برد که بدون شک صراحت دارد که مؤلف کتاب؛ خود علی بن ابراهیم نیست.

اینک بیان پاره‌ای از آنها که صریح است:

الف: سوره آل عمران[ج۱/ص۱۲۰]: «**و في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر في قوله... و رجع الى تفسير علي بن ابراهيم، قال: و تراجع...**».

ب: جز اول، صفحه ۲۷۱: «**حدثنا احمد بن محمّد....**» بعد از نقل عبارت ابی لجارود گوید: «**رجع الى تفسير علي بن ابراهيم، قوله....**».

همین تعبیر یا شبیه آن را در همین جزء، صفحات:۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸٦[با این تعبیر: «رجع الحديث الى علی بن ابراهيم...]، در صفحات ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۱۳[با این تعبیر:«رجع الى رواية علی بن ابراهيم بن هاشم] در صفحات ۳٤٤، ۳۸۹.

ج: در جزء دوم، ص۳٦۰ در آخر روایتی از علی بن ابراهیم: «**فيه زيادة احرف لم تكن في رواية علي بن ابراهيم، حدثنا به محمّد بن احمد بن ثابث،....عن ابي بصير، في غزوة بني النضير، و زاد فيه: فقال رسول الله** ﷺ...».

د: در جزء دوم، ص ۳۳۹: «حدثنا ابوالعبّاس، قال: حدثنا محمّد بن احمد،قال: حدثنا ابراهيم بن هاشم، عن النوفلی، عن السكونی...» و معلوم است که علی بن ابراهیم به دو واسطه از پدر خود نقل نمی‌نماید. و در ص ۱۷۰ از جزءاول، از تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی نقل می‌نماید.

توضیحات

در این بخش به توضیح و تشریح اجزاء کتاب ـ در حد این گفتار ـ می‌پردازیم.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم[متوفی بعد از ۳۰۷]:

بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. کتاب و مؤلف آن، هر دو مشهور، و بی نیاز از تمجید و توثیق هستند. مؤلف کتاب او را درک نکرده و بواسطه ای که تا کنون ناشناخته است[۱]، از او نقل می‌نماید.

روش علی بن ابراهیم در این تفسیر، عمدتاً نقل روایت، چه مسند و یا مرسل است.

در بسیاری موارد نیز خود به شرح و تفسیر آیه، نقل حوادث تاریخی، و توضیح لغات می‌پردازد.

۲. تفسیر ابوالجارود:

دومین قسمت عمده کتاب را تشکیل می‌دهد. مؤلف آن: ابوالجارود زیاد بن المنذر[متوفی۱۵۰] و بعنوان رهبر یک فرقه زیدیه، بنام «جارودیه». چون کتاب او بصورت روایت از حضرت باقر علیه‌السلام است بعنوان «تفسیر الامام الباقر علیه‌السلام» نیز نام برده شده است.[۲]

مؤلف کتاب، در چهار مورد سند خود را به این کتاب، بیان نموده است، و در بقیه موارد با عبارت «وفی **روایة** ابی الجارود» از آن یاد می‌کند. در جزء اول، صفحات:۱۰۲، ۱۹۸، ۲۲٤، ۲۷۱، سند خود را به این طریق ـ با اندکی تغییر ـ نام می‌برد:

---

۱. مراد ناشناخته بودن شخص مذکور در مصادر فعلی رجالی است، در برخی روایات، علی بن حاتم قزوینی از این شخص با عنوان: ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم العلوی... نام برده است. [علل الشرائع، ج۱، ص۳۰٤، باب۲٤۷، العلة التی من اجلها نهی عن حثو التراب...].

۲. ر. ک. الفهرست لابن الندیم. والفهرست شیخ طوسی وسعدالسعود، ص ۱۲۲.

«**حدثنا احمد بن محمّد الهمداني، قال: حدثني جعفر بن عبدالله قال: حدثنا كثير بن عياش، عن زياد بن المنذر ابي الجارود، عن ابي جعفر محمّد بن علي** عليه‌السلام». همین طریق به عینه در فهرست شیخ و نجاشی آمده است.

۳. روایات متفرقه:

مراد از این عنوان روایاتی است که مؤلف شخصاً از مشایخ خود نقل می‌کند، و با عنوان: «حدثنا، اخبرنا...»، از آنها یاد می‌نماید.

البته در نسخه چاپی فعلی، بسیاری از اسانید را تصحیف، حذف،[1] اشتباه فرا گرفته و ما اینک در فکر ضبط صحیح همه روایات موجود در تفسیر، و تصحیح و توضیح آنها نیستیم، لذا یکی دو مورد را بخاطر نیاز شدید به توضیحات متعرض می‌شویم، و هدف ما آشنائی اجمالی با مؤلف و شناخت مشایخ او می‌باشد، اسامی آنان را به ترتیب حرف تهجی می‌آوریم.

۱. ابوالعبّاس: جزء دوم، صفحات:۳۲۲، ۳۳۹، ۳۹۵.

بعنوان: محمّد بن جعفر الرزاز، خواهد آمد.

۲. ابوالقاسم: جزء دوم، صفحه ۲۹٤.

احتمال اتحاد او با شخص آینده، نیاز به مراجعه بیشتر دارد.

۳. ابوالقاسم الحسنی: جزء دوم، صفحات: ۳۲٤، ۳۵۷، ٤۱۰.

ایشان ظاهراً راوی تفسیر فرات بن ابراهیم الکوفی برای مؤلف باشد. البته در ص۳۵۷ نام فرات حذف شده، ولی روایت مذکور در تفسیر فرات موجود است.

---

۱. برای نمونه، در جزء دوم، ص ۳۸۵: «حدثنا جفعربن احمد، قال: حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم، قال انی لا عرف...» و در این‌جا نیمی از سند حذف شده، به قرینه سایر موارد، و صحیح آن این است «...حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم، قال: حدثنا محمد بن علی، علی بن محمد بن الفضیل، عن ابی حمزه...».

و روایت ص ٤١٠ در تفسیر فرات فعلی موجود نیست.

٤. احمد بن ادریس: از مشایخ معروف کلینی، که بیش از همه از او نقل نموده است: جزء اول، صفحات: ٢٠٤، ٢١٨، ٢٥٣، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٤١، ٣٥٨، ٣٧٧، ٣٨١، و در جزء دوم، صفحات: ٢٢، ٥٢، ٦٥، ١٠٧، ١١٤، ١١٦، ١٥٥، ١٦٠، ٢٠٧، ٢٤٥، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٨٧، ٣٠١، ٣٢٧، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٦، ٣٦٤، ٣٦٧، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٥، ٣٨٨، ٣٩١، ٣٩٨، ٤٠٢، ٤٠٧، ٤٢٣، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٤٠.

این روایات به طرق مختلف و از مصادر گوناگون گرفته شده که تحقیق درباره هر یک نیاز به شرح مفصل دارد.

٥. احمد بن زیاد: جزء دوم، صفحه ٣٥٧.

احتمالاً اشتباه است، وصحیح آن: حمید بن زیاد است[1].

٦. احمد بن محمّد الشیبانی: جزء دوم، صفحات: ٢٢٨، ٤٣٠.

درمورد اول، نسخه مشوش است.

٧. احمد بن علی: جزء دوم، صفحات: ٦١، ١٢٠، ٢٦٧، ٣١٦، ٣٤٤.

٨. احمد بن محمّد بن موسی: جزء دوم، صفحه ٣٨٨.

٩. جعفر بن احمد: جزء اول، صفحات:١٩٩، ٢٠٠، ٢٧٩، ٣٨٣، جزء دوم، صفحات: ٢٢، ٤٠، ٤٧، ٤٨، ٥٥، ٢٠٤، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٧٩، ٢٨٦، ٣٠٢، ٣٢٩، ٣٦٧، ٣٨٥، ٤٠٨، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٩، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٣٤، ٤٥١.

در خلال این روایات، عمدتاً دو سند بیشتر تکرار می‌شود:

---

١. مرحوم آقابزرگ در پاورقی خود برکتاب تفسیر القمی، در الذریعه، احتمال داده است که ایشان،احمدبن زیاد بن جعفر همدانی باشد، ولی با توجه به شواهد موجود در کتاب، نظر ما اقرب الی الواقع است.

سند اول: جعفر بن احمد، عن عبدالکریم، بن عبدالرحیم عن محمّد بن علی، عن محمّد بن الفضیل، عن ابی **حمزة** الثمالی، احتمال قوی می‌رود، این طریق مؤلف به تفسیر ابی حمزه ثمالی[ثابت بن دینار] باشد.

سند دوم: جعفر بن احمد، عن عبیدالله [و یا عبدالله] بن موسی، عن الحسن بن علی بن ابی حمزه، عن ابیه، عن ابی بصیر، احتمال قوی می‌رود، این طریق مؤلف به تفسیر علی بن ابی حمزه،البطائنی معروف و یا پسرش حسن بن علی،باشد. اگر این احتمالات ـ و هم‌چنین احتمالات آینده ـ صحیح باشد، بدین وسیله مقداری از میراثهای امامیه در قرنهای دوم و اوائل قرن سوم، بوسیله این کتاب به ما رسیده است.

۱۰. حبیب بن الحسن بن ابان الاجری: جزء دوم، صفحه ۳٤۱.

احتمالاً همان حبیب بن الحسن باشد، که کلینی در سه مورد از جلد هفتم کافی، از او حدیث نقل کرده است.

۱۱. الحسن بن علی: جزء اول، صفحات:۳۵۵،۳٤٤،۳۳۵،۲۲۱ و جزء دوم، صفحات: ۳٤٦، ۳۵۲، ۳۹۳.

فرزند علی بن مهزیار معروف و از مشایخ ابن قولویه: و طبیعتاً بسیار بعید است مثل علی بن ابراهیم از او نقل کند.

۱۲. الحسین بن علی بن زکریا: جزء دوم صفحه ۱۵٤.

ظاهراً حسن بن علی بن زکریا عدوی[متوفی ۳۱۹] باشد.

۱۳. الحسین بن محمّد: جزء اول، صفحات: ۳۲۰،۱۹۹،۱٦۰،جزء دوم،صفحات:۱٤۸، ۱۵٤، ۱٦۱، ۱۹۷، ۲۰٦، ۲۵٦، ۳۰۱، ۳۷۷، ۳۹٦، ٤۱۷.

همان حسین بن محمّد الاشعری، از مشایخ معروف کلینی است.

۱٤. حمید بن زیاد: جزء دوم، صفحات: ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۹۳.

حمید بن زیاد نینوائی[متوفی ۳۱۰، یا ۳۲۰] از مشایخ معروف کلینی، وروایات موجود به طلحهٔ بن زید منتهی می‌شود، و با طرق اصحاب به کتاب طلحه مشابهت دارد.

۱۵. سعید بن محمّد: جزء دوم، صفحات ۲٤٥، ۲۹۲، ۲۹٤، ٤۰٦، ٤۰۸، ٤۰۹، ٤۱۰، ٤۱٤، ٤۱۷، ٤۱۸، ٤۲۳، ٤۳۲، ٤٥۰.

قابل ذکر است که تمام این روایات به ابن عبّاس منتهی می‌شود، و در حقیقت جزئی از تفسیر ابن عبّاس است. تفسیر ابن عبّاس طرق متعدد دارد،[1] و آنچه در کتاب فعلی است از طریق عطا، و یا طریق ضحاک بن مزاحم،[خصوص دو روایت اخیر، و روایت ص ٤۰٦] نقل شده است.

۱٦. علی بن جعفر: جزء دوم، صفحه ۲۰۲.

۱۷. علی بن الحسین [احتمالاً: ابوالحسن علی بن الحسین السعد آبادی المفسّر]: جزء اول، صفحه ۱٤۰، جزء دوم، صفحات: ۱۰۱، ۲۰٤، ۳٤۰، ۳٤٦، ۳٤۹، ۳٥۳، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ٤۱۳، ٤۲۷، ٤٥۰، ٤٥۱.

در تمام این موارد[بجز دو مورد مشکوک] از احمد بن محمّد برقی نقل می‌نماید.

۱۸. محمّد بن ابی عبدالله: جزء اول، صفحه ۳۸۸، جزء دوم، صفحات: ٥۹، ۲٥۳، ۳٤۲، ۳٥۱، ۳٦۰، ابوالحسن محمّد بن جعفر الاسدی[متوفی ۳۱۲] از مشایخ کلینی.

۱۹. محمّد بن احمد: جزء دوم، صفحات ۱۱۷، ۱۹۳، ۲۲۳. بعضی موارد آن مشکوک است.

۲۰. محمّد بن احمد بن ثابت: جزء دوم، ٤٤۲، ۳۰۳، ۳٤۹، ۳٦۰، ۳۷۰، ۳۷٥، ٤٥۱.

---

۱. ر ک: الاتقان،ج ۲، ص ۱۸۸و۱۸۹، چاپ قدیم.

۲۱. محمّد بن جعفر [ابوالعبّاس محمّد بن جعفر الـرزاز متـوفی ۳۱٦]: جـزء اول،صفحات:۳۳۹،۳۳۵،۳۱٤،۳۱۳جزء دوم صفحات: ۵۰، ٦۸، ۷٤، ۷۸، ۹۹، ۲۲۷، ۲۳٤، ۲۸٦، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱٤، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۱، ٤۰۹، ٤۲٦، ٤۲۹، ٤٤۱، ٤۵۱.

بسیاری از روایات فوق، ظاهراً از کتاب علی بن حسان هاشمی، از چهره‌های سرشناس خط غلو باشد.

۲۲. محمّد بن الحسن: جزء اول، ص ۱۸۲.

۲۳. محمّد بن عبدالله: جزء دوم، صفحه ۳٤٤.

۲٤. محمّد بن عبدالله الخمیری: جزء دوم، صفحات، ۲۵۵، ۳۰۹.

۲۵. محمّد بن عمیر: جزء اول، صفحات: ۲۸٤، ۲۸۸.

۲٦. محمّد بن القاسم بن عبید: جزء دوم، صفحات: ۳۰۸، ٤۲٤.

۲۷. محمّد بن همام [البغدادی، متوفی ۳۳۲ یـا ۳۳٦]: جـزء دوم، صـفحات: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰٦، ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰.

البته در موارد فوق، اشتباه و تحریف زیاد است نیاز شدید به تحقیق دارد.

تذکر این نکته بسی ضروری است که تعیین اسـماء فـوق بـر اسـاس ظـاهر اسامی و هم‌چنین بر اساس تشخیص مرحوم آقا بزرگ در الذریعه آمده است.

ولی اگر مؤلف کتاب شخص دیگری[احتمالاً: علی بن حاتم قزوینـی] باشـد در این صورت ممکن است علی بن الحسین[مثلاً] شخص دیگری باشد.

تمام آنچه ذکر شد، به اضافه بعضی عبارات که احتمالاً از خود مؤلف باشـد، و به اضافه خطبه و مقدمه کتاب، که مقدمه آن شباهتی با عبارات رسـالهٔ المحکـم و المتشابه دارد. این رساله به سید مرتضی و به نعمانی نسبت داده شده، ولی بعید نیست از آثار حسن بن علی بن ابی حمزه باشد.

جمع‌بندی و خلاصه گفتار

۱. کتاب موجود، تألیف علی بن ابراهیم مشهور نیست، اگرچه مشتمل بر قسمت‌های زیادی از تفسیر اوست.

۲. مرحوم صاحب الذریعه، نیز همین اعتقاد را دارد، ولی از طرف دیگر، جامع کتاب را همان ابوالفضل ـ که نام او یکبار در اول تفسیر آمده ـ می‌داند، واین اشخاص را که نام بردیم از مشایخ او بحساب می‌آورد. ولی به نظر ما مؤلف شخص دیگری است، و ابوالفضل مذکور، راوی تفسیر علی بن ابراهیم و طریق مؤلف به تفسیر مذکور است.

۳. عبارتی که در مقدمه آمده، از مؤلف است، نه از علی بن ابراهیم.

٤. هدف ما فقط نفی انتساب کتاب فعلی از علی بن ابراهیم است، تحقیق اسانید و متون کتاب نیاز فوق العاده شدید به مهارت فنی و وقت زیاد دارد.

۵. ارزیابی علمی خود تفسیر علی بن ابراهیم ـ که بیشترین قسمت کتاب را تشکیل می‌دهد ـ مبتنی بر شناخت واسطه، شناخت مؤلف، شناخت طریق انتشار و وصول کتاب به اصحاب است.[۱]

تفسیر علی بن ابراهیم قمی در دانشنامه جهان اسلام

تفسیری مأثور از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی[زنده در ۳۰۷]، محدّث وفقیه امامی. این کتاب در رجال نجاشی[ص۲٦۰] و فهرست طوسی[ص۲۰۹] به علی بن ابراهیم نسبت داده شده است و منقولاتی از آن در کتب قدما دیده می‌شود، از جمله در تهذیب الاحکام شیخ طوسی[ج٤،ص٤۹ـ۵۰]، مجمع البیان[ج۱،ص۳۷۷، ۳۸٤، ۳۹۰] و اعلام الوری طبرسی[ج۱، ص۲۹٦؛ نیز: شبیری، ص۵۰] و مناقب بن شهر آشوب[ج۳،ص۲۳٦،ج٤،ص۱٦۰].

---

۱. کیهان اندیشه، ص۹۳ ـ ۸۵ ، شماره ۳۲، آذر و دی ۱۳٦۹، سید احمد موسوی.

اکنون نسخه ای با عنوان تفسیر علی بن ابراهیم در دست است کـه نخـستین بار حسن بن سلیمان حلّی به نقل از شهید اول[متوفی ۷۸٤]منقولاتی از این نـسخه را دیده[ص٤١ـ٤٧] و سپس در کتب متـأخر، ماننـد بحـارالانوار، روایـات آن در ابواب مختلف پراکنده شده است. در این نسخه بارها عباراتی دیده می‌شود که به تفسیر علی بن ابراهیم ارجاع می‌دهد[برای نمونه قمـی، ج۱، ص۱۲۰، ۲۷۱، ۳۱۳، ج۲، ص ۳٦۰؛ نیز: آقابزرگ طهرانی، ج٤،ص۳۰٤ــ۳۰۵]. بعـلاوه ایـن تفـسیر از معاصران علی بن ابراهیم، هم‌چون احمد بن ادریـس[متـوفی۳۰٦] و حـسین بـن محمّد بن عامر و حمید بن زیاد[متـوفی ۳۱۰] و محمّـد بـن جعفـر رزّاز[متـوفی ۳۱٦]، نیز روایات بسیار دارد و حتی احادیثی از محدثّان متـأخر از وی هـم‌چـون ابن **عقدة** [۲٤۹ـ۳۳۲] و محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری و ابن همّـام اسـکافی [متوفی ۳۳٦]، در این کتاب دیده می‌شود که خود علی بن ابراهیم در هیچ سندی از آنها روایت نمی‌کند.

از سوی دیگر، در این کتاب درمواردی بسیار از مشایخ مهم علی بن ابـراهیم چون احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عیـسی بـن عبیـد و احمـد بـن ابـی عبدالله برقی، با واسطه‌ی معاصران علی بن ابراهیم نقل شده است. شـگفت آن‌کـه در سند دیگری، از ابراهیم بن هاشم، پدر و استاد اصلی علی بـن ابـراهیم، بـا دو واسطه روایت شده[ج۲،ص۳۳۹] و از معاصران وی چون محمّد بن یحیی و سعد بن عبدالله نیز با واسطه نقل شده است[ج۲،ص۳٤٤]. این قـراین و قـراین متعـدد دیگـر نـشان مـی‌دهـد کـه تمـامی تفـسیر موجـود از علـی بـن ابـراهیم نیـست [مددالموسوی، ص۸٤-۹٤].

آقابزرگ طهرانی نخستین کسی است که درباره‌ی عدم صحت انتـساب تمـام تفسیر موجود علی بن ابراهیم سخن گفته و بر این باور است که ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم، شاگرد علی بن ابراهیم که نامش در آغاز تفسیر موجود آمده،

روایات ابو الجارود، راوی مطالبی در تفسیر از امام باقر علیه‌السلام و دیگران را از اواسط جلد اول تفسیر درآن وارد کرده است[ج٤،ص٣٠٣]، اما شاهدی برای این نظر در دست نیست و عبّاس بن محمّد بن قاسم کسی جزیکی از مشایخ مؤلف کتاب نیست که در «طریق» مؤلف به علی بن ابراهیم قرار گرفته [مدد الموسوی،ص٩٣ـ ٩٤] و نام وی علاوه بر آغاز کتاب در میان نام راویان دیگر نیز ذکر شده است[ج٢،ص٢٩٧].

در طرف مقابل، در کتاب تأویل الآیات از تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری نقل شده است[برای نمونه: ص٩٠، ١٢٧، ١٦٥، ١٧٣] که اصلاً در این تفسیر نیست.

بنابراین تفسیر موجود نه در بردارنده‌ی تمام تفسیر علی بن ابراهیم است و نه تمام منقولات آن از وی است، بلکه کتابی است از مؤلفی دیگر که بیش از همه از تفسیر علی بن ابراهیم بهره گرفته، و در آن از طریق بیش از بیست راوی، روایات بسیاری از کتب و مصادر دیگر آورده است. حجم این دسته از روایات، در نیمه نخست مجلد اول تفسیر بسیار اندک است و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدانجا که در اواخر کتاب تقریباً به اندازه‌ی روایات منقول از تفسیر علی بن ابراهیم می‌شود.

در تفسیر موجود معمولاً پس از نقل از غیر علی بن ابراهیم، با آوردن نام علی بن ابراهیم به گونه‌ی صریح یا ضمیر، بازگشت متن به تفسیر علی بن ابراهیم یادآوری می‌شود[به جز ج١،ص٢٠٠ـ ٢٧١]. سید موسی شبیری زنجانی با توجه به اینکه اغلب راویان بخش دوم تفسیر، هم‌چون احمد بن ادریس و حسن بن علی مهزیار و محمّد بن جعفر رزّاز، از استادان علی بن حاتم قزوینی[زنده در ٣٥٠] بوده‌اند و هیچ راوی دیگری از این مجموعه افراد روایت نمی‌کند، مؤلف کتاب را علی بن حاتم می‌شناساند[به نقل از محمّد جواد شبیری،

ص۵۰؛ نیز: نجاشی، ص۳٦؛ طوسی، ۱٤۰۱،ج۳،ص۷۲؛ ابـن بابویـه، ج۲،ص٤٤٦، ۵۱۹]. ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم، نیز از مشایخ علی بن حاتم است[ابـن بابویه، ج۱، ص۳۰٤] و ممکن است منشأ اشتباه در انتساب کتاب، تبدیل نام علی بن ابی سهل ـ که همان علی بن حاتم اسـت ـ بـه علـی بـن ابـراهیم، بـه جهـت شباهت این دو اسم باشد.

قسمت عمده‌ی تفسیر موجود، نقل از تفسیر علـی بـن ابـراهیم اسـت، ولـی وجود نقلهایی در تأویل الآیات و برخی کتب دیگر از تفسیر علی بن ابراهیم ـ که با احادیث و مطالب تفسیر موجود تفاوتهای فراوانی دارد ـ سبب می‌شود کـه بـه آنچه از تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر موجود نقـل شـده، نتـوان اعتمـاد کامـل کرد[استرآبادی، ص۳۲، ۱٤۰، ۲۱٤، ۲۱٦؛ قس قمی، ج۱، ص۳۰، ۳۰۱،۱٤۰، ۳۰٦؛ ابـن طـاووس، ص ۱٦۸ ـ ۱٦۹، ۱۷۰ ـ ۱۷۱، قـس قمـی، ج۱، ص ۵۹، ۲۷۷؛ طبرسی، ۱٤۰۸، ج۲، ص۵۰۳، ٦۱٤؛ قس قمی ج۱، ص ٦٦، ۷۲؛ ابن شهر آشوب، ج٤، ص ۲۷۲؛ قس قمی، ج۱، ص ۱۵۵]. مقایسه‌ی اسناد علی بن ابراهیم در ایـن کتاب و اسناد علی بن ابراهیم در کتاب کـافی از دشـواریهای بـسیار ایـن تفـسیر حکایت می‌کند ـ از جمله از کوتاه بودن واسطه ها در بسیاری از اسناد[برای نمونه ←کلینی، ج۲، ص ۳۸۹؛ قس قمی، ج۱، ص۳۲] ـ و این امر سبب می‌گردد که در نقل از این کتاب احتیاط شود. چون این احتمال وجود دارد که علی بن ابـراهیم ـ که در اواسط عمر نابینا شده بود[نجاشی، ص۲٦۰] ـ مطالـب تفـسیری را بـرای شاگردان خود گفته و آنان آنها را نوشته و تنظیم کرده باشند. بنابراین کتاب تفسیر علی بن ابراهیم در اصل نسخه‌های مختلف داشته، از جمله نسخه‌ای از این تفسیر به روایت نوه‌ی مؤلف به دست ابـن طـاووس[ص۱۷۵] رسـیده اسـت و وی در وصـف ایـن مـی‌گویـد کـه جمیـع کتـاب در چهـار جـزء در دو مجلـد واقـع است[نیز←گلبرگ، ص٥٤٤]، ولی در تفسیر موجود نشانی از اجزا دیده نمی‌شود.

دیدگاهی رجالی درباره‌ی اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد که با تکیه بر عبارت «**وَ نحنُ ذاکرون و مُخبرون بما ینتهي الینا ورَواهُ مشایخُنا و ثقاتنا عن الذّین فرض الله طاعتهم...**» در مقدمه آن[ج۱، مقدمه، ص٤]، بر وثاقت تمامی افراد اسناد این تفسیر به شرط اتصال روایت به معصومان علیهم‌السلام تأکید می‌کند و این تفسیر را از مصادر مهم رجالی می‌داند[حرّ عاملی، ج۳۰، ص ۲۰۲؛ خوئی، ج۱، ص٤٩ـ٥٠]. اگر عبارت مذکور افاده‌ی حصر کند و گوینده‌ی آن علی بن ابراهیم باشد، تنها ناظر به مواردی است که از علی بن ابراهیم نقل شده و علاوه بر وثاقت، بر پایه‌ی مبانی علم رجال و روایت حدیث، بر شیعه بودن راویان نیز دلالت دارد. ولی گوینده‌ی عبارات فوق معلوم نیست و بعلاوه، روشن نیست که این گواهی ناظر به تمام افراد سلسله‌ی اسناد کتاب باشد. به نظر می‌رسد این عبارت تنها به مشایخ مستقیم یا مؤلفان کتب مأخذ تفسیر اشاره دارد، زیرا در اسناد موجود حتی در مواردی که از علی بن ابراهیم نقل شده، روایات مسلّم الضعف فراوان دیده می‌شود. روایات مرسل نیز در کتاب بسیار است[برای نمونه←ج۱، ص۲۰، ۳۰، ٩٤، ١١٤، ج۲، ص٤٠٦، ٤١٠، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٣٤]. از سوی دیگر، با توجه به اینکه علی بن حاتم با وجود وثاقت با تعبیر «یروی عن الضعفاء» وصف شده[نجاشی، ص ٢٦٣]، پذیرش توثیقات وی دشوار است.

در تفسیر موجود، بجز تفسیر علی بن ابراهیم، احادیث بسیاری از تفسیر ابوالجارود با عنوان «**وفي روایة ابي الجارود**» نقل شده که گاه سند کامل هم همراه نام وی ذکر شده است[برای نمونه ←ج۱، ص۱۰۲، ۱۹۸، ٢٢٤، ٢٧١]. مآخذ دیگر این تفسیر چندان روشن نیست، ولی با دقت در تسلسل اسناد کتاب و مقایسه‌ی آنها با یکدیگر و با کتب رجال، مآخذ احتمالی کتاب را می‌توان به دست آورد: مراجع معتبری چون نوادر احمد بن محمّد بن عیسی، محاسن احمد بن ابی عبدالله برقی، نوادر الحکمهٔ محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری،

و چند کتاب تفسیری از جمله تفسیر فرات کوفی، تفسیر قرآن ابوحمزهٔ ثمالی، تفسیر علی بن مهزیار، تفسیر معلّی بن محمّد، تفسیر گمنام عبدالغنی بن سعید ثقفی که به تفسیر ابن عبّاس منتهی می‌شود، تفسیر الباطن علی بن حسّان هاشمی که از غالیان بوده و شدیداً تضعیف شده است، و تفسیر قرآن حسن بن علی بن ابی حمزه که خود و پدرش از رؤسای واقفه‌اند[قمی، ج۲، ص۴۰، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۵۱، ۴۲۲؛ ابن حجر عسقلانی، ج۳، ص۲۹۱؛ نجاشی، ص۲۵۱؛ ابن داوود حلّی، ص۲۶۱؛ کشی، ص۵۵۲، ش۱۰۴۲].

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات، به آسانی دست کشیده است. کتاب از تفاسیر تأویلی شمرده شده و تأویلهای دور از ذهن در آن بسیار است[برای نمونه← ج۱، ص۳۵، ۲۰۳]، از این رو بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت یا مثالب دشمنانشان تفسیر شده که معنای باطنی آیات به شمار می‌آیند. در این تفسیر تنها روایات گردآوری نشده است بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات بتفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر و مباحث فقهی حجم گسترده‌ای از کتاب را تشکیل داده است. گاهی معانی مختلف واژه‌های مشترک در قرآن ذکر شده[برای نمونه←ج۱، ص۳۰، ۳۲، ۳۵] و از آیات دیگر و روایات و اشعار شاعران بر تفسیر یک آیه دلیل اقامه شده[برای نمونه← ج۱، ص۴۶، ۱۳۲، ۲۳۱، ۳۰۹، ۳۸۸، ج۲، ص۸۵ـ۸۷] و گاه به نظر عامه اشاره شده است[برای نمونه← ج۱، ص۷۰، ج۲، ص۷۹، ۸۵، ۹۹، ۱۴۲، ۲۲۶]. در مقدمه تفسیر موجود، مباحث کلی علوم قرآنی به صورت تقسیم بندی آیات درحدود پنجاه عنوان به نقل از علی بن ابراهیم مطرح شده، سپس با ذکر آیه یا آیه‌هایی به توضیح این عناوین پرداخته شده است. آشفتگی این مقدمه و عدم تطابق کامل فهرست عناوین با شرح آن حاکی از وجود اختلالی در کتاب است.

در این مقدمه از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و سبک خاصی در قرآن به نام منقطع معطوف سخن رفته[←ج۱، ص۳۲، ٤٦، ٥١ــ٥٢، ٩٦، ١٦٧، ج۲، ص١٤٩] و گفته شده که ترتیب آیات در هنگام جمع آوری آنها به هم خورده است[ج۱، ص۸، ۱۱۸، ج۲، ص ۳۱۵].

علی بن ابراهیم از تحریف قرآن سخن گفته[ج۱، ص۱۰ـ۱۱] و آیاتی را ذکر کرده است که تأویل آن در تنزیل یا با تنزیل یا قبل از تنزیل با بعد از تنزیل است[ج۱، ص۱۳، ١٤، ٩٦، ١٤٢، ج۲، ص٦٨] وی از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیر اسلامی مانند بت پرستان و زنادقه و دهریه[ج۱، ص۲۰۵، ۲۳٦، ج۲، ص ۷۸] وبرخی از فرق اسلامی مانند معتزله، قدریه ـ که به نظر وی همان مجبره‌اند ـ و نیز دیدگاههای نادرست دیگر استفاده می‌کند[ج۱، ص۱۷ـ۲۵، ۲۱۲، ج۲، ص٦٠، ۸۹، ۳۹۸] و با آوردن روایاتی اجمالاً به مذهب امرٌ بین امرین اشاره می‌نماید. روش تفسیر قرآن به قرآن، با دیدگاهی تأویلی، در مواضع بسیاری از تفسیر دیده می‌شود[ج۱، ص۳۵، ۱۵۷، ۲۳۱، ۳۸۸، ج۲، ص١٧٦]. دیدگاه جریان آیات ـ که به گسترش آیات از موارد شأن نزول ناظر است[جری انطباق] ـ نیز در این تفسیر مشاهده می‌شود[ج۱، ص ۱۵۷، ج۲، ص٤٦، ٨٤، ٩٦، ۲۹۵، ۳۹۹]. واژه‌های فارسی یا معرّب کنادیج[جمع کندو]، انابیر[جمع انبار؛ج۱، ص٣٤٦]، فولاذ[ج۲، ص۱۲۰] و مادیانه [ج۲، ص ۱۲۲] می‌تواند نشانه‌ی غیر عرب بودن مؤلف کتاب باشد. هم‌چنین به کار بردن صیغه‌ی فعل جمع در جایی که فاعل اسم ظاهر باشد[هم‌چون «قُلنَ ازواجُه»] بر طبق گویش غیر معروف عربی در مواردی از کتاب دیده می‌شود[برای نمونه ←ج۱، ص۲۹۱، ۲۹۷، ج۲، ص ۵۰، ۲۰۲، ۲۹۱].

مقدمه تفسیر با رساله‌ای در علوم قرآنی به نام محکم و متشابه شباهتهای بسیاری دارد. رساله‌ی مذکور منسوب به سید مرتضی علم الهدی است[آقا بزرگ

طهرانی، ج۲، ص ۱۵٤، ج٤، ص ۳۱۸] و متن کامل آن در جلد نود بحارالانوار[ص۱ـ۹۷] درج شده است. این رساله، روایت واحد مفصّلی است از حضرت علی علیه‌السلام به نقل از نعمانی در تفسیر قرآن که با یک سند متصل به امام صادق علیه‌السلام می‌رسد. در سند روایت نام راویان ضعیفی چون حسن بن علی بن ابی حمزه دیده می‌شود. در این رساله نخست فهرست انواع آیات قرآنی ذکر شده که با فهرست عناوین تفسیر شباهت بسیاری دارد، ولی فهرست روایت نعمانی دقیق‌تر و منظم‌تر است. مقایسه‌ی شرح تفصیلی عناوین در دو کتاب از گستردگی روایت نعمانی حکایت می‌کند؛ حتی مباحث تازه‌ای هم‌چون وجوه معایش خلق[مجلسی، ج۹۰، ص٤٦ـ٤۹] و حدود فرایض[همان، ج۹۰، ص٦۲ـ٦٤] در این روایت دیده می‌شود که در مجموع حجم رساله را به پنج برابر مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم رسانده است. در بحار پس از نقل رسالهٔ نعمانی، از رساله‌ای مشابه، تألیف سعد بن عبدالله اشعری نام برده شده که مطالب آن با ترتیبی دیگر مشابه مطالب این روایت است. دو باب از این رساله در بحار الانوار[ج۸۹، ص٦۰ـ ۷۳] نقل شده که بی شباهت با مباحث تفسیر قمی نیست و نیز مطالبی دیگر از آن به نام تفسیر سعد بن عبدالله در مجلدات مختلف بحار نقل شده است[برای نمونه←مجلسی، ج۸۰، ص٤۷، ج۸۱، ص۷۱، ۳۸۲، ج۱۰۰، ص۳۰۵]. آقا بزرگ طهرانی، این رساله را کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه می‌داند[ج۲٤، ص۸] که نجاشی در ترجمه‌ی سعد بن عبدالله برای وی ذکر کرده است[ص۱۷۷]. بررسی ارتباط دقیق این سه متن با یکدیگر می‌تواند به شناخت بهتر تفسیر علی بن ابراهیم، تصحیح اغلاط مقدمه آن و نیز تصحیح دو متن دیگر یاری رساند. هم‌چنین نام کتاب الناسخ و المنسوخ در شمار آثار علی بن ابراهیم پس از نام کتاب تفسیر، ممکن است با مقدمه تفسیرموجود ارتباط داشته باشد.[نجاشی، ص۲٦۰؛ طوسی، ۱۳۵۱ش، ص ۲۰۹].

تفسیر علی بن ابراهیم چندین بار به چاپ رسیده که اولین بار در ۱۳۱۳ بوده است. سید طیب جزائری نیز آن را تصحیح کرده و در ۱۳۸٦ در نجف بـه چـاپ رسانده است. نسخه‌ی مصحح وی در ١٤٠٤ و ١٣٦٧ ش در قم به چـاپ رسـیده است.

منابع: اقا بزرگ طهرانی؛ ابن بابویه، علل الشّرایع، نجف ١٩٩٦/١٣٨٦، چـاپ افست قم[بی تا.]؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، چـاپ محمّـد عبـدالرحمان مرعشلی، بیروت ١٤١٥_١٤١٦/١٩٩٥ــ١٩٩٦؛ ابـن داوود حلـی، کتـاب الرجـال، چاپ محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف ١٩٧٢/١٣٩٢، چاپ افست قم[بـی تـا.]؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم[بـی تـا.]؛ ابن طاووس، سعد السّعود للنّفوس، چاپ فارس تبریزیان حـسّون، قـم ١٣٧٩ش؛ علی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العتـرة الطّـاهرة، چـاپ حـسین استادولی، قم ١٤١٧؛ حرعاملی؛ حسن بن سلیمان حلّی، مختصر بـصائرالدرجات، نجف ١٣٧٠؛ خوئی، محمّد جواد شبیری، «در حاشیه‌ی دو مقاله»، آینه‌ی پژوهش، سال۸، ش٦[بهمن ـ اسفند ١٣٧٦]؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الـوری بـأعلام الهدی، قم١٤١٧؛ همو، مجمـع البیـان فـی تفـسیر القـرآن، چـاپ هاشـم رسـولی محلاتی و فـضل الله یـزدی طباطبـائی، بیـروت ١٩٨٨/١٤٠٨؛ محمّـد بـن حـسن طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ حسن موسوی خرسان، بیروت١٩٨١/١٤٠١؛ همو، الفهرست، چاپ الویس اسپرنگر، هندوستان ١٨٥٣/١٢٧١، چـاپ محمـود رامیـار، چاپ افست مشهد ١٣٥١ش؛ علی بن ابراهیم قمی، تفـسیر القمـی، چـاپ طیـب موسوی جزائری، نجف ١٣٨٧، چاپ افست قم [بی تا.]؛ محمّد بـن عمـر کـشی، اختیار **معرفة** الرجال، [تلخیص] محمّد بن حسن طوسی، چاپ حسن مـصطفوی، مـشهد ١٣٤٨ ش؛ اتـان کلبـرگ، کتابخانـه‌ی ابـن طـاووس و احـوال و آثـار او، ترجمه‌ی علی قرائی و رسول جعفریان، قم ١٣٧١ش؛ کلینی؛ مجلسی؛ احمد مـدد

الموسوی، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، ش۳۲[مهر و آبان ۱۳۶۹]؛ احمد بن علی نجاشی، فهرست اسماء مصنّفی **الشیعة** المشتهر برجال النجاشی، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱٤۰۷.[۱]

تفسیر قمی در دائرة المعارف تشیع

اثر شیخ ابوالحسن علی[زنده در ۳۰۷ق] فرزند ابراهیم بن هاشم قمی معروف به علی بن ابراهیم قمی از ائمه حدیث و مفسران بزرگ شیعه و طرق اجازات و شیخ مشایخ علمای امامیه. این تفسیر معروف به تفسیر قمی به شیوه روائی است و بیشتر روایات را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم نقل می‌کنند و نیز وی از مشایخ **ثقة** الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی[م۳۲۹ق] است و کلینی در کتاب خود الکافی بسیاری از مفسر روایت می‌نماید واین تفسیر مورد استناد کتب اربعه بوده است و هم‌چنین وی عصر حضرت امام حسن عسکری[۲۳۱ــ۲٦۰ ق] را درک نموده است و تا سال ۳۰۷ ق زنده بوده است. چنانچه از رساله‌ی مشایخ شیعه منسوب به پدر شیخ بهایی استفاده می‌گردد که مفسر در آغاز تفسیر مختصر خویش روایات مبسوطی را مستنداً از حضرت امام جعفر الصادق علیه‌السلام از جدش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان انواع علوم قرآن یاد نموده است. سپس شریف مرتضی آنها را استخراج کرده و پس از اینکه بر آن خطبه‌ای اضافه نموده است المحکم و المتشابه کتابی مستقل ساخته و اخیراً به چاپ رسیده است. این تفسیر یکی از کهن‌ترین تفاسیر شیعه است که امروزه در دست داریم و از مهمترین منابع مفسران امامیه در طول قرون گذشته تا عصر حاضر می‌باشد و گنجینه‌ای از روایات مأثور از امام محمّد باقر علیه‌السلام از طریق ابی الجارود، روایات امام ششم از

---

۱. سید محمّد جواد شبیری، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج۷، ص ۷۰۳-۷۰۰.

طریق مفسر علی بن ابراهیم قمی است. این تفسیر یکی از منابع کتب اربعه می‌باشد و نیز علّامه حلّی در **خلاصة** الاقوال خود مفسر را توثیق و ارزشمندی تفسیرش را تأیید کرده است. از نسخه‌های کهن این تفسیر، نسخهٔ محفوظ در کتابخانه‌ی مرکزی آستان قدس رضوی به شماره‌ی ۷۵۱۲ ثبت می‌باشد. این تفسیر نخست در سال ۱۳۱۱ ق در تهران چاپ سنگی گردید. سپس در بمبئی و بعد در تبریز به طبع رسید. بهترین طبع آن در سال ۱۳۸۷ ق در نجف اشرف با تصحیح و کوشش سید طیب موسوی جزائری در دو مجلد به قطع وزیری با مقدمه مختصر مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی انجام گرفته است که همان نسخه در قم به طریق افست تجدید طبع گردیده است.

چهار تفسیر دیگر از همین مفسر یاد کرده‌اند بدین شرح:

۱. **اختیار القرآن و روایاته** که **ثقة** الاسلام کلینی و صدوقین و ابوالعبّاس نجاشی و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ آقا بزرگ تهرانی از آن یاد کرده و نقل تفسیر و روایت کرده‌اند؛

۲. **نوادرالقرآن**، که در تفسیر نوادر علوم قرآنی و کلمات آن به شیوه‌ی روائی است؛

۳. **فضائل القرآن**، که در فضائل قرآن کریم بحث و تفسیر نموده است؛

٤. **الناسخ و المنسوخ**، که در ذکر آیات ناسخ و منسوخ به سبک روائی نقل شده است.

منابع: الاستبصار،۳٦٥/۱؛ ایضاح المکنون، ۳۰۹/۱؛ تنقیح المقال، ۲٦۰/۲؛ تهذیب الاحکام، ۱٦۰/۱؛ **جامع الرواة**، ٥٤٥/۱؛ **الذریعة**، ۳۰۲/٤؛ رجال، ابن داود، ۲۳۷؛ رجال علّامه حلی، ۱۰۰رجال، نجاشی، ۸٦/۲؛ طبقات مفسرین، داوودی،۳۹۲/۱؛ **فوائد الرضویة**، ۲٦٤؛ الفهرست، ابن ندیم، ۳۹؛ الفهرست، شیخ

طوسی، ۱۱۵؛ فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه‌ی مرکزی استان قدس، ۱۳۸؛ الکافی،۴۰۱/۳؛ لسان المیزان،۱۹۱/٤؛ مفسران شیعه، ۸۵؛ میزان الاعتدال،۱۱۱/۳؛ نوابغ الرواة فی رابعة المئات، ۱٦۷.[۱]

پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی به قلم محقق گرامی جناب آقای دکتر قاضی زاده

مقدمه

یکی از معروف ترین تفاسیر در قرن سوم و چهارم، تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. این تفسیر خصوصاً در قرون اخیر، یکی از منابع مهم تفسیر روایی برای دیگر کتاب‌های تفسیری تلقی شده است، به گونه‌ای که کم‌تر کتابی در تفسیر یافت می‌شود که از روایات آن بهره نبرده باشد. آن چه در این مقال مورد نظر است، بررسی و تحلیلی دو بعدی درباره متن و سند این تفسیر است. قبل از آن، آشنایی اجمالی با مؤلف ضروری است.

مؤلف

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از عالمان و فقیهان نامدار بوده است که از او کتاب‌های بسیاری به جای مانده است. گرچه تاریخ تولد و وفات وی در دست نیست، اما مسلّماً وی در نیمه‌ی دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌زیسته است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام [م ۲٥٤ ق] دانسته است، ولی سید صدر الدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه‌السلام [م ۲۰۲ ق] بر شمرده است. از دیگر سوی، مرحوم صدوق در «عیون اخبار الرضا» نقل می‌کندکه

---

۱. دائرة المعارف تشیع، ج٤،ص ٤۹٥-٤۹٤.

حمزة بن محمّد بن جعفر در سال ۳۰۷ از علی بن ابراهیم روایت شنیده است. با توجه به نکته‌ی اخیر و با ملاحظه‌ی استادی علی بن ابراهیم نسبت به محمّد بن یعقوب کلینی[م ۳۲۹ ق]، کلام عاملی نمی‌تواند صحیح باشد و ظاهراً در این جا میان پدر[ابراهیم بن هاشم] و پسر[علی بن ابراهیم] اشتباه شده است. در هر صورت، مقام این محدث جلیل القدر از مقدار روایتی که نقل کرده است روشن می‌شود. **آیة** الله خویی ﷺ تعداد روایات وی را ۷۱٤۰ حدیث شمرده است. غالب رجالیان متأخر، وی را توثیق کرده‌اند. علی بن ابراهیم از پدر، فرزند و برادران عالم و فرزانه نیز برخوردار بوده است. پدرش ابراهیم بن هاشم از محدثان به نام است. برادر وی اسحاق بن ابراهیم و فرزندانش احمد، ابراهیم و محمّد همه از بزرگان عصر خویش بوده‌اند. در کتاب‌های عامه نیز از وی یاد شده است. محمّد بن اسحاق ندیم و ابن حجر عسقلانی به علم و مذهب وی اشاره کرده‌اند و بعضی از کتاب‌های وی را نام برده‌اند. وی از استادان بسیاری حدیث شنیده است و شاگردان بسیاری نیز از او بهره برده‌اند، یکی از نویسندگان تعداد ٤۸ استاد و ۲۳ شاگرد وی را بر شمرده است. در هر دو گروه افراد سرشناس فراوانی هستند که به بعضی از آنان اشاره می‌شود. بعضی از مشایخ او عبارتند از: ابراهیم بن هاشم، احمد بن عبدالله برقی، احمد بن اسحاق قمی، ایوب بن نوح، ریان بن صلت، عبّاس بن معروف، و محمّد بن حسین بن ابی‌خطاب. بعضی از شاگردان وی عبارتند از: محمّد بن یعقوب کلینی، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، حسن به حمزه علوی، علی بن بابویه قمی[پدر صدوق]، محمّد بن علی بن ماجیلویه، **حمزة** بن محمّد علوی، محمّد بن حسن بن ولید و محمّد بن قولویه قمی.

وی دارای کتاب‌های بسیاری بوده است که غالباً به «کتاب التفسیر» وی در ردیف اول کتاب ها اشاره شده است. نجاشی تعداد کتاب‌های وی را این گونه فهرست کرده است: کتاب التفسیر، کتاب الناسخ والمنسوخ، کتاب قرب الاسناد، کتاب الشرائع، کتاب الحیض، کتاب التوحید والشرک، کتاب فضائل امیرالمؤمنین،

کتاب المغازی، کتاب الانبیاء، رسالهٔ فی معنی هشام و یونس، جوابات عن مسائل سَأَلَهُ عنها محمّد بن بلال و کتاب یعرف بالمشذر.[۱]

کتاب

تفسیر قمی نام کتابی است از علی بن ابراهیم قمی که در این نوشته دربارهٔ آن بحث خواهد شد. البته به نظر می‌رسد همان سان که ترجمه نویسان و رجالیان گفته‌اند، نام کتاب وی «کتاب التفسیر» بوده است، اما به جهت تمایز آن با تفاسیر دیگر، نام وی را به عنوان مضاف الیه آورده‌اند. مرحوم سید بن طاووس مکرراً در «سعد السعود» از این تفسیر با نام تفسیر علی بن ابراهیم یاد کرده است.[۲]

این کتاب هم اکنون دارای دو چاپ حروفی است: یکی از این دو با تقریظ شیخ آقا بزرگ تهرانی و مقدمه، تصحیح و تعلیق حجت الاسلام سید طیب جزایری همراه است. به نظر می‌رسد از چاپ اول کتاب با این اوصاف حدود ۳۰ سال بگذرد، چرا که تاریخ نگارش مقدمه ۱۳۸٦ ق. و تاریخ تقریظ آقا بزرگ تهرانی اواخر عمر ایشان به سال ۱۳۸۷ ق. است. مقدمه‌ای که جزایری نگاشته است مشتمل بر معرفی مؤلف و راویان مشهور روایات کتاب است و جدا از این، به ارائهٔ توضیحاتی درباره تفسیر تأویلی[که غالب مطالب کتاب بر این منوال است] و تبیین بعضی از ابهامات پرداخته است.[۳]

---

۱. برای مجموع مطالب بنگرید: رجال نجاشی، ص۲٦۰، الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص۹٤، معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی،ج ۱۱، ص۱۹۳، به بعد، مفاخر اسلام، علی دوانی، ج۲، ص۲۲۱-۲۲۳، فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳٤۱، لسان المیزان، ابن حجرعسقلانی، ج٤، ص ۱۹۱.

۲. سید بن طاووس، سعدالسعود، قم، انتشارات الرضی، ص ۹۰-۸۳.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید طیب جزایری، قم، دارالکتاب، ج۱، ص ۵- ۲٦.

چاپ دیگر این کتاب که با حروفی چشم نواز و تصحیح مؤسسه‌ی اعلمی بیروت منتشر شده است، در سال ۱٤۱۲ق. انتشار یافته است. تفاوت این چاپ با چاپ قبل، جز حذف تعلیقات و حذف مقدمه جزایری و داشتن حروف زیبا چیز دیگری نیست. توضیحات و تعلیقات این چاپ از حد توضیح پاره‌ای از لغات و ارائه‌ی آدرس آیات و... جز آن فراتر نرفته است.[۱] جدا از این دو نسخه‌ی رایج، مرحوم آقا بزرگ تهرانی به دو نسخه‌ی چاپ سنگی اشاره کرده است که یکی از آنها در سال ۱۳۱۳ ق. و دیگری همراه تفسیر امام عسکری علیه‌السلام درسال ۱۳۱۵ ق. به چاپ رسیده است.[۲] سید طیب جزایری در تصحیح از دو نسخه‌ی خطی دیگر هم استفاده کرده که یکی در کتابخانه‌ی آیت الله حکیم و دیگری در کتابخانه‌ی مرحوم کاشف الغطاء بوده است.

گرچه این تفسیر تمامی قرآن را در بر دارد، ولی از هر سوره به صورت گزینشی، آیات را تفسیر کرده است و از هیچ سوره‌ای فروگذار نکرده است. تفسیر در دو جلد و حدود ۸۰۰ صفحه است. گرچه «سعد السعود» در معرفی‌اش، آن را چهار جلد در دو مجلد معرفی می‌کند، ولی به نظر نمی‌رسد که اختلاف مهمی در میان باشد. این تفسیر اهمیت بسیاری در میان تفاسیر شیعه دارد، چرا که دو ویژگی روایی بودن و اتصال به دوران حضور معصوم علیه‌السلام و غیبت صغری در کم تر تفسیرِ در دسترسی دیده می‌شود. بدون تردید در چند قرن اخیر غالب تفاسیر، بلکه همه‌ی آن ها به روایاتی از این تفسیر اشاره کرده‌اند. این اثر، به عنوان منبع تفسیری متأخران نامبردار است.[۳] از دیگر سوی، با توجه

---

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱٤۱۲ ق، ۱۹۹۱ م.

۲. الشیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، دارالأضواء، ج ٤، ص ۳۰۲.

۳. بیش ترین نقل از این تفسیر در کتاب تفسیر الصافی، البرهان، نور الثقلین و کتاب‌های پس از این زمان است، اما در تفاسیر روض الجنان، گازر، جلاء الاذهان، تبیان و تفسیر العیاشی یا اصولاً نقل خاصی نشده یا بسیار اندک است

به ذکر اسناد روایات در خلال تفسیر وکلامی که در مقدمه این کتاب هست، بعضی مجموعه‌ی راویان این کتاب را موثق[به توثیق عام علی بن ابراهیم] می‌دانند.[1] از این رو، این کتاب برای رجالیان نیز منشأ طرح بحث‌هایی شده است. این روایات با تفصیلی بیش‌تر در اول تفسیر نعمانی آمده است و علامه مجلسی ﷺ، تمام آن را در آغاز جلد ۹۳ «بحارالانوار»[چاپ ایران] نقل کرده است. رساله‌ی محکم و متشابه منسوب به سید مرتضی ﷺ نیز همین روایات به ضمیمه‌ی مقدمه‌ای از ایشان است. با این آشنایی اجمالی، به سوی بررسی این کتاب گام بر می‌داریم.

منابع تحقیق پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم

مسلّماً مهم ترین منبع تحقیقی درباره‌ی این تفسیر، همین کتاب منسوب به علی بن ابراهیم[با توجه به مقدمه، متن، اسناد و افراد موجود در آن اسناد] است. به نظر می‌رسد اولین تحقیق مختصر و سودمند را آقا بزرگ تهرانی ﷺ در این زمینه به انجام رسانده است. وی در صفحات محدودی از کتاب ممتع[**الذریعة**] ضمن اشاره به راوی این تفسیر، آن را مجموعه‌ای از کتاب علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود دانسته است و در حاشیه نیز با رنج بسیار، مجموعه مشایخ راوی از علی بن ابراهیم[ابوالفضل عبّاس] را ارائه کرده است و این خود، نشان دهنده آن است که همه تفسیر از علی بن ابراهیم نیست.[2] البته قبل از ایشان میر حامد حسین هندی در کتاب «استقصاء الافهام» که رنگ اعتقادی و کلامی دارد و به مباحث کلامی بین المذاهب، اشارات مفصلی کرده است، در مقام دفاع از مضمون احادیث این تفسیر، بحث مفصلی را طرح کرده است، اما بحث وی بیش

---

۱. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ٤۹، مقدمه.
۲. الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۲ – ۳۱۰.

از آن که برهانی باشد، جدلی است.[۱]

با توجه به اشتمال این کتاب بر روایاتی که با قول به تحریف سازگار است، بعضی از اندیشوران و نویسندگان به بررسی این کتاب نشسته‌اند که از جمله آنها حجت الاسلام هاشم معروف الحسنی ﷺ[۲] و آیت الله معرفت‌اند.[۳] کتاب‌های رجالی، خصوصاً متأخران و معاصران نیز با توجه به توثیق عام علی بن ابراهیم نسبت به روایات کتاب[که البته فقط در دیدگاه بعضی این توثیق معتبر است] بحث مختصری را در این باره انجام داده‌اند.[٤] تحقیق دیگر در این زمینه را سه سال پیش در یکی از نشریات فرهنگی دیدم. نویسنده‌ی توانای این مقاله با تتبع کامل کتاب و ذکر قراینی، نظریه مذکور از جانب شیخ آقا بزرگ تهرانی را با برهانی بیش تر آورده است. وی در آغاز مقاله اش می‌نویسد: هدف کلی ما از طرح بحث این است که: کتابی که امروز به نام تفسیر علی بن ابراهیم یا تفسیر قمی در دسترس است، کتاب مستقل دیگری است و مؤلف آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم معروف است. اما این که مؤلف آن کیست و نام اصلی کتاب چیست؟ هنوز به نتیجه واضحی نرسیده‌ایم. بحث ما منحصر در این است که با مطالعه کل کتاب و ملاحظه شواهد خارجی، این مطلب کاملاً روشن است

---

۱. این کتاب در دو جلد و در قطع رحلی و در حدود ۱۸۰۰ صفحه است. اسم کامل کتاب عبارت است از: استقصاء الأفهام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام و کتاب را با آیهٔ شریفهٔ ﴿**فانتقمنا من الذین اجرموا**﴾ آغاز کرده است. قسمت عمده‌ای از کتاب ذکر خلل در کتاب‌ها و رؤسای مذاهب عامه یا دفاع از کتاب‌های عقاید و راویان شیعه است. آدرس کتاب: کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۲۳ / ۸ / ۲ – ۳.

۲. هاشم معروف الحسنی، بین التصوف و التشیع، بیروت، دارالعلم، ص ۱۹۸ به بعد.

۳. محمد هادی معرفت، صیانة القرآن عن التحریف، قم، دارالفکر الکریم، ص ۱۸۷.

٤. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، قم، مدینة العلم، ج ۱، ص ٤۹ – ۵۰ و شیخ جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ص ۳۰۷ – ۳۱٦.

که کتاب حاضر تألیف علی بن ابراهیم معروف نیست.[۱]

البته پژوهش‌های مختصر دیگری نیز در این زمینه صورت گرفته است که یکی از آن‌ها اشاره اجمالی به این تفسیر در ضمن مقالاتی است که فاضل ارجمند شیخ محمّدعلی مهدوی راد، تحت عنوان «معرفی تفاسیر و روش‌های مفسران» در مجلهٔ حوزه در طی چند سال نگاشته است.[۲]

در کتاب دیگری که تحت عنوان «المفسرون حیاتهم و منهجهم» در سال ۱۳۷۳ ش. منتشر گردیده است، مؤلف گرامی اشاره مختصری به سند این تفسیر و شیوه‌ی آن در تفسیر کرده است.[۳]

در کتاب «طبقات مفسران شیعه» که از نگارش آن چند سالی بیش نگذشته است نیز به این کتاب اشاره‌ای دارد. وی مختصری درباره مؤلف و کتاب توضیح داده است.[٤]

بررسی سندی تفسیر

با مراجعه به تفسیر موجود، اولین سؤالی که رخ می‌نماید، توجه به مؤلف این کتاب است. بر خلاف غالب کتاب ها، خصوصاً کتاب‌های پیشینیان، نام نویسنده این کتاب در آغاز مقدمه نیامده است. گرچه در نسخه‌های چاپی رایج، پس از چند صفحه از آغاز مقدمه در پرانتز آمده است: [قال ابوالحسن علی بن

---

۱. سید احمد موسوی، پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، چاپ شده در کیهان اندیشه، ش۳۲، ص۸۵–۹۰.

۲. مجله حوزه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، سال ۱۳٦۱ تا ۱۳٦۸، شماره‌های ۱٦، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲٤، ۲۵، ۲٦، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳.

۳. سید محمدعلی ایازی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص۳۲۸ – ۳۳۳

٤. عقیقی بخشایشی، طبقات مفسران شیعه، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ج ۱.

ابراهیم الهاشمی القمی]،[۱] اما روشن است که این عبارت از نویسنده نیست و ظاهراً جناب طیب جزایری معلّق کتاب، آن را اضافه کرده است، چرا که در آخر مقدمه، نگارنده تفسیر می‌نویسد: **اقول: تفسير بسم الله الرحمن الرحيم. حدثني ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم قال حدثني ابي رحمه الله عن...** .[۲]

روشن است که نویسنده‌ی مقدمه، تفسیر را با یک واسطه از علی بن ابراهیم روایت می‌کند و امکان ندارد که علی بن ابراهیم خود نگارنده مقدمه باشد. از این روی باید گفت: مقدمه این کتاب از شخصی غیر از علی بن ابراهیم است. هم چنین استدلال به صحت راویان کتاب به واسطه‌ی آن چه در مقدمه آمده است، در صورتی که عبارت مورد نظر استدلال کنندگان[۳] نیز ظهور در مدعای‌شان داشته‌باشد، ناتمام است، چرا که توثیق کننده [معدِّل] شخصی غیر از علی بن ابراهیم بوده است و نام او برای ما نامعلوم است.

البته اتصال مطالب مقدمه با کتاب انکار ناپذیر است، خصوصاً که نگارنده در خلال مقدمه، پس از ذکر اقسام آیات قرآن و قبل از ارایه‌ی تشریح و توضیح اجمالی آن می‌نویسد: **و نحن ذاكرون جميع ما ذكرنا[من اقسام الآيات] ان شاءالله في اول الكتاب مع خبرها يستدل بها علي غيرها و علم ما في الكتاب.**[٤]

اما این اتصال مطالب مقدمه و متن، شاهدی بر نقل کلمات علی بن ابراهیم در مقدمه نیست، چرا که ممکن است نویسنده دیگری پس از مطالعه‌ی کتاب،

---

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة والنشر، ج ۱، ص ۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۳. عبارت: نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم و لا يقبل العمل الا بهم، همان، ج ۱، ص٤.

٤. همان، ج ۱، ص ٦.

اضافه این مقدمه را بر کتاب متناسب دیده است، خصوصاً که شهرت مطالب مذکور در مقدمه بیش از مطالب کتاب است و تقسیم بندی موجود در مقدمه، جدا از این جا با تفصیل بیش تر و سندی که علی بن ابراهیم در آ ن نیست در آغاز تفسیر نعمانی آمده است و مرحوم مجلسی همه آن را در آغاز جلد ۹۳ «بحارالانوار» نقل کرده است. هم چنین مجلسی روایت مشابهی را به نقل جعفر بن محمّد بن قولویه قمی از امام صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاد کرده است. رساله‌ی محکم و متشابه منسوب به سید مرتضی نیز مضامین روایت نعمانی را شامل است. نتیجه آن که بعید نیست نگارنده این کتاب متن مشهوری در زمینه اقسام آیات قرآن را که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام منسوب بوده است، به اختصار و به هدف توضیح روایات کتابی که می‌خواهد نقل کند در مقدمه جای داده است.

در هر صورت دیدگاه شیخ محمّد حر عاملی[1] و آیت الله خویی رحمه‌الله[2] در قبول توثیق عام علی بن ابراهیم با توجه به خدشه‌ای که در مقدمه شد، پذیرفته نخواهد بود.

با توجه به این نکته، اولین اشکال سندی این کتاب آن است که در حقیقت این مجموعه با راوی مجهولی به دست ما رسیده است و در حقیقت نویسنده، نام خود را در کتاب یاد نکرده است.

این احتمال که گوینده‌ی کلام «اقول حدثنی ابوالفضل العبّاس عن علی بن ابراهیم» در اواخر مقدمه، فقط کتاب علی بن ابراهیم را استنساخ کرده است و به تعبیر دیگر، کلمات همه به انشای علی بن ابراهیم است، دلیلی ندارد و نمی‌توان با احتمالاتی از این گونه، سند یک مجموعه‌ی مفصل را تصحیح کرد.

---

۱. الحر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، بیروت، دارالاحیاء التراث، ج ۲۰، ص ٦٨.
۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ٤٩.

از این راوی که بگذریم، حلقه‌ی اتصال نگارنده و علی بن ابراهیم نیز متأسفانه نا دانسته است و در کتاب‌های رجال نامبردار نیست. آقا بزرگ تهرانی ضمن اشاره به این نکته، نام وی را در کتاب‌های انساب و تراجم یافته است و در ضمن اولاد و اعقاب **حمزة** بن موسی الکاظم علیه‌السلام نام وی و عمویان و اجداد و فرزندانش را مشاهده کرده است.[1] اما روشن است که تنها سیادت و اتصال به خاندان ولایت نمی‌تواند دلیلی بر وثاقت و عدالت افراد باشد. سید طیب جزایری که در مقام تصحیح وی بر آمده است، مطالبی را در این باره آورده است. وی می‌نویسند: آنچه دلالت بر رفعت مکانت و علو شأن وی دارد، عبارت است از:

۱. وی از سادات موسوی است و نسبش را با سه واسطه[نه بیشتر] به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌رساند.

۲. بسیاری از کتاب‌های انساب چون بحرالانساب، المجدی و **عمدة الطالب** از وی یاد کرده‌اند.

۳. اصحاب ما بدون هیچ شکی به این کتاب عمل کرده‌اند و اگر در آن ضعفی بود، بدان عنایت نمی‌کردند.[2]

اما روشن است که هیچ یک از آنچه ذکر شد، نمی‌تواند دلیلی بر توثیق باشد، چرا که در میان ساداتی که فرزند بدون واسطه‌ی معصوم بوده‌اند، افرادی ناموثق بل کذّاب بوده‌اند چه رسد وی که سه واسطه با معصوم فاصله دارد. هدف کتاب‌های انساب نیز چیزی غیر از اثبات اعتبار و وثاقت راوی است. معلوم نیست که اصحاب ما نیز بر این کتاب اعتماد کرده باشند، گرچه این کتاب در قرون متأخر شهرت فراوان یافته است. اما شهرت متأخران در تحقیق دقیق،

---

۱. الذریعة، ج ٤، ص ۳۰۷.

۲. تفسیر القمی، مقدمه، ج ۱، ص ١٦.

اعتباری ندارد و اطمینان هم برای ما پدید نمی‌آورد و اصولاً نقل روایت تفسیری به معنای حکم به توثیق آن نیست.

گرچه آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب را ابوالفضل العبّاس می‌داند نه شخص دیگری که از وی روایت می‌کند، با این همه، مشکل عدم وثاقت ابوالفضل العبّاس برای ایشان نیز هم‌چنان به صورت مانع تصحیح سند باقی می‌ماند.

البته همان سان که شخصیت پیش گفته متذکر شده‌اند، آنچه از علی بن ابراهیم نقل شده، به گونه‌ی خالص تا آیه ٤٩ سوره آل عمران ادامه دارد، ولی در ذیل تفسیر این آیه، مؤلف روایتی را نقل می‌کندکه علی بن ابراهیم در سند آن مشاهده نمی‌شود. این سند این گونه است:

حدثنا احمد بن محمّد الهمدانی قال حدثنی جعفر بن عبدالله قال حدثنا کثیر بن عیاش عن زیاد بن منذر عن ابی الجارود عن ابی جعفر محمّد بن علی علیه‌السلام.[1]

از این سند به دست می‌آید که احمد بن محمّد همدانی که همان ابن عقدهٔ معروف و راوی تفسیر ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام است، فردی هم چون ابوالفضل العبّاس است و همتای وی به شمار می‌آید و مؤلف از هردو روایت شنیده است. باتوجه به این که ابن عقده متوفای ۳۳۳ ق. است و هیچ روایت دیگری از علی بن ابراهیم در کتاب‌های دیگر نقل نکرده است، این احتمال که علی بن ابراهیم در این جا از ابن عقده روایت کرده باشد، بسیار بعید می‌نماید و به احتمال نزدیک به اطمینان، مؤلف کتاب از ابن عقده حدیث شنیده است. البته گرچه در ادامه‌ی تفسیر نقل از این سند مکرراً[حدود ۱۵ ٪ کتاب] اتفاق افتاده است، ولی غالباً سند را مختصر می‌کند و می‌نویسد: و فی **روایة** ابی‌الجارود عن ابی جعفر علیه‌السلام.[2]

---

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷ و...

قابل ذکر است که در سند پیش گفته با توجه به این که ابـی الجـارود همـان زیاد بن منذر است، به نظر می‌رسد تصحیفی رخ داده است و به جای ذکـر زیـاد بن منذر ابی‌الجارود، عبارت زیاد بن منذر عن ابی الجارود ثبت شده است.

درباره‌ی شخصیت ابی الجارود بحث‌های بسیاری صورت گرفته اسـت. وی به زیدیان منسوب است، بلکه رئیس یکی از دسته‌های زیـدیان، یعنـی جارودیـان محسوب می‌شود. درباره وی روایات دال بر مـذمت از امـام بـاقر علیه‌السلام نقـل شـده است و معروف است که پس از دوران استقامت و همراهی با امام باقر علیه‌السلام از حق اعراض کرده است. آن گونه که آیت الله خویی رحمه‌الله می‌نویسد: در کنار روایـات ذمِ وی، توثیقات و روایاتی است که بر اعتقاد وی بـه مـذهب حـق دلالـت دارد، بـه گونه‌ای که احتمال استبصار وی پس از انحراف، قوت می‌یابد و اصـولاً روایـات ضعیفی که در باره‌ی وی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است، جدای از ضعف سند، از جهت تاریخی نیز[که قیـام زیـد بـن علـی پـس از رحلـت امـام بـاقر علیه‌السلام بـوده] نمی‌تواند پذیرفته شود.[1]

اما در هر صورت به نظر می‌رسد، تفسیر ابی الجارود در زمـان نگـارش ایـن کتاب، تفسیر مشهوری بوده است و به همین جهت مؤلف غالباً سند تفـصیلی آن را یاد نمی‌کند.

تفسیر ابی الجارود در این جا به سندی نقل شده است که به جهت کثیر بـن عیاش ضعیف است و این سند را بدون هیچ اختلافی شـیخ و نجاشـی در بـاره‌ی تفسیر ابی الجارود آورده‌اند و هردو از ابن عقده این تفسیر را نقل کرده‌اند، اما بـا توجه به این که این تفسیر اسناد معتبر دیگری دارد و متن آن نیـز مـشهور اسـت، ضعف طریق مذکور در کتاب، قدحی به این روایات وارد نمی‌آورد.

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۱ – ۳۲۷.

از این روی شیخ آقا بزرگ تهرانی اعتبار تفسیر ابی الجارود را از تفسیر علی بن ابراهیم کم‌تر نمی‌داند.[۱]

در ادامه‌ی تفسیر نیز به اسناد دیگری جز آن چه به تفسیر علی بن ابراهیم و ابن عقده متصل می‌شود برخورد می‌کنیم. در آیه ٥٤ سوره نساء آمده است: حدثنا علی بن الحسین عن احمد بن ابی عبدالله عن ابیه عن یونس عن ابی جعفر الاحول عن حنان عن ابی عبدالله علیه‌السلام.[۲]

وجود این روایات این نکته را تقویت می‌کندکه مؤلف کتاب با استفاده از دو مجموعه‌ی روایی ـ تفسیری که یکی منسوب به علی بن ابراهیم قمی و دیگری تفسیر ابی الجارود بوده است و هم چنین با استفاده از روایات پراکنده‌ی دیگری که بر آن‌ها دست یافته، به تألیف کتاب پرداخته است، اما جدای این ها نیز مطالبی در کتاب نقل شده که به نظر می‌رسد توضیحات و حتی تأویلات خود نگارنده باشد. در موارد متعددی در ذیل آیات به توضیحات اجمالی و معنای لغات نامأنوس پرداخته که آن را به هیچ کسی مستند نکرده است.

اگر این نکته صحیح باشد که ادله حجیت اخبار آحاد شامل روایات تفسیری هم می‌گردد، با توجه به عدم شناخت نگارنده‌ی این مجموعه، تمامی روایات این کتاب مرسل محسوب می‌شود. حتی اگر به نحوی از مجهول بودن نگارنده صرف نظر کنیم، باز هم کار دشوار بررسی تک تک اسناد موجود و افراد آن را باید بر خود هموار سازیم. تنها نکته‌ای که این جا اضافه می‌کنیم آن است که یکی از نویسندگان تحقیقات پیش گفته در باره‌ی این کتاب، ضمن تحقیق در احوال افرادِ

---

۱. الذریعه، ج ٤، ص ۳۰٤ و ۳۰۸. البته ایشان به ضعف ابی الجارود معتقد است، اما نقل روایات تفسیری را مربوط به حالت استقامت وی می‌داند.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱٤۰.

مذکور سندهای این تفسیر، ادعا کرده است که دو سوم این تفسیر از راه غلات و وضاعان و منحرفان از تشیع اصیل نقل شده است و مضامین باطنی گری این تفسیر نیز سبب شده است که اکثر محدثان شیعه از نقل مضامین آن احتراز کنند.[1]

آنگاه وی به نام تعدادی از راویان و شرح حال آنان اشاره کرده است.

ما ضمن تأیید خدشه‌ی وارد بر بعضی از تضعیف‌هایی که ایشان اعتقاد داشته است[مثل تضعیف ابی الجارود] گمان می‌کنیم که ایشان بین دو ثلث راویان و دو ثلث روایات خلط کرده است، زیرا روایاتی که از علی بن ابراهیم نقل شده است غالباً دارای اسناد معتبر و خوبی است و این روایات ۷۰ ٪ کل کتاب را تشکیل می‌دهد، از این رو گرچه راویان بسیاری از وصف توثیق و مدح به دور باشند، در مجموع از این افراد روایات اندکی در این کتاب نقل شده است.

در هر صورت، بررسی احوال تک تک افراد مذکور در این کتاب در این مجال نمی گنجد، برای بررسی این افراد، طالبان می‌توانند به کتاب «الذریعه» و مقاله‌ی حجت الاسلام والمسلمین سید احمد موسوی مراجعه کنند.

خلاصه‌ی ویژگی‌های سندی کتاب

آن چه می‌توان به طور خلاصه در باره‌ی سند این کتاب ارائه داد عبارت است از:

۱. نویسنده‌ی کتاب[که مقدمه را نیز او گرد آوری و نقل کرده است] مجهول است. آن چه مسلّم است این که وی از شاگردان با واسطه‌ی علی بن ابراهیم است. وی معاصر کلینی و یا اندکی پس از وی است. زیرا بعضی از مشایخ وی با مشایخ کلینی مشترک‌اند، اما ایشان علی بن ابراهیم را درک نکرده‌اند.

---

[1]. هاشم معروف الحسنی، بین التصوف والتشیع، بیروت، دارالقلم، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۲. این کتاب شامل بر روایات منقول از علی بن ابـراهیم، ابـن عقـده از ابـی الجارود، روایات متفرقه‌ی دیگر و بعضاً توضیحات لغوی و احیاناً تفسیر و جمـع روایی نویسنده است.

۳. با توجه به این که نگارش مقدمه کتـاب توسـط علـی بـن ابـراهیم ثابـت نیست، توثیق عام علی بن ابراهیم نسبت به راویان کتاب نمی‌تواند اساسی داشـته باشد.

٤. جدا از عدم توثیق ابوالفضل العبّاس و عدم شناخت مؤلف کتـاب، بعـضی از روایات کتاب مسند و صحیح، بعضی مسند و ضعیف و بعضی مرسل اند.

۵. برخلاف گفته‌ی نویسنده‌ی «الذریعه»، روایاتی از علی بن ابراهیم نقل شده که به امام صادق علیه‌السلام متصل نمـی‌شـود، بلکـه او از ائمـه‌ی دیگـر روایـت کـرده است،[۱ / ۸۱، ۸۵ و ١٦٥].

٦. آن چه سید بن طاووس به گونه‌ی گزینشی از این تفسیر آورده اسـت، بـا آن چه در تفسیر هست، مطابقت دارد. با توجه به این که سید بن طاووس حجـم کل کتاب را نیز گونه‌ای گزارش کرده که با متن موجود سازگار است[چهـار جـز در دو مجلد]، احتمال مطابقت تفسیر موجود با آن چه در ۸ قرن قبل[۳ قرن پـس از مؤلف] در دست مؤلف «سعد السعود» بوده است، قوّت می‌یابد.[1]

۷. آن چـه در سراسـر کتـاب پراکنـده اسـت، مجموعـه‌ای از توضـیحات و تفسیرهای نگارنده‌ی تفسیر و توضیحات تفسیرها و روایات نقل شده از علی بـن ابراهیم است. از تفـسیر آیـه‌ی ٤۹ سـوره‌ی مبارکـه‌ی آل عمـران[ج ۲، ص ۱۰۲]

---

۱. در این زمینه، فاضل فرزانه حجت الاسلام والمسلمین سید احمد مددی، به تفاوت بین دو متن نظـر داده‌اند، اما به نظر می‌رسد آن چه در کتاب سعد السعود با متن حاضر مخالف است، گرچـه روایـت علی بن ابراهیم است، ولی از مجموعهٔ تفسیری وی نقل شـده اسـت. [کیهـان اندیـشه، شـماره ۳۲، ص۸۷].

تفسیر ابی الجارود نیز به کتاب راه یافته است و تعدادی از روایات و مطالب تفسیری[حدود ۱۰٪] را مصنف به روایات تفسیری دیگری که خود آن ها را شنیده است مبادرت می‌ورزد. این گونه روایات از شخص خاصی نقل نشده است و به تعبیری می‌تواند مشایخ مصنف را به دست دهد و شاید از این رهگذر راهی برای تشخیص مؤلف آن به دست آید.

در مجموع، این گونه به دست می‌آید که مؤلف در هنگام نگارش کتاب، دو مجموعه‌ی «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر ابی الجارود» را پیش روی داشته است و غیر از این دو مجموعه، روایات پراکنده دیگری که تلقی کرده بوده و هم چنین توضیحات و تفسیرهایی از پیش خود و هم چنین نقل مرسل وقایع، شأن نزول ها و داستان‌های قرآنی نیز پرداخته و مجموعه‌ی موجود را آفریده است.

۸. ظاهراً اهتمام مؤلف در ارائه تفسیر کاملی از قرآن و یا حتی جمع روایات تفسیری و حتی تحلیل آن ها نبوده است. از این رو، به ندرت دیده می‌شود که در ذیل یک آیه، دو حدیث مختلف المعنی را نقل کند. مواردی که بین دو روایت علی بن ابراهیم و ابی الجارود جمع کرده است بسیار اندک است[در موارد معدودی این کار صورت گرفته است[۱/ ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۰۴ و ۲۲۶][1] جمع روایی هم به ندرت دیده می‌شود [۱/ ۱۴۸ و ۱۵۵]. از این رو، کتاب بیش از آن که «درایت» در آن نمودار باشد، «روایت» آن هم بدون تحلیل و درایت، در آن دیده می‌شود.

---

۱. به عنوان نمونه در ذیل آیهٔ شریفه و لباس التقوی ذلک خیر[اعراف ۷ / ۲۶] دو تفسیر زیر را مؤلف آورده است: قال[علی بن إبراهیم] لباس التقوی[1] لباس البیاض و فی روایة ابی الجارود و اما لباس التقوی فالعفاف لان العفیف لا تبدوله عورة و ان کان علیها من الثیاب والفاجر بادی العورة و ان کان کاسیا من الثیاب. [تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۵ – ۲۲۶].

بررسی محتوایی و متنی تفسیر

گرچه گفته شد که مقدمه این کتاب ظاهراً از شخص مؤلف است و نه از علی بن ابراهیم، با این همه، این مقدمه تابلوی خوبی برای شناسایی اجمالی متن است. خطبه‌ی نسبتاً مفصل این مقدمه به شأن اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر و تبیین قرآن نظر دارد که نوع تفسیر را که تفسیر روایی و اثری است به خوبی می‌نمایاند. پس از آن مؤلف به انواع آیات قرآن اشاره می‌کند و به وجود آیات ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، عام، خاص، مقدّم، مؤخّر، محرّف، مؤوّل و... جز آن تصریح می‌کند و در ضمن آن قرآن را در بردارنده‌ی مطالبی در ردّ ملحدان، زندیقان، ثنویان، جهمیان، دهریان، معتزلان، قدریان، مجبّران نیز می‌داند.[1] جدا از این مباحث اعتقادی، مباحث دیگری چون بحث معراج، خلق بهشت و دوزخ، مسأله‌ی مهدویت و خروج قائم[عجل الله تعالی فرجه الشریف]، فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام را آورده است.

در مجموع، قرآن را در مقدمه[حدوداً] مشتمل بر ۵۰ نوع دانسته است و برای هریک نیز از آیه‌ای شاهد آورده و توضیح داده است. این ۵۰ نوع، بعضی در محدوده‌ی علوم قرآنی مصطلح جای دارد و بعضی در محدوده‌ی تفسیر که توجه به آن ها در نوع خود جالب توجه است.

گرچه بعضی از این عناوین و مثال‌ها و شواهد آن مورد اختلاف نیست و همه‌ی مفسران بدان معترف اند و حتی در متن قرآن بدان اشاره شده است، اما بعضی دیگر مورد اختلاف مفسران هم از جهت اصل قبول یا ردّ و هم از جهت مفهوم و هم از جهت مصداق است.

در مجموع ویژگی این تفسیر را می‌توان در خط تأویلی حاکم بر آن دانست

---

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵ – ٦.

که همه‌ی کتاب را فرا گرفته است. بدین جهت، نخست توضیح مختصری در باره‌ی تأویل و ویژگی این تفسیر در این زمینه مطرح می‌شود. پس از آن به ویژگی‌های محتوایی دیگر این تفسیر پرداخته خواهد شد.

تفسیر تأویلی

قبل از هر چیز باید از عنوان فوق پرده‌ی ابهام را گشود، چرا که در استعمالات مختلفی که برای «تأویل» و «تفسیر» از آغاز تاکنون بوده است، چنان است که این دو بعضاً در مقابل هم استعمال شده‌اند و در نتیجه اضافه‌ی فوق در بعضی از معانی این دو کلمه موجه نمی‌نماید.

مراد ما از تفسیر تأویلی، اشاره به یکی از شیوه‌هایی است که در زمینه‌ی تفسیر قرآن به کار برده شده است. این شیوه با توضیح مفهوم تأویل از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی ﷺ روشن می‌شود. ایشان در باره‌ی مفهوم تأویل می‌نویسد:

صواب در مفهوم تأویل این است که تأویل، آن واقعیت [عینی و خارجی] است که بیانات قرآنی بدان مستند می‌شود، خواه موعظه باشد، حکم باشد و یا حکمت. به این معنا همه‌ی آیات قرآنی، دارای تأویل هستند، چه محکم و چه متشابه. تأویل از قبیل مفاهیم [رایجی] که لفظ بر آن دلالت می‌کند نیست، بلکه از امور عینی متعالی است که الفاظ بدان راه ندارد.[1]

البته در محدوده‌ی واقعیت خارجی که تأویل کلام بدان باز می‌گردد اختلاف است. عده‌ای دیگر بر خلاف مرحوم علامه‌ی طباطبایی ﷺ برای واقعیت خارجی قید «متعالی» و «غیر قابل بیان بودن با الفاظ» را قایل نیستند، گرچه در میان آن ها

---

۱. المیزان، ج ۳، ص ۴۹.

نیز اختلاف نظرهایی هست.[۱]

به نظر می‌رسد که مراد از تأویل در تفسیر علی بن ابراهیم همان بیان «واقعیت خارجی» و «مرجع» و «مایؤول الیه»[بدون تقیید آن به متعالی بودن] آیه است. از این رو، در مقدمه، مفهوم تأویل را در مقابل تنزیل قرار می‌دهد و می‌نویسد:

ما چهار نوع تأویل داریم. آن چه تأویل آن در تنزیل آن است و آن چه تأویل آن با تنزیل آن است و آن چه تأویل آن قبل از تنزیل آن است و آن چه تأویل آن بعد از تنزیل آن است.[۲]

آن‌گاه در توضیح آن می‌نویسد: آن چه تأویل آن در تنزیل آن است[و تأویلی جز تنزیل ندارد] آیاتی است که بیانگر حکم حلال و حرام است که واقعیت خارجی و تأویلی جز همان حکم ندارد. و به تعبیر وی، این آیات محکم است.

ولی آن چه تأویل آن با تنزیل و یا قبل و یا بعد از تنزیل است، کلیه‌ی آیات متشابهی است که مردم از بیان تأویل و واقعیت آن بی نیاز نیستند و بر پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام است که آن را بیان کنند. مثلاً تأویل آیه‌ی ﴿**اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولي الأمر منکم**﴾ و مراد از اولی الامر[مراد تأویلی آن] را باید پیامبر اکرم ﷺ همراه با تنزیل بر مردم باز گوید. تأویل آیه‌ی ظهار و لعان نیز واقعیت تحقق این امر در میان اعراب قبل از پیامبر ﷺ است و تأویل اموری چون غصب حق آل محمّد ﷺ: و وعده‌ی خداوند بر نصرت آنان و اخبار مربوط به رجعت و قیام حضرت مهدی[عجّل الله تعالی فرجه الشریف] از

---

۱. شهید سید محمد باقر صدر، علوم القرآن، ص ۷۸ – ۷۹؛ آیت الله جوادی آملی، کیهان اندیشه، شماره ٤٢، ص ١٦ – ١٧.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵.

مواردی است که مصداق تأویل بعد از تنزیل است.[۱]

نکته‌ی اساسی آن است که تأویل از نوع مفهوم نیست تا با روش‌های معناشناسانه بدان راه برده شود، بلکه تأویل نیازمند علم لدنّی و یا حد اقل حدس صایب است و از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**و ما یعلم تأویله الا اللّه والراسخون في العلم**﴾.[۲]

منشأ نوعی از تفاسیر تأویلی

بعضی از روایات که در کتاب‌های مختلف نیز نقل شده است، به تقسیم بندی آیات قرآن پرداخته است. بعضی از این مضامین آیات را تثلیث و بعضی تربیع کرده است که دو ثلث و یا دو ربع از این آیات درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام و دشمنان حق دانسته شده است که به بعضی از این روایات اشاره می‌شود:

در تفسیر عیاشی از ابی الجارود نقل شده که وی از امام صادق علیه‌السلام اینگونه روایت کرده است: قرآن بر چهار قسم نازل شده است ربعی در حق ما و ربعی در حق دشمنان ما و یک چهارم در واجبات و احکام و یک چهارم در مستحبات و امثال و کرایم قرآن برای ماست[۳] نظیر روایت فوق را کلینی به سند متصل از امام صادق علیه‌السلام آورده است.[٤]

روایات دیگری نیز در دو کتاب مذکور هست که با حذف یکی از دو قسمت سوم با چهارم، آیات را به سه قسم تقسیم کرده است که در قسم اول درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام و قسم دوم درباره مخالفان آنان ذکر شده است.[۵]

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳ و ١٤.

۲. آل عمران / ٤ / ٦.

۳. تفسیر العیاشی بیروت، موسسه اعلمی،۲۰۰/۱.

٤. محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۲، ص ٦۲۷.

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷؛ الکافی، ج ۲، ص ٦۲۷.

از این‌گونه روایات به دست می‌آید که آن چه در وصف خوبان و توصیف مؤمنان و صالحان یا در مذمت دشمنان آنان آمده است با اولیای خداوند و ائمه اطهار علیهم‌السلام و دشمنان آن‌ها پیوند استوار دارد.

گرچه ظاهر لفظ این روایات آن است که این دو ثلث درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام و مخالفان و دشمنان آمده است، ولی ظاهراً مراد تأویل آیات است نه تنزیل، زیرا درباره‌ی آن چه تأویلات پس از تنزیل دارد، شأن نزول مفهومی ندارد.

از سوی دیگر تفسیرهایی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام بر اساس رهبرد فوق صادر شده است، در حقیقت تأویل به همان معنایی است که از آن یاد کردیم.

بر اساس فوق شیعیان کتاب‌های بسیاری در سده‌های اولین نگاشته‌اند که مخلوطی از مواردی است که شأن نزول آن‌ها، اهل بیت علیهم‌السلام و یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است یا این که آن‌ها تأویل می‌گردیده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در جای جای این کتاب از این تفاسیر یاد کرده است که ذیلاً به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. کتاب تأویل ما نزل فی النبی و آله علیهم‌السلام، مؤلف: ابی عبدالله محمّد بن العبّاس بن الماهیار المعروف بابن الحجام[م ۳۲۸ ق].

۲. کتاب تأویل ما نزل فی شیعتهم، مؤلف: ابی عبدالله محمّد بن العبّاس بن الماهیار المعروف با بن الحجام[م۳۲۸ ق].

۳. کتاب تأویل ما نزل فی اعدائهم، مؤلف: ابی عبدالله محمّد بن العبّاس بن الماهیار المعروف با بن الحجام[م۳۲۸ ق].

٤. کتاب ما نزل من القرآن فی اعداء آل محمّد، مؤلف: مجهول.

۵. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤلف: ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی[م٤۳۰ق].

٦. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤلف: ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی[م٤۳۰ق].

۷. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤلف: عبدالعزیز الجلودی[م ۳۳۲ ق].

۸. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤلف: ابوالفرج اصفهانی[م ۳٦٥ ق].

۹. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤلف: ابی بکر محمّد بن احمد الکاتب[م۳۵۲ ق].

۱۰. تأویل الآیات الباهره فی فضل **العترة الطاهرة**، مؤلف: آقا نجفی.

۱۱. **الرسالة الباهرة في العترة الطاهرة**، مؤلف: سید مرتضی.

۱۲. **الانوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة**، مؤلف: ابن طاووس.[1]

و...

در هر صورت نکته‌ی اساسی در باب تأویلات قرآنی آن است که راه یابی به صحت یا بطلان و ارزش سنجی این گونه روایات و تفسیرها، کاری بس دشوار و در بعضی از مواقع ناممکن است. تنها مواردی را می‌توان به امتحان بیازماییم که مخالفت ظاهری با محکمات قرآن و با اصول دین و احکام عقلی قطعی داشته باشد. در غیر این صورت تنها معیاری که می‌تواند به ما اطمینانی در صحت محتوا ببخشد، ایمان و اعتماد به گوینده و مؤوّل است. از این رو، گرچه مفاد روایاتی چند بر آن بود که دو ثلث قرآن در باره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان آنها[فارغ از سند این روایات] است، اما تأویل یک مفسر در جای جای قرآن بر اساس آن راهبرد کلی نمی‌تواند موجّه باشد، هرچند آن مفسر در تفسیر، فرد معتبری هم به حساب آید.

به نظر می‌رسد گرچه تأویل آیات به اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان و حتی تأویل

---

۱. الذریعة، ج ۱، ص ٤٠ – ٤٥ و ج ۱۹، ص ۲۸ و ج ۱۱، ص ۲۵ – ۳۰.

بعضی از آیات به اموری دیگر فی الجمله انکار ناپذیر است، اما این گونه تفسیر جز از طریق معصومان علیهم‌السلام که مصداق واضح «راسخون فی العلم» هستند، اطمینان بخش و قابل پذیرش نیست.

بر این اساس در این گونه تفاسیر آن چه به عنوان دیدگاه مفسر و راوی نقل شده، نمی‌تواند از اعتبار برخوردار باشد و آن چه به نقل از معصوم علیه‌السلام آمده است لااقل باید درجه‌ای از وثوق را در صدور روایت از مقام والای عصمت داشته باشد. با توجه به این توضیحات کلی در باره‌ی تأویل، به متن این تفسیر باز می‌گردیم و به مرور مباحث آن و ویژگی‌های محتوایی می‌پردازیم.

۱. اشتمال بر تأویل

این تفسیر گرچه دارای محتوایی چندگانه است، اما آن چه در نظر اول جلب توجه می‌کند، ویژگی کثرت تأویلات در آن است. از جهتی می‌توان تأویلات کتاب را به چهار قسمت متمایز دانست:

الف] روایات تأویلی منقول از تفسیر علی بن ابراهیم.

ب] روایات تأویلی منقول از دیگران[تفسیر ابی الجارود و راویان دیگر].

ج] تأویلات منقول از شخص علی بن ابراهیم.

د] تأویلات شخص مؤلف کتاب.

از جهت دیگر نیز محتوای تأویلات غالباً به شأن معصومین علیهم‌السلام و یا دشمنان آنان باز می‌گردد، اما در پاره‌ای از موارد نیز تأویلات در باره‌ی امور دیگر است.

برای آشنایی بیشتر، مواردی از تفسیر تأویلی این کتاب را ارائه می‌کنیم:

الف] روایات تأویلی از تفسیر علی بن ابراهیم

در مقایسه بین تعداد روایات تأویلی علی بن ابراهیم و مقدار تأویلاتی که ظاهراً از خود اوست، به خوبی روشن می‌شود که روایات تأویلی حجم کم‌تری

دارد. در تفسیر سوره‌ی مبارکه حمد، چند روایت تأویلی آمده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

– حدثني ابي عن عمرو ابن ابراهيم الراشدي و صالح بن سعيد و يحيى بن ابي عمير بن عمران الحلبي و اسماعيل بن مزار و ابي طالب عبدالله بن الصلت عن علي بن يحيى عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال سألته عن تفسير بسم الله الرحمن الرحيم فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم ملک الله.[1]

این تفسیر اشاری و رمزی در کتاب‌های دیگر نیز به اسناد مختلف نقل شده است.[2]

– قال علي بن ابراهيم حدثني ابي عن حماد عن ابي عبدالله في قوله الصراط المستقيم قال هو اميرالمؤمنين عليه السلام والدليل على انه اميرالمؤمنين قوله و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم و هو اميرالمؤمنين عليه السلام في ام الكتاب و في قوله الصراط المستقيم.[3]

در این روایت که با دو واسطه به امام صادق علیه السلام می‌رسد، دو آیهٔ الصراط المستقیم و انه فی ام الکتاب را به امام علی علیه السلام تأویل برده است.

– در پایان این سوره نیز تأویلی نسبت به مخالفان اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است که بدین گونه است:

قال علي بن ابراهيم حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن ابن اذينه عن ابي عبدالله عليه السلام في قوله غير المغضوب عليهم والاالضالين: قال المغضوب عليهم النصاب، والضالين الشاک.[4]

---

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸.

۲. عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹.

٤. همان.

در آغاز سوره‌ی بقره نیز در روایتی دیگر از امام صادق علیه‌السلام «کتاب» را به «علی علیه‌السلام» و «هدی للمتقین» را به «بیان برای شیعیان» تأویل کرده است.[۱]

موارد فوق، به جز اشکالی که در فاصله‌ی میان علی بن ابراهیم و مؤلف کتاب هست، از سند معتبر برخوردار است و در متن نیز قابل پذیرش است، اما در بعضی از موارد فاصله‌ی میان علی بن ابراهیم تا معصوم علیه‌السلام مخدوش است یا از جهت متن دارای خدشه است.

یکی از روایاتی که از جهت متن چندان قابل پذیرش نیست و نیازمند توجیهات مختلف است، در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**ان الله لایستحي ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها**﴾[۲] وارد شده است.[۳] روایت مشابه دیگری در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة**﴾[٤] وارد شده است.[٥]

ب. روایات تأویلی منقول از غیر علی بن ابراهیم

همان گونه که گذشت، آن‌چه غیر از علی بن ابراهیم روایت شده است یا از مجموعه تفسیری ابی الجارود است یا از مشایخ مؤلف که آن‌ها را شیخ آقا بزرگ تهرانی در حاشیه **الذریعة** نام برده است.[٦] بعضی از این روایات تأویلی از این قرار است:

---

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰.
۲. بقره /۲٦.
۳. تفسیر القمی، ج۱، ص ۳٤۱-۳۳٥.
٤. نمل / ۸۲.
٥. تفسیر القمی، ج ۲.
٦. الذریعه، ج ٤، ص ۳۰٥ – ۳۰۷. تعداد این افراد از ۳۰ نفر متجاوز است.

– در ذیل آیه شریفه‌ی ﴿**والذین یمسّکون بالکتاب واقاموا الصلوة انّا لانضیع اجر المصلحین**﴾ آمده است: و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر فی قوله الذین یمسّکون بالکتاب، قال نزلت فی آل محمّد علیهم‌السلام و اشیاعهم.[۱]

– در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**ان شرّ الدواب عند الله الذین کفروا فهم لایؤمنون**﴾[۲] این گونه روایت کرده است:

حدثنا جعفر بن احمد قال حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم عن محمّد بن علي بن محمّد الفضیل عن ابي حمزة عن ابي جعفر صلوات الله علیه في قوله قال ابوجعفر علیه‌السلام نزلت في بني امیة فهم شر خلق الله، هم الذین کفروا في باطن القرآن فهم لایؤمنون.[۳]

در این روایت گرچه به ظاهر بیان شأن نزول آیه را ذکر کرده است، اما در واقع به تأویل آیه پرداخته است، زیرا در پایان می‌فرماید: آنان در باطن قرآن کافر محسوب می‌شوند و با توجه به معنای تأویل، این باطن همان تأویل است.

در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**فاقم وجهک للدّین حنیفاً**﴾[٤] به سند متصل که اول آن حسین بن محمّد است و به امام باقر علیه‌السلام ختم می‌شود، آورده است: **قال علیه‌السلام هي الولایة**، در ادامه نیز باز به سند متصل دیگری از امام رضا علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام در تفسیر **فطرة** الله می‌آورد: **قال: هو لا اله الاّ الله، محمّد رسول الله، علي امیرالمؤمنین ولي الله الی ههنا التوحید.**[۵]

---

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ٢٤٦.
۲. انفال / ۵۵.
۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۹.
٤. روم / ۳۰.
۵. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

ج. تفسیر تأویلی از علی بن ابراهیم

با مشاهده‌ی مختصر تفسیر، روشن می‌شود که در موارد متعددی از کتاب علی بن ابراهیم و تفسیرهای تأویلی وی نقل شده است. این موارد از روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده کاملاً متمایز است، زیرا روایات علی بن ابراهیم یا با سند متصل آمده است یا به صورت مرسل و با تعبیر «رُوی» و نظایر آن نقل شده، اما تفسیرهای شخص وی با «قال علی بن ابراهیم» و «قال» نقل شده است. البته ازعلی بن ابراهیم غیر از تفسیرهای تأویلی، امور دیگری چون شرح کلمات و بیان شأن نزول‌ها و... جز آن نیز آمده است، اما نقل تفسیرهای تأویلی وی غلبه دارد. به نظر می‌رسد که وی بر اساس روایات پیش گفته درباره تأویل قرآن بر اساس درک خویش و قراین احتمالی به تأویل آیات پرداخته است.

۱. تأویلات وی بعضاً مشابه روایات ائمه علیهم‌السلام مانند تأویل آیه‌ی ﴿**و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لا تتّبعوا السبل**﴾[۱] که می‌نویسد:قال[علی علیه‌السلام] الصراط المستقيم الامام، فاتبعوه[ولا تتبعوا السبل] یعنی غیر الامام.[۲] اما تأویلات ذوقی فراوانی که درباره‌ی ائمه یا دشمنان آنان نیست نیز در میان آن‌ها یافت می‌شود. مثلاً در تفسیر آیه‌ی ﴿**و ما تسقط من ورقة الاّ يعلمها و لا حبّة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الاّ في كتاب مبين**﴾[۳] می‌نویسد:

قال[علي بن ابراهيم] الورقة السقط والحبة الولد و ظلمات الارض الارحام والرطب ما يبقى و يحي واليابس ما تفيض الارحام و كل ذلک في كتاب مبين.

---

۱. انعام / ۱۵۳.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳. انعام / ۵۹.

و در تفسیر آیه‌ی ﴿**و شاهد و مشهود**﴾[۱] می‌نویسد:

قال علي بن ابراهيم: الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم القيامة.[۲]

از این دو تأویل کاملاً روشن است که وی در تأویلات خویش از ذوقیات به دور نبوده است. این گونه تأویل نمی‌تواند اعتبار داشته باشد، زیرا اجرای راهبرد کلی تثلیث آیات قرآن[۳] نیز محسوب نمی‌شود.

د. تأویل‌های شخص مصنف

آن‌گونه که از ظاهر کتاب بر می‌آید، بعضی از تأویلات از شخص مصنف است. این موارد مشابهت معنایی بسیاری با تأویلات علی بن ابراهیم دارد. وجه تمایز تأویل‌های مصنف از سه نوع تأویل پیش گفته، آن است که بلافاصله بعد از ذکر آیه آن را آورده است و نه اشاره‌ای به سند خاص شده و نه به علی بن ابراهیم اشاره کرده است. این موارد نیز حجم قابل توجهی دارد. به مواردی از این تأویلات توجه می‌کنیم:

– در ذیل آیه‌ی ﴿**الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها**﴾[٤] مصنف آورده است: **اي دين الله و كتاب الله واسع فتنظروا فيه.**[٥]

در حقیقت زمین را به دین و کتاب؛ و هجرت را به نظر و تأمل تأویل برده است.

---

۱. بروج / ۳.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ٤۱۳.

۳. همین مقاله.

٤. نساء / ۹۷.

٥. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱٤۹.

– در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**قد جائکم من الله نور و کتاب مبین**﴾[۱] می‌نویسد:

یعنی بالنور امیرالمؤمنین و الائمهٔ علیهم‌السلام.[۲]

به این ترتیب ویژگی عمده‌ی محتوای این تفسیر که ارائه‌ی تأویلات متعدد است، چندان قابل اعتماد نیست و مفسرانی که با گمان به آیات می‌نگریسته‌اند، به تأویل پرداخته‌اند.

از این ویژگی که بگذریم، تفسیر فوق از جهت محتوا دارای خصوصیات دیگری نیز هست:

– در باره‌ی آیه‌ی ﴿**والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه**﴾[۳] می‌نویسد: و هو مثل **الأئمة** صلوات الله علیهم یخرج علمهم باذن ربّهم[والذی خبث] مثل اعدائهم[لایخرج] علمهم[الا نکداً] کذباً فاسداً.[٤]

۲. نقل اسباب نزول

یکی از ویژگی‌های کتاب، اشاره به شأن نزول آیات است. در این زمینه بعضاً زمان و مکان نزول آیات نیز ذکر شده است.[٥] البته در این زمینه نیز بعضاً روایات مسند آورده شده است و گاهی بدون اشاره به سند، به ذکر سبب نزول پرداخته است.

یکی از استفاده‌های مفسر از ذکر سبب و تاریخ نزول، به دست آوردن ناسخ و منسوخ در آیات است.

---

۱. مائده / ۱۵.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ١٦٤.

۳. اعراف / ۵۸.

٤. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۳٦.

۵. همان، ج ۱، ص ١٤٣.

۳. نقل اخبار پیشینیان و داستان‌های قرآنی و ذکر غزوات

رویه‌ی تأویلی تفسیر، مانع وجهه‌ی تاریخی و تنزیلی کتاب نگردیده است. افزون بر نقل اسباب نزول آیات، در موارد متعددی مؤلف به نقّالی داستان‌های قرآنی در باره‌ی پیامبران سلف و پیامبر اکرم ﷺ می‌پردازد. در این زمینه گاه با ترکیب مزجی مناسبی از آیات‌قرآن ومطالب دیگر، داستان کاملی به‌دست می‌دهد.

به عنوان مثال، داستان تولد حضرت موسی ؑ و وقایع پس از آن تا زمان رسالت وی را در۵ صفحه، همراه با مزج به آیات ذکر می‌کند[۱] و قصه‌ی گوساله پرستی بنی اسرائیل را به همین شیوه در ۲ صفحه ارائه می‌دهد[۲] و داستان سلیمان ؑ و بلقیس را به زیبایی می‌سراید.[۳]

نقل حدیث زندگانی پیامبراکرم ﷺ و غزوه‌هایی که با نزول آیات همراه بوده است، نیز بخش دیگری از این تفسیر است. اشاره‌ی مفصل به حدیث معراج،[٤] اشاره به وقایع بعداز رحلت پیامبر اکرم ﷺ و جریان فدک[٥]، اشاره به غزوه‌های مختلف و داستان مفصل آنان، چون غزوهٔ احزاب[٦] بنی قریظه،[۷] بدر،[۸] ذات السلاسل،[۹] وأحد،[۱۰] قسمت مهمی از این تفسیر را تشکیل می‌دهد. این

---

۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۵ – ۱٤۰.
۲. همان، ج ۲، ص ٦۲ – ٦۳.
۳. همان، ج ۲، ص ۱۲٦ – ۱۲۸.
٤. همان، ج ۲، ص ۳ – ۱۲.
٥. همان، ج ۲، ص ۱٥٥ – ۱٦۱.
٦. همان، ج ۲، ص ۱۷٦ – ۱۸۸.
۷. همان، ج ۲، ص ۱۸۹ – ۱۹۱.
۸. همان، ج ۱، ص ۲٥٦ – ۲۷۰.
۹. همان، ج ۲، ص ٤۳٤ – ٤۳۷.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۱۱۱– ۱۱۹.

بخش که رنگ شیعی ناب دارد و بـه فـضایل اهـل‌بیـت علیهم‌السلام و منـاظرات آنـان و جلوه‌های معنوی و اخلاقی و علمی و... جز آن نیز اشاره می‌کند، جذابیت خاصی به این تفسیر بخشیده است. گرچه بعضی از این مطالـب در حقیقـت از حـوزه‌ی تفسیر قرآن خارج است.

٤. توضیح لغات و عبارات دور از ذهن و مشکل

یکی دیگر از خصوصیات محتوایی این تفسیر، اهتمـام بـه توضـیح لغـات و عبارات مشکل یا متشابه قرآن است، در این قسمت مفسر هـم چـون نویـسندگان «معانی القرآن» و «غریب القرآن» ظاهر گردیده اسـت. غالـب ایـن توضـیحات از مؤلف تفسیر است.

٥. جمع روایی نسبت به روایات متعدد مربوط به یک آیه

گرچه با توجه به مصادر مؤلف نقل روایات متعدد در ذیـل یـک آیـه متوقـع است، اما اصولاً جز در موارد معدودی مؤلف به این کار دسـت نـزده اسـت. وی غالباً روایات را از تفسیر علی بـن ابـراهیم آورده اسـت و بـه نظـر مـی‌رسـد در مواردی که در این تفسیر روایتی نیافته است، به مصادر دیگر خـود رجـوع کـرده است. از این روی، مواردی که از دو تفسیر ابی‌الجارود و تفسیر علی بـن ابـراهیم نقل کرده باشد بسیار اندک است.[1] امـا در مـوارد اخـتلاف دو روایـت، بـه جمـع روایی بین آن‌ها یا جرح و تعدیل راویان و گزینش یک روایـت نپرداختـه اسـت. تنها در موارد نادری این گونه جمع از علی بن ابراهیم نقل شده است.[2]

---

۱. برای نمونه ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۵۲، ۱٦۲، ۲۰٤ و ۲۲٦.

۲. همان، ج ۱، ص ۱٤۸.

٦. اشاره به مباحث کلامی و ردّ فرق باطله

به مناسبت مضامین آیات، مصنف به ابطال عقاید قَدَریان و جبریان پرداخته است.[۱] خصوصاً به دو عقیده‌ی جبر مطلق و عدم اختیار انسان و تفویض مطلق و مخلوقیت فعل انسان بر دست انسان اشاره شده است. او هردو را ابطال کرده است.

هم چنین به مسایلی چون رجعت نیز در موارد متعدد اشاره کرده است.[۲]

علوم قرآنی در تفسیر علی بن ابراهیم

۱. نسخ

درباره‌ی تعداد آیات منسوخه‌ی قرآن اختلاف نظرهای زیادی هست. بعضی تعداد آیات این گونه را ۲٤۹ دانسته‌اند.[۳] و بعضی تنها یک مورد نسخ آیات به آیات را پذیرفته‌اند.[٤] در میان این دو نظر، نظرات دیگری نیز هست که تعداد آیات منسوخه را ۲٤۷، ۲۳۵، ۲۱۸، ۲۱٤، ۲۱۳، ۱۳۸، ۸۱، ۲۲۰، ۲۰۲، ٦٦، ۲۰، ۱۷، ٤، ۵ و ۳ اعلام می‌کند.[۵]

در تفسیر علی بن ابراهیم در موارد متعددی ادعای نسخ شده است، گرچه نگارنده به شمارش دقیق این موارد موفق نگشته، اما به نظر می‌رسد تعداد این موارد از ۱۰۰ افزون است.

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۲۷ و ج ۲، ص ۱۵۰ و ٤۳۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳٦، ۷٦ و ۲۵٦.

۳. مانند عبدالرحمن بن جوزی و ابن بارزی.

٤. مانند آیت الله خویی مؤلف البیان، بحث نسخ.

۵. نسخ و زمان و مکان، محمد مرادی، چاپ شده در مجموعه آثار کنگرهٔ بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی ﷺ، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

ادعای نسخ کثیر در آیات، غالباً در اثر عدم توجه به قیود معتبره در تحقق نسخ است. از این رو، بعضی آیه‌ی «سیف» را ناسخ ۱۲٤ آیه دانسته‌اند. در این تفسیر نیز آیه‌ی مذکور، ناسخ آیات متعددی محسوب گردیده است.

۲. توقیفی نبودن جایگاه آیات

یکی از مباحث مهم مربوط به تاریخ جمع قرآن، مسأله‌ی توقیفی بودن جایگاه سوره‌ها و جایگاه آیات است. گرچه غالباً جایگاه سوره‌ها در قرآن را به گونه‌ی مطلق توفیقی نمی‌دانند،[۱] اما آیات مذکور در یک سوره و چینش آنها را توقیفی می‌دانند. از تفسیر مورد بحث این گونه به دست می‌آید که جایگاه آیات نیز توقیفی نیست و جا به جایی در آیات صورت پذیرفته است. مثلاً درباره‌ی آیه‌ی ﴿**ولا تهنوا في ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون و ترجون من الله ما لا يرجون**﴾[۲] می‌نویسد:

هذه الآية في سورة النساء و يجب ان تكون في هذه السوره[اي آل عمران].[۳]

و درباره‌ی آیه‌ی ﴿**يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم**﴾ می‌نویسد:

نصف الآية ههنا و نصفها في سوره البقرة.[٤]

در مواردی نیز تقدیم و تأخیر کلمات یک آیه را نیز ذکر کرده است. مثلاً در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿**الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب و لم يجعل له**

---

۱. البته جایگاه فی الجملهٔ بعضی از سور مورد پذیرش همگان است.

۲. نساء / ۱۰٤.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۵۰.

٤. همان، ج ۱، ص ١٦٤.

عوجاً قيماً﴾[1] آورده است:

هذا مقدم و مؤخر لان معناه الذي انزل على عبده الكتاب قيماً و لم يجعل له عوجاً فقد قدم حرف على حرف.[2]

این مورد را می‌توان تحریف در جا به جایی نامید. جدا از این نوع تحریف، مسأله‌ی تحریف به نقیصه و حذف بعضی از آیات مربوط به شیعه و ولایت در این کتاب دیده می‌شود. گرچه بعضی در مقام توجیه این کلمات و انکار دیدگاه وی برآمده‌اند، اما توجه به موارد مختلف مذکور در این کتاب، توجیهات آنان را غیر موجه می‌سازد. برای نمونه می‌توان به صفحات ۱۰، ۱٤۲، ۱۹٦ و ۲۲۲ از جلد اول این تفسیر نظر کرد. به نظر می‌رسد بهتر آن است که با قبول دیدگاه بعضی از محدثان و مفسران شیعه در مسأله‌ی تحریف، به ابطال علمی آن بپردازیم که قرآن پژوهان در یکی دو دهه‌ی اخیر کتاب‌های ممتعی در نفی تحریف نگاشته‌اند.

۳. حروف مقطعه

گرچه در این تفسیر در غالب موارد برای حروف مقطعه تفسیری ذکر نشده است، اما در موارد معدودی آن حروف را اسم اعظم[که به گونه رمزی و اشاری ذکر شده] دانسته است. در اول سوره یونس می‌نویسد:

الر، هو حرف من حروف الاسم الاعظم المنقطع في القرآن فاذا الفه الرسول او الامام فدعا به اجيب.[3]

---

۱. کهف / ۱.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۰۸.

و در آغاز سوره مریم می‌نویسد:

کهیعص. عن ابي عبدالله ﷺ قال هذه کهیعص اسماء الله مقطعة و اما قوله کهیعص قال الله هو الکافي الهادي العالم.[۱]

و در آغاز سوره‌ی شعراء نیز می‌نویسد:

طسم، هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المرموز في القرآن.[۲]

٤. محکم و متشابه

درباره‌ی وجود دو گونه آیات محکم و متشابه در قرآن کریم تردیدی نیست، اما در تعریف این دو نوع و مصادیق آن اختلافات بسیاری هست. علامه طباطبایی ﷺ تعداد نظریه‌ها را در این مسأله به شانزده رسانده است و خود نیز نظریه‌ی جدیدی بر آن‌ها افزوده است.

از دیدگاه تفسیر مورد بحث، «آیات محکم» آیاتی است که تأویل آنها درتنزیل آنهاست و تأویل دیگری ندارد، اما «متشابه» آیاتی است که دارای معانی مختلف است.[۳]

البته در این که این دو تعریف از محکم و متشابه جامع و مانع است یا نه، تردید وجود دارد، اما ظاهراً مقصود ایشان از آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنهاست، آیاتی است که به نحو نص یا ظاهر قوی که احتمال خلاف آن بسیار بعید است. از این رو، درباره‌ی آیات متعددی که معنای آنها روشن است، بدون ارائه‌ی هرگونه تفسیر یا تأویلی می‌نویسد: «فانه محکم». بر این اساس دیدگاه ایشان با دیدگاه منسوب به شافعی در این زمینه یک‌سان است.[٤]

---

۱. همان، ج ۲، ص ٤۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۷ و۹٦.

٤. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی ﷺ، ج ۳، ص ۳۵.

باتوجه به مطالبی که پیرامون این تفسیر عرضه شد، مطالعه و استفاده از این کتاب شریف به پژوهشگران توصیه می‌شود، زیرا پذیرفتن مطالب آن نیازمند به تحقیق و بررسی مورد به مورد است. البته در مقایسه با کتاب‌های تاریخی و تفسیری دیگری که به شیوه‌ی مشابه در قرون پس از نگارش این تفسیر به عالم اسلام عرضه شده، کتاب معتبرتر و ذی قیمتی است. خصوصاً ذکر داستان‌های تاریخی، شأن نزول‌ها و روایات مستند تأویلی آن، می‌تواند مایه‌ی بهره وری فراوان پژوهشگران قرآنی باشد.

در هر صورت، چاپ غیر مغلوط همراه با تحقیق و توضیحات و همراه با فهارس فنی و حذف بعضی از مطالبی[مثل بحث تحریف] که در دیدگاه عمومی مسلمانان و شیعیان ناصواب می‌نماید، می‌تواند زمینه‌ی احیای هرچه بیشتر این اثر ممتع را فراهم آورد.[1]

تفسیر علی بن ابراهیم القمی در اثر بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین

این تفسیر روایی نیز مانند تفسیر پیش مورد توجه عالمان بوده است، و هرچند درباره‌ی مؤلف و شیوه‌ی تألیف و پاره‌ای مباحث مربوط به محتوای کتاب، بحث‌های گسترده‌ای شده،[2] هنوز اصل کتاب به عنوان مرجع، مورد توجه است. در این کتاب، ۳٤ حدیث درباره‌ی امام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف نقل شده که بیشتر به صورت تأویل آیات بر امام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف تطبیق شده است؛ برای نمونه، در تفسیر آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی طه از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمود: ... **وانّما سُمّوا ألوالعزم؛ لأنّه عَهَد إليهم في**

---

۱. فصلنامه بینات، ص۱۳۸ ـ ۱۱٤، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۵، دکتر کاظم قاضی‌زاده.

۲. در این باره، ر.ک: داوری، اصول علم الرجال بین النظریة و التطبیق، ص۱۸۰ ـ ۱٦۳.

محمّد والأوصياء من بعدِهِ والقائِم... ﷺ؛[۱] اولوالعزم نامیده شدند، چون با آنان در مورد پیامبر ﷺ و جانشینان وی و همین‌طور درمورد قائم، عهد بست... .

ونیز در جای دیگر در تفسیر آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی حج از امام صادق ؈ چنین نقل شده است: «... **هي للقائم عج الله تعالى فرجه الشريف**[۲]؛ این آیه درباره‌ی قائم عج الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد».

و درآیه‌ی دیگر همین سوره، از امام باقر ؈ حدیثی نقل کرده که می‌فرماید:

این آیه برای آل محمّد ﷺ... و مهدی و اصحابش می‌باشد... .[۳]

و بالاخره در تفسیر آیه‌ی مبارک: ﴿**أَمَّن يُجِيبُ الْمُضطَرَّإذا دَعاهُ وَ يكشِفُ السُّوءَ**﴾[۴] نقل شده است: «**نَزَلَت في القائم من آل محمّد** ﷺ؛ [این آیه] درباره‌ی قائم آل محمّد نازل شده است[۵]».[۶]

تفسیر القمی در مقاله مجله حوزه

تفسیر قمی از تفاسیر کهن و از مجموعه‌های ارزشمند تفسیری است و از نمونه‌های عالی و گرانقدر تفسیر به مأثور. تفسیر قمی، از منابع روائی و تفسیری است که هماره مورد توجه و مراجعه محقّقان و پژوهشگران اسلامی بوده است. شیخ در فهرست و نجاشی در رجال و دیگر رجالیان، از این کتاب یاد کرده‌اند.[۷]

---

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج۲، ص ٦٥.

۲. همان، ص ٨٤.

۳. همان، ص ٨٧.

٤. نمل[۲۷] آیهٔ ٦٢.

۵. علی بن ابراهیم قمی، تفسیرالقمی، ج۲، ص۱۳۰.

٦. بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت،ص٨٤، مهدی اکبر نژاد.

۷. الفهرست، ص ۸۹، رجال النجاشی، ص ۲٦۰.

بنابر این انتساب این کتاب فی الجمله به علی بن ابراهیم قمّی، مسلّم است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در اثر جاویدان خود «الذریعه» پژوهشی گسترده پیرامون این تفسیر را عرضه کرده و نشان داده است که علی بن ابراهیم، قریب به اتفاق روایات تفسیر را از امام صادق علیه‌السلام و از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم نقل کرده است. در تفسیر موجود این روش تا آیه ٤٩ از سوره آل عمران ادامه یافته است. پس از آن، شیوه اسناد تغییر می‌یابد و روایاتی از امام باقر علیه‌السلام با سندی آورده می‌شود که همان طریق مشهور به تفسیر ابی‌الجارود است. مرحوم آقا بزرگ، نمونه‌های بسیاری را می‌آورد که نشانگر این است که مجموع آنچه در این تفسیر آمده به جمع وتدوین علی بن ابراهیم نیست، به عنوان نمونه می‌فرمایند:

در مواضع متعدّدی این عبارت آمده است:[رجعٌ الی تفسیر علی بن ابراهیم] و یا[رجع الی **روایة** علی بن ابراهیم] و یا[من هنا عن علی بن ابراهیم] و... بدینسان آنچه به عنوان تفسیر علی بن ابراهیم مشهور است آمیخته‌ای است از تفسیر وی و تفسیر ابی‌الجارود که ابوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم... ترتیب داده و عرضه کرده است.[1]

چنان‌که پیشتر یاد کردیم «تفسیر علی بن ابراهیم» تفسیر نقلی است. مؤلف جلیل القدر ابتداء گزیده‌ای از روایات مفصّلی را از علی علیه‌السلام آورده است در بیان انواع علوم قرآن، و آنگاه متن تفسیر را آغاز کرده است و در ذیل آیات، روایات امام صادق علیه‌السلام را نقل کرده است. بجز روایات، گاهی مطالبی را در توضیح آیات افزوده است. مؤلف «کشف الحجب» می‌گوید:

«تمام این تفسیر، احادیث است، مگر کلماتی اندک و عباراتی کوتاه که از خود علی بن ابراهیم است[2]».

---

۱. الذریعه، ج٤، ص۳۰۹-۳۰۲.

۲. فهرست کتابخانه دانشکده معقول و منقول، ج ۱، ص ۱۳۸.

برخی از فهرست نگاران در توضیح شیوه نگارش این تفسیر آورده‌اند:

«طریقه‌ی این تفسیر آن است که یک یا چند آیه از قرآن کریم را ذکر نموده و الفاظ مشکله‌ی آن را با لفظ سهل، تفسیر و معنی می‌نمایند؛ و بر صدق مدعّای خود اخباری از ائمه علیهم‌السلام و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با اسناد صحیحه، ذکر می‌نمایند؛ و قبل از شروع به تفسیر فاتحه، مطالبی را که دانستن آنها برای جست‌وجو کنندگان از مقاصد و معانی قرآن لازم بلکه واجب است؛ از قبیل بیان محکمات و متشابهات و منسوخات و عمومات و خصوصات و ردّ بر قدریه و دهریه و وثنیه و غیر اینها ذکر نموده‌اند؛ موارد نزول آیات و سور را هم متذکر شده‌اند».[1]

«تفسیر قمی» یکبار مستقلاً به سال ۱۳۱۳ به چاپ سنگی نشر یافته است و بار دیگر همراه با تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام به سال ۱۳۱۵. این هر دو چاپ، افزون بر چاپ نامناسب، دارای اشتباهات بسیاری بودند که نیاز به یک چاپ منقّح را الزامی می‌ساخت بالأخره آقای سید طیب موسوی جزایری، به تصحیح و تعلیق این اثر همت گماشتند و آن را در دو جلد به قطع وزیری، همراه با یک مقدمه، در شرح حال مؤلف و مشایخ وی، با عرضه به چهار نسخه کهن و مقابله و تصحیح و تعلیق، منتشر ساختند.

گزینش‌های تفسیر قمی

چنان که پیشتر یادآوری کردیم «تفسیر قمی» همواره مورد توجه و مراجعه عالمان و محدثان و مفسران اسلامی بوده است. برخی از عالمان به گزینش و اختصار تفسیر قمی پرداختند و برخی ضمن این تنقیح، برخی مطالب بر آن افزوده و با تنظیمی دیگر آن را عرضه کرده‌اند. از آن جمله است «اختصار تفسیر

---

۱. مدرک پیشین، ص ۱۳۹.

علی بن ابراهیم» از محمّد بن صالح کفعمی[۱] گزینش دیگری است که مرحوم شیخ آقا بزرگ از آن به «مختصر تفسیر علی بن ابراهیم لبعض الاصحاب»[۲] یاد می‌کند. و بالأخره گزینش سومی است «مختصر تفسیر علی بن ابراهیم» از شیخ کمال الدین عبدالرحمان بن محمّد عتایقی.[۳] وی چگونگی کارش را در مقدمه کتاب بدینگونه توضیح داده است:

«کتاب استاد فاضل علی بن ابراهیم قمی را دیدم، و آن را کتاب بزرگی یافتم که قابلیت اختصار و گزینش را داشت. از این روی به اختصار آن همت گماشتم، با حذف اسانید و مکررّات و الفاظ برخی از آیاتی که نیاز به توضیح نداشت، و به جای اینها چیزهایی را که شایسته بود بر کتاب افزودم.»

وی در فرجام کتاب، دوباره به چگونگی کارش اشاره کرده می‌نویسد:

«این پایان پیرایش و تنقیح ماست از ۷ جزء کتاب علی بن ابراهیم. به متن آن آنچه را مناسب دانستم افزودم و آنچه ظاهرش با عصمت انبیاء و اولیاء منافات داشت حذف کردم».[٤]

مؤلف تفسیر

علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی، از محدثان، فقیهان، مفسّران و دانشمندان عالیقدر، معتمد و موثق شیعی است. شرح حال نگاران و رجالیان به وثاقت،

---

۱. الذریعه، ج ۱، ص ۳٥٤.

۲. الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۹۲.

۳. برای آشنایی با وی ر. ک: ریاض العلماء، ج۳، ص ۱۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ٤٦٥.

٤. الذریعه ج ۲، ص ۱۹۰؛ برای آگاهی بیشتر در باره «تفسیر علی بن ابراهیم» و چگونگی‌های آن ر.ک: الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۹ – ۳۰۲ و ج ۲۰، ص ۱۹۲؛ فهرست کتابخانه دانشکده معقول و منقول، ابن یوسف شیرازی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بین التّصوف والتشیع، ص ۲۰۰ – ۱۹۲.

جلالت، بزرگواری، و جایگاه بلند وی در نقل حدیث و تألیف و تصنیف، اتفاق دارند. نجاشی وی را به وثاقت در نقل حدیث و دقّت و اعتماد در آن ستوده است.[۱] و ابن ندیم وی را در زمرهٔ عالمان و فقیهان نگاشته است.[۲] و فضل بن حسن طبرسی، وی را از بزرگترین عالمان اصحاب تلقی کرده است.[۳]

علی بن ابراهیم، در نگارش و تألیف، زبردست بوده و آثار بسیاری از خود بر جای نهاده که گویا بجز تفسیر وی، آثار دیگرش در گذر زمان از بین رفته است.[۴،۵]

تفسیرالقمی در مقدمه تفسیر منشورات اعلمی

المؤلف و الکتاب

الحمدلله وحده لا شریک له، نحمده و نستعینه و نستغفره و نتوب إلیه، و نعوذ به سبحانه أن نغفل عن ذکر فضله و إحسانه و نعمه، والصلاة والسلام علی سیدنا محمّد [ﷺ] و علی الإثني عشر المعصومین أوصیاء نبیه، و بعد.

---

۱. رجال النجاشی، ص ۲٦۰.

۲. الفهرست، ص ۲۷۷.

۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰؛ مقدمه بحارالانوار، ص ۱۲۸، چاپ بیروت.

٤. برای آگاهی بیشتر از شرح حال و آثار وی مراجعه کنید به: رجال النجاشی، ص ۲٦۰؛ الفهرست، ص ۲۷۷، مجمع البیان، ج ٤، ص ۱۵۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ٥٤٥؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۹۳؛ معجم الأدبا، ج ۱۲، ص ۲۱۵؛ منتهی المقال، ص ۲۰٤؛ منهج المقال، ص ۲۲۳؛ تنقیح المقال، ج۲، ص ۲٦۰؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹؛ الذریعه، ج ٤، ص ۳۰۲.

٥. مجله حوزه، شماره فروردین و اردیبهشت ۱۳٦٦، ش ۱، سال چهارم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

فصاحب هذا التفسير هو الثقة الجليل علي بن إبراهيم بن هاشم، أبوالحسن القمي.[۱]

قال النجاشي، على ما حكاه صاحب التنقيح إنه: ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر. و مثله في الخلاصة؛ و عدّه في القسم الأول منها، و عنونه بن داود في الباب الأول، و وثقه في الوجيزة والبلغة. و أضرَّ في وسط عمره، كما في الكني و الألقاب.

و عن أعلام الورى أنه من أجلّ رواة أصحابنا، و يروى عنه مشايخ الحديث، و لم نقف على تاريخ ولادته أو وفاته، إلاّ أنه كان في عصر الإمام العسكري عليه السلام، و كان حياً في سنة ۳۰۷، لأن الصدوق روى عن حمزة بن محمّد بن أحمد العلوي في رجب سنة ۳۳۹، قال: أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب الى سنة سبع و ثلاثمائة. و قد أكثر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب الكليني الرواية عنه في الكافي.

و ممّا يدلّ على جلالته أن الأدعية و الأعمال الشائعة في مسجد السهلة، و في مسجد زيد المتداولة المتلقاة بالقبول المذكورة في المزار الكبير، و مزار الشهيد و غيرهما ينتهي سندها إليه لاغير.

ابنه

و ابنه، أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي، يروى عنه الصدوق، رضي الله عنه، مترضياً و يكثر من الرواية عنه و عن لسان الميزان أحمد بن علي بن إبراهيم بن الجليل القمّي أبو علي نزيل الري.

ذكره بن بابويه في تاريخ الري و قال: سمع أباه و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري، و أحمد بن إدريس و غيرهم.

و كان من شيوخ الشيعة، روى عنه أبوجعفر محمّد بن علي بن بابويه و غيره.

---

۱. القمي: بضم القاف و تشديد الميم، نسبة الى قم، مدينة مستحدثة إسلامية لا أثر للأعاجم فيها، و أوّل من مصّرها طلحة بن الأحوص الأشعري، أهلها كلهم شيعة إمامية، خرج منها جهابذة العلوم الجعفرية كأبي جرير، و زكريا بن إدريس، و زكريا بن آدم، و عيسى بن عبدالله و غيرهم.

والده

و أكثر ما يرويه علي بن إبراهيم، فعن والده إبراهيم بن هاشم إبي إسحاق القمّي، قال صاحب الكنى و الألقاب: «أصله من الكوفة وانتقل الى قم، و أصحابنا يقولون إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنه لقى الرضا عليه السلام، و أنه تلميذ يونس بن عبدالرحمن،[قلت]: قد أطالوا الكلام في ترجمته، و عدّ المشهور حديثه حسناً، و صرّح جمع من المحققين بوثاقته، منهم المحقق الداماد في الرواشح، و والد شيخنا البهائي، والمجلسي، و المحقّ الأردبيلي، و قال العلامة الطباطبائي بحر العلوم: و الأصحّ عندي أنه ثقة صحيح الحديث لوجوه.

و ذكر شيخنا في المستدرک وجوهاً لتوثيقه، منها قولهم في حقّه: و أصحابنا يقولون إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، فإن النشر كما شرح به الأستاذ الأكبر لا يتحققّ إلاّ بالقبول، و إن انتشاره عندهم من حيث العمل و الاعتماد لا من حيث النقل.

و قال السيد الداماد في محكي الرواشح: «الصحيح و الصريح عندي أن الطريق من جهته صحيح، فأمره أجلّ، وحاله أعظم من أن يتعدّل و يتوثق بمعدل و موثق غيره، بل غيره يتعدّل و يتوثق بتعديله و توثيقه إياه، كيف و أعاظم أشياخنا الفخام، كرئيس المحدّثين، و الصدوق، والمفيد، و شيخ الطائفة، و نظراؤهم، و من في طبقتهم،و درجتهم، و رتبتهم، من الأقدمين و الأحدثين، شأنهم أجل، و خطبهم اكبر من ان يظن بأحد منهم قد احتاج الى تنصيص ناصّ، و توثيق موثّق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الأشياخ، و وتد الأوتاد، و سند الأسناد، فهو أحقّ و أجدر بأن يستغني عن ذلک».

مؤلفاته

صنّف أبوالحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي غير هذا التفسير، كما في تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲٦۰، الكتب التالية:

- كتاب إختيار القرآن،
- كتاب الأنبياء،

- كتاب التوحيد و الشرك،
- كتاب الحيض،
- كتاب الشرايع،
- كتاب فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام،
- كتاب قرب الإسناد،
- كتاب المشذر،
- كتاب المغازي،
- كتاب المناقب،
- كتاب الناسخ و المنسوخ.

التعريف بتفسير القمّي

جاء في كتاب الذريعة الى تصانيف الشيعة ما نصّه:

تفسير القمّي، للشيخ أبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي شيخ ثقة الإسلام الكليني[الذي توفى سنة ۳۲۹]، و قد أكثر الرواية عنه في الكافي، كان في عصر أبي محمّد الحسن العسكري عليه السلام و بقى الى سنة ۳۰۷ ق. فإنه روى الصدوق في «عيون أخبار الرضا» عن حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم سنة ۳۰۷. و حمزة بن محمّد هذا هو الذي ترجمه الشيخ في باب من لم يرو عنهم بقوله:

حمزة بن محمّد القزويني العلوي يروي عن علي بن إبراهيم و نظرائه، روى عنه محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه، و تمام نسبه ذكر في «خاتمة المستدرک» ص ۳٤۰، و في بعض أسانيد «الأمالي» و «والإكمال» هكذا: حدثنا حمزة بن محمّد ـ الى قوله ـ بقم في رجب سنة ۳۳۹. قال أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتبه الى في سنة سبع و ثلاثمائة.

طبع تفسير القمّي مستقلاً بإيران على الحجر في سنة ۱۳۱۳، و أخرى مع تفسير العسكري عليه السلام في سنة ۱۳۱۵، و مرّ في تفسير الأئمة أنه ليس للقمّي تفسيران كبير و

صغير، كما أنه ليس تفسير القمّي مأخوذاً من تفسير العسكري عليه السلام على ما يظهر من رسالة مشايخ الشيعة المنسوبة الى والد الشيخ البهائي كما هو ظاهر لمن راجعهما. نعم قد أورد المفسّر القمّي في أول تفسيره مختصراً من الروايات المبسوطة المسندة المروية عن الإمام الصادق، عن جدّه أميرالمؤمنين عليه السلام في بيان أنواع علوم القرآن، و قد أورد النعماني تلميذ الكليني تلك الروايات بطولها في أول تفسيره، و أخرجها منه السيد المرتضى و جعل لها خطبة، و يسمى برسالة «المحكم و المتشابه» و طبعت مستقلة في الأواخر، و هي مدرجة بعينها في أوائل المجلد التاسع عشر، و هو كتاب القرآن من كتاب بحارالأنوار.

و كذلک عمد المفسّر القمّي في تفسيره هذا على خصوص ما رواه عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام في تفسير الآيات، و كان جلّه مما رواه عن والده إبراهيم بن هاشم عن مشايخه البالغين الى الستين رجلاً من رجال أصحاب الحديث، و الغالب من مرويات والده ما يرويه عن شيخه محمّد بن أبي عمير[زياد بن عيسى الأزذي أبو أحمد] بسنده الى الإمام الصادق عليه السلام أو مرسلاً عنه، و من روايته عن غير الإمام و رواية والده عن غير ابن أبي عمير ما رواه عن والده، عن شيخه الآخر ظريف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشير عن إبي الجارود؛ و ما رواه عن والده أيضاً، عن شيخه صفوان بن يحيى عن أبي الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام.

وكذلک قد يروي علي بن إبراهيم في هذا التفسير عن غير والده من سائر مشايخه مثل روايته عن هارون بن مسلم و يعقوب بن يزيد.

و لخلّو تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمة عليهم السلام قد عمد تلميذه[أبو الفضل العبّاس، بن محمّد، بن قاسم، بن حمزة، بن موسى، بن جعفر عليه السلام و الراوي لهذا التفسير، عنه على إدخال بعض روايات الإمام الباقر عليه السلام التي أملاها على أبي الجارود في أثناء هذا التفسير، و بعض روايات أخر عن سائر مشايخه ممّا يتعلّق بتفسير الآيه و يناسب ذكرها في ذيل تفسير الآيه، و لم يكن موجوداً في تفسير علي بن إبراهيم فأدرجها في أثناء روايات هذاالتفسير تتميماً له و تكثيراً لنفعه، و ذلک التصرف وقع منه في أوائل

سورة آل عمران الى آخر القرآن. والتلميذ هو الذي صدر التفسير باسمه في عامة نسخه الصحيحة التي رأيناها، فإن فيها بعض الديباجة والفراغ عن بيان أنواع علوم القرآن ما لفظه.

حدثني أبوالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر عليه السلام، قال: حدثنا أبوالحسن علي بن إبراهيم بن هاشم، قال: حدثني أبي رحمه الله عن محمّد بن أبي عمير عن حماد بن عيسى. ثم ذكر عدة من طرق والد علي بن إبراهيم بن هاشم بعنوان:[وقال حدثني أبي عن فلان] عطفاً على قوله الأول قال حدثني أبي. ثم شرع في تفسير البسملة و أورد الأحاديث بعنوان:[قال و حدثني أبي].

و في أول سورة البقرة تحت عنوان:[قال أبوالحسن علي بن إبراهيم حدثني أبي]. و قد يقول:[فأنه حدثني أبي] الصريح جميعها في أنها مرويات علي بن إبراهيم عن إبيه، و هكذا الى أوائل سورة آل عمران في تفسير آيه[و أنبأكم بما تأكلون و ما تدّخرون في بيوتكم].[1] و قد يغير أُسلوب الروايه هكذا:[حدثنا أحمد بن محمّد الهمداني. قال حدثني جعفر بن عبدالله. قال: حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر أبيالجارود عن أبيجعفر محمّد بن علي عليه السلام.

و روى بهذا السند أيضاً[في بعض صفحات الكتاب] و هذا السند بعينه هو الطريق المشهور الى تفسير أبي الجارود. و قد روى الشيخ الطوسي «في الفهرست» و كذا النجاشي تفسير أبي الجارود عنه بسندها الى أحمد بن محمّد الهمداني هذا المعروف بابن عقده المتوفي سنة ۳۳۳ الى آخر سنده هذا الذي ذكرنا في تفسير إبي الجارود أنه سند ضعيف بسبب كثير بن عياش، لكنه غير ضائر حيث أنه رواه أيضاً كثير من ثقات أصحابنا عن أبيالجارود.

و قائل حدثنا ابن عقدة في المواضع الثلاثة، ليس علي بن إبراهيم جزماً لأن القمّي هو الذي يروي عنه الكليني المتوفى سنة ۳۲۸ كثيراً من روايات كتابه «الكافي» الذي

---

۱. سورة آل عمران، الآية: ٤٩.

يرويه ابن عقده هذا عن مؤلفه الكليني، فكيف يروي عن ابن عقده رجل هو من أجل مشايخ أستاذه.

هذا أول حديث أدخله أبوالفضل ـ عن شيخه ابن عقدة مسنداً الى أبي‌الجارود ـ في هذا التفسير و لم يذكر أباالجارود ذلک أبداً، ثم إنه بعد ذلک لم يذكر تمام هذا الإسناد إلاّ نادراً جداً... و في الغالب بعد تمام رواية أبي‌الجارود أو رواية أخرى عن بعض مشايخه الأخر يعود الى تفسير علي بن إبراهيم القمي... و بالجملة يظهر من هذا الجامع أن بناءه علي أن يفصّل و يميز بين روايات علي بن إبراهيم و روايات تفسير أبي الجارود بحيث لايشتبه الأمر علي الناظرين في الكتاب، كما أنه لا يخفى على أهل الخبرة و الإطلاع بالطبقات تمييز مشايخ المفسّر القمّي في هذا الكتاب عن مشايخ تلميذه أبي الفضل المذكور، و إنما يعرف طبقة أبي الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و إلاّ فلم يوجد لأبي الفضل العبّاس هذا ذكر في الأصول الرجالية، بل المذكور فيها ترجمة والده المعروف بمحمّد الأعرابي و جدّه القاسم فقط...»

من خصائص تفسير القمي:

– أن هذا التفسير أصل أصول للتفاسير الكثيرة المعروفة.

– أن رواياته مروية عن الصادقين عليهما السلام، مع قلّة الوسائط و الإسناد، و لهذا قال في الذريعة: إنه في الحقيقة تفسير الصادقين عليهما السلام.

– أن مؤلفه كان في زمن الإمام العسكري عليه السلام.

ان والده الذي روى هذه الأخبار لولده كان صحابياً للإمام الرضا عليه السلام.

– أن فيه علماً جماً من فضائل أهل البيت عليهم السلام التي سعى أعداؤهم لإخراجها من القرآن الكريم.

– أنه متكفل لبيان كثير من الآيات القرآنية التي لم يفهم مرادها تماماً إلاّ بمعونة إرشاد أهل البيت عليهم السلام التالين للقرآن.

و لابدّ أخيراً من التنبيه لمن يقرأ هذا التفسير و يقول: إن كثيراً من مطالبه بعيد عن ظاهر اللفظ، و قريب الى التأويلات التي يستنكف العقل منها كربط للآيات النازلة

في أقوام بائدة، مثل عاد، و ثمود، بأعداء أهل البيت عليهم السلام حيث فُسّرت بأنها نزلت فيهم و نحو ذلک. و جوابه يتوقف باختصار على بيان أمور منها أنه قد ظهر من الأدلّة الباهرة، والأخبار المتضافرة من الفريقين أن ذوات محمّد و آله الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين، هي علّة إيجاد هذا الكون كما يظهر من الحديث المعروف «لولاک لما خلقت الأفلاک» المشهور بين الفريقين، و حديث «أول ما خلق الله نوري» المؤيد بقوله تعالى[قل إن كان للرحمن ولد فأنا أول العابدين] و حديث الكساء و غيرها كثير، فلا بدَّ إذاً أن ينزل القرآن فيهم و لهم.

و منها إن الله تعالى كان عالماً بأعمال أمّة نبيه بعد وفاته صلى الله عليه و آله بأنهم يلعبون بالدين، و يهتكون بنواميس حماته في كل حين، كما ظهر من شنائع بني أمية و بني العبّاس، و كان الله تعالى يبين ذلک بالكناية و الإستعارة، كما هو دأب القرآن و أسلوبه في أكثر آياته، فإن له ظاهراً يتعلّق بشيء، و باطناً يتعلّق بشيء آخر، و مَن الذي له علم بتأويل القرآن و تفسيره غير الذين أنزل في بيتهم، و هم أهل البيت الملقبون فيه بـ[الراسخون في العلم]مرّة، و بـ[الذين أُتوا العلم]مرّة أُخرى؟ إن تفسير القمي، يعدّ كتاباً من الكتب المليئة بالأسرار، و هي مودعةٌ فيه لتكون تبصرة لأُولي الألباب ننشره الآن متّكلين على الله، مستمدّين العون منه و هو حسبنا و إليه ننيب.[1]

حول عبارة القمّی فی مقدمة تفسیره
در اثر سید علی حسینی میلانی

۱. الشيخ علي بن ابراهيم القمّي، صاحب التفسير المعروف باسمه، الثقة في الحديث و الثبت المعتمد في الرواية عند علماء الرجال[2] و من اعلام القرن الرابع.

فقد جاء في مقدمة التفسير ما هذا لفظه: «و أما ما هو محرّف منه فهو قوله: لكن

---

۱. تفسير القمي، ج ۱، مقدمه، منشورات مؤسسه اعلمی – بيروت، مقدمه كلام ناشر.

۲. أنظر ترجمته فی تنقيح المقال ۲: ۲٦۰.

الله يشهد بما أنزل اليك ـ في علي ـ أنزله بعلمه و الملائكة يشهدون. و قوله: يا أيها الرسول بلّغ ما أنزل اليك من ربك ـ في علي ـ فان لم تفعل فما بلّغت رسالته. و قوله: انّ الذين كفروا ـ و ظلموا آل محمّد حقهم ـ لم يكن الله ليغفر لهم. و قوله: و سيعلم الذين ظلموا ـ آل محمّد حقهم ـ أي منقلب ينقلبون. و قوله: و لوترى ـ الذين ظلموا آل محمّد حقهم ـ في غمرات الموت، و مثله كثير نذكره في مواضعه».[1]

و ذكر الشيخ الفيض الكاشاني عبارة القمّي. في «علم اليقين»، و على هذا الأساس نسب اليه الاعتقاد بالتحريف في كتاب «الصافي في تفسير القرآن».

لكنّ هذا يبتني على أن يكون مراد القمّي من «ما هو محرّف منه» هو الحذف و الاسقاط للفظ،.. و أمّا اذا كان مراده ما ذكره الفيض نفسه من «أنّ مرادهم بالتحريف و التغيير و الحذف انّما هو من حيث المعنى دون اللفظ أي حرّفوه و غيروه في تفسيره و تأويله، أي حملوه على خلاف ما هو عليه في نفس الأمر» فلا وجه لنسبة القول بالتحريف ـ بمعنى النقصان ـ الى القمّي بعد عدم وجود تصريح منه بالاعتقاد بمضامين الأخبار الواردة في تفسيره، و القول بما دلّت عليه ظواهرها، بل يحتمل ارادته المعنى الذي ذكره الفيض كما يدلّ عليه ما جاء في رسالة الامام الى سعد الخير فيما رواه الكليني.

مضافاً الى أنّ القمّي نفسه روى في تفسيره باسناده عن مولانا الصادق عليه السلام قال: «انّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال لعلي عليه السلام: القرآن خلف فراشي في الصحف و الحرير و القراطيس، فخذه و اجمعوه و لا تضيعوه كما ضيعت اليهود التوراة».[2]

و يؤكد هذا الاحتمال كلام الشيخ الصدوق، و دعوى الاجماع من بعض الأكابر على القول بعدم التحريف.

ثم ان الاخبار الواردة في تفسير القمّي ليست كلّها للقمّي رحمه الله بل جلّها لغيره، فقد

---

۱. تفسير القمى ۱/ ۱۰.

۲. ۵٦۲/۱ ـ ۵٦۹ و قد تقدّمت عبارته.

ذكر الشيخ آغابزرك الطهراني، أنّ القمّي اعتمد في تفسيره على خصوص ما رواه عن الصادق عليه السلام، و كان جلّه ممّا رواه عن والده ابراهيم بن هاشم عن مشايخه البالغين الى الستين رجلاً...

قال: «و لخلو تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمة عليهم السلام عمد تلميذه الآتي ذكره و الراوي لهذا التفسير عنه على ادخال بعض روايات الامام الباقر عليه السلام التي أملاها علي أبي الجارود في أثناء التفسير، و ذلك التصرف وقع منه من أوائل سورة آل عمران الى آخر القرآن».[1]

و هذه جهة أخرى تستوجب النظر في أسانيد الأخبار الواردة فيه لا سيما ما يتعلق منها بالمسائل الاعتقادية المهمة كمسألتنا.[2]

تفسیر علی بن ابراهیم قمّی[عربی] در اثر مفسران شیعه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بنی هاشم قمّی از بزرگان علمای امامیه و فقهاء شیعه می‌باشد. روایات او معتمد علیه بود و جمعی از علماء مانند کلینی متوفی به سال ۳۲۹ که از شاگردان او بوده و حسن بن حمزه علوی و محمّد بن ماجیلویه از او روایت کرده‌اند. ابن ندیم ضمن تصریح به تشّیع ایشان در الفهرست کتب المناقب، اختیار القرآن و قریب الاسناد را به او نسبت می‌دهد. شیخ طوسی در فهرست خود او را در حدیث موثق و معتمد و صحیح المذهب شناخته و تفسیر ناسخ و منسوخ و کتاب مغازی را به او نسبت داده است. قدر محقق تا سال ۳۰۷ زنده بوده است، مؤلف کشف الحجب در ذیل این کتاب نوشته است، تمام این تفسیر احادیث است مگر عبارات کمی که از خود علی بن

---

۱. الذریعه ٤:۳۰۳.

۲. التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف،ص۱۱۰-۱۱۲ سید علی حسینی میلانی، چاپ اول، ۱٤۱۰ هـ

ابراهیم است لکن در بعضی موارد ارتباطی بین عبارات سابق و لاحق نیست. از این نظر است که صاحب تفسیر هادی گفته است کتب حدیث در این زمان بدون اختلاف یافت نمی‌شود، مخصوصاً تفسیر علی بن ابراهیم که فاقد ائتلاف و ارتباط است.

طریق تفسیر آن است که یک یا چند آیه از قرآن را ذکر و الفاظ مشکل آن را با بیانی ساده توضیح می‌دهد و بر صدق مدعای خود اخباری از پیغمبر و ائمه با اسناد صحیحه گواه می‌گیرد و قبل از شروع به تفسیر فاتحه، مطالب لازمی برای اهل استطلاع از معانی قرآن، از قبیل بیان محکمات و متشابهات و رد بر قدریه و دهریه وثنویّه و غیر آنها ذکر نموده و موارد نزول آیات و سور را هم متذکر شده است.

آغاز. **الحمد لله الواحد الاحد المتفرد الذي لا من شيء خلق ما يكون.** یک نسخه آن در تبریز در سال ۱۳۱۵ و نسخه‌ای هم در سال ۱۳۱۳ در تهران چاپ سنگی خورده است. نسخه‌ای از آن به خط نسخ نوشته شده است، البته نام کاتب و سال تحریر معلوم نیست. پس از ختم تفسیر طریقه نزول سور قرآنی را به روایت ابن عبّاس نقل می‌کند و بعد از آن خواص و ثواب قرائت سور را با نقل روایات مسنده آنها ذکر کرده و ضمناً حدیثی راجع به این‌که انسان مرکب شده است از سبعیت و بهیمیت و شیطانیت و ربانیت و خصوصیات هر یک و طریق وصول به مدارج عالیه و جلوگیری نفس از میل به فرار از ربانیت نقل کرده است. این نسخه به شماره ۲۰۰۳ کتابخانه عالی سپهسالار ثبت شده است و نسخه‌ای از تفسیر قرآن او هم به شماره ۷۰۳۹ کتابخانه مجلس ثبت است. نسخه‌هایی از این تفسیر به شماره‌های ١٤٨٧ـ ١٤٨٩ـ ٥٦٧٣ـ ١٤٨٦ـ ١٤٨٨ آستان قدس رضوی موجود است. در صفحه ٤٢٤ فهرست جلد ٤ آستان قدس رضوی نقل شده است که این دانشمند در اواسط عمر نابینا شد و ظاهراً از صفحه ٢٠٦ جلد دوم تنقیح

المقال نقل شده است، این کتاب تفسیری است با اخبار وارده از معصومین علیهم‌السلام و چاپ هم شده است. کاتب دو نسخه محمّد بن عبدالله طالقانی و کاتب نسخه دیگر علی بن حسین بن نورالدین حسینی و ضیاء الدین ملا رحمه‌الله بوده است.[1]

کتاب تفسیر علي بن ابراهيم قمي در سايت فرهنگی جام طهور

این تفسیر معروف به تفسیر «قمی» به شیوه روائی است که با دیدگاه حدیثی نوشته شده، و غالب روایات را از طریق پدرش نقل می‌کند. او از اساتید و مشایخ **ثقةالاسلام**، محمّد بن یعقوب کلینی می‌باشد. این تفسیر به روش «مأثور» روایات مربوطه را جمع آوری کرده است. این تفسیر مورد استناد کتب اربعه است و یکی از منابع این کتب و مربوط به قرن ۳ و ٤ هجری قمری است.

معرفی اجمالی مؤلف و نویسنده کتاب

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از بزرگان و موثقین حدیث و روایات، از مفسران بزرگ شیعه و محدثین امامیه و عالم و فقیه می‌باشد که در قرن سوم و چهارم زندگی می‌کرد. پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و مشایخ بزرگ است و زمان دو امام معصوم شیعه را درک کرده است. علی بن ابراهیم، زمان امام یازدهم شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را درک کرده و تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. او همیشه مورد تعظیم و تکریم، رجالیون بود و بهترین دلیل بر عظمت مقام او، نقل فراوان حدیث و روایات در کتاب گرانقدر «کافی» مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه، که تألیف شیخ کلینی است که کلینی خودش شاگرد این مفسر بزرگ بود.

---

[1]. مفسران شیعه،ص ۸٦ – ۸۵، محمد شفیعی، انتشارات دانشگاه.

علی بن ابراهیم، کنیه‌اش ابوالحسن بوده ولی بـه «شـیخ اقـدم» مـشهور بـود. اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. در شهرها و کـشورهای مختلف اسلامی، از دانشمندان بسیاری از خاص و عام، اخذ حدیث می‌کـرد و یـا از آنها اجازه حدیث می‌گرفت. ایـن مـرد بـزرگ در اواسـط عمـر و یـا بـه نقـل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد. او سه پسر داشت که همگی از اصحاب حدیث می‌باشند. آثار او را بیشتر از ۱۵ جلد کتاب گفته‌اند که از میان کتاب‌های پرارزش او، این تفسیر به طور کامل به دست آمـده اسـت. تفاسـیر و کتـب دیگـری بنـام، اخبارالقرآن و روایاته، نوادر القـران، کتـاب الناسـخ والمنـسوخ، شـرایع، حـیض، توحید و شرک و غیر از اینهاست.

ساختار و تقسیم بندی کتاب

این تفسیر پایه و مایه بسیاری از تفاسـیر شـیعه اسـت و روایـات آن از امـام صادق و امام باقر علیهما السلام با واسطه‌های کمی روایت شده است. این تفسیر با دیـدگاه حدیثی نوشته شده، از همین رو، مؤلف از ظاهر آیات، با اسـتناد بـه روایـات بـه آسانی دست کشی ده است. این کتاب از تفاسیر تأویلی است و تأویلهـای دور از ذهـن در آن زیـاد اسـت. از همـین جهـت نیـز، بـسیاری از آیـات بـه فـضائل اهل‌بیت علیهم السلام یا رذایل دشمنانشان تفسیر شده که معنای باطنی آیـات اسـت. ایـن تفسیر تنها روایات نیست بلکه آیات و کلمات بدون اسـتناد روشـن بـه روایـات، تفسیر شده و شأن نزول آیات نیز به تفصیل بیان گردیده است.

قصص الانبیاء، وقایع زمان پیامبر و مباحث فقهی، حجم زیادی از این کتـاب است. در این کتاب، گاهی معانی مختلف واژه‌های مشترک در قرآن، ذکر شـده و از آیات دیگر و روایات و حتی اشعار شاعران بـر تفـسیر یـک آیـه، دلیـل آورده است. در مقدمه تفسیر، مباحث کلی علوم قرآنی، به صورت تقسیم بنـدی آیـات،

در حدود پنجاه عنوان به نقل از «علی بن ابراهیم» مطرح است، سپس با ذکر آیه یا آیه‌هایی به توضیح این عناوین پرداخته شده. در این مقدمه از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و سبک خاصی در قرآن بنام «منقطع معطوف» سخن گفته شده است. مفسر از تحریف قرآن صحبت کرده و از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیر اسلامی مانند بت پرستان، زنادقه و دهریه و بعضی از فرقه‌های اسلامی مانند، معتزله، قدریه و دیدگاه‌های نادرست دیگر استفاده می‌کند.

روش تفسیر قرآن به قرآن، با دیدگاهی تأویلی، در مواضع زیادی در این تفسیر دیده می‌شود و به هر حال این کتاب تفسیر، از زمان‌های قدیم جزء مأخذ تفسیر و حدیث شیعه امامیه است که از امام محمّدباقر علیه‌السلام و روایات مأثور از ایشان از طریق «ابی‌الجارود» و روایات امام ششم علیه‌السلام [امام جعفر صادق علیه‌السلام] از طریق همین مفسر علی بن ابراهیم قمی است.

معرفی کتاب و نویسنده آن از دیدگاه صاحب‌نظران

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می‌گوید: «تفسیر علی بن ابراهیم در حقیقت، تفسیر امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام است.

۲. علامه حلی، در «**خلاصة الاقوال**» مفسر را موثق و ارزشمندی کتاب را تأیید کرده است.

۳. شیخ صدوق نیز گاهی به واسطه پسرش احمد بن علی و گاهی به واسطه دیگری، از آن روایت کرده است.

٤. در کتاب بحارالانوار مجلسی، روایات در ابواب مختلف آمده است و در فصل اول مقدمه این کتاب[بحارالانوار] یکی از مصادر خود را همین کتاب تفسیر تألیف شیخ بزرگوار و موثق «علی بن ابراهیم قمی» گفته است.

۵. از طرفی، نقل‌هایی در تأویل الآیات و برخی کتب دیگر از این مفسر، که با احادیث و مطالب تفسیر موجود، تفاوت‌هایی دارد، سبب شده که به مطالب این تفسیر، برخی نتوانسته‌اند اعتماد کامل کنند.[مثل کوتاه بودن واسطه‌ها در بسیاری از اسناد و روایات مرسل و روایات ضعیف]. ولی چون این احتمال هست که او در دوران زندگیش نابینا شده بود، مطالب تفسیری را برای شاگردان خود گفته و شاگردانش آنها را نوشته و تنظیم کرده باشند. این کتاب تفسیر، نسخه‌های مختلفی داشته که از جمله آنها، نسخه‌ای است که به روایت نوه مؤلف، به دست ابن طاووس، رسیده که او می‌گوید: تمام کتاب در چهار جزء در دو مجلد قرار گرفته است.

چاپ و نشر

این تفسیر برای اولین بار در سال ۱۳۱۳ ق. در تهران چاپ سنگی شد. چاپ‌های بعدی این کتاب در «بمبئی و تبریز» انجام شد. بهترین طبع این کتاب در سال ١٣٨٦ یا ۱۳۸۷ ق. در نجف اشرف بود که سید طیّب موسوی جزائری، آن را تصحیح نمود و در دو مجلد با مقدمه مختصر شیخ آقا بزرگ تهرانی، به چاپ رسید. این نسخه صحیح در سال ١٤٠٤ ق. و ١٣٦٧ ش. در شهر قم، به طریق افست تجدید چاپ شد.[1]

منابع

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، به نقل از آقا بزرگ تهرانی؛ علل الشرایع، مختصر بصائر الدرجات، تفسیر القمی، لسان المیزان و چندین منبع دیگر.
۲. **دائرة المعارف**.

---

۱. برگرفته از سایت موسسه فرهنگی جام طهور.

تفسیر قمی در سایت شخصی

تفسیر القمی از مشهورترین تفسیرهای روایی شیعه امامیه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، در حدود سال‌های ۳۰۷ ق. می‌زیسته است.

اگرچه از چگونگی و تاریخ زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست، اما بی‌شک از راویان بزرگ و موثق شیعه به حساب می‌آید و دانشمندان رجال همواره وی را تعظیم و تجلیل کرده‌اند.

محمّد بن یعقوب کلینی[متوفای ۳۲۹ ق.] از وی روایت می‌کند. قمی حضرت امام حسن عسکری ﷺ را درک کرده و پدرش نیز دو امام را درک کرده است.

اهمیت تفسیر

تفسیر قمی، یکی از معروف‌ترین مصادر تفسیری امامیه به شمار می‌آید که به روش تفسیر مأثور، روایات تفسیری را جمع آوری کرده است. نام این تفسیر در کتاب‌شناسی‌ها و در شرح حال مؤلف آن آمده است.

«کلینی» در کافی و دیگران در برخی کتاب‌های حدیث، از این کتاب روایت کرده‌اند. اما طبق تحقیقات جدیدی که پس از شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه انجام شده، کتاب موجود نمی‌تواند تماماً از آنِ علی بن ابراهیم قمی باشد. مانند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ که تألیف دیگری است. با اعتراف به این‌که بسیاری از روایات این کتاب از «تفسیر علی بن ابراهیم» گرفته شده است.

دلایل و شواهد بر این‌که این کتاب از علی بن ابراهیم نمی‌باشد، فراوان است. از جمله، مقدمه‌ی این کتاب، که به گونه‌ای مباحث را طرح می‌کند که گویی کسی دیگر سخن می‌گوید و گاه، حتی از علی بن ابراهیم هم نقل می‌کند.

افزون براین‌که این مقدمه مشتمل بر انحرافات و عقاید سخیفی مانند تحریف قرآن است. در حقیقت این کتاب، مجموعه‌ای است از چند تفسیر «علی بن ابراهیم»، «تفسیر ابوالجارود»، «نقلیات ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم». اما این‌که مؤلف آن کیست؟ و نام اصلی آن چیست؟ هنوز دقیقاً مشخص نشده است و آرایی گوناگون میان اهل تحقیق وجود دارد. برخی گفته‌اند: «ابوالفضل العبّاس» مؤلف این کتاب است و برخی «علی بن أبی‌حاتم قزوینی» را مؤلف این کتاب دانسته‌اند.

روش مفسر

خط کلی تفسیر بر نقل اخبار تفسیری از اهل بیت پیامبر ﷺ است و احیاناً گاه نکات تفسیری نیز به نقل از علی بن ابراهیم آورده شده است.

مؤلف کتاب در آغاز تفسیر، مقدمه‌ای دارد که با طرح عناوین کلی آن می‌توان سمت گیری و چگونگی روش مفسر را شناخت. در این مقدمه مباحث فضیلت قرآن، تمسک به اهل‌بیت ﷺ، اشتمال قرآن به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، تحریف و تأویل و رد مذاهب و فرق، بحث شده است و به مناسبت هر موضوع روایاتی می‌آورد.[1]

منابع:

۱. تفسیر القمّی، لأبی الحسن علی بن ابراهیم القمّی، ج ۲، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ١٤١٢ ق. ۱۹۹۱ م.

۲. شناخت نامه تفسیر القرآن، محمّد علی ایازی، چ اول، انتشارات کتاب

۱. برگرفته از یک سایت شخصی.

مبین، رشت ۱۳۷۸ ش.

۳. المفسّرون حیاتهم و منهجهم، السید محمّد علی ایازی، ط ۱، مؤسسه **الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامي**، ١٤١٤ ق.

٤. تفسیر و مفسران، آیت الله محمّد هادی معرفت، چ اوّل، ج ۲، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۰ ش.

۵. گزیده مقالات الذریعه، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، ترجمه: حمید رضا شیخی، چ اوّل، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰ش.

بخش سوم:

ابن ایجارود و تفسیر او
از دیدگاه دانشمندان

زیاد بن المنذر در رجال نجاشی

زیاد ـ بن المنذر ابو الجارود الهمداني الخارقي الاعمی اخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمّد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمّد بن سنان قال قال لي ابو الجارود ولدت اعمي ما رايت الدنيا قط كوفي كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن ابي عبدالله عليه السلام و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه و قال ابوالعبّاس بن نوح و هو ثقفي سمع عطية و روى عن ابي جعفر و روى عنه مروان بن معوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قاله البخاري له كتاب تفسير القرآن رواه عن ابي جعفر عليه السلام اخبرنا به عدة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعيد قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي قال حدثنا ابو سهل كثير بن عياش القطان قال حدثنا ابو الجارود بالتفسير.[1]

زیاد بن المنذر در کتاب فهرست شیخ طوسی:

يكنى ابا الجارود زيدي المذهب و اليه تنسب الجارودية. له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر عليه السلام. اخبرنا الشيخ ابو عبدالله (محمد بن محمد بن النعمان) و الحسين بن عبيدالله عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن (الحسين بن سعد) الهمداني عن محمد بن ابراهيم القطان عن كثير بن عياش عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام. و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابي بكر الدوري عن احمد بن محمد

---

۱. رجال نجاشی،ص ۱۲۹ – ۱۲۸ مرکز نشر کتاب [چاپخانه مصطفوی].

بن سعيد عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب المحمدي عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايا معه فاصابته جراحة عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر الباقر عليه السلام[1].

زیاد بن المنذر ابو الجارود در کتاب رجال ابن داود:

الهمداني بالمهملة الكوفي الحوفي بالحاء المهملة و الفاء و من اصحابنا من اثبته الخارقي بالخاء المعجة و الراء و القاف [و منهم من قال: الحرقي بالحاء المهملة و الراء و القاف] و الاول المعتمد و هو خيرة الشيخ ابي جعفر رحمه الله تابعي قرق [جخ] زيدي اعمى.[2]

علامه حلی درباره زیاد بن المنذر ابو الجارود الهمدانی می‌گوید:

بالدال المهملة الخارقي بالخاء المعجمة بعدها الف و راء مهملة و قاف و قيل الحرفي بالحاء المضمومة المهملة و الراء و القاف الكوفي الأعمى التابعي زيدي المذهب و اليه تنسب الجارودية من الزيدية كان من اصحاب ابي جعفر عليه السلام روى عن الصادق عليه السلام و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه و روى عن زيد و قال: ابن الغضائري حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية و اصحابنا يكرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الارجني و قال: الكشي زياد ابن المنذر ابوالجارود الأعمى السرحوب بالسين المهملة المضمومة و الراء و الحاء المهملة و الباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم و لا شبهه في ذمه و سمي سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر.[3]

---

۱. فهرست شیخ: ص ۲۰٤.

۲ .رجال ابن داود، ص ٤٤٥.

۳. الخلاصة للحلی: ص ۲۲۳.

حاج شیخ عباس قمی در کتاب الکنی و الالقاب درباره ابوالجارود می‌گوید:

ابوالجارود(زياد بن منذر) قال شيخنا صاحب المستدرک في ترجمته في الخاتمة: و امّا ابوالجارود، فالكلام فيه طويل و الذي يقتضيه النظر- بعد التامّل فيما ورد و فيما قالوا فيه -: انّه كان ثقة في النقل مقبول الرواية معتمدا في الحديث اماميا في اوّله و زيديا في اخره، ثم، اطال الكلام في حاله(الى ان قال) و في تقريب ابن حجر: زياد بن المنذر ابوالجارود الأعمى الكوفي رافضي، كذّبه يحيي بن معين، من السابعة، مات بعد الخمسين ـ اي بعد المائة[1] - انتهى.

و عن دعوات الراوندي، عن ابي الجارود قال: قلت لابي جعفر عليه السلام: انّي امرؤ ضرير البصر كبير السن، و الشقّة فيما بيني و بينكم بعيدة و انا اريد امرا ادين الله به واحتجّ و اتمسّک به و ابلغه من خلفت، قال: فاعجب بقولي فاستوى جالسا، فقال: كيف قلت يا اباالجارود؟ ردّ علي، قال: فرددت عليه، فقال: نعم، يا ابا الجارود شهادة ان لا اله الّا الله وحده لا شريک له و انّ محمّدا عبده و رسوله، و اقام الصلاة، و ايتاء الزكاة، و صوم شهر رمضان، و حجّ البيت، و ولاية ولينا وعداوة عدوّنا، و التسليم لامرنا و انتظار قائمنا، و الورع و الاجتهاد[2].[3]

مرحوم شوشتری درباره زیاد بن منذر می‌گوید:

زياد بن منذر(ابورجاء)

قال: عدّه الاختصاص من اصحاب الباقر عليه السلام و وثّقه ابن فضّال و النجاشي و جماعة ؛ و مرّ بعنوان زياد بن عيسى.

اقول: كلّ ما ذكره خلط و خبط! امّا الاختصاص، فانّما قال «زياد بن ابي رجاء، و

---

۱. مستدرک الوسائل ۲۳: ٤١١ – ٤١٩. الفائدة الخامسة.

۲. الدعوات: ۱۳۵، الرقم ۳۳۵.

۳. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۷۱ – ۷۰.

هو ابو عبيدة الخذّا» من اصحاب الباقر عليه السلام.[1]

و امّا ابن فضّال، فانّما قال: –كما في النجاشي في عنوان زياد بن عيسي–: و من اصحاب ابي جعفر عليه السلام ابو عبيدة الحذّاء، واسمه زياد، مات في حياة ابي عبدالله عليه السلام.

و امّا النجاشي، فقال: زياد بن عيسى ابوعبيدة الحذّا، كوفي مولى ثقة، الخ.

و لو كان جعل عنوانه«زياد بن المنذر ابي رجاء» لا «ابورجاء» و قال: «قال سعد بن عبدالله: و من اصحاب ابي جعفر عليه السلام ابوعبيدة الحذّاء زياد بن ابي رجاء، كوفي ثقة صحيح، و اسم ابي رجاء منذر» كما نقل النجاشي ذلک في عنوان زياد بن عيسى، كان عنوانا صحيحا، لكن لااثر له بعد تفريع سعد توثيقه له على جعله ابا عبيدة. و الكشّي انّما وثّق «زياد بن ابي رجاء» بدون ان يذكر اسم ابي رجاء منذر او غيره.

وحينئذٍ فالصواب ان يعنون «زياد بن منذر ابي رجاء» و يقال هو زياد ابو عبيدة على اعتقاد بعضهم، كسعد بن عبدالله.[2]

شیخ عباس قمی درباره زیاد بن منذر می‌فرماید:

زیاد بن المنذر ابوالجارود همدانی از اصحاب حضرت و باقر و صادق علیهما السلام است چون زید خروج کرد از استقامت خارج شد و از رؤساء زیدیه شد و سر حوبیه و جارودیه منسوب به او است و او کور مادر زاد بوده و دنیا را ندیده بود و او را سرحوب می‌گفتند باسم شیطانی اعمی که در بحر ساکن است در مذمت او روایات بسیار است.[3]

---

۱. الاختصاص: ۸۳.

۲. قاموس الرجال؛ علامه شوشتری، ج ٤، ص ٥٢٥ – ٥٢٤. نشر اسلامی جامعه مدرسین، چاپ سوم، ١٤٢٧ ق.

۳. تحفة الاحباب، شیخ عباس قمی، ص ۱۱۰، دارالکتب، چاپ ۱۳٦۹ ق.

زیاد بن من المنذر در کتاب اتقان المقال:

«زیاد» بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولا هم کوفي تابعي ق جخ و في قر منه زیدي اعمی الیه تنسب الجارودیه منهم و في قد عن جش من اصحاب الباقر و الصادق علیهما السلام و تغیر لماخرج زید و في ص عن کش الأعمی السرحوب حکی ان ابالجارود سمي سرحوبا و نسب الیه السرحوبیه من الزیدیه سماه بذلک ابو جعفر علیه السلام و ذکران سرحوبا اسم شیطان اعمی یسکن البحر و کان ابوالجارود مکفوفا اعمی و اعمی القلب قال ثم روی في ذمه روایات یتضمن بعضها کونه کذاباً کافرا قلت بین کلامي جش و کش تدافع ما فان خروج زیدسنة (مائة واحدي و عشرین) و وفات الباقر علیه السلام سنة (مائة وسبع عشرة) فتامل و کیف کان فظاهر ان له حالتین و علیه یحمل ما في قد عن عض ان اصحابنایکرهون ما رواه عنه محمد بن سنان و یعتمدون مارواه محمد بن بکر الارجني عنه وللصدوق في الفقیه الیه طریق و هو محمد بن علي ما جیلویه عن عمه محمد ابن ابي القاسم عن محمد بن علي القرشي الکوفي عن محمد بن سنان عنه و في ست ابن المنذر یکنی اباالجارود زیدي المذهب والیه تنسب الزیدیة الجارودیة له اصل و له کتاب التفسیر عن ابي جعفر الباقر علیه السلام اخبرنا به الشیخ المفید رحمه الله و الحسین بن عبیدالله عن محمد بن علي بن الحسین عن ابیه عن علي بن الحسین بن سعدک الهمداني عن محمد بن ابراهیم القطان (خ ل العطار) عن کثیر بن عباس عن ابي الجارود عن ابي جعفر الباقر علیه السلام و اخبرنا بالتفسیر احمد بن عبدون عن ابي بکر الدوري عن ابن عقدة عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علي ابن ابي طالب علیه السلام المحمدي عن کثیر بن عباس و کان ضعیفا خرج ایام ابي السرایا معه فاصابته جراحة عن زیاد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر الباقر علیه السلام.[1]

---

۱. اتقان المقال فی احوال الرجال؛ محمد طه نجف، ناشر العلویه نجف، چاپ اوّل سال ۱۳٤۰.

زیاد بن منذر در کتاب بهجة الآمال:

ثم ابـن مـنـذر ابـو الجـارود زيـدي الرئيـس للجارودي
و طق ضعيف قال قر سرحوب ضعيف الأعمى هو الكذوب

زیاد بن المنذر یکنّی ابا الجارود زیدي المذهب و الیه ینسب الجارودیه له اصل و له کتاب التفسیر عن ابي جعفر علیه السلام اخبرنا الشیخ ابو عبدالله محمّد بن النعمان و الحسین بن عبیدالله عن محمّد بن علي بن الحسین عن ابیه علي بن الحسن عنه ابن سعدک الهمداني عن محمد بن ابراهیم عن کثیر بن عیاش عن ابي الجارود عن ابي جعفر علیه السلام، و اخبرنا بالتفسیر احمد بن عبدون عن ابي بکر الدوري عن احمد بن محمّد بن سعید عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله ابن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب المحمّدي عن کثیر بن عیاش القطان و کان ضعیفا و خرج ایام ابي السرایا معه و اصابته جراحة عن زیاد بن المنذر و ابي الجارود عن ابي جعفر علیه السلام«ست».

و في «جش»: زیاد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي الأعمى اخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمّد عن علي بن الحسن عن حرب ابن الحسن عن محمّد بن سنان قال: قال لي ابوالجارود ولدت اعمى ما رایت الدنیا قطّ کوفي من اصحاب ابي جعفر، و روی عن ابي عبدالله علیه السلام، و تغیر لما خرج زید رحمه الله و قال ابو العبّاس بن نوح هو ثقفي سمع عطیة، وروی عنه مروان بن معاویة و علي بن هاشم بن البرید یتکلّمون فیه قال النجّاري له کتاب تفسیر القران رواه عن ابي جعفر علیه السلام اخبرنا به عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعید قال: حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي قال: حدّثنا ابوسهل کثیر بن عیاش القطان قال حدّثنا ابو الجارود بالتفسیر، انتهی.

و في «صه»: زیاد بن المنذر ابوالجارود الهمداني (بالدال المهملة) الخارقي(بالخاء المعجمة و بعدها الف و راء مهملة و قاف) و قیل الحرقي(بالحاء المهملة المضمومة و الراء و القاف) الکوفي الأعمى تابعي زیدي المذهب و الیه ینسب الجارودیة و کان من اصحاب ابي جعفر علیه السلام، و روی عن الصادق علیه السلام، و تغیر لما خرج زید رحمه الله و روی عنه زید، قال ابن الغضایري حدیثه في حدیث اصحابنا اکثر منه في الزیدیه و اصحابنا

يكرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن بكر الارجني، و قال الكشي زياد ابن المنذر ابو الجارود الأعمى السرحوب(بالسين المهملة المضمومة و الراء و الحاء المهملة و الباء المنقّطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو) مذموم ولا شبهة في ذمّة، و سمّي سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر انتهى.

و في «د»: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني (بالمهملة) الكوفي الحوفي(بالحاء المهملة والفاء) من اصحابنا من اثبته الخارقي (بالخاء المعجمة و الراء و القاف) و الاوّل المعتمد، و هو خيرة الشيخ ابي جعفر رحمه الله تابعّي (قر ـ ق ـ جخ) زيدي اعمى ينسب اليه الزيدية الجارودية، انتهى.

و في «الوجيزة»: و ابن المنذر ابوالجارود ضعيف.

وفي «قر» ابن المنذر ابا الجارود الهمداني الحوفي تابعي زيدي اعمى اليه تنسب الجارودية.

و في«ق»: الى ان قال الحارقي الكوفي مولاهم كوفي.

و في «كش»: في ا بي الجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب، حكى انّ ابا الجارود سمّي سرحوبا و نسب اليه السرحوبية من الزيدية و سّماه بذلک ابو جعفر عليه السلام، و ذكر انّ سرحوب اسم شيطان، اعمى يسكن البحر، و كان ابوالجارود مكفوفا اعمى القلب اسحاق بن محمّد البصري قال: حدّثني محمد بن جمهور قال حدثني موسى بن بشارالوشا عن ابي بصير قال: كنّا عند ابي عبدالله عليه السلام فمرّت بنا جارية معها قمقم فقلبته، فقال ابو عبدالله عليه السلام انّ الله عزّ وجلّ ان كان قلّب، قلب ابي الجارود كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم فماذنبي؟

علي بن محمّد: قال حدّثنا محمد بن احمد عن العباس بن المعروف عن ابي القاسم الكوفي عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن ابي بصير قال: ذكر ابو عبدالله عليه السلام كثير النوادر، و سالم بن ابي حفصه و اباالجارود، فقال كذّابون مكذبون كفّار عليهم لعنة الله، قال: قلت فداک كذّابون قد عرفتهم فما معنى مكذّبون؟ قال: كذّابون ياتوننا فيخبرونا انّهم يصدقونا وليس كذلک، و يسمعون حديثنا فيكذّبون به.

حدّثني محمد بن الحسن البراثي و عثمان بن حامد الكيسان قالا: حدّثنا محمّد بن زياد عن محمّد بن الحسين عن عبدالله المزخرف عن ابي سليمان الحمار قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته: يا ابا الجارود كان و الله ابي امام اهل الأرض حيث مات لايجهله الا ضالّ، ثمّ رايته في العام المقبل قال له مثل ذلک، قال: فلقيت ابا الجارود بعد ذلک بالكوفة فقلت له اليس قد سمعت ما قال ابو عبدالله مرّتين؟ قال: انّما يعني اباه علّي بن ابيطالب عليه السلام، انتهى.

و في «تعق»: قال المفيد في رسالته في الرّد علي (ق) و امّا رواة الحديث بانّ شهر رمضان شهر من شهور السنة يكون تسعة و عشرين يوما و يكون ثلاثين يوما فهم فقهاء اصحاب ابي جعفر عليه السلام محمّد بن علي و ابي عبدالله و الاعلام و الرؤساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الّذين لا يطعن عليهم و لا طريق الى ذمّ واحد منهم، و هم ا صحاب الاصول المدوّنة و المصنّفات المشهورة ثم شرع في ذكرهم، و ذكر رواياتهم، و فيها رواية ابي الجارود عن الباقر عليه السلام و لعلّ مراده رحمه الله من الطعن و الذمّ المنفّيين ما هو القياس الى الاعتماد عليه و قبول قوله و وثاقته كما هو الظاهر من رويّته، و من عدّ عمّارالساباطي و امثاله منهم لا عد امثاله غفلة منه و الرواة الّذين ذكرهم محمّد بن مسلم و محمّد بن قيس الذي يروي عنه يوسف بن عقيل، و ابوالجارود، و عمّار الساباطي، و ابوالحمد عمر بن الربيع، و ابوالصباح الكناني، و منصور ابن حازم، و عبدالله بن مسكان، و زيد الشحام، و يونس بن يعقوب، و اسحاق بن جرير، و جابر بن يزيد، و النضر والد الحسن، و ابن ابي يعفور، و عبدالله بن بكير، و معاوية بن وهب، و عبد السلام بن سالم، و عبدالاعلى بن اعين، و ابراهيم بن حمزة الغنوي، و الفضيل بن عثمان، و سماعة بن مهران، و عبيد بن زرارة، و الفضل بن عبدالملک، و يعقوب ابن الاحمر، ثم قال بعد ان روى عن كلّ واحد منهم رواية.

و روى كرام الخثعمي و عيسى بن ابي منصور و ابي قتيبة الاعشى و شعيب الحدّاد و الفضيل بن يسار و ابو ايوب الخزاز و قطرب بن عبد الملک و حبيب الجماعي و عمر بن مروان و محمّد بن عبدالله بن الحسين و محمّد بن الفضيل الصّيرفي و ابو علي بن راشد و عبيدالله بن علي الحلبي و محمد بن علي الحلبي و عمران بن علي الحلبي

وهاشم بن سالم و عبد الاعلى بن اعين و يعقوب الاحمر و زيد بن يونس و عبدالله بن سنان، و غيرهم ممّن لا يحصى كثرة مثل ذلک حرفاً بحرف، ثمّ قال: و اخبار الرؤية و العمل بها و جواز نقصان شهر رمضان قد رواه جمهور اصحابنا الامامية و عمل به كافّة فقهائهم و استود عته الائمة عليهم السلام خاصّتهم.

ثّم انّ في حاشية منتهى المقال ذكرانّه لم يجد هذا الكلام في (كش) بل هو كلام (طس) كما رايته في التحرير بل مجموع ما نسبه الى (كش) هو كلام(طس) و ان كان ما في (كش) قريب منه لكن قوله مذموم، لا شبهة في ذمّه لا شبهة في كونه من (طس) و لعلّه رحمه الله نسبه الى (كش) لظّنه انّ (طس) نقله عنه فلاحظ، انتهى.

و في «مشكا»: ابن المنذر ابوالجارود عنه محمّد بن سنان و عبدالله بن سنان و محمّد بن ابي بكر الارجني و كثير بن غياث.

و في «يه»: يروي ابان عن ابي الجارود اذا علمت ذلک فاعلم انّ الزيدية ثلاث فرق، الاولى: الجارودية و هم منسوبون الى هذا الرجل، و يقولون بانصّ علي عليه السلام و كفر من انكره، و انّ من خرج من اولاد الحسن و الحسين عليهما السلام و كان عالما شجاعا فهو امام، الثانية: السليمانية و هم منسوبون الى سليمان بن جرير يقولون بامامة الشيخين و ان اخطا في بيعتهما و كفروا عثمان الثالثة: البترية، و هم منسوبون الى بتر الثومي و هم كالسليمانية الا انّهم لم يكفروا عثمان مثلهم[1].

زياد بن منذر در كتاب الجامع فى الرجال:

«زياد» بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي كوفي تابعي زيدي اعمى اليه ينسب الجارودية منهم قاله الشيخ في اصحاب الباقر عليه السلام و قال في اصحاب الصادق عليه السلام ابن المنذر ابوالجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولا هم كوفي تابعي و قال في الفهرست انه زيدي المذهب و اليه ينسب الجارودية له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر عليه السلام.

---

۱. بهجة الآمال، ملا على علیاری، ج ٤، ص ٢٢٢-٢١٧، بنیاد فرهنگی کوشانپور، سال چاپ ١٣٦٥ش.

ثم روى بسنده عن ابي سهل كثير بن عياش القطان عنه و قال النجاشي في طي كلامه كان من اصحاب ابي جعفر عليه السلام و روى عن ابي عبدالله عليه السلام و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه وقال ابوالعباس ابن نوح هو ثقفي سمع عطية و روى عن ابي جعفر عليه السلام و روى عنه مروان بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قاله البخاري له كتاب تفسير القران رواه عن ابي جعفر عليه السلام ثم ذكر طريقه اليه.

وفي محكى ابن الغضائري حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية و اصحابنا يكرهون مارواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون مارواه محمد بن بكر الارحبي و في محكي التحرير ابن المنذر ابوالجارود الاعمى السرحوب مذموم الشبهة في ذمه و سمي سرحوبا باسم الشيطان اعمى يسكن البحر انتهى و في الكشي روايات في ذمه و يحكي عن ابن النديم انه نقل عن محمد بن سنان انه لم يمت حتى شرب المسكر و تولي الكافرين انتهى.

قلت و مع ذلک فقد اكثر عنه محمد بن سنان هذا و ليس ذلک الا لاعتماده عليه في نقل الحديث و قد سمعت من النجاشي تغيره بعد خروج زيد و عن ابن الغضائري اعتماد الاصحاب بما رواه عنه الأرحبي و استثناؤه رواية محمد بن سنان لزعم القدح فيه دون المروي عنه و قد عده المفيد في الممدوحين من اصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام.

و ذكر العلامة في القسم الثاني و كذا ابن داود مع ضبط الحوفي بالحاء المهملة و الواو و الفاء و الياء ثم قال و من اصحابنا من اثبته الخارقي بالخاءِ المعجمة و الراء والقاف و منهم من قال الحرقي بالحاء المهملة و الراء و القاف و الاول المعتمد و هو ما عبره الشيخ ابو جعفر رحمه الله انتهى وعده ضعيفا في الوجيزة و غير هما والاقوى عندي الاعتماد باحاديثه التي رواها الثقات و دونوها في كتبهم خصوصا القميين و خصوصا الصدوق و شيخه ابن الوليد وعدها في الموثق.

روى الرجل عن ابيه المنذر و عن ابي الطفيل و القاسم بن الوليد و ابي اسحاق و سعد بن طريف و جابر بن عبدالله و سالم بن ابي جعدة و عن بدر بن عبدالله و عطية و عمر و بن قيس و سعيد بن جبير و ابي عبدالله مولى بني هاشم و شرجيل و غيرهم.

روى عنه الحسين بن علوان والحسن بن حماد الطائي و الحكم و عمر و بن خالد و ابن ابي عمير و يحيى بن مساور و ابو بشر بن بكير و محمد بن منقر و محمد بن حسان و عبدالله بن حماد و عمرو بن حفص و ابراهيم بن عبد الحميد و زياد بن عيسى و عبدالله بن المغيرة و محمد بن سعيد بن زائدة و اسحاق بن ابراهيم الازدي و عمر و بن ثابت و ابان بن عثمان و ابن محبوب و علي بن النعمان و سيف بن عميرة و معاوية ميسرة و عثمان بن عيسى و ابن مسكان و محمد بن ابي حمزة و مالک بن عطية و احمد بن الحسين و منصور بن يونس و عبدالصمد بن بشير و ابن اذينة و محمد بن سليمان الازدي و ثعلبة بن ميمون و علي بن اسمعيل الميثمي و صالح بن ابي الاسود و عمرو بن جبلة الاحمسي و ابو مالک الحضرمي و ابراهيم الشيباني و غير هم و عنونه الصدوق في المشيخة و روى بسنده عن محمد بن سنان عنه رواياته الواصلة في غاية الاستقامة والجودة.[1]

زياد بن المنذر در كتاب ثقات الرواة:

عن الشيخ المفيد رحمة الله عليه في رسالته العددية (انه من الاعلام الرؤساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق الى ذمّ واحد منهم).

و قد وقع في سند تفسير علي بن ابراهيم القمي حيث روى عن ابي جعفر محمّد بن علي عليه السلام و روى عنه كثير بن عياش تفسير القمي سورة آل عمران في تفسير قوله تعالى: ﴿اذْ قَالَتِ الْمَلائِكَةُ يَا مَرْيَمُ انَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾[2] فهو موثقّ بتوثيق علي بن ابراهيم العام ايضا، كما مرّنصّ عبارته الدالّة على و ثاقة كلّ من و قع في اسناد تفسيره غير مرّة.

---

۱. الجامع فی الرجال، ص ۸۱۲- ۸۱۰، آیة الله سید موسی شبیری زنجانی، چاپخانه پیروز، قم.
۲. آل عمران / ٤٥.

وعدّه الشيخ الطوسي رحمة الله عليه في رجاله من اصحاب الباقر عليه السلام قائلا: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي الكوفي تابعي زيدي اعمى تنسب اليه الجارودية منهم.

كما عدّه من اصحاب الصادق عليه السلام قائلا: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الحوفي مولاهم كوفي تابعي.

و ادرجه البرقي في اصحاب الباقر عليه السلام و قال: زياد بن المنذر ابوالجارود الاعمى و في اصحاب الصادق عليه السلام من اصحاب ابي جعفر و روى عنه عليه السلام قائلا: ابوالجارود الكوفي اسمه زياد بن المنذر.

وقال النجاشي: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الأعمى... اخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمّد بن سنان قال: قال لي ابوالجارود: ولدت اعمى، ما رايت الدنيا قطّ، كوفي، كان من اصحاب ابي جعفر عليه السلام وروى عن ابي عبدالله عليه السلام، تغير لمّا خرج زيد عليه السلام و قال ا بوالعباس بن نوح: و هو ثقفي سمع عطيه.

وروى عن ابي جعفر عليه السلام وروى عنه مروان بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قال قاله البخاري، له كتاب تفسير القران، و رواه عن ابي جعفر عليه السلام اخبرنا به عدة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعيد قال حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي قال: حدّثنا ابو سهل كثير بن عياش القطان قال حدّثنا ابوالجارود بالتفسير.

و قال الشيخ الطوسي فيفهرسته: زياد بن المنذر يكنى اباالجارود زيدي المذهب و اليه تنسب الزيدية الجارودية، له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر الباقر عليه السلام اخبرنا الشيخ ابو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان، و الحسين بن عبيدالله، عن محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن (الحسن) الحسين بن سعدک الهمداني عن محمّد بن ابراهيم القطان(العطار) عن كثير بن عياش عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام. و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون، عن ابي بكر الدوري عن ابن عقدة عن ابي عبدالله

جعفر بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب المحمّدي، عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايا معه فاصابته جراحة عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر الباقر عليه السلام.

وعدّه في رجاله من اصحاب الباقر عليه السلام و قال: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي الكوفي تابعي زيدي اعمى، اليه تنسب الجارودية منهم.

كما عدّه من اصحاب الصادق عليه السلام قائلا: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولاهم كوفي تابعي.

واورده البرقي في رجاله في اصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام وقال في اصحاب الباقر عليه السلام: زياد بن المنذر ابوالجارود الأعمى، و في اصحاب الصادق عليه السلام و اصحاب ابي جعفر وروى عنه عليه السلام ابوالجارود الكوفي اسمه زياد بن المنذر.

و قال الكشي بعد ان عنونه بعنوان ابوالجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب: حكي انّ اباالجارود سمّي سرحوبا و تنسب اليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلک ابو جعفر عليه السلام و ذكر انّ سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابوالجارود مكفوفا اعمى اعمى القلب.

قال الاستاد رحمة الله عليه في معجمه: امّا انّه كان زيديا فالظاهر انّه لا اشكال فيه و اما تسميته بسرجوب عن ابي جعفر عليه السلام فهو رواية مرسلة من الكشي لا يعتمد عليه بل انّها غير قابلة للتصديق فان زيادا لم يتغير في زمان الباقر عليه السلام و انّما تغير بعد خروج زيد، و كان خروجه بعد وفاة ابي جعفر عليه السلام بسبع سنين فكيف يمكن صدور هذه التسمية من ابي جعفر عليه السلام.

و قال الكشي ايضاً: إسحاق بن محمّد البصري، قال حدّثني محمّد بن جمهور قال: حدّثني بن يسار عن الوشا عن ابي بصير قال: كنّا عند ابي عبدالله عليه السلام فمرّت بنا جارية معها قمقم فقلّبته، فقال ابو عبدالله عليه السلام انّ الله عزّ و جلّ ان كان قلّب اباالجارود كما قلّبت هذه الجارية هذا القمقم فما ذنبي؟!

علي بن محمّد، قال: حدّثني محمّد بن احمد عن علي بن اسماعيل، عن حمّاد بن

عيسى، عن الحسين بن المختار، عن ابي اسامة، قال لي ابو عبدالله عليه السلام: اما فعل ابوالجارود؟ اما والله لا يموت الّا تائها.

علي بن محمّد قال: حدّثني محمّد بن احمد، عن العباس بن معروف، عن ابي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمّد بن عمران، عن زرعة.[1]

زياد بن منذر در كتاب معجم المؤلفين:

زياد بن المنذر (توفى بعد ۱۵۰هـ ، ۷٦۷م).

زياد بن المنذر(ابوالجارود) عالم زيدي المذهب، و اليه تنسب الزيدية الجارودية. له كتاب التفسير.[2]

زیاد بن المنذر ابی الجارود در روضة المتقین مجلسی اول

الذي كان من اصحاب ابي جعفر عليه السلام و روى عن الصادق عليه السلام و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه له كتاب رواه ابو سهل كثير بن عياش القطان[النجاشي] زيدي المذهب و اليه تنسب الجارودية له اصل و له كتاب التفسير عن الباقر عليه السلام [الفهرست] حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية و اصحابنا يكرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن بكر الارجني [ابن الغضائري] الاعمى السرحوب نسب اليه السرحوبية من الزيدية و سماه بذلك الباقر عليه السلام و ذكر ان سرحوباً اسم شيطان اعمى كان يسكن البحر ثم ذكرا خباراً تدل على ذمه و لعنه.

و اعلم ان اعتبار كتابه لكونه مروياً عنه قبل الانتقال او لكونه موافقاً للاصول الاخر.[3]

---

۱. ثقات الرواة، ج ۲، ص ٤۹ -٤٦، سيد حسن موسوى، مؤسسه امام المنتظر، قم ۱۳۸۳.

۲. معجم المؤلفين، ج ٤، ص ۱۸۸. عمر رضا كحّاله، ناشر: مكتبة المثنى – بيروت، بى تا.

۳. علامه محمد تقى مجلسى، روضة المتقين، ج١٤، ص ٣٦٦.

ابوالجارود در اعيان الشيعه سيد محسن امين

ابوالجارود و ابوالنجم زياد بن المنذر الهمداني العبدي او الثقفي الخراساني الكوفي الخارفي او الخارقي او الحرقي مولاهم الزيدي الاعمى الملقب سرحوب.

توفى سنة ١٥٠ كما في الذريعة و عن البخاري انه ذكره فيمن مات من ١٥٠ الي ١٦٠.

كنيته

في فهرست ابن النديم ابوالجارود ويكنى اباالنجم.

[و الهمداني] بالميم الساكنة و الدال المهملة نسبة الى همدان قبيلة من اليمن[و العبدي] نسبة الى عبد القيس قبيلة و يأتي عن ابن نوح انه ثقفي[و الخراساني] قال بعض المعاصرين في كتاب له انما نسبناه بالخراساني لتصريحهم في الجارودية السرجوبية بأن رئيسهم من اهل خراسان يقال له ابوالجارود زياد بن المنذر[و الخارقي] في الخلاصة بالخاء المعجمه بعدها الف وراء وقاف و قيل الحرقي بالحاء المضمومة المهملة و الراء و القاف اهـ و هو نسبة الى حرقة قبيلة من همدان[و الخارقي] بالقاف الظاهر انه تصحيف الخارفي بالفاء و جعله نسبة الى بيع السيوف القاطعة كما قاله بعض المعاصرين في كتاب له بعيد[اما الخارفي بالفاء فقيل انه نسبة الى مالك بن عبدالله بن كثير الملقب بخارف ابي قبيلة من همدان[و الحوفي] بالحاء المهملة و الواو و الفاء نسبةالى حوف موضع بعمان و لعله تصحيف الحرقي قال ابن داود[الحوفي] بالحاء المهملة و الفاء و من اصحابنا من اثبته الخورقي بالخاء المعجمة و الراء و القاف و منهم من قال الحرقي بالحاء المهملة و الراء و القاف و الاول المعتمد و هو ما عبره الشيخ ابو جعفر اهـ[و سرحوب] في الخلاصة بسين مهملة مضمومة وراء و حاء مهملة و باء موحدة بعد الواو سمي باسم شيطان اعمى يسكن البحر اهـ و سماه بذلك الباقر عليه السلام كما يأتي.

اقوال العلماء فيه

في مسودة الكتاب تابعي روى عن علي بن الحسين و ولده الباقر عليه السلام قبل ان يصير زيديا و في فهرست ابن النديم ابوالجارود من علماء الزيدية يقال ان جعفر بن محمّد بن علي عليه السلام سأل عنه فقال ما فعل ابوالجارود ارجأ بعد ما اولي اما انه لايموت الا تائها و قال لعنه الله فانه اعمى القلب اعمى البصر و قال فيه محمّد بن سنان ابوالجارود لم يمت حتى شرب المسكر و تولى الكافرين اهـ قوله ارجأ بعد ما اولى اما انه لايموت الا تائها و قال فالنسخة غير مضمونة الصحة و لعل المراد انه صار مرجئا بعد ما كان متوليا اهل البيت.

و في الخلاصة زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي بالخاء المعجمة و قيل الحرقي بالحاء المهملة المضمومة و القاف الكوفي الاعمى تابعي زيدي المذهب اليه تنسب الجارودية من الزيدية كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن الصادق عليه السلام و تغير لماخرج زيد رضي الله عنه و روى عن زيد قال ابن الغضائري حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية اصحابه يكرهون ما رواه محمّد بن ابي بكر الارمني [الارجني] و قال الكشّي زياد بن المنذر ابي الجارود الاعمى السرحوب مذموم لاشبهة في ذمة سمي سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر اهـ و عبارة ابن الغضائري المنقولة هكذا زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي روى عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليه السلام و زياد هو صاحب المقام حديثه في حديث اصحابنا الى اخر ما مر و قال النجاشي: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي الاعمى اخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمّد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال لي ابوالجارود ولدت اعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن ابي عبدالله عليه السلام و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه و قال ابوالعبّاس بن نوح هو ثقفي سمع عطية و روى عن ابي جعفر و روى عنه مروان بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قاله النجاري له كتاب تفسيرالقران رواه عن ابي جعفر عليه السلام

اخبرنا به عدة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعيد قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي حدثنا ابو سهل كثير بن عياش القطان حدثنا ابوالجارود بالتفسير. و قال الشيخ في الفهرست زياد بن المنذر يكنى اباالجارود زيدي المذهب اليه تنسب الجارودية له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر عليه السلام اخبرنا به الشيخ ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان و الحسين بن عبيدالله عن محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن الحسن بن سعدان الهمداني عن محمّد بن ابراهيم القطان عن كثير بن عياش عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابي بكر الدوري عن احمد بن محمّد بن سعيد عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن علي بن ابي طالب المحمّدي عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايا معه فأصابته جراحة عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام و في اصحاب الباقر عليه السلام زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي تابعي زيدي اعمى اليه تنسب الجارودية و في اصحاب الصادق عليه السلام زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الحوفي مولاهم كوفي.

و قال الكشّي[في ابي الجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب] حكى ان اباالجارود سمي سرحوبا و تنسب اليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك ابو جعفر عليه السلام و ذكر ان سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابوالجارود مكفوفا اعمى اعمى القلب. اسحاق بن محمّد البصري حدثني محمّد بن جمهور حدثني موسى بن بشار الوشا عن ابي نصر قال كنا عند ابي عبدالله عليه السلام فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبته فقال ابوعبدالله عليه السلام ان الله عز وجل ان كان قد قلب قلب ابي الجارود كما قلبت هذه الجارية فما ذنبي. علي بن محمّد حدثني محمّد بن احمد عن علي بن اسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن ابي اسامة قال لي ما فعل ابوالجارود اما و الله لايموت الا تائها اقول هذان الخبران مرا في زرارة فيظهر ان ابدال زياد بزرارة من سهو القلم. علي بن محمّد حدثني محمّد بن احمد عن العبّاس بن معروف عن ابي القاسم الكوفي عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن ابي بصير قال ذكر ابوعبدالله عليه السلام

كثير النوا سالم بن ابي حفصة و اباالجارود فقال كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون قال كذابون يأتوننا فيخبروننا انهم يصدقوننا و ليس كذلك و يسمعون حديثنا فيكذبون به. حدثني محمّد بن الحسن البراثي و عثمان بن حامد الكشّي ان قالا حدثنا محمّد بن زياد عن محمّد بن الحسين عن عبدالله المزخرف عن ابي سليمان الحمال[الحمار] سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته يا اباالجارود كان و الله ابي امام اهل الارض حيث مات لا يجهله الا ضال ثم رأيته في العام المقبل قال له مثل ذلك فلقيت اباالجارود بعد ذلك بالكوفة فقلت له اليس قد سمعت ما قال ابو عبدالله عليه السلام مرتين قال انما يعني اباه علي بن ابي طالب صلوات الله عليه اهـو عن المفيد في رسالته التي يرد فيها على الصدوق قوله ان شهر رمضان لاينقص انه قال و اما رواة الحديث بان شهر رمضان شهر من شهور السنة يكون تسعة و عشرين يوما و يكون ثلاثين يوما فهم فقهاء اصحاب ابي جعفر محمّد بن علي و ابي عبدالله عليهما السلام و الاعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الذين لايطعن عليهم و لاطريق الى ذم واحد منهم و هم اصحاب الاصول المدونة و المصنفات المشهورة ثم شرع في ذكرهم و ذكر رواياتهم و فيها رواية ابي الجارود عن الباقر عليه السلام اهـ

و هذه الصفات التي وصفهم بها لايمكن انطباقها علي ابي الجارود بعد ما رود فيه ما ورد و لا ان يخفي ذلك على المفيد فلا بد ان يكون خارجا منهم و ان يكون ذكره فيهم لمجرد روايته مثلما رووا لا انه متصف بجميع صفاتهم و الله اعلم. و في تهذيب التهذيب زياد بن المنذر الهمداني و يقال النهدي و يقال الثقفي ابوالجارود الاعمى الكوفي. عن احمد بن حنبل متروك الحديث و ضعفه جدا. عن يحيى بن معين كذاب عدو الله ليس يسوي فلسا قال البخاري يتكلمون فيه و قال النسائي متروك و في موضع اخر: ليس بثقة، ابو حاتم ضعّف و قال يزيد بن ذريع لابي عوانة لاتحدث عن ابي الجارود فانه اخذ كتابه فأحرقه قال ابوحاتم بن حبان كان رافضيا يضع الحديث في مثالب الاصحاب و يروي في فضايل اهل البيت اشياء ما لها اصول لا يحل كتب حديثه

ابن عدي عامة احاديثه غير محفوظة عامة ما يرويه في فضائل اهل البيت و هو من المعدودين من اهل الكوفة الغالين و احاديثه عمن يروي عنه فيها نظر روى له الترمذي حديثا واحدا في اطعام الجائع و قال النوبختي في مقالات الشيعة[عند ذكر فرق الزيدية العشرة] الجارودیه منهم اصحاب ابي الجارود زياد بن المنذر اهـ و عن الحاكم في التاريخ انه يضع الحديث. ابن عبد البر اتفقوا على انه ضعيف الحديث منكره. قال ابن حجر: في الثقات لابن حبان زياد بن المنذر روى عن نافع بن الحارث و عنه يونس بن بكير فهو غفل عنه ان حبان اهـ

مؤلفاته

قد عرفت ان له اصلا من جملة الاصول و ان له تفسيرا رواه عن الباقر عليه السلام.

الكلام على تفسيره

قال ابن النديم في الفهرست ص ۵۰ طبعة مصر: الكتب المصنفة في تفسير القرآن كتاب الباقر محمّد بن علي بن الحسين عليهما السلام رواه عنه ابوالجارود زياد بن المنذر رئيس الجارودية الزيدية اهـ فنسبه الى الباقر عليه السلام باعتبار انه من املائه و نسبه غيره الى ابي الجارود باعتبار انه رواه عنه و جمعه و رتبه و جعله كتابا مستقلا و كانت روايته له في حال استقامته و الراوي لهذا التفسير عن ابي الجارود في طريقي النجاشي و الشيخ هو ابو سهل كثير بن عياش القطان كما مر و هو و ان كان ضعيفا لكن في الذريعة ان علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي الذي اخرج هذا التفسير في تفسيره المطبوع رواه باسناده الى ابي بصير يحيى بن القاسم الاسدي المصرح بتوثيقه و هو عن ابي الجارود و قال عند ذكر تفسير القمّي علي بن ابراهيم ص ۳۰۸ ليس طريق الرواية عن ابي الجارود منحصرا بكثير بن عياش الضعيف بل يروي عن ابي الجارود جماعة من الثقات الاثبات[منهم] منصور بن يونس و حماد بن عيسى و عامر بن كثير السراج و الحسن بن محبوب و ابو اسحاق النحوي ثعلبة بن ميمون و ابراهيم بن عبد الحميد و صفوان

بن يحيي المفضل بن عمر الجعفي و سيف بن عميرة و عمر بن اذينة و عبدالصمد بن بشير اهـ و اشار الى مواضع هذه الروايات لكنها ليست روايات لتفسيره قال ايضا ص ۳۰۳ ان علي بن ابراهيم في تفسيره روى عن عبد الصمد بن بشير عن ابي الجارود و عن صفوان بن يحيي عن ابي الجارود و ان تلميذه اباالفضل العبّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليهم‌السلام الراوي لهذا التفسير عنه لما رأى خلو تفسيره عن روايات سائر الائمة عدا الصادق عليه‌السلام عمد الى بعض روايات الامام الباقر عليه‌السلام التي املاها على ابي الجارود فأدخلها في اثناء هذا التفسير و ميزها عن روايات علي بن ابراهيم حتى لا يشتبه الامر على الناظر اهـ

التمييز

في مشتركات الطريحي و الكاظمي يعرف زياد بن المنذر ابو الجارود برواية محمّد بن سنان و محمّد بن ابي بكرالارحبي[1] و كثير بن عياش عنه اهـ

و في رجال ابي علي عن الفقيه رواية ابان عنه و فيه ايضا عن المشتركات و رواية عبدالله بن سنان عنه و في غيره ان الذي ذكر ذلك الكاظمي اهـ و ليس ذلك في نسختين عندي و عن جامع الرواة انه زاد رواية ابي مالك الحضرمي و محمّد بن سليمان الازدي و ثعلبة بن ميمون و عمر بن اذينة و منصور بن يونس و عبد الصمد بن بشير و صالح بن ابي الاسود ابراهيم الشيباني و ابان بن عثمان و ابن مسكان و علي بن اسماعيل الميثمي و سلمان بن المفضل عثمان بن عيسى و ابراهيم بن‌عبد الحميد و علي بن النعمان و محمّد بن بكر و معاوية بن ميسرة و سيف و عمرو بن جبلة الاحمسي و محمّد بن ابي حمزه و مالك بن عطيه و احمد بن الحسين و ابن محبوب عنه و روايته عن ابي اسحاق عن اميرالمؤمنين عليه‌السلام اهـ و مر عن النجاشي عن ابن نوح انه

---

۱. فی جمیع النسخ التی رأیناها الارجنی بالجیم و النون و لا یبعد ان یکون الصواب الارحبی بالحاء و الباء.

سمع عطيه و قال النجاشي انه روى عنه مروان بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد و مر عند ذكر مؤلفاته انه يروي عنه ايضا حماد بن عيسى و عامر بن كثير السراج و صفوان ابن يحيى و المفضل بن عمر الجعفي.

و في تهذيب التهذيب روى عن عطية العوفي و ابي الجحاف داود بن ابي عوف و ابي الزبير و الاصبغ بن نباتة و ابي بردة بن ابي موسى و ابي جعفر الباقر عليه السلام و عبدالله بن الحسن بن الحسن و الحسن البصري و نافع بن الحارث و هو نفيع ابو داود الاعمى و غيرهم و عنه مروان بن معاوية الفزاري و يونس بن بكير و علي بن هاشم البريد و عمار بن محمّد بن اخت سفيان و محمّد بن بكر البرساني و محمّد بن سنان العوفي و غيرهم.[1]

جارودیه در کتاب الملل و النحل شهرستانی

اصحاب ابي الجارود[2] زياد بن أبي زياد. زعموا أن النبي صلى الله عليه و آله نص على علي

---

۱. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، ج ۷، ص ۸۵-۸۳، چاپ بيروت.

۲. فی «فرق الشيعه» للنوبختی ص٤٨ [و فرقة قالت ان الامامة صارت بعد مضى الحسين في ولد الحسن و الحسين، فهي فيهم خاصه دون سائر ولد علي بن أبي طالب، و هم كلهم فيما شرع سواء من قام منهم و دعا الى نفسه فهو الامام المفروض الطاعة بمنزلة علي بن أبي طالب، واجبة امامته من الله عز و جل على أهل بيته و سائر الناس كلهم. فمن تخلف عنه في قيامه و دعائه الى نفسه من جميع الخلق فهو هالك كافر. من ادعى منهم الامامة و هو قاعد في بيته مرخى عليه ستره فهو كافر مشرك، و كل من اتبعه على ذلك و كل من قال بامامته، و هم الذين سموا السرحوبية. و أصحاب أبي خالد الواسطي و اسمه يزيد، و أصحاب فضيل بن الزبيرالرسان، و زياد بن المنذر و هو الذي يسمى أبا الجارود، و لقبه سرحوبا محمد بن علي بن الحسين بن علي، و ذكر أن سرحوبا شيطان أعمى يسكن البحر كان أبوالجارد أعمى البصر، أعمى القلب: فالتقوا هؤلاء مع الفرقتين اللتين قالتا ان عليا أفضل الناس بعد النبي صلى الله عليه و آله، فصاروا مع زيد بن علي بن الحسين عند خروجه بالكوفه فقالوا بامامته، فسموا كلهم في الجملة الزيدية، الا أنهم مختلفون فيما بينهم في القرآن و السنن و الشرائع و الفرائض و الأحكام]. [و ذلك أن السرحوبية قالت: الحلال حلال آل محمد صلى الله عليه و آله. و الحرام حرامهم. و الأحكام أحكامهم و عندهم جميع ما جاء به النبي صلى الله عليه و آله كله كامل عند ←

رضي الله عنه بالوصف دون التسمية، و هو الامـام بعـده. و النـاس قـصروا حيـث لم يتعرفوا الوصف، و لم يطلبوا الموصوف، و انما نصبوا أبابكر باختيارهم فكفروا بذلك. و قد خالف أبو الجارود في هذه المقاله امامه زيد بن علي، فانه لم يعتقد هذا الاعتقاد.

و اختلفت الجارودیه في التوقف و السوق.

←

صغيرهم و كبيرهم. و الصغير منهم و الكبير في العلم سواء؛ لا يفضل الكبير الصغير، من كان منهم في الخرق و المهد الى أكبرهم سنا]. [و قال بعضهم: من أدعى أن من كان منهم في المهد و الخرق ليس علمه مثل علـم رسول الله ﷺ فهو كافر بالله مشرك. و ليس يحتاج أحد منهم أن يتعلم من أحد منـهم و لا مـن غيرهـم. العلم ينبت في صدورهم كما ينبت الزرع المطر. فالله عز و جل قدعلمهم بلطفه كيف شاء. و انما قـالوا بهـذه المقالة كراهة أن يلزموا الامامة بعضهم دون بعض فينتقض قولهم ان الامامة صارت فيهم جميعـا فهـم فيهـا شرع سواء. و هم مع ذلك لايروون عن أحد منهم علما ينتفعون به الا ما يروون عن أبي جعفـر محمـد بـن علي، وأبي عبدالله جعفر بن محمد و أحاديث قليلة عن زيد بن علي و أشياء يسيره عن عبدالله بن الحـسن المحض. ليس مما قالوا و ادعوه في أيديهم شيء أكثر من دعوى كاذبة، لأنهم و صفوهم أنهـم يعلمـون كـل شيء تحتاج اليه الأمة من أمر دينهم و دنياهم و منافعها و مضارها بغير تعليم]. و في «الفـرق بـين الفـرق» ص۲۵] قال عبدالقاهر: اجتمعت الفرق الثلاث الذين ذكرنـاهم مـن الزيديـة علـى القـول بـأن أصـحاب الكبائرمن الأمة يكونون مخلدين في النار. فهم من هذا الوجه كالخوارج الذين أيأسـوا أشـراء المـذنبين مـن رحمة الله تعالى ـ و لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون ـ]. [انما قيل لهذه الفرق الثلاث و أتباعها زيدية لقولهم بامامة زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب في وقته. و امامة ابنه يحيى بن زيد بعد زيـد. و كان زيد بن علي قد بايعه على امامته خمسة عشر ألف رجل من أهـل الكوفـة، و خـرج بهـم علـي والى العراق و هويوسف بن عمر الثقفي عامل هشام بن عبدالملك على العراقين، فلما استمر القتـال بينـه و بـين يوسف بن عمر الثقفي قالوا له: انانتصرك على أعدائك بعد أن تخبرنا برأيك في أبي بكر و عمر اللذين ظلما جدك علي بن أبي طالب. فقال زيد: اني لا أقول فيهما الا خيرا، و ما سمعت أبي يقول فيهما الا خيرا. و انما خرجت على بني امية الذين قاتلوا جدي الحسين و أغاروا على المدينة يوم الحرة، و رمـوا بيـت الله بحجـر المنجنيق و النار. فقارقوه عند ذلك حتى قال لهم: رفضتموني. و من يومئذ سمـوا رافـضة]. [و قتـل زيـد ثم نبش من قبره و صلب ثم أحرق بعد ذلك. و هرب ابنه يحيى بن زيد الى خراسان و خرج بناحية الجوزجان على نصربن سيار و الى خراسان، فبعث نصر بن سيار اليه سلم بـن أحـوز المـازني في ثلاثـة آلاف رجـل فقتلوا يحيى بن زيد، و مشهده بجوزجان معروف. [و كان مقتل زيد بن علي بالكوفه سنة ۱۲۱، ومقتل ابنـه يحيى بجوزجان سنة ۱۲٦هـ].

فساق بعضهم الامامة من علي الى الحسن، ثم الى الحسين، ثم الى علي بن الحسين زين العابدين، ثم الى ابنه زيد بن علي، ثم منه الى الامام محمّد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، و قالوا بامامته.

و كان أبوحنيفة رحمه الله على بيعته، و من جملة شيعته حتى رفع الأمر الى المنصور، فحبسه حبس الأبد حتى مات في الحبس. و قيل انه انما بايع محمّد بن عبدالله الامام في أيام المنصور. و لما قتل محمّد بالمدينه بقى الامام أبو حنيفه على تلك البيعة، يعتقد موالاة أهل البيت، فرفع حاله الى المنصور، فتم عليه ما تم.

و الذين قالوا بامامة محمّد بن عبدالله الامام، اختلفوا فمنهم من قال انه لم يقتل و هو بعد حي؛ و سيخرج فيملأ الأرض عدلا. و منهم من أقر بموته، و ساق الامامة الى محمّد بن القاسم بن علي بن عمر بن علي بن الحسين بن علي صاحب الطالقان. و قد أسر في أيام المعتصم و حمل اليه فحبسه في داره حتى مات. و منهم من قال بامامه يحيى بن عمر صاحب الكوفة؛ فخرج و دعا الناس و اجتمع عليه خلق كثير، و قتل في أيام المستعين، و حمل رأسه الى محمّد بن عبدالله بن طاهر، حتى قال فيه بعض العلويه:

قَتَلتَ أَعَزَّ مَن رَكِبَ المَطَايا وَجِئتُكَ أَستَلِينُكَ فِي الكَلَامِ
وَ عَزَّ عليَّ أَن أَلقَاكَ الاّ وَ فيما بَينَنَا حَدُّ الحُسَامِ

و هو يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علي.

و أما أبو الجارود[1] فكان يسمى سرحوب، سماه بذلك أبوجعفر محمّد بن علي الباقر عليه السلام. و سرحوب: شيطان اعمى يسكن البحر، قاله الباقر تفسيرا.

و من أصحاب أبي الجارود: فضيل الرسان، و أبو خالد الواسطي. و هم مختلفون في الأحكام و السير. فبعضهم يزعم أن علم ولد الحسن و الحسين رضي الله عنهما كعلم النبي صلى الله عليه و آله، فيحصل لهم العلم قبل التعلم فطرة و ضرورة. و بعضهم يزعم أن العلم مشترك فيهم و في غيرهم. و جائز أن يؤخذ عنهم، و عن غيرهم من العامة.[2]

---

۱. مات أبو الجارود بعد سنه ۱۵۰ هـ.

۲. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۹ ـ ۱۵۷، چاپ مصر.

زياد بن المنذر در كتاب جامع الرواة

ابو الجارود الهمداني الخارقي الحوفي مولاهم كوفي تابعي[ق] الهمداني الحوفي حوف من همدان كوفي تابعي زيدي اعمى اليه تنسب الجارودية منهم[قر] روى عنهما و تغير لما خرج زيد و روى عن زيد قال ابن الغضائري حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية و اصحابنا يكرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن ابي بكر الارجني[صه] الاعمى السرحوب حكى ان اباالجارود سمي سرحوبا و نسب اليه السرحوبية من الزيديه و سماه بذلك ابوجعفر عليه السلام و ذكران سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابو الجارود مكفوفا اعمى اعمى القلب[كش] ثم روى في ذمه روايات تضمن بعضها كونها كذابا كافراً «مح».

له كتاب روى عنه ابو سهل كثير بن عياش القطان[جش] «س».

عنه كثير بن عياش في[ست] في ترجمته و محمّد بن سنان في مشيخة[يه] في طريقه و في[في] في كتاب العقل و الجهل و في باب سؤال العالم و في[يب] في باب تلقين المحتضرين من ابواب الزيادات و في[يه] في باب نوادر الديات عنه ابو مالك الحضرمي في[يب] في باب الصلوة في السفر من ابواب الزيادات في الجزء الثاني و في[بص] في باب المسافة التي يجب فيها التقصير و مرتين في[في] في باب ان الخمر انما حرمت لفعلها في كتاب الاشربة. محمّد بن سليمان الازدي عن ابي الجارود عن ابي اسحاق عن اميرالمؤمنين عليه السلام في كتاب الروضة بعد حديث آخر لنوح عليه السلام يوم القيمة. عنه زياد بن عيسى في[يب] في باب فضل المساجد و ثعلبة بن ميمون في[في] في باب ان الائمة عليهم السلام نور الله عز و جل و عمر بن اذينة في باب ما نص الله عز و جل و رسوله صلى الله عليه و آله علي الائمة عليهم السلام. و منصور بن يونس مرتين فيه و في باب الاشارة و النص على علي بن الحسين عليهما السلام. عنه عبد الصمد بن بشير في باب الاشارة و النص علي الحسين بن علي عليهما السلام و في كتاب الروضة بعد حديث الفقهاء و العلماء. عنه صالح بن ابي الاسود في[يب] في باب الخروج الى الصفا و في[في] في باب الوقوف على الصفا و في باب

الوقوف بعرفة. عنه ابراهيم الشيباني في[يب] في باب فضل زيارة ابي عبدالله الحسين بن علي عليه‌السلام. عنه ابان بن عثمان في باب عقود البيع و في باب تلقين المحتضرين و في[بص] في باب بئر الغائط يتخذ مسجداً بعد ابواب الجماعة و في[يب] في باب فضل المساجد و في[في] في باب بناء المساجد و ما يؤخذ منها.عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في[يب] في باب الزيادات بعد باب الاجارات. عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في[في] في باب آخر منه في حفظ المال في اواخر كتاب المعيشة. عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في[في] في باب آخر منه في حفظ المال في اواخر كتاب المعيشه. عنه عبدالله بن سنان في باب الرد الى الكتاب و السنة. علي بن اسماعيل الميثمي في باب الفرش في كتاب الزي و التجمل. عنه سليمان بن المفضل في ابواب الفواكه. عثمان بن عيسى عنه عن الاصبغ بن نباتة في باب ادب التجارة. عنه ابراهيم بن عبد الحميد في باب اد خال السرور على المؤمن. و علي بن النعمان في باب من طلب عثرات المؤمنين. و محمّد بن بكر في باب فضل القرآن. و عمرو بن ثابت في[يب] في باب الحد في السرقة و في[بص] في باب حد النباش و في[في] في باب ما جاء في الاثني عشر عليهم‌السلام و في باب حد النباش. معاوية بن ميسرة قال سمعت ابا الجارود يسال ابا عبدالله عليه‌السلام في[يب] في باب الرهون. علي بن سيف عن ابيه عنه في[في] في باب التعزي. عنه عمرو بن جبلة الاحمسي في باب الحب في الله. و عبدالله بن المغيرة في[يب] في باب الزيادات في كتاب الصوم و محمّد بن ابي حمزة في كيفية الصلوة من ابواب الزيادات قريبا من الاخر. و مالك بن عطية في باب ما تجوز الصلوة فيه من اللباس من ابواب الزيادت. و احمد بن الحسين في[ست] في ترجمة الاصبغ بن نباتة. و ابن محبوب في[في] في باب ما جاء في الاثني عشر عليهم‌السلام.[1]

---

۱. جامع الرواة، ص ۳٤۰-۳۳۹، على اردبيلى، چاپ رنگين، ۱۳۳٤ ش.

تفسير أبى الجارود در كتاب الذريعه آقا بزرگ تهرانى

اسمه زياد بن المنذر[المتوفى ١٥٠] كان اعمى من حين ولادته و تنسب اليه الزيدية الجارودية، و كان من أصحاب الأئمة الثلاثة. علي بن الحسين و محمّد بن علي و جعفر بن محمّد عليهم‌السلام؛ و لكن يروي تفسيره عن خصوص الباقر عليه‌السلام أيام استقامته و كأنه كان يكتبه عن املائه عليه‌السلام؛ و لذا نسبه ابن النديم الى الباقر عليه‌السلام، و هو أول تفسير ذكره[في ص ٥٠] عند تسميته كتب التفاسير فقال: «كتاب الباقر» محمّد بن علي بن الحسين عليهم‌السلام رواه عنه أبوالجارد». و الراوي لهذا التفسير عن أبي الجارود في طريقي الشيخ الطوسي و النجاشي هو أبو سهل كثير بن عياش القطان الضعيف؛ و لكن تلميذ علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي الذي أخرج هذا التفسير في تفسيره المطبوع رواه باسناده الى أبي بصير يحيى بن أبي القاسم الأسدي[المتوفى ١٥٠] المصرح بتوثيقه كما مرّ آنفاً و هو عن أبي الجارود.[1]

تفسير ابى الجارود زياد بن المنذر السرحوب در كتاب صيانة القرآن

تقدم انه رأس الجارودية من الزيدية. و سمّوا بالسرحوبية أيضاً. قال الكشّي: و كان ابوالجارود مكفوفاً اعمى اعمى القلب. و قد ورد لعنه عن لسان الصادق عليه‌السلام، قال: لعنه الله فانّه اعمى القلب اعمى البصر. و قال فيه محمّد بن سنان: ابوالجارود، لم يمت حتى شرب المسكر و تولي الكافرين.[2]

امّا تفسيره هذا فالذي يرويه عنه هو ابوسهل كثير بن عياش القطان. و اليه ينتهي طريق الشيخ و النجاشي الى تفسيره. قال الشيخ: و كان ضعيفاً [3].[4]

---

١. الذريعه، شيخ آقابزرگ تهرانى، ج٤، ص٢٥١، دار الاضواء، چاپ بيروت.

٢. فهرست ابن النديم، ص ٢٦٧.

٣. معجم رجال الحديث، ج٧، ص ٣٢٢.

٤. صيانة القرآن من التحريف،ص ١٨٧، محمد هادى معرفت، چاپ مهر، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

زیاد بن منذر در کتاب طبقات مفسران دکتر عقیقی بخشایشی

ابوالجارود زیاد بن المنذر خارفی کوفی از مفسران نامدار قرن دوم هجری، و از اصحاب امام باقر علیه‌السلام می‌باشد و از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت کرده است. پس از قیام زید بن علی بن الحسین تغییر وضعیت فکری و اعتقادی پیدا نمود ولی این تغییر عقیده در آراء تفسیری او اشکالی وارد نمی‌سازد.

او نابینا و کور بود و گفته است: «نابینا به دنیا آمدم و هرگز چهره دنیا را ندیده‌ام» او را کتاب تفسیری هست که مطالب آن را از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت می‌کند ابو سهل کثیر بن عیاش قطّان گفته است: «ابوالجارود تفسیر خود را به ما حدیث نموده است».[1]

شیخ طوسی رحمه‌الله گفته است: «زیاد بن المنذر که مکنّی به ابوالجارود است زیدی مذهب می‌باشد و زیدیان جارودی[2] به او منتسب می‌باشند او را یک اصل و یک کتاب تفسیر می‌باشد که از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌نماید. این موضوع را شیخ مفید و حسین بن عبیدالله از محمّد بن علی بن الحسین از پدرش از علی بن حسین سعدک همدانی نقل نموده‌اند و تفسیر او را احمد بن عبدوناز، ابوبکر دُوری از ابن عقده روایت کرده است او فرد موثق نبود در روزگار ابوالسّرایا همراه او قیام کرد و جراحتی به او رسید».[3]

نقل شده است که به او، عنوان سَرحُوب هم داده شده است و گروه سرحوبیان از زیدیه به او منتسب می‌شوند و این نامی است که امام باقر علیه‌السلام بر او نهاده است و نقل شده است که سرحوب نام ابلیس کوری است که در دریا زندگی می‌کند.

---

۱. رجال نجاشی، ص ۳۲۵، رقم معرفی ٤٤٨.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۱، رقم شناسایی ٤٨٠٥.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲٦.

آیة الله خویی اظهار نظر می‌کند: «که زیدی بودن او تأثیری در تفسیر او ندارد ولی انتساب سرحوب به امام باقر علیه‌السلام یک روایت مرسل و غیر قابل تصدیق می‌باشد چون او در زمان امام باقر علیه‌السلام تغییر عقیده نداده بود بلکه تغییر موضع او، هفت سال پس از وفات امام علیه‌السلام می‌باشد پس چگونه امکان دارد که چنین نامگذاری از سوی او انجام گرفته باشد؟»

کشّی گفته است که محمّد بن جمهور از موسی بن بشّار از وشّاء از ابی بصیر روایت کرده است که ما پیش امام صادق علیه‌السلام بودیم که کنیزی که همراه او ظرف آبی بود و آن را می‌چرخانید عبور نمود امام علیه‌السلام فرمود: اگر خداوند قلب ابی الجارود را همانند این ظرف آب، بگرداند پس تقصیر من چیست؟

صاحب معجم رجال الحدیث تمام این روایت را ضعیف می‌شمارد و می‌فرماید: در جلالت قدر او همین قدر کفایت می‌کند که مرحوم شیخ مفید در «رساله عدّدیه» او را از بزرگانی شمرده است که حلال و حرام در احکام و فتوی از آنان گرفته می‌شود و علی بن ابراهیم در تفسیر خود به وثاقت هر آن کس که در سلسله اسناد او قرار گرفته است شهادت داده است در صورتی که کثیر بن عیاش، تفسیر سوره آل عمران آیه ﴿**اذ قالت الملائکه یا مریم انّا نبشرك بغلام اسمه المسیح بن مریم**﴾ را از او روایت کرده است

و شیخ صدوق رحمه‌الله حدیث لوح را که در آن اسماء اوصیاء دوازده گانه ثبت شده بود از او روایت کرده است». و این احتمال هم داده می‌شود که در اواخر عمر ابوالجارود از زیدی بودن به دوازده امامی برگشته باشد و اللّه العالم.[1]

---

۱. جارودیه پیروان ابوجارود هستند که اعتقاد می‌ورزند پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امامت علی علیه‌السلام را وصفاً نه رسماً تصریح کرده است به ملل و نحل ج ۱، ص ۲۲۵ مراجعه شود.

تاریخ وفات او ۱۵۰ هـ.ق است او به هنگام تولد نابینا بود از یاران ائمه ثلاثه: علی بن الحسین، محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهم‌السلام بوده است این تفسیر نخستین تفسیری است که ابن ندیم در معرفی کتاب‌های تفسیری به آن اشاره می‌کند و آن را کتاب الباقر محمّد بن علی علیه‌السلام نام نهاده است و معتقد است که حضرت باقر علیه‌السلام برای ابوالجارود املاء فرموده‌اند، راوی این تفسیر از ابی الجارود و در طریق شیخ طوسی و نجاشی، ابوسهل کثیر بن عیاّش است. ولی علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی راوی تفسیر از ابی الجارود را ابوبصیر یحیی بن ابی القاسم[متوّفی ۱۵۰ ه.ق] می‌داند...[۱]».[۲]

تفسیر ابی الجارود در کتاب مفسران شیعه

نام این مفسر، زیاد بن منذر و تاریخ وفاتش سال ۱۵۰ هجری است. او در حال تولد نابینا بود و به زیدیه جارودیه منسوب است. از یاران ائمه ثلاث علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهم‌السلام بوده است. این تفسیر اولین تفسیری است که ابن ندیم در کتب تفاسیر به آن اشاره می‌کند و آن را کتاب الباقر نام نهاده و معتقد است که حضرت باقر علیه‌السلام برای ابی الجارود املا فرموده‌اند. راوی این تفسیر از ابی الجارود در طریق شیخ طوسی و نجاشی، ابو سهل کثیر بن عیاش است. ولی علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی راوی تفسیر از ابی الجارود را ابی بصیر یحیی بن ابی القاسم اسدی متوفی به سال ۱۵۰ می‌داند.[۳]

---

۱. مفسران شیعه، تألیف دکتر محمد شفیعی، ص ٦٧.

۲. طبقات مفسران شیعه،ص٢٤٧-٢٤٦، دکتر عقیقی بخشایشی، چاپ چهارم، ناشر: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۷.

۳. مفسران شیعه، ص ٦٧، دکتر محمد شفیعی.

زياد بن المنذر در معجم الرجال آية الله خوئی رحمه‌الله

قال النجاشي: زياد بن المنذر ابو الجارود الهمداني الخارفي الاعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمّد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمّد بن سنان قال قال لي أبو الجارود: ولدت اعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر، و روى عن أبي عبدالله عليه‌السلام و تغير لما خرج زيد ـ رضي الله عنه ـ و قال أبو العبّاس بن نوح هو ثقفي سمع عطية، و روى عن أبي جعفر عليه‌السلام و روى عنه مروان بن معاوية و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قال قاله البخاري، له كتاب تفسير القرآن، رواه عن أبي جعفر عليه‌السلام، أخبرنا به عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن سعيد، قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي قال: حدثنا أبو سهل كثير بن عياش القطان، قال: حدثنا أبوالجارود بالتفسير.

و قال الشيخ[۳۰۵]: زياد بن المنذر يكنى أباالجارود زيدي المذهب و اليه تنسب الزيدية الجارودية له أصل و له كتاب التفسير، عن أبي جعفر الباقر عليه‌السلام، أخبرنا به الشيخ أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان، و الحسين بن عبيدالله، عن محمّد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن[الحسن] الحسين بن سعدك الهمداني، عن محمّد بن ابراهيم القطان «العطار ـ خ ل ـ» عن كثير بن عياش، عن أبي الجارد، عن أبي جعفر عليه‌السلام و أخبرنا بالتفسير أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن ابن عقدة، عن أبي عبدالله جعفر بن عبد الله بن جعفر بن عبدالله ابن جعفر بن محمّد بن علي بن أبي طالب المحمّدي، عن كثير بن عياش القطان ـ و كان ضعيفاً و خرج ايام أبي السرايا معه فأصابته جراحة ـ عن زياد بن المنذر أبي الجارود عن أبي جعفر الباقر عليه‌السلام.

و عده في رجاله من أصحاب الباقر عليه‌السلام، قائلا: زياد بن المنذر ابو الجارود الهمداني الحوفي الكوفي تابعي زيدي اعمى اليه تنسب الجارودية منهم.

و من أصحاب الصادق عليه‌السلام، قائلا: زياد بن المنذر أبوالجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولاهم كوفي تابعي.[۳۱]

و عده في الاختصاص في أصحاب الباقر عليه السلام : وعده البرقي في اصحاب الباقر عليه السلام، قائلا: زياد بن المنذر ابو الجارود الاعمى في أصحاب الصادق من أصحاب أبي جعفر و روى عنه عليه السلام قائلا: ابو الجارود الكوفي، اسمه زياد بن المنذر.

قال ابن الغضائري: زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الخارفي روى عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام، و زياد هو صاحب المقام حديثه في حديث اصحابنا اكثر منه في الزيدية، و أصحابنا يكرهون ما رواه محمّد بن سنان، عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن بكر الارحبي[انتهي].

و قال الكشّي [١٠٤]: أبو الجارود زياد بن المنذر الاعمى، السرحوب:

حكى ان أبا الجارود سمي سرحوبا و تنسب اليه السرحوبية من الزيديه سماه بذلك ابو جعفر عليه السلام، و ذكر أن سرحوبا اسم شيطان اعمى، يسكن البحر و كان أبو الجارود مكفوفا اعمى اعمى القلب:

أقول: اما انه كان زيديا فالظاهر أنه لا اشكال فيه، و أما تسميته بسرحوب، عن أبي جعفر عليه السلام فهي رواية مرسلة من الكشّي لا يعتمد عليها بل انها غير قابلة التصديق فان زياداً لم يتغير في زمان الباقر عليه السلام و انما تغير بعد خروج زيد، و كان خروجه بعد وفات أبي جعفر عليه السلام بسبع سنين. فكيف يمكن صدور هذه التسمية من أبي جعفر عليه السلام.

ثم قال الكشّي اسحاق بن محمّد البصري، قال: حدثني محمّد بن جمهور قال: حدثني موسى بن يسار[عن] الوشا عن أبي بصير قال: كنا عند أبي عبدالله عليه السلام فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبته، فقال أبو عبدالله عليه السلام ان الله عز و جل ان كان قلب أبي الجارود، كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم فما ذنبي؟!

علي بن محمّد، قال:حدثني محمّد بن احمد، عن علي بن اسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي اسامه، قال لي أبو عبدالله عليه السلام : أما فعل أبو الجارود؟ أما و الله لايموت الا تائهاً.

علي بن محمّد قال: حدثني محمّد بن أحمد عن العبّاس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال: ذكر أبو عبدالله عليه السلام كثير النوا و سالم بن أبي حفصة، و أبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون

كفار عليهم لعنة الله قال: قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقوننا، و ليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به حدثني محمّد بن الحسن البراثي و عثمان بن حامد الكشّي ان، قالا: حدثنا محمد بن زياد، عن محمّد بن الحسين عن عبد الله الزخرف، عن أبي سليمان الحمار قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعاً صوته: يا أبا الجارود، كان و الله أبي امام أهل الارض حيث مات لا يجهله الا ضال، ثم رأيته في العام المقبل، قال له مثل ذلك، قال: فلقيت أبا الجارود بعد ذلك بالكوفة، فقلت له: أليس قد سمعت ما قال أبو عبدالله عليه السلام مرتين؟ قال: انما يعني أباه علي بن أبي طالب عليه السلام !!.

أقول: هذه الروايات كلها ضعيفة على أنها لاتدل على ضعف الرجل و عدم وثاقته الا الرواية الثالثة منها لكن في سندها علي بن محمّد و هو ابن فيروزان و لم يوثق و محمّد بن أحمد و هو محمّد بن أحمد بن الوليد و هو مجهول، و الحسين بن محمّد بن عمران مهمل اذن كيف يمكن الاعتماد على هذه الروايات في تضعيف الرجل فالظاهر أنه ثقة لا لأجل أن له أصلا و لا لرواية الاجلاء عنه لما عرفت غير مرة من أن ذلك لا يكفي لاثبات الوثاقة بل لوقوعه في اسانيد كامل الزيارات، و قد شهد جعفر بن محمّد بن قولويه بوثاقة جميع رواتها:

ففد روى عن أبي جعفر عليه السلام، و روى عنه عثمان بن عيسى الباب ۱۳ في فضل الفرات و شربه و الغسل فيه الحديث.

و لشهادة الشيخ المفيد، في الرسالة العددية بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام، و الفتيا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق الى ذم واحد منهم.

و لشهادة علي بن ابراهيم في تفسيره بوثاقة كل من وقع في أسناده روى عن أبي جعفر محمّد بن علي عليه السلام، و روى عنه كثير بن عياش تفسير القمّي سورة آل عمران في تفسير قوله تعالى: ﴿اذ قالت الملائكه يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم﴾.

أقول: في هذه الطبعة زياد بن المنذر عن أبي الجارود من غلط المطبعة و الصحيح زياد بن المنذر أبي الجارود كما في تفسير البرهان.

و يؤيد ذلك ما عرفته من ابن الغضائري من اعتماد الأصحاب على ما رواه محمّد بن بكر الأرجني، عن زياد بن المنذر أبي الجارود.

ثم ان الشيخ الصدوق قال: حدثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار ـ رضي الله عنه ـ قال: حدثنا أبي، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصاري قال: دخلت علي فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه اسماء الاوصياء، فعددت اثني‌عشر، آخرهم القائم عجل الله تعالى فرجه ثلاثة منهم محمّد و أربعة منهم علي عليهم السلام.

ثم قال: حدثنا الحسين بن أحمد بن ادريس ـ رضي الله عنه ـ قال: حدثنا أبي، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصاري، قال: دخلت على فاطمه عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الاوصياء فعددت اثني عشر آخرهم القائم عجل الله تعالى فرجه ثلاثة منهم محمّد و أربعة منهم علي عليهم السلام. العيون، الباب ٦، الحديث[٦ - ٧].

أقول: اذا صح سند الروايتين و لم يناقش فيهما بعدم ثبوت و ثاقة أحمد بن محمّد بن يحيى و الحسين بن احمد بن ادريس لم يكن بعد من الالزام برجوع أبي الجارود، من الزيدية الى الحق و ذلك فان رواية الحسن بن محبوب المتولد قريباً من وفاة الصادق عليه السلام عنه لا محالة تكون بعد تغيره و بعد اعتناقه مذهب الزيدية بكثير، فاذا روى أن الاوصياء اثني عشر، آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمّد و أربعة منهم علي عليهم السلام، كان هذا رجوعاً منه الى الحق و الله العالم.

و طريق الصدوق اليه: محمّد بن علي ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ عن عمه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن علي القرشي الكوفي، عن محمّد بن سنان عن أبي الجارود بن المنذر الكوفي، و الطريق ضعيف و لا اقل من جهة محمّد بن علي القرشي[أبي سمينة]

ومن جهة محمّد بن سنان، كما أن طريق الشيخ الى أصله و الى تفسيره ضعيف بعدة مجاهيل.

طبقته فى الحديث

روى بعنوان زياد بن المنذر عن أبي جعفر عليه السلام، الفقيه: الجزء ١ باب ما يصلي فيه و ما لا يصلي فيه من الثياب الحديث ٧٩٥.

و روى عنه محمّد بن سنان، الكافي: الجزء ٦، كتاب الزي و التجمل ٨ باب الخف ١٩ الحديث ٥.

و روى عنه مالك بن عطية التهذيب: الجزء ٢ باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان من الزيادات الحديث ١٥٤٢.

و روى عن أبي الدرداء عن أبي جعفر عليه السلام. الفقيه: الجزء ٣ باب الظهار الحديث ١٦٥٤.

و السند فيه هكذا: و روى زياد بن المنذر عن أبي الدرداء أنه سأل ابا جعفر عليه السلام و انا عنده الخ.

و الظاهر زيادة كلمة عن قبل[أبي الدرداء] بقرينة جملة و انا عنده فابو الدرداء سائل لا راو و يدل على ما ذكرنا ان الشيخ رواها بسنده عن محمّد بن سنان عن زياد بن المنذر أبي الجارود قال سأل ابو الورد ابا جعفر عليه السلام و انا عنده التهذيب: الجزء ٨ باب الظهار الحديث ٧٢ و الاستبصار: الجزء ٣ باب حكم الرجل يظاهر من امرأته الحديث ٩٤١.

و روى بعنوان زياد بن المنذر العبدي أبي الجارود عن أبي جعفر محمّد بن علي عليهما السلام، و روى عنه محمّد بن سنان، التهذيب: الجزء ٤ باب علامة اول شهر رمضان و آخره الحديث ٤٦٢.

اقول: تأتي له الروايات بعنوان أبي الجارود ايضاً.[1]

---

١. معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٨-٣٢٢، آيةالله العظمى سيد ابوالقاسم خوئى، چاپ آداب.

زياد بن المنذر در كتاب تأسيس الشيعه

و منهم: زياد بن المنذر ابو الجارود تابعي روى عن الامام علي بن الحسين السجاد عليه السلام و ابنه الباقر عليه السلام في التفسير، و جمعه في كتاب و هو اعمى ايام استقامته قبل تزيده، و مات سنه خمسين و ماية.[1]

نظر آية الله معرفت درباره تفسير ابى الجارود در كتاب التفسير والمفسران

و أما مثل تفسير ابي الجارود زياد بن المنذر الهمداني الخارفي الملقّب بُسرحوب[2] [تُوفّي سنة ١٥٠] الذي يرويه عن الإمام أبي جعفر محمّد بن علي الباقر عليه السلام فضعيف كما لا اعتبار به؛ لأنه من زعماء الزيدية ـ المنحرفين عن طريقة الأئمّة، و إليه تُنسب الفرقة الجارودية أو السرحوبية. فقد ورد لعنه عن لسان الصادق عليه السلام، قال: لعنه الله، إنه اعمى القلب اعمى البصر. و قال فيه محمّد بن سنان: أبو الجارود لم يمت حتى شرب المُسكر و تولّي الكافرين.[3]

و عن ابي بصير قال: ذكر أبو عبدالله الإمام صادق عليه السلام ثلاثة نفر: كثير النوا، و سالم بن ابي حفصة، و أبا الجارود. فقال: كذّابون مُكذّبون كفّار، عليهم لعنة الله.[4]

و أما التفسير المنسوب الى علي بن ابراهيم القمّي[تُوفّي سنة٣٢٩] فهو من صنع أحد تلاميذه المجهولين، هو: أبوالفضل العبّاس بن محمّد العلوي، أخذ شيئاً من التفسير بإملاء شيخه علي بن ابراهيم، و مزجه بتفسير ابي الجارود، الآنف، و أضافه إليه شيئاً ممّا رواه هو عن غير طريق شيخه بسائر الطرق، فهو تفسير مزيج ثلاثي الأسانيد. و لم يعرف لحدّ الآن من هذا العبّاس العلوي، واضع هذا التفسير.

---

١. تاسيس الشيعه، ص ١٨٥، سيدحسن صدر، چاپ اعلمى.

٢. سُرحوب: اسم ابن آوىٰ و يقال: إنه شيطان أعمى يسكن البحر.

٣. فهرست ابن النديم، ص٢٦٧.

٤. معجم رجال الحديث الامام الخوئى، ج٧، ص٣٢٣.

كما أن الراوي عن أبي الفضل هذا أيضاً مجهول، فلم يصح الطريق الى هذا التفسير. كما لم يعتمده أرباب الجوامع الحديثية، فلم يرووا عن الكتاب، و إنما كانت رواياتهم عن علي بن ابراهيم بإسنادهم إليه لا الى كتابه، فهو تفسير مجهول الانتساب[1].[2]

تفسیر ابی الجارود در دائرة المعارف تشیع

تفسیر ابی الجارود[تفسیر امام باقر علیه‌السلام]، منسوب به امام محمّد باقر علیه‌السلام [۵۷ـ ۱۱٤ق] ابن ندیم در الفهرست این تفسیر را به عنوان نخستین تفسیر در کتب تفاسیر ذکر می‌کند و آن‌را از تصانیف حضرت باقر علیه‌السلام می‌داند که حضرت علیه‌السلام آن‌را برای ابی الجارود املاء فرموده‌اند. نام ابی الجارود زیاد بن منذر[م۱۵۰] است وی در حال تولد نابینا بود و از اصحاب سه تن از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام حضرت علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهم‌السلام بوده است. او مؤسس فرقه‌ی زیدیه‌ی جارودیه است. ظاهراً حضرت باقر علیه‌السلام در ایام استقامت او و قبل از گرایش وی به زیدیه این تفسیر را بر وی املاء فرموده‌اند. راوی این تفسیر از ابی الجارود در طریق شیخ الطائفه شیخ طوسی و ابوالعبّاس نجاشی، ابوسهل کُثیر بن عیاش قطان است و او از روات ضعیف می‌باشد. ولی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی که این تفسیر را در تفسیر خود ـ که به چاپ رسیده است ـ به اسناد از ابی بصیر یحیی بن ابی القاسم اسدی[م۱۵۰ق] روایت کرده که به توثیق او تصریح شده است و او از ابی الجارود روایت می‌کند. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه این تفسیر را تحت عنوان تفسیر ابی الجارود ذکر می‌کند سپس تحت

---

۱. راجع: الذریعة، ج٤، ص۳۰۲-۳۰۳. و الصیانة، ص ۲۲۹-۲۳۱.

۲. محمد هادی معرفت، التفسیر و المفسران، ج۱، ص٤۷۹ ـ ٤۷۷.

عنوان تفسیر الامام الباقر علیه‌السلام یاد کرده و سید حسن صدر در تأسیس الشیعه تحت عنوان تفسیر ابوجعفرالباقر علیه‌السلام ثبت کرده است.[۱]

منابع: اعیان الشیعه، ٦٥٦/١؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ٣٢٧؛ الذریعه،٢٥١/٤ و ٢٦٢؛ تفسیر فرات الکوفی، ٧٩؛ جامع **الرواة**، ٣٤٠/٣٣٩/١؛ رجال، کشی/١٩٩ـ٢٠٠؛ رجال، نجاشی، ٣٨٧/١؛ تنقیح المقال، ١٦/١؛ انساب، سمعانی،٩/٥؛ معجم رجال الحدیث،٣٢١/٧ ـ ٣٢٧؛ الفهرست، ابن ندیم،٣٦؛ مفسران شیعه، ٦٧.

ابوالجارود در دائرة المعارف

ابوالنجم زیاد بن منذر همدانی خراسانی یا زیاد بن منذر عبدی یا ثقفی خراسانی کوفی خارقی یا خارفی، از جمله‌ی تابعین و از اصحاب و راویان حدیث امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود. همدانی به فتح اول و سکون ثانی منسوب به همدان از قبایل یمن است. عبدی منسوب به قبیلهٔ عبدالقیس است. خارقی منسوب است به خارق یعنی شمشیر برنده، خارفی منسوب به مالک بن عبدالله بن کثیر ملقّب به خارف جد یکی از فروع قبایل همدان است. شیخ ابوجعفر طوسی در فهرست او را خورقی[بر وزن اوحدی] دانسته است. او کور مادرزاد بود، معذلک تألیف چند کتاب از جمله روایت تفسیر امام محمّد باقر علیه‌السلام را بدو نسبت داده‌اند. در زمان امام باقر علیه‌السلام به مذهب زیدیه گرائید. امام نیز اورا طرد و لعن کرد و او را سرحوب[بر وزن مزدور]خواند. سرحوب نام شیطانی کور است که در دریا زندگی می‌کند. محدثان

---

۱. دائرة المعارف تشیع، ج٤، ص٤٧٤.

اثنی عشری و زیدی هر دو از ابوجارود روایت کرده‌اند، لیکن اثنی عشریه به احادیثی که او بعد از تغییر مذهب روایت کرده اعتنا ندارند مرگش بین سالهای ۱۵۰ و ۱٦۰ ق اتفاق افتاد.

جارودیه علی علیه‌السلام را به وصف، نه به نص، خلیفه می‌دانند. و صحابه را که با علی علیه‌السلام بعد از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت نکردند کافر می‌شمرند. ایشان فرقه‌ای از زیدیه‌اند که بعد از امام زین العابدین علیه‌السلام به امامت زید بن علی بن الحسین قائلند و گویند باید در امام شش شرط وجود داشته باشد: ۱- از بطن فاطمه؛ ۲- زاهد؛ ۳- شجاع؛ ٤- سخی؛ ٥-عالم؛ ٦-دعوی دار امامت باشد. جارودیه در اصول دین و در جمیع مبادی جز امامت با معتزله همراه‌اند و زید خود شاگرد واصل بن عطاء پیشوای معتزله بوده است. این فرقه امامت را بعد از علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و زید بن علی علیهم‌السلام، حق محمّد بن عبدالله؟ حسن بن حسن بن علی[صاحب نفس زکیه] دانستند، سپس گروهی گفتند وی کشته نشد و زنده و غایب است و بعد از این ظاهر می‌شود وگروهی دیگر گفتند به دست سپاه منصور عبّاسی کشته شد و امامت بعد از او به محمّد بن قاسم بن علی بن الحسین صاحب طالقان رسید. بعض دیگر قائل به امامت یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی شدند که در کوفه در عهد مستعین خروج کرد و کشته شد و سرش را نزد محمّد بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بردند[۲۵۰ ق].[1]

منابع: ملل و نحل، شهرستانی، ۱۱۸، الاعلام، ۲۰۰/۹، اعیان الشیعه، ۸۳/۷؛ الذریعه، ۲۵۱/٤، رجال نجاشی، ۱۲۱.

---

۱. دائرة المعارف تشیع، ج۱، ۳۹٤- ۳۹۳.

ابوالجارود در دائرة المعارف بزرگ اسلامی

از رجال سیاسی و مذهبی نیمه‌ی اول سده ۲ قمری /۸م، که از او بـه عنـوان یکی از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام و نیز بنیان گـذار فرقـه‌ی جارودیـه نـام برده شده است. از میان انبوه منابعی که از او نام برده‌اند، تنها اندکی می‌تواند برای ارائه‌ی گزارشی از شخصیت و زندگی او مفید افتد و خلط میان او و دیگران نیـز بر ناشناخته تر ماندن شخصیت او افزوده است.

در بیشتر منابع نام او به صورت زیاد بن منذر آمده است [یحیـی بـن معـین، ۳٦٦/۳، ٤٤٥؛ بخاری، ۲[۱]/۳۷۱؛طوسی، رجـال۱۲۲، ۱۹۷]. زیـاد بـن ابـی زیـاد، گونه‌ی دیگری که برای نام او آورده‌اند [نک: خوارزمی، ۲۹؛ شهرستانی، ۱٤۰/۱]، احتمالاً بر اثر خلط با نام یزید بن ابی زیاد، از محدثان مـشهور کـه در قیـام زیـد شرکت گسترده داشت[نک: ابوالفرج، ۱٤٥؛ ذهبی،۱۳۲/٦ـ۱۳۳]، پدید آمده اسـت. در منـابع بـدوی، کنیـه‌ی دوم «ابـوالنجم» [ابـن نـدیم، ۲۲٦] و نـسبت‌هـای «عبدی»[همانجا؛ مسعودی،۲۰۸/۳] و «ثقفی» نیز داده شده که تنها نسبت اخیـر در مآخذ کهن رجالی تکرار شده است[نک: بخاری، همانجا؛ مـسلم، ۹٦؛ابـن حبـان، ۳۰٦/۱]. گاه نیز اورا منسوب به قبیله‌ی «همدان» و به ویژه از تیره‌ی «خارف» بـر شمرده‌اند [نک: ابن غـضائری، ۱۰؛ نجاشـی، ۱۷۰؛ طوسـی، همانجـا]. اطلاعـات پراکنده‌ای حاکی از ایرانی تبار بودن ابو الجارود وجود دارد کـه بایـد بـا احتیـاط تلقی شود: طوسی در رجال[همانجا] بـدون اشـاره بـه تبـار نیاکـان، او را «مـولا» خوانده است؛ سعد اشعری[ص۱۸] از وی به عنوان«اعجمـی» یـاد کـرده و بعیـد نیست که گفتار او ناشی از خلط با شاعری به نام زیاد اعجم[د ح۱۰۰ ق،نک: ابن شاکر،۲۹/۲ـ ۳۰] بوده باشد؛ برخی نیـز، رئـیس فرقـه‌ی جارودیـه را «خراسـانی» دانسته‌اند[نک: حمیری، ۳۰۸/۱].

با توجه به اینکه ابوالجارود از ابوالطفیل عامربن وائله[د حداکثر ۱۱۰ ق/۷۲۸م] روایت کرده، دیرترین تاریخی که برای تولد او می‌توان ذکر کرد، سالهای پایانی سده‌ی نخست هجری است، اما روایتی که در آن، او خطاب به امام محمّد باقر علیه‌السلام خود را «کبیرالسّن» خوانده است، با این تخمین سازگاری ندارد[نک: راوندی، ۱۳۵]. به هر روی، در اینکه ابوالجارود، محضر امام سجاد علیه‌السلام را درک کرده باشد، تردید وجود دارد؛ به ویژه با توجه به اینکه وی در روایت از امام سجاد علیه‌السلام با واسطه‌ی فرزند ایشان، عبدالله روایت می‌کند[نک: احمد بن عیسی، ٦٩٤/١، ٧١١/٢] و در یک مورد روایت مستقیم وی از امام سجاد علیه‌السلام [کلینی ۲۲۱/۱]، امکان افتادگی وجود دارد[نیز نک: خوئی، ١٦٣/٧]. ابوالجارود از اصحاب امام محمّد باقر علیه‌السلام بود و از روایات بسیاری که از آن حضرت نقل کرده، می‌توان به ارتباط نزدیک او با آن امام پی برد. با این همه وی، گویا به سبب اندیشه‌های خاص و عدم پایبندی به تقیه ـ که شیعیان در آن دوره به آن ملزم بودند ـ از سوی امام طرد شد. و گفته‌اند که امام علیه‌السلام به او «سُرحُوب»[= شیطان کور ساکن دریا] لقب داده بود[نوبختی، ٤٨ـ٤٩؛ کشی، ۲۲۹]. بنابر پاره‌ای روایات مندرج در **معرفة** الرجال کشی[ص۲۳۰ـ۲۳۱]، ابوالجارود در دوره‌ی امامت حضرت صادق علیه‌السلام نیز به جهت حفظ عقایدش مورد طعن و نکوهش آن امام قرار گرفت.

نگرش ابوالجارود به مسأله‌ی امامت و عدم پایبندی به تقیه او را از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام دور ساخت و موجب شد تا به سمت زید بن علی بگراید.

برخی روایات او از زید بن علی جالب توجه است که از آن جمله خطبه‌ی زید به هنگام خروج[ابوطالب، تیسیر، ۱۹۵ـ۱۹٦؛ سیاغی، ۱۲۹/۱] و روایات و پرسشهایی فقهی و تفسیری از زید بن علی به روایت او[نک: فرات، ۱۲۷ـ۱۲۸؛المرشد بالله، ٤٢/٢، ٧٥؛ قاسم بن محمّد، ۲۲۱/۳؛ احمد بن عیسی، ۹۰۱/۲]، شایسته‌ی ذکر است.

او از یحیی بن زید نیز استماع حدیث کرده است[نک:ابوطالب، همان، ۳۱۲؛مادلونگ، ٤٤؛ قس: احمد بن عیسی، ۱۹۷/۱]. به هر روی می‌دانیم که ابوالجارود در پی قیام زید بن علی[۱۲۲ق/۷٤۰م] به جانب او گرائید[نجاشی، همانجا]، ولی برخی روایات موجود درباره‌ی فعالیت‌های او در جریان قیام زید چندان قابل اعتماد نیست، از آن جمله این روایت که او همراه با فضیل بن زبیر رسّان، در جلب حمایت ابوحنیفه از قیام زید، کوشش کرد[وان آرندونک، ۳۰۷، به نقل از الأفادهٔ ابوطالب هارونی]، ولی مقایسه‌ی روایتی که در **الأفادة** نقل گردیده[برگ ۸ ب]، با روایت قدیم تر ابوالفرج اصفهانی[ص۱٤٥ـ ۱٤٦] احتمال خلط ابوالجارود با یزید بن ابی زیاد را پیش می‌آورد.

از دگر سو، بلاذری[۲۵۱/۳] و طبری[تاریخ۱۷۱۱/۲] در جریان قیام زید، از کسی به نام «زیاد نهدی» نام برده‌اند که پس از شکست قیام، جسدش همراه پیکر زید به دار کشیده شده است. این که برخی منابع ابوالجارود را «نهدی» دانسته‌اند[ابن حجر، ۳۸٦/۳]، وان آرندونک[ص۳۰۸] را بر آن داشته، تا «زیاد نهدی» مزبور را با ابوالجارود یکی شمارد و چنین پندارد که ابوالجارود در جریان قیام زید کشته شده است. ابوالفرج اصفهانی[ص۱۳٦] نیز در روایتی آورده که «ابوالجارود زیاد بن منذر همدانی» در میمنه سپاه، مشعل در دست شعار می‌داده است و ممکن است این گزارش به «زیاد نهدی» مصلوب بازگردد. نقش ابوالجارود در جریان قیام زید بن علی هرچه بود، در صورت پذیرش حیات او پس از قیام، از فعالیت‌های او در این دوره‌ی پایانی از زندگی و رابطه اش با زیدیه و امامیه چیزی دانسته نیست. مرگ ابوالجارود را ابن حجر[۳۸۷/۳، به نقل از بخاری] بین ۱۵۰ تا ۱٦۰ ق دانسته است و این سخن از آن‌جا مقبول می‌نماید که در میان راویان ابوالجارود، نام حسن بن محبوب[ز۱٤۹ق، نک:کشی، ۵۸٤؛ابن بابویه،۱۳۲/٤] و عبدالله حمّاد انصاری[زنده در ۲۲۹ق، نک: ابن ابی زینب،۱۰۱]به

چشم می‌خورد. علاوه بر آنان، کسانی چون محمّد بن سنان[کلینی، ۳۰٤/۱، ۲٦۳/۸، جم]، محمّدبن بکر ارحبی[ابوعبدالله علوی، ۱٦، ۱۷، ۸۷، جم]، ابومخنف[طبری، همان، ٦۷٦/۲] و نصربن مزاحم[خطیب،۲۸۲/۱۳؛ ابوعبدالله علوی، ۷۵؛ احمد بن عیسی، همانجا] از او استماع نموده‌اند.

ابوالجارود در کتب رجالی اهل سنت سخت مطعون است، تا بدانجا که روایت حدیث از وی را روا ندانسته‌اند[نک: یحیی بن معین، ٤٥٦/۳؛احمد بن حنبل، ۳۸۲/۳؛ابن عدی، ۱۰٤٦/۳ـ۱۰٤۸]. عبارات کتب رجال امامیه نیز غالباً با نقل اقوال ائمه علیهم‌السلام در لعن و ذم او همراه است[مثلاً نک: کشی، ۲۲۹ــ۲۳۰؛ علامه‌ی حلی، ۲۲۳]،ولی بن غضائری[۱۰ـ۱۱] متذکر شده که امامیه احادیث او را مکروه داشته و بیشتر به روایت‌هایی که از قول محمّد بن بکر ارحبی از او نقل شده باشد، اعتماد داشته‌اند تا روایات محمّد بن سنان و بدین ترتیب از شدت نقد کاسته شده است. از طرفی ابن قولویه روایت او را در کامل الزیارات[ص٤۷] نقل کرده و شیخ مفید[ص۱۲۹] وی را در زمره‌ی رجالی می‌شمرد که احادیث فقهی از آنان روایت می‌شود. از این رو عجیب نیست که روایات وی، درسطح گسترده‌ای در کتب معتبر امامیه نقل شده است[برای فهرستی از روایات او در کتب اربعه امامیه، نک: خوئی، ۳٤۹/۲۱-۳۵۱]. هم‌چنین روایات فقهی فراوانی از او غالباً به روایت محمّد بن بکر ارحبی در امالی احمد بن عیسی[مثلا نک:٤۹/۱، ۵۵، ۱۰۷ـ ۱۰۸، ۹۰۱/۲، ۹۳٦،جم] و نیز دیگر منابع زیدی[مثلا نک: ابوطالب، تیسیر، ۳۲، ۳٤؛ المرشد بالله، ۱۷/۱، ۱٤۹،جم] یافت می‌شود.

در مآخذ، دو اثر به وی نسبت داده شده است، یکی اصل و دیگری التفسیر که وی مدعی بود، مضامین آن‌ها را از امام باقر علیه‌السلام شنیده بوده است. اصل منسوب به ابوالجارود را کثیر بن عیاش روایت کرده است که گفته‌اند در ماجرای خروج ابو السرایا در ۲۰۰ ق شرکت داشت[طوسی، فهرست، ۷۲ــ۷۳]. از تفسیر

وی که بیشتر به تفسیر امام باقر علیه‌السلام شهرت داشته است[ابن ندیم،۳٦]، بخش‌هایی در کتاب تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نقل شده است[نک: آقابزرگ، ۳۰۲/٤ـ۳۱۰]. هم‌چنین این تفسیر مورد استفاده‌ی کسانی چون فرات کوفی[ص۱۰۱، ۱۲۰، ۱٤۷، جم] و عیاشی[۱۷/۱، ۸٦، ۳۳۳] قرار گرفته است[نیز نک: ابن طاووس، ۱۲۱ـ ۱۲۲، که اشاره به تفسیر امام باقر علیه‌السلام دارد]، در حالی که اهل سنت با این تفسیر سخت مخالفت می‌ورزیده‌اند[نک: ابن ابی حاتم، ۱[۲]/٥٤٦] و دارقطنی محدث شهیری مانند ابن شاهین را به سبب استفاده از تفسیر ابوالجارود در تفسیر خود، سخت مورد نکوهش قرار داده است[نک: خطیب،۲٦۷/۱۱]. با این همه، طبری در تفسیر[۱۷۱/۳۰] و بعدها حسکانی در شواهد التنزیل[۲۷٤/۱،جم] به تفسیر ابوالجارود استناد جسته‌اند. در مآخذ کلامی، عقایدی به ابوالجارود نسبت داده شده است، اما اینکه خود او تا چه حد در شکل گیری این عقاید موثر بوده است، دانسته نیست. کهن‌ترین مأخذ موجود، برای شرح عقاید کلامی وی، کتاب مسائل **الإمامة**، از ناشیء اکبر است که بر اساس آن، وی معتقد بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جانشینی امام علی علیه‌السلام و سپس امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تصریح کرده است[ص٤۲؛ نیز نک: اشعری، علی، ۱۳۳]. به عقیده‌ی ابوالجارود پس از حسنین علیهماالسلام نص قطع گردیده است، اما امامت از فرزندان فاطمه علیهاالسلام خارج نشدنی است. او می‌پنداشت هر که از فرزندان فاطمه علیهاالسلام مردم را به سوی خود بخواند، امام «**مفترض الطاعة**» است و بر مردم است که اورا امام بدانند[ناشیء اکبر، همانجا]. از این‌رو، وی از ابوبکر و عمر برائت جست و آنان را غاصبان خلافت خواند[همانجا؛ حمیری، همانجا]. به عقیده‌ی ابوالجارود که در این قسمت با عقیده‌ی دیگر زیدیان مشترک است، تشخیص دقیق امام افضل، به سبب کثرت فرزندان فاطمه علیهاالسلام دشوار است و از این‌رو، شرط امامت،«خروج» است. وی هم‌چنین، معتقد بود که امام به هنگام

بروز حوادث، آنچه را باید انجام دهد، به وی الهام می‌شود[ناشیء اکبر، ٤٣]. دور از انتظار نیست که عقاید منسوب به فرقه‌ی جارودیه با عقاید ابوالجارود، به عنوان بنیان گذار آن، در منابع فرقه شناختی تفکیک پذیر نیست[نک: هـ د،جارودیه].

مأخذ: آقا بزرگ، الذریعه؛ ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمّد، الجرح والتعدیل، حیدرآباد دکن، ۱۳۷ق/۱۹۵۲م؛ ابن ابی زینب، محمّدبن ابراهیم، الغیبه، بیروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م؛ ابن بابویه، محمّد بن علی، فقیه من لایحضره الفقیه، به کوشش حسن موسوی خرسان، بیروت، ١٤٠١ ق/١٩٨١م؛ ابن حبان، محمّد، المجروحین، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ١٣٩٦ق؛ ابن حجر عسقلانی، احمدبن علی، تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۵ق؛ ابن شاکر کتبی، محمّد، فواد الوفیات، به کوشش احسان عبّاس، بیروت، ۱۹۷۳م؛ ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، نجف، ١٣٦٩ق/١٩٥٠م؛ ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، بیروت، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م؛ ابن غضائری، احمد بن حسین، ضعفاء، نسخه خطی کتابخانه مرعشی، شم۱۵۵؛ ابن قولویه، جعفر بن محمّد کامل الزیارات، به کوشش عبدالحسین امینی، نجف، ١٣٥٦ق؛ ابن ندیم، الفهرست، ابوطالب هارونی، یحیی بن حسین، الافاده، نسخه خطی کتابخانه واتیکان، شم۱۱۵۹؛ همو، تیسیر المطالب من امالی الامام ابی طالب، به کوشش یحیی عبدالکریم فضیل، بیروت، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م؛ ابوعبدالله علوی، محمّد بن علی، الاذان بحی علی خیرالعمل، به کوشش یحیی عبدالکریم فضیل، دمشق؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین به کوشش احمد صقر،قاهره، ١٣٦٨ق/١٩٤٩م؛ احمد بن حنبل،العلل و معرفة الرجال، به کوشش وصی الله عبّاس، بیروت، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م؛ احمد بن عیسی، امالی[رأب الصدع] تدوین محمّد بن منصور، به کوشش علی بن اسماعیل صنعانی، بیروت، ١٤١٠ق/١٩٩٠م؛ اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات

والفرق، به کوشش محمّد جواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳م؛ اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، به کوشش محمّد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۹ق/۱۹۵۰م؛ بخاری، محمّد بن اسماعیل، التاریخ الکبیر، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بخش مربوط به امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به کوشش محمّد باقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م؛ حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، به کوشش محمّد باقر محمودی،بیروت،۱۳۹۳ق/۱۹۷٤م؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، به کوشش عبدالله جرافی، بیروت، عالم الکتب؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تارخ بعداد، قاهره، ۱۳٤۹ق؛ خوارزمی، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵م؛ خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت، ۱٤۰۳ق/۱۹۸۳م، ذهبی، محمّد بن احمد، سیراعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و حسین اسد، بیروت، ۱٤۰۱ق/۱۹۸۱م؛ راوندی، سعید بن **هبة** الله، الدعوات، قم، ۱٤۰۷ ق؛ سیاغی، حسین بن احمد، الروض النضیر، طائف، ۱۳۸۸ق/۱۹٦۸م؛ شهرستانی، عبدالکریم بن احمد، الملل و النحل، به کوشش محمّد فتح الله بدران، قاهره، ۱۳۷۵ق/۱۹۵٦ م؛ طبری، تاریخ، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۸۸۱م؛ همو، تفسیر؛ طوسی، محمّد بن حسن، رجال، به کوشش محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۰ق/۱۹٦۱م؛ همو، فهرست، به کوشش محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، رجال، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹٦۱م؛ عیاشی، محمّد بن مسعود، تفسیر، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، تهران، ۱۳۸۰ق؛ فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر، نجف، ۱۳۵٤ق؛ قاسم بن محمّد، الاعتصام بحبل الله المتین، به کوشش احمد زباره، صنعا،۱٤۰۳-۱٤۰۸ق؛ کشی، محمّد، معرفة الرجال، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳٤۸ش؛ کلینی، محمّد بن یعقوب، الکافی،

تهران، ۱۳٤۸ش؛ المرشد بالله، یحیی بن حسین، الامالی، بیروت، ۱٤۰۳ق/۱۹۸۳م؛ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹٦٦م؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، الکنی والاسماء، به کوشش مطاع طرابیشی، دمشق، ۱٤۰٤ق/۱۹۸٤م؛ مفید، محمّد بن محمّد، «الرسالة العددیة»، ضمن الدر المنثور، قم، ۱۳۹۸ ق؛ ناشیء اکبر، عبدالله بن محمّد، مسائل الامامة، به کوشش یوزف فان اس، بیروت، ۱۹۷۱م؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، ۱٤۰۷ق؛ نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، به کوشش هلموت ریتر، استانبول، ۱۹۳۱م؛ یحیی بن معین، التاریخ به کوشش احمد محمّد نورسیف، ریاض، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م[1]؛ نیز:

Madelung, w, der Imamal-qasimibn Ibrahim und die glaubenslehre der zaiditen, berlin, ۱۹٦۵; van arendonk, c.,les debuts de limamat zaidite au yemen,tr.j.ryckmans,leiden, ۱۹٦۰.

---

۱. علی بهرامیان، دائرة المعارف بزرگ اسلامی،ج۵، ص ۲۹۱-۲۸۹.

بخش چهارم:

ابراهیم بن هاشم

از دیدگاه علمای رجال

نجاشی در کتاب خود درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمّی فرموده:

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمّي اصله كوفي انتقل الى قم قال ابو عمرو الكشّي تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا عليه السلام هذا قول الكشّي و فيه نظرو اصحابنا يقولون اول من نشر حديث الكوفيين بقم هو له كتب منها النوادر و كتاب قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام اخبرنا محمّد بن محمّد قال حدثنا الحسن بن حمزه الطبري قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه بها.[1]

شیخ طوسی دربارهٔ ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق می‌گوید:

القمي اصله الكوفة و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون: انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام. و الذي اعرف من كتبه: كتاب النوادر (و كتاب القضايا قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام).

اخبرنا بهما جماعة من اصحابنا منهم الشيخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان احمد بن عبدون و الحسين بن عبيدالله كلهم عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبدالله العلوي عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه[2].

---

۱. كتاب الرجال، ص ۱۳، احمد بن على بن احمد بن العباس النجاشى، مركز نشر كتاب، چاپخانه مصطفوى.

۲. فهرست شيخ: ص ۱۲

علامه حلی در باره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق می‌گوید:

القمي اصله من الكوفة و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون: انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام و هو تلميذ يونس بن عبد الرحمن من اصحاب الرضا عليه السلام و لم اقف لاحد من اصحابنا على قول في القدح فيه و لا على تعديله بالتنصيص و الروايات عنه كثيرة والارجح قبول قوله.[1]

ابراهیم بن هاشم القمی در کتاب تحفة الاحباب فی نوادرآثار الاصحاب:

پدر علی بن ابراهیم و تلمیذ یونس بن عبدالرحمن است اصلش از کوفه است منتقل به قم شده و اوست اول کسی که نشر داد حدیث کوفیین را به قم و ملاقات کرده حضرت رضا علیه السلام را و حدیث او را علماء حسن کالصحیح می‌دانند و از شیخ بهائی رحمه الله، نقل شده که والدش فرموده من حیا می‌کنم که حدیث ابراهیم را صحیح نشمرم.

و عن الرواشح و مدحهم اياه بانه اول من نشر حديث الكوفيين بقم كلمة جامعة و كل الصيد في جوف الفراء.

وفقیر در کتاب **هدیةالزائرین** نقل نمودم دعاهای زوایای مسجد سهله ودعای مسجد زید را از ابراهیم بن هاشم قمی که در سفر حج درکوفه حضرت خضر یا امام زمان عجل الله تعالی علیه را ملاقات نموده و این دعاها را فرا گرفته.

و بالجملة قال العلامة الطباطبائي في رجاله و الاصح عندي انه ثقة صحيح الحديث ويدل على ذلک و جوه الخ و بسط الكلام في ترجمته فراجع ثمة، و في الرواشح و الصحيح الصريح عندي ان الطريق من جهته صحيح فامره اجل و حاله اعظم من ان يتعدل و يتوثق بمعدل او موثق غيره بل غيره، يعتدل و بتوثيق بتعديله و توثيقه اياه.[2]

---

۱. خلاصه حلی، ص ۵

۲. تحفهٔ الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، ص ۹، شیخ عباس قمی، دارالکتب، سال چاپ ۱۳۶۹ ق.

ابراهيم بن هاشم القمی در کتاب قاموس الرجال

نقل عدّ الشيخ له في رجاله في اصحاب الرضا عليه السلام قائلا: «تلميذ يونس بن عبدالرحمن» و عنوان فهرست الشيخ له، و قال: قال: «ابراهيم بن هاشم رحمه الله ابواسحاق القمي؛ اصله من الكوفة و انتقل الى قم؛ و اصحابنا يقولون: انّه اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا انّه لقي الرضا عليه السلام الخ.»

و قال: قال النجاشي: «قال ابوعمرو الكشّي: تلميذ يونس بن عبدالرحمن، من اصحاب الرضا عليه السلام هذا قو ل الكشّي، و فيه نظر؛ و اصحابنا يقولون: اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم هو الخ».

اقول: ليس في الفهرست فقرة رحمه الله ثمّ لِمَ لم ينقل عنوان النجاشي؟ فانه عنونه مثل الفهرست، قائلا «اصله كوفي انتقل الى قم، قال ابو عمرو الخ».

قال المصنّف: لم افهم انّ نظر النجاشي في كونه من اصحاب الرضا عليه السلام او في كونه تلميد يونس و يمكن ان يكون وجه نظره في تلميذيته ليونس انّه اوّل من نشر اخبار الكوفيين بقم، و يونس مطعون عندهم؛ و انّه روى عنه في استبراء الحائض في الكافي[1] و المراة ترى الدم و هي جنب[2] و اخراج روح المؤمن[3] و تحنيط الميت[4] و السنّة في حمل الجنازة[5] بالواسطة. وردّ الاوّل بان قبولهم رواياته من شدّة الوثوق بالتلميذ، و الثاني بانّه روى عنه بلا واسطة ايضا.

قلت: يردّ ردّه الاوّل ـ كاصله ـ انّ يونس لم يكن كوفيا، بل بغداديا، كمواليه. ال يقطين. و اي منافاة بين ان يكون تلميذ يونس و يروى عن مشايخ الكوفة و ينتشر

---

١. الكافي: ٣ / ٨٠.

٢. الكافي: ٣ / ٨٣.

٣. الكافي: ٣ / ١٣٥.

٤. الكافي: ٣ / ١٤٣.

٥. الكافي: ٣ / ١٦٨.

حديثهم بقم بعد انتقاله! مع انّ القميين و ان كانوا طعنوا في يونس ـ كما قال الشيخ ـ الا انّهم رجعوا عن ذلک، كما حكاه الكشّي.[1]

و يردّ ردّه الثاني انّه مجرّد دعوى، فكان عليه نقل مورد؛ و هذا، الشيخ ـ في يونس ـ جعل الواسطة بينه و بين يونس اسماعيل بن مرّار و صالح بن السندي، مع كثرة طرقه الى ابراهيم فيه من ابنه و الصفّار و سعد و الحميري، و تعدّد طرقه الى ابنه فيه و الى ابن الوليد فيه. فيفهم من ذلک انّ احدا من الطرق ـ في الاوّل و الوسط و الاخر ـ لم يكن له طريق الى ابراهيم عن يونس بلا واسطة.

و ايضاً كثيراً ما روى ابنه عن العبيدي عن يونس، ولو كان ابوه ايضاً راوياً عن يونس لكان هو اولى بأن يروى عنه عن يونس.

قال المصنّف: ولو اراد بالنظر، النظر في كونه من اصحاب الرضا عليه السلام فوجه انّه ذكر في ترجمة محمّد بن علي بن ابراهيم الهمداني انّ ابراهيم هذا روى عن جدّه، و انّه قد يروى عنه بواسطتين، بل بثلاث، كما في نوادر النكاح من الكافي عن ابن ابي عمير، عن علي بن الحكم، عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن الرضا عليه السلام.[2]

قلت: ما قاله انما في نوادر مهر النكاح. والظاهر ان لفظة «الرضا عليه السلام» من زيادة النسّاخ، و ان المراد بابي الحسن عليه السلام فيه، الكاظم عليه السلام حيث انّ علي بن ابي حمزة اشدّ اعداء الرضا عليه السلام فكيف يروى عنه؟!

و ما قاله اوّلا: من انّه ذكر في ترجمة محمد بن علي بن ابراهيم الهمداني انّ ابراهيم هذا روى عن ابراهيم جدّ ذاک، ليس منه اثر في تلک الترجمة؛ و انّما في عنوان محمد بن علي بن ابراهيم بن محمد الهمداني ـ الذي انفرد به النجاشي– ذلک، حيث قال ثمة: «وروى ابراهيم بن هاشم، عن ابراهيم بن محمد الهمداني، عن الرضا عليه السلام» ولم يحتملوا اتحادهما، فضلاً عن حكمهم به؛ حتى يكون لكلامه وجه.

---

۱. الكشي: ٤٩٧.

۲. الكافي: ٥: ٢٨١.

ثم انّ المصنّف ردّ هذا الوجه بانّه يكفي في كون ابراهيم من اصحاب الرضا عليه السلام كون مقدار من رواياته عنه.

قلت: هذا ايضاً مثل سابقه في كونه مجرد دعوى، فكما لم نقف في مورد علي روايته عن يونس، كذلک لم نقف في مورد على روايته عن الرضا عليه السلام.

و من العجب ! انّه ردّ الصدر و الطباطبائي في احتمالهما كون قول النجاشي: «من اصحاب الرضا عليه السلام» وصفاً ليونس بكونه خلاف سوق العبارة لما هو المعلوم من روايته عنه عليه السلام ؟ و عدم الخلاف في ذلک، فانّه قول جزاف، فمن أين علم روايته عنه عليه السلام؟ و هل مخالف اشدّ تاثيراً من النجاشي؟ و هو عندهم اوثق الرجاليين؛ مع انّ الشيخ في الفهرست تردّد ايضاً، فقال: «ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام» ولو كان غير متردّد لم يقل: «ذكروا» و امّا في رجاله فتبع الكشّي.

و التحقيق- انّ ابراهيم ادرک عصره عليه السلام و ادرک يونس، بدليل طبقته و كثرة روايته عن ابن ابي عمير الّذي هو اسنّ من يونس، ولكن لم يعلم ملاقاته له عليه السلام وليونس.

و الشيخ انما تشكّک في ملاقاته له عليه السلام لا في كونه في عصره. و عدّ الكشّي له في اصحاب الرضا عليه السلام في اصل كتابه (و ان لم يكن في اختياره) لايدلّ على روايته عنه عليه السلام فالعدّ اعمّ.

و امّا قول الكشي: «تلميذ يونس» على نقل النجاشي، فيحتمل ان يكون محرّف «روى عن تلاميذ يونس» كإسماعيل بن مرار وصالح بن السندي و غير هما.

وقد عرفت في المقدّمة كثرة تحريف اصل الكشّي. و الشيخ في رجاله لم يتفطّن، كالنجاشي، فتبعه في عدّه، كما تبعه في عنوان «عبدالله بن محمّد الاسدي» من اصله المحرّف.

نعم: روى عن الجواد عليه السلام في اواخر الفيء من الكافي[1] فكان على الشيخ عدّه في رجاله في اصحاب الجواد عليه السلام.

---

١. الكافي: ١ / ٥٤٨.

قال المصنّف: وقع في بعض اسانيد الكافي رواية هذا عن حمّاد[1] و حكم في المنتقى بسقوط الواسطة، و تنظّر فيه في التكملة بانّ هذا في حمّاد بن عثمان موجّه، لانّه لم يلقه؛ و امّا حمّاد بن عيسى فقد لقيه و روى عنه، كما يكشف عنه قول المشيخة: «عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن ذكره، عن ابي عبدالله عليه السلام» قال: «و يغلط اكثر الناس في هذا الاسناد فيجعلون مكان حمّاد بن عيسى حماد بن عثمان؛ و ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان، و انما لقى حماد بن عيسى وروى عنه».[2]

ثم نقل المصنّف تامل الشفتي في ذلک، لوقوع رواية ابراهيم عن حماد بن عثمان في باب التحنيط من الكافي[3] و باب من يحل ان ياخذ الزكاة[4] و باب وصيته في الحج.[5]

قلت: الصدوق اشار في قوله: «و يغلط اكثر الناس الخ» الى مثله، وقوله حجة لانّه من ائمّة الحديث. و الظاهر انّ الاسناد كان «عن ابراهيم، عن حمّاد» فقد وردت اسانيد اخرى هكذا؛ و المراد بحمّاد فيها ابن عيسى؛ وتوهّم الكليني ـ او احد مشايخه ـ انّه ابن عثمان، فزاد «بن عثمان» من عنده. والمشيخة قال ذلک الكلام في عنوان اسناده الى قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام.

و ممّا يوضح و يصحّح تغليط الصدوق ـ مضافاً الى ما قال: من عدم ملاقاة ابراهيم لحمّاد بن عثمان- انّ في بابي التحنيط و الوصية المتقدمين «عن حمّاد بن عثمان عن حريز» مع انّ راوي حريز حمّاد بن عيسي، كما سيجيء(ان شاءالله تعالي) فيه، فيستكشف غلط الاسنادي بالمروي عنه ايضاً.

ثمّ المحقّق ممّا نقل الشفتي عن الكافي بابا التحنيط والوصية، و امّا باب الزكاة فغلط منه، ففيه «ابراهيم بن هاشم، عن ابن ابي عمير، عن حمّاد بن عثمان» ولا اشكال فيه.

---

۱. الكافي: ۳ / ۱٤٤.
۲. الفقيه: ٤ / ٤٥٧.
۳. الكافي: ۳ / ۱٤٤.
٤. الكافي: ۳ / ٥٦۳.
٥. الكافي: ٤ / ۲۸٦.

هذا، و نقل الجامع رواية، محمّد بن علي بن محبوب عنه في زيادات فضل المساجد في التهذيب[۱] و في زيادات القضايا[۲] وفي وقت الزكاة[۳] و رواية محمّد بن احمد بن يحيى عنه في المرابطة[٤] و في الوديعة[٥] و رواية محمّد بن يحيى العطّار عنه في مشيخة الفقيه في منذر بن جعفر و هشام بن ابراهيم و ابي الاغر و بشير النبّال[٦] و رواية الحسن بن متيل عنه في الفهرست في العيص بن القاسم و رواية علي بن فضّال عنه في زكاة الذهب من التهذيب[۷] و ما يحل لبني هاشم من زكاته[۸] و باب الحبوب من زكاته.[۹]

هذا، و لفّق المصنّف في توثيقه اموراً، احسنها قول ابنه في اوّل تفسيره المعروف: «و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا، و رواه مشايخنا وثقاتنا عن الّذين فرض الله طاعتهم».[۱۰] وأبوه اكثر من روى عنه.[۱۱]

ابراهيم بن هاشم در كتاب اتقان المقال:

«ابراهيم» بن هاشم القمي ضا جخ المعروف عده من قسم الحسن بل من احسنه لقول جش و ست اصحابنا يقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم فانه يدل

---

۱. التهذيب: ۳ / ۲٤۹.

۲. التهذيب: ٦ / ۳۰۰.

۳. التهذيب: ٤ / ٤۲.

٤. التهذيب: ٦ / ۱۲٥.

٥. التهذيب: ۷ / ۱۸۱

٦. الفقيه: ٤ / ٤۹۹ و ٤٥٦ و ٤۲۹ و ٤۸۷.

۷. التهذيب: ٤ / ۱۱.

۸. التهذيب: ٤ / ٥۹.

۹. التهذيب: ٤ / ٦٥.

۱۰. تفسير على بن ابراهيم: ۱ / ٤.

۱۱ . قاموس الرجال، شيخ محمدتقى شوشترى (تسترى)، ج۱، ص۳۳۷ ـ ۳۳۲، نشر اسلامى جامعه مدرسين، چاپ سوّم، سال ۱٤۲۷ق.

على اعتمادهم عليه و اشتهاره بينهم بالحسن و الاعتبار و من المعلوم ان القميين في غاية التثبت و نهاية التحرج عن الرواية عن الضعفاء او امثالهم و كثرة رواياته جداً و اعتماد الاصحاب عليها و قبولهم لها و القوي عندي و ثاقته كما تقود لوجوه اقربها تصريح ابنه علي الثقة الجليل بوثاقه مشايخه في اول تفسيره و من اكثرهم رواية ابوه «ابراهيم» بن يحيي له اصل رواه حميد بن زياد عن ابراهيم بن سليمان عنه ست وليس هو ابن ابي البلاد يحيى لان الشيخ ذكرهما في ست متصلين و كون الرجال ذا اصل من اماراة القوة و الاعتبار كما نشير الى ذلک في قسم الضعفاء و كما يفهم من خطبة ست بل عن ابن شهر اشوب ان اصحاب الاصول كلهم ثقات«ابي» بن قيس في كش علقمة و ابي و الحارث بنو قيس روى يحيى الحماني قال حدثنا شريک عن منصور قال قلت لابراهيم اشهد علقمة صفين قال نعم و خضب سيفه دماً و قتل اخوه ابي ابن قيس يوم صفين قال و كان لابي ابن قيس خص من نصب ولفرسه فاذا غزى هدمه و اذا رجع بناه و كان علقمة فقيهاً في دينه قارئاً لكتاب الله عالماً بالفرائض شهد صفين و اصيبت احدى رجليه فعرج منها و اما اخوه ابي فقد قتل بصفين و كان الحرث جليلاً فقيهاً و كان اعور.[1]

شیخ موسی زنجانی درباره ابراهیم بن هاشم می‌گوید:

«ابراهيم» بن هاشم ابواسحاق القمي اصله من الكوفة و انتقل الى قم و اصحابنايقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام و الذي اعرف من كتبه النوادر و كتاب قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام قاله الشيخ في الفهرست وروى بطريقه عن علي بن ابراهيم عن ابيه و قال في اصحاب الرضا عليه السلام من رجاله ابراهيم بن هاشم القمي تلميذ يونس بن عبدالرحمن انتهى و قال النجاشي بعد عنوانه كالشيخ قال ابو عمر و الكشي تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا عليه السلام هذا قول الكشي و فيه نظر ثم ساق نحو الشيخ الى اخره.

---

۱ . اتقان المقال، فی احوال الرجال، محمد طه نجف، ص ۱۵۸، ناشر العلوبه، نجف، چاپ اول ۱۳۴۰.

قلت و جه النظر في عود الجار و المجرور الى تلميذ اوالي نفس يونس و هذا اشكال منه على الشيخ بلسان الادب حيث استاد من كلام ابي عمرو كونه من اصحاب الرضا عليه السلام و لم نجدروايته عن الرضا عليه السلام في شيءٍ من الكتب اما لقائه له كلقاء يونس ابا عبدالله فانه لايستلزم نعم روى في بشارة المصطفى باسناده عنه قال حضرت مجلس الرضا عليه السلام و هو بالمدينة فشكااليه رجل اخاه فانشا عليه السلام يقول:

اعذر اخاك على ذنوبه و استرو غط على عيوبه
و اصبر على بهت السفيه و للزمان على خطوبه
ودع الجواب تفضلا و كل الظلوم الى حسيبه انتهي

فتامل و قال في لسان الميزان ابراهيم بن هاشم بن الخليل ابو اسحق القمي اصله كوفي و هواول من نشر حديث الكوفيين بقم قال ابوالحسن بن بابويه في تاريخ الري وقدم الري مجتازاً و ادرک محمد بن علي الرضا عليه السلام و لم يلقه انتهى موضع الحاجة.

و كيف كان فالرجل في عداد من لم يرو عنهم عنونه الصدوق في المشيخة و روى بطريقيه عن سعد و الحميري عنه و عن علي عن ابيه ووقع في طريقه و طريق الشيخ النجاشي الى كثير من الاصول و المصنفات و مع هذا فهو من رجال نوادر الحكمة و لم يستثنه القميون بل الرجل لاغمز فيه من احد ذكره العلامة و ابن داود في القسم و الباب الاول و عده ممدوحا جماعة و اني لا احسب الرجل الاثقة جليلا عظيم الشان واعده في الصحيح تبعا لجمع من متاخري اصحابنا روى عن جماعة كثيرة كياسروابن ابي عمير و ابن محبوب و ابن فضال و يونس و صفوان و حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى و ابي الصلت و الريان بن شبيب و ابن ابي نجران و الريان ابن الصلت و ابراهيم بن ابي محمود و ابراهيم بن الهيثم الخفاف و عمر و بن عثمان و البزنطي و ابراهيم بن هدية و سعد بن سعد و اسمعيل بن مهران و صالح بن سعيد و الجهدري و الحسين بن الحسن و الصفربن دلف و ابي حيون و علي بن الحكم و عبدالله بن المغيرة و علي بن معبد و محمد بن خالد البرقي و عبدالله بن احمد الموصلي و العباس بن معروف و اسمعيل بن مرار و احمد بن عبدالله و ابي محمد الانصاري و داود بن القاسم

الجعفري و محمدبن يحيي الخزار و جعفر بن محمد بن عبيد و بسطام بن مرة و صاحل بن السندي و بكر بن صالح و علي بن صدقة و عبدالله بن صالح و حماد بن زيادالازدي و عبدالله بن محمد الهاشمي و القاسم بن يحيي و محمد بن عيسى و محمد بن علي التميمي و غيات بن ابراهيم و محمد بن الحسن المدني و يحيي بن ابي عمران و يوسف بن ابراهيم و موسى بن ابراهيم و عبدالله بن ميمون و محمد بن الفضيل و جمع سواهم وروى عنه ولده الثقة علي بن ابراهيم و اكثر وروى عنه مضافا لمن تقدم علي بن الحسن بن علي بن فضال و محمد بن احمد بن يحيي و الحسن بن متيل و احمد بن اسحاق و احمد بن ادريس و محمد بن يحيي و محمد بن علي بن محبوب و الصفار و روى هو حديثاً عن الرضا عليه السلام كما سمعت انفا وروى حديثا ايضا عن ابي جعفر الثاني عليه السلام كما في اخر باب الفيء والانفال من الكافي ولاجل الحديثين لک ان تعده من اصحاب الرضا و الجواد عليهما السلام و قد يوجد في طرق يسيرة روايته عن حماد بن عثمان و هذا عندي منظور فيه و يغلب على الظن التصحيف في هذه الطرق والله اعلم و مع هذا فالحديث المشار اليه مدرج عندي في الصحيح.[1]

ابراهيم بن هاشم از ديدگاه ابن حجر عسقلانی:

«ابراهيم» بن هاشم بن الخليل ابواسحاق القمي، اصله كوفي و هو اول من نشر حديث الكوفيين بقم، قال ابوالحسن بن بابويه في تاريخ الري و قدم الري مجتاز او ادرک محمد بن علي الرضا و لم يلقه، روى عن ابي هدية الراوي عن انس و عن غيره من اصحاب جعفر الصادق عليه السلام منهم حماد بن عيسى غريق الجحفة، روى عنه ابنه علي و محمد بن يحيي العطار و جعفر الحميري و احمد بن ادريس و غيرهم، «ابراهيم» بن هاشم، تقدم في ابراهيم بن ابي صالح.[2]

---

۱. الجامع فی الرجال، شیخ موسی زنجانی، ص ۷۷ – ۷۵، چاپخانه پیروز، قم.

۲. لسان الميزان، ج ۱، ص ۱۱۸، ابن حجر العسقلانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم / ۱۳۹۰ق، ۱۹۷۱ م.

اردبیلی مؤلف جامع الرواة درباره ابراهیم بن هاشم القمّی چنین می‌گوید:

[ضا. صه. جش. ست] ابو اسحاق اصله كوفي انتقل الى قم و اصحابنا يقولون انّه اول من نشر حديث الكوفيين بقم[صه. جش. ست] تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا عليه السلام [جخ. صه. جش] عن[كش] تم هذا قول الكشّي و فيه نظر و في[صه] و لم اقف لاحد من اصحابنا علي قول في القدح فيه و لا على تعديل بالتنصيص و الروايات عنه كثيرة و الارجح قبول قوله و عن الشهيد الثاني ذكر الشيخ رحمه الله تعالى في احاديث الخمس انه ادرك ابا جعفر الثاني عليه السلام «مح».

روى عن ابي جعفر الثاني عليه السلام في[في] في باب الفيئ، و الانفال. عنه سعد بن عبدالله في[يب] في باب الصلوة في السفر من ابواب الزيادات في الجزء الثاني و في مشيخة[يه] في طريق ابي حمزة الثمالي و في طريق ابي عبدالله الخراساني و في طريق ابي همام و في طريق عاصم بن حميد. عنه محمّد بن الحسن الصفار في[يب] في باب البينتين يتقابلان و في آخر باب البينات و في مشيخة[يه] في طريق ابان بن عثمان و في طريق بكر بن محمّد و في[يب] في باب الزيادات في القضايا. عنه محمّد بن علي بن محبوب في باب فضل المساجد من ابواب الزيادات و في باب الزيادات في القضايا و في باب وقت الزكوة. عنه محمّد بن احمد بن يحيى في باب المرابطة في سبيل الله و في هذا الكتاب في ترجمة سدير الصيرفي و في[يب] في باب الوديعة و في[يه] في باب ما جاء في اربعة انفس قتلوا رجلا. محمّد بن احمد بن يحيى عن ابي اسحاق عن ابن ابي عمير في[يب] في باب ابتياع الحيوان. عنه عن الحسن بن ابي الحسن الفارسي فيه. عنه محمّد بن يحيى العطار في مشيخة[يه] في طريق منذر بن جيفر و في طريق هشام بن ابراهيم و في طريق ابي الاعز النخاس و في طريق بشير النبال. عنه الحسن بن متيل في[ست] في ترجمة العيص بن القاسم. عنه الحميري في ترجمة محمّد بن قيس البجلي و في ترجمة يونس بن عبدالرحمن و في ترجمة محمّد بن ابي عمير و في مشيخة[يه] في طريقه. سعد بن عبدالله و الحميري جميعاً عن احمد بن محمّد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم في طريق

القاسم بن يحيى. الحسين بن احمد بن ادريس عن ابيه عنه في طريق اسماعيل بن ابي بريك.[1] عنه علي بن الحسن بن فضال في[يب] في باب زكوة الذهب مرتين و اخرى في باب ما يحل لبني هاشم من الزكوة و في باب الحبوب باسرها في الزكوة. عنه ابنه علي بن ابراهيم و هو اظهر من ان يذكر.[2]

علامه حلی درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمّی می‌فرماید:

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق قمي، اصله من الكوفة و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون انّه اول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا انه لقي الرضا عليه‌السلام، و الذي اعرف من كتبه كتاب النوادر، و كتاب قضايا اميرالمؤمنين عليه‌السلام، اخبرنا بهما جماعة من اصحابنا منهم الشيخ ابو عبدالله محمّد بن محمد ابن النعمان المفيد و احمد بن عبدون و الحسين بن عبيدالله[3]، كلهم عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيد[4] الله العلوي، عن علي بن ابراهيم ين هاشم، عن ابيه.[5]

سید بحر العلوم در کتاب فوائد رجالیه درباره ابراهیم بن هاشم می‌فرماید:

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق الكوفي، ثم القمّي، من اصحاب الرضا و الجواد عليهما‌السلام، كثير الرواية، واسع الطريق، سديد النقل، مقبول الحديث، له كتب. روى عنه أجلاء الطائفة و ثقاتها، كأحمد بن ادريس القمّي، و سعد بن عبدالله الاشعري، و عبدالله بن

---

۱. كذا و الصواب فديک.

۲. جامع الرواة، ص۳۸، ش٥٦، محمد بن على الاردبيلى الغروى الحائرى، چاپ رنگين، ١٣٣٤ ش.

۳. رجال علامه حلی،ص۲۷، ش٦، الحسن بن يوسف بن على المطهر الحلى، المطبعة الحيدرية فى النجف الاشرف.

٤. ن: عبدالله: ک.

٥. ن: عبدالله: ک.

جعفر الحميري، و ابنه علي بن ابراهيم، و محمّد بن احمد بن يحيى، و محمّد بن الحسن الصفار و محمّد بن علي بن محبوب، و محمّد بن يحيى العطار. و روى عن خلق كثير، منهم ابراهيم بن أبي محمود الخراساني و ابراهيم بن محمّد الوكيل الهمداني، و أحمد بن محمّد بن أبي نصر، و جعفر بن محمّد بن يونس و الحسن بن الجهم، و الحسن بن علي الوشا، و الحسن بن محبوب، و حماد بن عيسى، و حنان بن سدير، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن يزيد النوفلي، و الريان بن الصلت، و سليمان بن جعفر الجعفري، و سهل بن اليسع، و صفوان بن يحيى، و عبدالرحمن بن الحجاج، و عبدالله بن جندب و عبدالله بن المغيرة، و عبدالله بن ميمون القداح، و فضالة بن ايوب و محمّد بن أبي عمير، و محمّد بن عيسى بن عبيد، و يحيى بن عمران الحلبي و النضر بن سويد، و غيرهم.

ذكره الفاضلان في القسم الاول.[1]

و قال العلامة ﷺ «... و لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدح فيه، و لا على تعديله بالتنصيص، و الروايات عنه كثيرة. و الأرجح قبول روايته».[2]

---

۱. الفاضلان: هما العلامة، و ابن داود الحليان، راجع: خلاصة الاقوال [٤-٣] طبع ايران، و رجال ابن داود[ص٤٠] برقم٤٣ طبع طهران دانشگاه. و قد ترجم لابراهيم بن هاشم ـ هذا ـ اكثر المعاجم الرجالية و هو والد علي بن ابراهيم القمي ـ صاحب التفسير المشهور المطبوع بايران، و يروي عنه: محمد بن الحسن الصفار، و سعد بن عبدالله، و محمد بن احمد بن يحيى، و احمد بن اسحاق بن سعد، و ابنه علي بن ابراهيم القمي، و علي ابن الحسن بن فضال، و محمد بن علي بن محبوب، و محمد بن يحيى العطار و الحسن بن متيل، وعبدالله بن جعفر الحميري. و ذكر الشيخ محمد امين الكاظمي ﷺ في[هداية المحدثين] مخطوط ـ : انه وقع في[الكافي] ـ و تبعه عليه الشيخ في التهذيب ـ سند صورته هذه:علي بن ابراهيم عن ابيه قال: سألت ابا عبدالله ﷺ عن صدقات اهل الذمة و ما يؤخذ منهم الحديث. و هذا غلط بين، و الصواب عن ابيه بن حماد عن حريز بن محمد بن مسلم. و له ذكر في طريق روايات من لا يحضره الفقيه للصدوق و التهذيب للشيخ الطوسي. راجع جامع الرواة للمولى الاردبيلي[ج١ ص٣٨] و انظر تفصيل ترجمة ابراهيم بن هاشم في[تنقيح المقال] للفقيه الحجة المامقاني ﷺ [ج ١ ص ٣٩ الى ٤٢] و في مستدرك الوسائل في الفائدة من الخاتمة [ج٣ ص٥٥١].

۲. راجع: رجال العلامة ـ القسم الاول [ص ٣ ـ ص] ٤ طبع ايران.

و حكى الشيخان[1] عن الأصحاب: انه أول من نشر حديث الكوفيين بـ[قم].[2]

و حكى النجاشي عن الكشّي: «أنه تلميذ يونس، من أصحاب الرضا عليه السلام ــ ثم قال ـ : و فيه نظر».[3][4]

و لعل وجهه عدم ثبوت رواية له عن يونس، و أنه لو كان تلميذاً له و خصيصاً به لم يتمكن من نشر الحديث بقم، فان القميين كانوا أشد الناس على يونس. و الظاهر من قول الكشّي: «من أصحاب الرضا عليه السلام» التعلق بيونس. دون ابراهيم، و على الثاني ـ فربما كان وجه النظر عدم تحقق رواية لابراهيم عن الرضا عليه السلام، لكن الشيخ في[كتاب الرجال] عده في جملة أصحابه[5] و قال في[الفهرست]: و ذكروا أنه لقي الرضا عليه السلام.[6]

و لعل الأقرب: أنه لقيه، و لم يرو عنه، و انما روى عن الجواد عليه السلام :

ففي[التهذيب] في باب زيادات الخمس: «و روى ابراهيم بن هاشم قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، اذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل ـ و كان يتولى له الوقف بـ[قم] ـ فقال: يا سيدي اجعلني من عشرة آلاف درهم في حل، فان أنفقتها؟ فقال له: انت في حل، فلما خرج صالح، قال أبو جعفر عليه السلام : «يثب أحدهم على اموال آل محمّد و أيتامهم و مساكينهم و فقرائهم و ابناء سبيلهم، فيأخذها ثم يجيء، فيقول: اجعلني في حل!! أتراه ظن أني أقول: لا أفعل؟ و الله ليسألنهم الله تعالى عن ذلك يوم القيامة

---

١. الشيخان ـ فى مصطلح الرجاليين ـ النجاشى، و الشيخ الطوسى رحمهما الله.

٢. راجع ـ بهذا المضمون ـ : فهرست الشيخ الطوسى[ص ٤] طبع النجف الأشرف سنة ١٣٥٦ هـ و رجال النجاشى [ص١٣] طبع طهران [ايران].

٣. راجع: رجال النجاشى [ص١٣] طبع طهران، راجع فى وجه تنظر الكشى رحمه الله: رجال الحجة المامقانى [ج١ ص٣٩].

٤. كما مر عليك آنفاً ـ حكاية النجاشى عنه.

٥. راجع: ص ٣٦٩ رقم ٣٠ ط النجف ١٣٨١هـ .

٦. راجع: ص ٢٧ رقم ٦ ط النجف سنه ١٣٨٠هـ .

سؤالا حثيثاً».[1]

و في الكافي: «علي بن ابراهيم عن أبيه، قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام اذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل...» الحديث.[2]

و هو صريح في لقائه للجواد عليه السلام، و روايته عنه.

و قد ذكر ابن داود: أنه كان من أصحابه[3] و لم يذكر ذلك غيره. و لم يحضرني ـ الآن ـ رواية له عن الرضا عليه السلام.

و من الغريب ما وقع في الكافي، و التهذيب: من رواية ابراهيم بن هاشم عن الصادق عليه السلام، و الحديث هكذا:«علي بن ابراهيم عن أبيه، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن صدقات أهل الذمة، و ما يؤخذ من ثمن خمورهم، و لحم خنازيرهم؟ فقال عليه السلام: عليهم الجزية في اموالهم...» الحديث.[4]

و لا ريب في أن ذلك هو بعض السند، و الباقي ساقط. كما يدل ممارسة الحديث و الرجال. و من تصدي لتصحيح ذلك على وجهه، فقد ارتكب شططاً من القول.

و قد روى الشيخ هذا الحديث بعينه في باب الجزية من التهذيب ـ: «عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد عن حريز عن محمّد بن مسلم قال: سألت: أبا عبدالله عليه السلام عن صدقات أهل الذمه..» الحديث[5] و هو صريح فيما قلناه.

---

۱. راجع: ج ٤ ص ١٤٠ تسلسل ٣٩٧ ط النجف. و يمكن أن يكون الجمع بين طرفي الحديث: انه عليه السلام جعله في حل من حقه الخاص و حق اهل بيته او من جهة التقية، او الحياء ـ كما يظهر من الحديث ـ و المأخوذ حياء كالمأخوذ غصباً ـ كما يقولون، والمسؤولية امام الله تعالى من الوجهة العامة، من حيث تجرئه على حقوق غيره من المعوزين. و هذه مسألة كثيرة الفروع تبحث في باب الخمس من الموسوعات الفقهية، و قد ذكر الشيخ رحمه الله هذه الرواية في الاستبصار[ج٢ ص ٦٠] طبع النجف الاشرف، وذكر وجه الجمع بينها و بين اخبار الخمس الدالة على الرخصة منهم عليهم السلام لشيعتهم في تناوله و التصرف فيه، فراجع ذلك.

۲. اصول الكافى، ج ۱، ص ۵۳۸ ط ايران، باب الفيء و الانفال و تفسير الخمس.

۳. رجال ابن داود: ۲۰ رقم ٤٣ ط ايران الجديد.

٤. راجع الكافي: ٥٦٨/٣ كتاب الزكاة، ط ايران الجديد. و فيه[اهل الجزية] بدل [اهل الذمة] و التهذيب ١١٤/٤ باب الجزية طبع النجف الاشرف.

۵. التهذيب ١١٤/٤ باب الجزية تسلسل ٣٣٣ طبع النجف.

قد يوجد في بعض الأسانيد رواية ابراهيم بن هاشم عن حريز و الظاهر: سقوط الواسطة بينهما، و هو حماد بن عيسى، كما هو المعهود من روايته. و أما روايته عن حماد بن عثمان فقد وقع في عدة من أسانيد الكافي[1] و التهذيب، مصرحاً بالنسبة، و في جملة منها عن حماد عن الحلبي[2] و هو حماد بن عثمان، فانه الراوي عن الحلبي.

لكن الصدوق قال ــ في آخر مشيخة الفقيه ــ: «و ما كان فيه من وصية أميرالمؤمنين عليه السلام لابنه محمّد بن الحنفية فقد رويته عن أبي رضي الله عنه عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عمن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام، و يغلط اكثر الناس في هذا الاسناد فيجعلون مكان[حماد] بن عيسى: [حماد] بن عثمان. و ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان، و انما لقي حماد بن عيسى، و روى عنه».[3]

و تبعه على ذلك العلامه[4] و ابن داود[5] و المحقق الشيخ حسن بن الشهيد الثاني رحمه الله و والده ـ على ما حكى عنه ـ و غيرهم من اصحاب الفن.

و حمل ما ورد من ذلك ـ على كثرته ـ على التبديل، أو سقوط الواسطة بن حماد و الحلبي. لا يخلو عن اشكال، و ان كان الأقرب ذلك.

و اختلف الأصحاب في حديث ابراهيم بن هاشم: فقيل: انه حسن و عزا ذلك جماعة الى المشهور، و هو اختيار الفاضلين[6] و السيدين[7] و الشيخ البهائي، و ابن

---

١. كما فى الكافى ج ١ ص ٤١٠، و ص ٤٤٢، و ج ٢ ص ٤٦٩ و ج ٣ ص ٦٤، و غير ذلک، ط ايران الجديد.

٢. كما فى اصول الكافى ج١ ص٤٥١، و ٥٤٦، و ٥٤٨، ط ايران الجديد، و التهذيب ج١ ص٣٦٣ ط النجف.

٣. راجع: من لا يحضره الفقيه: ١٢٥/٤ ط النجف سنة ١٣٧٨ هـ

٤. كما فى رجاله ص ٤ ط النجف، فانه قال: «... و ذكروا انه لقى الرضا عليه السلام».

٥. فقد قال فى رجاله ص ٢٠ ط ايران: «من اصحاب الرضا».

٦. العلامه، و ابن داود[منه قدس سره].

٧. السيد المصطفى، والا ميرزا محمد [منه قدس سره].

الشهيد[1] **و غيرهم.**

و زاد بعضهم ما يزيده على الحسن، و يقربه من الصحة.

ففي[الوجيزة]: «انه حسن كالصحيح».[2]

و في المسالك ـ في وقوع الطلاق بصيغة الأمر: «... ان ابراهيم بن هاشم من اجل الاصحاب و اكبر الاعيان. و حديثه من احسن مراتب الحسن»[3]**، و في عدم التوارث بالعقد المنقطع الا مع الشرط ـ بعد نقل حديث أحمد بن محمّد بن أبي نصر، و الدال على ذلك ـ : «و هو من أجود طرق الحسن، لأن فيه من غير الثقات ــ : ابراهيم بن هاشم القمّي، و هو جليل القدر كثير العلم و الرواية، و لكن لم ينصوا على توثيقه مع المدح الحسن فيه...».**[4]

و في شرح الدروس ـ في مسألة مس المصحف ـ: «ان حديث ابراهيم بن هاشم مما يعتمد عليه كثيراً، و ان لم ينص الأصحاب على توثيقه لكن الظاهر أنه من أجلاء الاصحاب و عظمائهم، المشار الى عظم منزلتهم و رفع قدرهم في قول الصادق عليه السلام :

---

١. هو الشيخ حسن صاحب المعالم، و لعله ذكر ذلک فی المنتقی فراجعه، و الشيخ حسن ـ هذا ـ ترجم له سيدنا قدس سره كماسيأتی فی باب الحاء.

٢. الوجيزة للمجلسی قدس سره «اول باب الهمزة: ابراهيم».

٣. المسالک للشهيد الثانی ـ فی شرح الشرايع ـ الجزء الثانی كتاب الطلاق، باب [لو قال: اعتدی و نوی الطلاق] حيث يستدل للقائل بوقوع الطلاق بذلک ـ كابن الجنيد ـ بحسنة الحلبی عن أبی عبدالله عليه السلام: «الطلاق ان يقول لها اعتدی او يقول لها انت طالق» و بروايات اخر، ثم يقول الشهيد رحمه الله»: و انت خبير بأن الأصحاب يثبتون الأحكام بما هو ادنی مرتبة من هذه الروايات و اضعف سنداً، فكيف بالحسن الذی ليس فی طريقه خارج عن الصحيح سوی ابراهيم ابن هاشم، و هو من اجل الأصحاب.»

٤. المسالک: جزء كتاب النكاح، نكاح المنقطع ط ايران، و الحديث الذی يستدل به علی ثبوت الارث مع الاشتراط ـ عن الرضا عليه السلام و قال: «تزوج المتعة علی نكاح بميراث، و نكاح بغير ميراث: ان اشترطت الميراث كان، و ان لم تشترط لم يكن. «قال الشهيد»: وهذا الحديث كما دل علی ثبوت الارث فيه مع شرطه، دل علی نفيه بدونه. فهو نص فيهما. و هو من اجود طرق الحسن».

«اعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنا».[1] و قال السيد الداماد في[الرواشح]: «الأشهر ـ الذي عليه الأكثر ـ عد الحديث من جهة ابراهيم بن هاشم ابي اسحاق القمّي ـ في الطريق حسناً، و لكن في أعلى درجات الحسن، التالية لدرجة الصحة لعدم التنصيص عليه بالتوثيق. و الصحيح الصريح عندي: أن الطريق من جهته صحيح، فأمره اجل و حاله أعظم من أن يعدل بمعدل أو يوثق بموثق».[2].

ثم حكى القول بذلك عن جماعة من أعاظم الأصحاب، و محققيهم[3] و عن شيخنا

---

۱. كتاب الدروس الشرعية في فقه الامامية للشهيد الأول المقتول سنة ۷۸٦ هـ، و قد شرح شروحاً عديدة ـ كاملة و ناقصة ـ من قبل كثير من العلماء، كالشيخ جواد الكاظمى ـ تلميذ البهائى ـ و هو مخطوط و المحقق الآغا حسين الخوانسارى المتوفى سنة ۱۰۹۹المسمى بـ[مشارق الشموس] و هو مطبوع. و يستعرض شيخنا المحقق الطهرانى فى [الذريعه] لهذا الكتاب شروحاً كثيرة ـ مطبوعة ومخطوطة ـ بعضها متأخر عن عصر سيدنا «بحرالعلوم» و بعضها متقدم عليه. و لقد راجعنا المطبوع منها ـ و هو مشارق الشموس ـ فلم نجد فيه هذه العبارة. و لعل السيد ﷺ يشير الى شرح للدروس مخطوط لم نعثر عليه.

۲. الرواشح السماوية في شرح احاديث الامامية للسيد محمد باقر الداماد ﷺ المتوفى سنة ۱۰٤۱ هـ: الراشحة الرابعة ص٤٨ طبع ايران سنه ۱۳۱۱ هـ. ق.

۳. قال ـ بعد كلامه السابق ـ: «كيف و اعاظم اشياخنا الفخام كرئيس المحدثين، و الصدوق، و المفيد، و شيخ الطائفة، و نظرائهم ومن فى طبقتهم و درجتهم و رتبتهم و مرتبتهم من الأقدمين و الأحدثين، شأنهم اجل و خطبهم اكبر من ان يظن بأحد منهم انه قد احتاج الى تنصيص ناص و توثيق موثق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الاشياخ و وتد الأوتاد، و سند الاسناد، فهو احق و اجدر بأن يستغنى عن ذلک، و لا يحوج الى مثله. على ان مدحهم اياه بأنه: اول من نشر حديث الكفويين بـ[قم] و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن، لفظة شاملة و كلمة جامعة [و كل الصيد فى جوف الفرا] ثم ما فى[فهرست الشيخ] فى ترجمة يونس بن عبدالرحمن وهو قوله: قال ابو جعفر ابن بابويه: سمعت ابن الوليد: انه يقول: كتب يونس بن عبدالرحمن القمى هى الروايات، كلها صحيحة يعتمد عليها الا من يتفرد به محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس، و لم يروه غيره ـ تنصيص على ان مرويات ابراهيم بن هاشم التى ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيحة. و هذا نص صريح فى توثيقه. و بالجملة، فمسلكى و مذهبى جعل الطريق من جهته صحيحاً. و فى اعاظم الأصحاب و محققيهم من يؤثر فى ذلک سنناً اثرته، فها شيخنا المحقق الفريد الشهيد ـ قدس الله نفسه الزكية ـ يقول فى[شرح الارشاد]ـ فى كتاب ←

البهائي عن أبيه: «انه كان يقول: اني لأستحي أن لا أعد حديثه صحيحاً».[1]

و قال المحقق الاردبيلي ﷺ في[كتاب الصوم من زبدة البيان]: «... و الظاهر أنه يفهم توثيق ابراهيم بن هاشم من بعض الضوابط».[2]

←

الايمان ـ انه لا يمين اللعبد مع مالكه، و هو مستفاد من احاديث، منها ـ صحيحة منصور بن حازم: ان الصادق ﷺ قال. قال رسول الله[ص] لا يمين للولد مع والده و لا للملوک مع مولاه، و لا للمراة مع زوجها، و فی طريقها ابراهيم بن هاشم، و لذلک يعدها اكثر المتأخرين حسنة، و العلامة ﷺ قد حكم فی كتبه علی عدة من اسانيد الفقيه، و التهذيب بالصحة ـ وهو فی الطريق ـ و لهذا عد طريق الصدوق الی كردويه و الی اسماعيل بن مهران ـ مثلاً ـ من الصحاح، و طريقه ـ رضی الله عنه ـ اليهما من ابراهيم بن هاشم. و قال شيخ الطائفة فی[الفهرست]: اصحابنا ذكروا انه لقی الرضا ﷺ. و[فی كتاب الرجال] ـ ايضاً ـ اورده فی اصحاب الرضا ﷺ، فقال: ابراهيم بن هاشم القمی تلميذ يونس بن عبدالرحمن. و قال فی باب [لم]: اسماعيل بن مرار روی عن يونس بن عبدالرحمن و روی عنه ابراهيم بن هاشم. و فی [التهذيب، و الاستبصار] فی احاديث الخمس: انه ادرک ابا جعفرالثانی ﷺ. و ذكر النجاشی ـ فی ترجمة محمد بن علی بن ابراهيم بن محمد الهمدانی ـ ان ابراهيم بن هاشم روی عن ابراهيم بن محمد الهمدانی عن الرضا ﷺ ...».

۱. يقال :ان الحاكی ذلک عن الشيخ البهائی عن ابيه، و هو المولی مراد بن علی خان التفريشی، المولود سنة ۹٦۵ هـ و المتوفی سنة ۱۰۵۱ هـ فی [التعليقه السجادية] التی هی شرح و حاشية علی كتاب [من لايحضره الفقيه] تأليف الشيخ ابن بابويه الصدوق القمی ﷺو التعليقة السجادية ذكرها شيخنا الطهرانی فی [الذريعه ج ٤ ص ۲۲٤ ـ۲۲۵] و قال :ان التفريشی المذكور بعد اتمام شرحه لمن لا يحضره الفقيه، شرع فی شرح مشيخته علی طرق مؤلفه، و اكثر ما نقل فيه من كتاب [تلخيص الأقوال] الميرزا محمد الاسترابادی، و من كتاب [نقد الرجال] لمعاصره السيد مصطفی التفريشی، ثم بعد اتمام شرح المشيخة عمل فهرساً لأسماءالرجال المذكورين فی المشيخة، و رتبهم علی الحروف الهجائية. و لا توجد لدينا فی الوقت الحاضر التعليقة السجادية لنطلع عليها و ان وجدت فی بعض مكتبات العراق. و قد نقل عنها العلامة المحدث النوری ﷺفی آخر الفائدة الخامسة من خاتمة مستدرك الوسائل ج ۳ [ص۱۷] فراجعه.

۲. راجع: زبدة البيان في آيات الأحكام[ص۸۵] طبع ايران سنة ۱۳۰۵ هـ و العبارة هذه مفرعة علی توثيق ابراهيم ـ هذا ـ فی حديثه: «باسناده عن الباقر ﷺ فی الرجل يمرض و يدركه شهر رمضان و يخرج عنه ـ وهو مريض ولا يصح حتی يدركه شهررمضان آخر. قال: يتصدق عن الأول ويصوم الثانی، وان كان صح فيما بينهما ولم يصم حتی ادركه شهر رمضان آخر، صامهما جميعاً ويتصدق عن الأول».

و عن المحقق البحراني عن بعض معاصريه: أنه نقل توثيقه عن جماعة و قواه.[1]

و في الوسائل: «و قد وثقه بعض علمائنا».

و يفهم توثيقه من تصحيح العلامة طرق الصدوق[2]**، و من أول تفسير ولده علي بن ابراهيم.**[3]

---

۱. المحقق البحرانی: هو الشیخ ابو الحسن سلیمان بن عبدالله الماحوزی الأوالی البحرانی المتوفی سنة ۱۱۲۱ هـ و قد ترجم فی اکثر المعاجم الرجالیة، و لعل ما نقله البحرانی عن بعض معاصریه انما نقله فی کتابه [المعراج] فی شرح فهرس الشیخ الطوسی ﷺ الذی لم یتم و انما خرج منه باب الهمزة و باب الباء و التاء المثناة، و لم یزل مخطوطاً ـ و لا یوجد لدینا الیوم ـ و یحتمل ان یکون نقل ذلک فی کتابه الآخر] بلغة المحدثین [فی الرجال، و هو علی حذو [الوجیزة] للمجلسی الثانی صاحب البحار، ولا یزال مخطوطاً، و لم یصل بایدینا ـ الیوم ـ ایضاً قال شیخنا الطهرانی فی [الذریعه ج ۳ ص۱٤٦] البلغة فی الرجال علی حذو الوجیزة التی الفها العلامة المجلسی ﷺ فی بیان ما یختاره من احوال الرجال، ثقة و ضعفاً، للشیخ ابی الحسن سلیمان بن عبدالله الماحوزی الأوالی البحرانی، المتوفی ۱۷ رجب سنة ۱۱۲۱ هـ اوله [الحمدلله الذی جعل تفاوت مراتب الرجال وارتقاءهم علی مراتب الکمال] فرغ منه ۱٦ ربیع الثانی سنة ۱۱۰۷ فی قریة [صهیمکان] من اعمال [جهرم] فی المدرسة الشمسیة کما نقل صورة خط المصنف کذلک فی آخر ما رایته من النسخة بخط الشیخ لطف الله بن محمد البحرانی فی سنة ۱۱٦۵ هـ، و اصح من هذه النسخة ـ ما فی خزانة کتب سیدنا ابی محمد الحسن صدرالدین، و هی بخط تلمیذ المصنف الشیخ عبدالله السماهیجی الذی توفی سنة ۱۱۳۵ هـ و لعل کتابتها فی عصر المؤلف، و علیها حواش [منه] کثیرة، صرح فیه بان اسمه [بلغة المحدثین] و ذکر فی آخره طریق روایته عن العلامة المجلسی ﷺ، عن والده التقی، عن الشیخ البهائی، عن والده الشیخ عزالدین حسین، عن الشهید الثانی، بالاجازة المفصلة منه.

۲. راجع: [ص۱٤۰] من [خلاصة العلامة] طبع ایران.

۳. قال ﷺ فی اول تفسیره ـ الذی فی هامشه تفسیر الحسن العسکری ﷺ ـ [ص٤] طبع تبریز سنة ۱۳۱۵ هـ: «ونحن ذاکرون و مخبرون بما انتهی الینا، و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم. و اوجب ولایتهم. و لا تقبل الا بهم، وهم الذین وصفهم الله ـ تبارک و تعالی ـ و فرض سؤالهم و الأخذ منهم...» الخ.

و ظاهره اختيار القول بالتوثيق، و هو خيرة «التعليقات»[1] و [الفوائد الطبرية][2] وغيرهما.

و ربما قيل: ان حديثه صحيح، و ان لم يثبت توثيقه، لأنه من مشائخ الاجازة، كأحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد، و احمد بن محمّد بن يحيى العطار، و محمّد بن اسماعيل النيسابوري، و غيرهم ممن لم يوثق في الرجال، و يعد مع ـ ذلك ـ حديثه صحيحاً، لكونه مأخوذاً من الاصول و ذكر المشائخ لمجرد اتصال السند، لا لكونهم وسائط الرواية.

و يضعف هذا بتصريح الشيخين و السروي[3]: بأن له كتباً منها ـ كتاب النوادر، و غيره، فلعل الرواية مأخوذة منها، فيكون واسطة في النقل.

و قد اضطرب كلام العلامة ﷺ و الشهيدين، و المحقق الشيخ علي، و صاحب المدارك، و اكثر من يعد حديثه حسناً في ذلك: فتارةً يصفونه بـ[الحسن] و هو الغالب في كلامهم، و اخرى بـ[الصحة] و هو ايضا كثير، الا أنه دون الاول.

فالعلامة في «الخلاصة» وصف بـ[الحسن] بطريق الصدوق الى بكير بن أعين، و جعفر بن محمّد بن يونس، و حرز بن عبدالله ـ في الزكاة ـ و ذريح المحاربي، و ريان بن الصلت، و سليمان بن خالد، و سهل بن اليسع و صفوان بن يحيى، و عاصم بن حميد، و عبدالله بن المغيرة، و محمّد بن قيس، و معمر بن خلاد، و هاشم الحناط، و يحيى بن حيان، و أبي الأغر النحاس. و السبب في ذلك كله: وجود ابراهيم بن هاشم في السند.[4]

---

۱. الظاهر ان المراد: هى [التعليقات] على كتاب الدروس للشهيد الأول، و هى تأليف الشيخ عزالدين الحسن بن الحسين بن مطرالجزائرى الأسدى ـ تلميذ الشيخ احمد بن فهد الحلى المتوفى سنة ۸٤۱ هـ ـ و قد توفى المؤلف بعد سنة ۸٤۹ هـ و هى مخطوطة، و لا توجد لدينا ـ اليوم ـ و قد ذكرها شيخنا الطهرانى فى [الذريعة ج٤ ص۲۲۵].

۲. لم يوصلنا التحقيق الى معرفة كتاب [الفوائد الطبريه] و لا الى معرفة مؤلفه. و لعله من المخطوطات النّادرة او التالفة ـ و الله العالم.

۳. يقصد: النجاشى، و شيخ الطائفة، و ابن شهرآشوب. راجع: [رجال النجاشى ص۱۳] ط ايران و [فهرست الشيخ ص ٤ رقم ٦ ط النجف] و [معالم العلماء ص ۳ رقم ۳] ط ايران ۲.

٤. راجع: الخلاصة ص۱۳۷ و ۱۳۸ ط ايران.

و مع ذلك، فقد وصف بالصحة: الطريق الى عامر بن نعيم القمّي و كردويه الهمداني، و ياسر الخادم، و هو موجود فيها، و الطريق منحصر فيه.[1]

و في التذكرة، و المختلف، و الدروس، و جامع المقاصد: في حديث الحلبي عن الصادق عليه السلام ـ في جواز الرجوع في الهبة مادامت العين باقية ـ : الحديث صحيح ـ[2] **و في طريقه ابراهيم بن هاشم ـ و في غاية المراد ـ في عدم الاعتداد بيمين العبد مع مولاه ـ : بأن ذلك مستفاد من الاحاديث الصحيحة، منها ـ صحيحة منصور بن حازم ـ و فيه ابراهيم بن هاشم.**[3]

و في المسالك ـ في كتاب الصوم ـ: وصف روايه محمّد بن مسلم و فيها ابراهيم بن هاشم،بالصحة.[4]

---

١. المصدر السابق.

٢. و نص الحديث ـ في مقام الاستدلال على جواز الرجوع بالهبة مادامت العين باقية ـ : «اذا كانت الهبة قائمة بعينها فله ان يرجع، والا فليس له» راجع: التذكرة للعلامه [ج:٢ كتاب الهبة، المطلب الثاني فيما اليه يرجع الواهب]، و مختلف الشيعة للعلامة [ج٢ ص٢٩] طبع ايران ـ في آخر مسألة: اختلف علماؤنا في تصرف المتهب... و الدروس الشرعية للشهيد ص ٢٣٨ ط ايران سنة ١٢٦٩، وجامع المقاصد في شرح القواعد للمحقق الكركي: كتاب الهبة ـ في اوائله ـ .

٣. غاية المراد و نكت الارشاد للشهيد الأول ـ اوائل كتاب الايمان ـ و نذكر تمام الموضوع لاتمام الفائدة: «قوله رحمه الله في النذور: و لو نذر الملوك قبل الاذن لم يقع ـ و ان تحرر ـ و لو اجاز المالك فاشكال، لقول: ينشأ من عموم وجوب الايفاء بالنذر،خرج منه ما اذا منع السيد، فيبقى غيره، و لأن الظاهر ان اذن السيد شرط في اللزوم لا في الجواز و من نص الاصحاب: انه لا يمين للعبد مع مالكه، و هو مستفاد من احاديث: منها ـ صحيحة منصور بن حازم: ان الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لا يمين لولد مع والده، و لا لملوك مع مولاه و لا لامرأة مع زوجها...».

٤. مسالك الافهام في شرح شرائع الاسلام للشهيد الثاني باب حكم من استمر مرضه الى رمضان آخر، قال. «والذي ذهب اليه الصدوقان و قواه في [الدروس] و دلت عليه الأخبار الصحيحة كخبر زرارة و محمد بن مسلم، و غيرهما ـ وجوب القضاء مع الفدية على من قدر على القضاء، فلم يقض حتى دخل رمضان الثاني، سواء عزم على القضاء ام لا».. و الرواية التي يشير اليها ـ في المتن ـ هي كما ـ في وسائل الحر العاملي كتاب الصوم، باب حكم من كان عليه شيء من قضاء شهررمضان، فأدركه شهر رمضان آخر ـ : «محمد بن يعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه عن ابن ابي عمير، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن ←

و فيه،[1] و في الروضة،[2] و حواشي الارشاد.[3]

و القواعد،[4] كما في المناهج السوية[5]: التصريح بصحة رواية زرارة المتضمنة لكون مبدأ الحول في السخال من حين النتاج، مع وجوده في الطريق.

و أورد سبطه الفاضل في[المدارك] سند الحديث، ثم قال: «قال الشارح قدس سره: ان هذا الطريق صحيح، و ان العمل بالرواية متجه. قال: و ما ذكره: من اتجاه العمل بالرواية، جيد، لأن الظاهر الاعتماد على ما يرويه ابراهيم بن هاشم، كما اختاره العلامة في [الخلاصة] و باقي رجاله ثقات، لكن طريقة الشارح: وصف رواية ابراهيم بالحسن لاالصحة».[6]

مسلم، عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام قال: سألتهما عن رجل مرض فلم يصم حتى ادركه رمضان آخر قالا: ان كان بريءثم توافى قبل ان يدركه رمضان آخرصام الذي ادركه، و تصدق عن كل يوم بمد من طعام على مسكين، و عليه قضاؤه، و ان كان لم يزل مريضاً حتى ادركه رمضان آخر، صام الذي ادركه، و تصدق عن الاول لكل يوم مد على المسكين، و ليس عليه قضاؤه».

١. اى: فى مسالک الشهيد الثانى فى شرح [شرائع المحقق]راجع: اوائل كتاب الزكاة، تعليقاً على قول المحقق» و لا تعد السخال مع الأمهات».

٢. الروضة للشهيد الثاني في شرح اللمعة للشهيد الأول. راجع: اوائل كتاب الزكاة ـ التعليق على قول المصنف: «و للسخال حول بانفرادها بعد غنائها بالرعى».

٣. الحواشى على ارشاد الأذهان ـ تأليف العلامة الحلى رحمه الله كثيرة اوردها شيخنا الحجة انّ فى [ج٦ ص١٤ الى ص١٧] ـ من الذريعة. و لعل المقصود منها ـ هنا ـ حواشى الشهيد الثانى زين الدين رحمه الله فراجع.

٤. قواعد الاحكام للعلامة الحلي: كتاب الزكاة، الفصل الثانى فى الشرائط الخاصة بالأنعام.

٥. المناهج السوية فى شرح الروضة البهية شرح اللمعة الدمشقية، و هو تأليف الفاضل الهندى المولى بهاء الدين محمد بن تاج الدين الحسن ين محمد الاصفهانى، المولود سنة ١٠٦٢ هـ و المتوفى ـ كما هو مثبت على لوح قبره باصفهان ـ سنة ١١٣٧ هـ وهو فى اربع مجلدات[مخطوط] ذكره شيخنا الجليل المحقق الطهرانى فى الذريعة [ج١٣ ص٢٦٥] فراجعه.

٦. راجع: اوائل كتاب الزكاة ـ فى مسألة السوم ـ بعنوان قوله لا سوم فى السخال الا اذا استغنت عن الامهات بالرعى. و الحديث الذى اشار اليه فى المتن هو»:.. و يدل عليه ما رواه الكلينى عن على بن ابراهيم عن ابيه، عن ابن ابى عمير، عن عمر بن اذينة، عن زرارة، عن ابى جعفر عليه السلام قال: «ليس فى صغار الابل شيء حتى يحول عليها الحول من يوم تنتج».

و مع هذا فقد وصف السيد في[المدارك] جملة من الأحاديث المشتملة أسنادها على ابراهيم ـ بالصحة، و منها ـ رواية محمّد بن مسلم في الترتيب بين الرجلين[1] و غيرها. و هو كثير في كتابه.

و قد اتفق لجده ﷺ: من الايراد على من تقدمه في مثل ذلك ثم الوقوع في مثله ـــ مثل ما وقع له معه ﷺ فانه ﷺ في[المسالك] حكى عن العلامة، و الشهيد، والمحقق الكركي ـ في مسألة الهبة ـ: وصفهم لرواية الحلبي بالصحة. و اعترض عليهم: «بأن الحق أنها من الحسن، لأن في طريقها ابراهيم بن هاشم، و هو ممدوح خاصة، غير معدل. و قد وصفه العلامة في[المختلف] بالحسن في مواضع كثيرة منه موافقاً للواقع.

و العجب من تبعية هذين الفاضلين له أكثر».[2]

قلت: و من هذا كلامه، فالعجب من وقوعه في مثل ما أورده على غيره اكثر و أشد، و بالجملة فكلام الجماعة في هذا المقام مضطرب جداً بل لم أجد أحداً منهم استقام على وصف حديث ابراهيم بن هاشم بالحسن ـ و لم يختلف قوله ـــ الا القليل. و منه يظهر أن دعوى الشهرة في ذلك محل نظر و تأمل. نعم، بناء الأكثر ـ في الاكثر ـــ على ذلك، و هو خلاف الشهرة المشهورة. و الجمع بين كلماتهم في ذلك مشكل، فان الحسن ـ في اصطلاحهم ـ مباين للصحيح.

و قد يتكلف للجمع بحمل «الصحيح» على مطلق الحجة أو نحوه على خلاف

---

۱. قال السيد فى المدارک فى باب افعال الوضوء ـ بعنوان: قوله: و ليس بين الرجلين ترتيب ـ : «هذا هو المشهور بين الاصحاب تمسكاً باطلاق الآية الشريفة. و نقل عن ابن الجنيد و ابنى بابويه: وجوب تقديم اليمنى للوضوء البيانى، و عن آخرين: جواز المعية خاصة. و الأظهر: وجوب الترتيب ـ لا لما ذكروه ـ بل لما رواه محمد بن مسلم فى الصحيح عن ابى عبدالله ﷺ: انه ذكر المسح قال: امسح على مقدم رأسک و امسح على القدمين، و ابدأ بالشق الأيمن. و الأمر للوجوب».

۲. مسالک الأفهام للشهيد الثانى ﷺ الجزء الاول: كتاب الهبة مسألة جواز الرجوع بالهبة ما دامت عينها باقية. و المقصود من الفاضلين هما. الشهيد الاول، و المحقق الكركى حيث تبعا العلامة في التذكرة، و المختلف فى وصف رواية الحلبى ـ القائلة: «اذاكانت الهبة قائمة فله ان يرجع فيها... الخ، بالصحة».

الاصطلاح مجازاً، أو بحمل «الحسن» على مطلق الممدوح رجال سنده بالتوثيق أو غيره، او حمل الوصف بالحسن على ما يقتضيه ظاهر الحال في ابراهيم بن هاشم، لفقد النص على توثيقه، و الصحة على التحقيق المستفاد مما له من النعوت.

و هذه الوجوه متقاربة في البعد عن الظاهر. و على الأخيرين تنعكس الشهرة و هما ـ كالأول ـ أولى من حمل الحكم بالصحة على الغلط و الاشتباه، و أولى من الكل: ابقاء كل من اللفظين على معناه، على أن يكون السبب اختلاف النظر و مثله غير عزيز في كلامهم. و بذلك تنكسر سورة الشهرة المشتهرة.

و قديفهم من قول العلامة ـ طاب ثراه ـ: «و الارجح قبول روايته»[1] و كذا من مناقشة صاحب[المدارك] و غيره في بعض رواياته، كروايته في تسجية الميت تجاه القبلة، و غيرها ـ: احتماله عدم القبول: اما لأن اشتراط عدالة الراوي ينفي حجية الحسن مطلقاً، أو لأن ما قيل في مدحه لا يبلغ حد الحسن المعتبر في قبول الرواية.

و هذا الاحتمال ساقط بكلا وجهيه:

أما الأول ـ فلان التحقيق أن[الحسن] يشارك[الصحيح] في أصل العدالة، و انما يخالفه في الكاشف عنها، فانه في الصحيح هو التوثيق او ما يستلزمه[2] بخلاف الحسن فان الكاشف فيه: هو حسن الظاهر المكتفي به في ثبوب العدالة ـ على أصح الأقوال. و بهذا يزول الاشكال في القول بحجية الحسن، مع القول باشتراط عدالة الراوي، كما هو المعروف بين الأصحاب.

و أما الثاني ـ فالامر فيه واضح، فان الحسن هو أقل المراتب في حديث ابراهيم بن هاشم، و اسباب مدحه و حسن حديثه ـ مما هو معلوم أو منقول ـ كثيرة ظاهرة ككونه: شيخاً، فقيهاً، محدثاً، من اعيان الطائفة و كبرائهم و أعاظمهم، و أنه كثير الرواية، سديد النقل، قد روى عنه ثقات الأصحاب و اجلاءهم، و اعتنوا بحديثه، و اكثر عنه

---

۱. انظر خلاصة العلامة ﷺ [ص٤] طبع ايران.

۲. او فی معناه [فی ل].

ثقة الاسلام الكليني و الصدوق، و الشيخ، و غيرهم، كما يعلم من النظر الى الكافي، و سائر الكتب الاربعة، و غيرها من كتب الصدوق، فانها مشحونة بالنقل عنه أصولاً و فروعاً. و كذا من تفسير ولده الثقة الجليل علي بن ابراهيم، فان اكثر رواياته فيه عن أبيه، و قل ما يروي فيه عن غيره.[1]

و قد عرفت: أن العلامة و ابن داود ذكراه في القسم الاول من كتابيهما، و نص العلامة ﷺ على قبول روايته.

و ذكر غير واحد من الأعاظم: ان حديثه متلقي بالقبول بين الأصحاب و هذا ظاهر من طريقة الفقهاء في كتب الفقه ـ من كتاب الطهارة الى الديات ـ فانهم عملوا برواياته في جميع الأبواب، و أفتوا بها، بل قدموها في كثير من المواضع على أحاديث الثقات.

و قد حكى الشيخ و النجاشي و غيرهما من الأصحاب: أنه اول من نشر أحاديث الكوفيين بـ[قم]. و هذا يقتضي القبول من القميين ـ و منهم الجم الغفير من الفقهاء و نقاد الحديث ـ بأبلغ الوجوه، فان نشر الحديث لا يتم الا بالاعتماد و القبول.

و مع ذلك، فهو من رجال[نوادر الحكمه][2] و لم يستثنه القميون منهم فيمن استثنوا من ضعيف أو مجهول.

هذا كله، مع سلامته من الطعن و القدح و الغمز حتى من القمّيين و ابن الغضائري و غيرهم من المتسرعين الى القدح بادنى سبب. و قل ما اتفق ذلك، خصوصاً في المشاهير. و هذه مزية ظاهرة لهذا الشيخ الجليل.

و لقوة هذه الاسباب و تعاضدها و تأيد بعضها ببعض قالوا: ان حديثه حسن في أعلى درجات الحسن. و هذا القدر مما لا ريب فيه، و انما الكلام في توثيقه و صحة حديثه.

---

۱. كما يتضح ذلک لمن يراجع تفسيره المطبوع.

۲. تقدم فی هامش [ص ۳٤۸] المقصود من كلمة [نوادر الحكمة] و انظر ايضاً: خاتمة مستدرک الوسائل المحدث النوری ـ الفائدة الخامسة ـ [ج۳ ص٦٥٥ ـ ص٦٥٦].

و الأصح ـ عندي ـ: انه ثقة، صحيح الحديث. و يدل على ذلك وجوه الأول ـ ما ذكره ولده الثقة الثبت المعتمد[في خطبة تفسيره المعروف]. [1]

فانه قال: «و نحن ذاكرن و مخبرون بما انتهى الينا، و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم» ثم انه روى معظم كتابه هذا عن أبيه ـ رضي الله عنه ـ و رواياته كلها: حدثني أبي، و اخبرني أبي الا النادر اليسير الذي رواه عن غيره. [2] و مع هذا الاكثار لا يبقى الريب في انه مراد في عموم قوله: «مشائخنا و ثقاتنا» فيكون ذلك توثيقاً له من ولده الثقة، و عطف الثقات على المشائخ من باب تعاطف الأوصاف مع اتحاد الموصوف، و المعنى: مشايخنا الثقات. و ليس المراد به المشايخ غير الثقات، و الثقات غير المشايخ، كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام.

الثاني ـ توثيق كثير من المتأخرين ـ كما سبق النقل عنهم ـ و لا يعارضه عدم توثيق الأكثر، لما عرفت من اضطراب كلامهم، و لأن غايته عدم الاطلاع على السبب المقتضي للتوثيق، فلا تكون حجة على المطلع، لتقدم قول المثبت على النافي.

و دعوى حصر الاسباب ممنوعة، فان[في الزوايا خبايا] و كثيراً ما يقف المتأخر على ما لم يطلع عليه المتقدم. و كذا الشأن في المتعاصرين. و لذا قبلنا توثيق كل من النجاشي، و الشيخ لمن لم يوثقه الآخر، او لم يوثقه من تقدم عليهما. نعم يشكل ذلك مع تعيين السبب و خفاء الدلالة. لأن اكثر الموثقين هنا لم يستند الى سبب معين، فيكون توثيقه معتبراً.

الثالث ـ تصحيح الحديث من اصحاب الاصطلاح كالعلامة و الشهيدين و غيرهما في كثير من الطرق المشتملة عليه، كما اشرنا الى نبذ منها، و لا ينافيه الوصف بـ[الحسن] منهم في موضع آخر، فان اختلاف النظر من الشخص الواحد في الشيء

---

۱. راجع تفسيره ـ المطبوع بتبريز سنة ۱۳۱۵ بهامشه تفسير الامام العسكرى عليه السلام ـ [ص ٤].

۲. كما يتضح ذلک لمن راجع تفسيره المطبوع.

الواحد كثير الوقوع، و نظر الاثبات مقدم على نظر النفي، و هو ـ في الحقيقة ـ من باب تقدم المثبت على النافي فانه اعم من اختلافهما بالذات، او الاعتبار.

الرابع ـ اتفاق الاصحاب على قبول روايته، مع اختلافهم في حجية الحسن، و في الاكتفاء في ثبوت العدالة بحسن الظاهر، فلا بد من وجود سبب مجمع على اعتباره يكون هو المنشأ في قبول الكل أو البعض، و ليس الا التوثيق.

الخامس ـ ما ذكره الاصحاب في شأنه: «أنه أول من نشر أحاديث الكوفيين بقم». و هذا الوجه ـ و ان رجع الى سابقه، فانَّ التقريب فيه تلقى القمّيين من اصحابنا أحاديثه بالقبول ـ الا أن العمدة فيه ملاحظة احوال القمّيين و طريقتهم في الجرح و التعديل و تضييقهم أمر العدالة، و تسرعهم الى القدح و الجرح و الهجر و الاخراج بأدنى ريبة. كما يظهر من استثنائهم كثيراً من رجال[نوادر الحكمة] و طعنهم في يونس بن عبدالرحمن مع جلالته و عظم منزلته، و ابعادهم لأحمد بن محمّد بن خالد من[قم] لروايته عن المجاهيل، و اعتماده على المراسيل، و غير ذلك مما يعلم بتتبع الرجال، فلو لا أن ابراهيم بن هاشم عندهم بمكان من الثقة و الاعتماد، لما سلم من طعنهم و غمزهم بمقتضى العادة، و لم يتمكن من نشر الأحاديث التي لم يعرفوها الا من جهته في بلدهم.[1]

ومن ثم قال في[الرواشح]: «و مدحهم اياه: بأنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، كلمة جامعة، و كل الصيد في جوف الفرا».[2]

ولعل قول العلامة ﵀ فيما تقدم نقله عنه: «و لا على تعديله بالتنصيص» اشارة الى استفادة تعديله منه، فانه حكى ذلك عن الاصحاب، ثم عقبه بهذا الكلام، فان نشر الحديث ـ و ان لم يكن صريحاً في التوثيق ـ الا أنه مستفاد منه بالتقريب الذي ذكرناه. و المدار على فهم التوثيق، و ان لم يصرح بلفظه.

---

۱. فی کتاب الکافی ـ باب البدع ـ: احمد بن عبدالله العقیلی عن ابراهیم بن هاشم. و فی الروایة ما ینبه علی حسن اعتقاده [منه قدس سره].

۲. تقدم آنفاً فی هامشنا [ص ٤٥٠ ـ٤٥١] نقل هذه العبارة عن[الرواشح] فی الراشحة الرابعة [ص ٤٨]، فراجعها.

و هذه الوجوه التي ذكرناها ـ و ان كان كل منها كافياً في افادة المقصود ـ الا أن المجموع، مع ما أشرنا اليه من أسباب المدح كنار على علم.[1]

میرداماد در کتاب الرواشح السماویه در فصل الرّاشحة الرابعة درباره‌ی ابراهیم بن هاشم چنین می‌گوید:

الاشهر الذي عليه الاكثر عدّ الحديث من جهة ابراهيم بن هاشم ابي اسحاق القمّي في الطريق حسنا و لكن في أعلى درجات الحسن التالية لدرجة الصحة لعدم التنصيص عليه بالتوثيق و الصحيح الصريح عندي انّ الطريق من جهته صحيح فامره اجل و حاله اعظم من ان يتعدّل و يتوثق بمعدّل و موثق غيره بل غيره يتعدّل و يتوثّق بتعديله و توثيقه اياه كيف و اعاظم اشياخنا الفخام كرئيس المحدثين و الصدوق و المفيد و شيخ الطائفة و نظرائهم و من في طبقتهم و درجتهم و رتبتهم و مرتبتهم من الاقدمين و الاحدثين شأنهم اجلّ و خطبهم اكبر من ان يظن باحد منهم انه قد حاج الى تنصيص ناصّ و توثيق موثق و هو شيخ الشيوخ و قطب الاشياخ و وتد الاوتاد و سند الاسناد فهو احق و اجدر بأن يستغني عن ذلك و لا يحوج الى مثله على انّ مدحهم اياه بانّه اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن لفظة شاملة و كلمة جامعة و كل الصّيد في جوف الفرائم ما في فهرست الشيخ في ترجمة يونس بن عبدالرحمن و هو قوله قال ابو جعفر بن بابويه سمعت ابن الوليد ﷺ انه يقول كتب يونس بن عبدالرحمن التي هي الروايات كلها صحيحة يعتمد عليها الا ما يتفرد به محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس و لم يروه غيره تنصيص على ان مرويات ابراهيم بن هاشم التي ينفرده هو بروايتها عن يونس صحيحة و هذا نص صريح في توثيقه وبالجمله فمسلكي و مذهبي جعل الطريق من جهته صحيحا و في اعاظم الاصحاب و محققيهم

---

۱. رجال سید بحرالعلوم، ص٤٦٥-٤٣٨، معروف به فوائد رجالیه، چاپ آداب، نجف، چاپ اول ۱۳۸۵ق.

من يؤثر في ذلك سنناً اثرته و يتسنّ بسنة استريتها فها شيخنا المحقق الفريد الشهيد قدس الله نفسه القدسية الزكية يقول في شرح الارشاد في كتاب الايمان انه لايمين للعبد مع مالكه و هو مستفاد من احاديث منها صحيحة منصور بن حازم انّ الصّادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله «لا يمين للولد مع والده و لا للمملوك مع مولاه و لا للمرأة مع زوجتها» و في طريقها ابراهيم بن هاشم و لذلك يعدّها اكثر المتأخرين حسنة و العلامة رحمه الله قد حكم في كتبه على عدّة من اسانيد الفقيه و التهذيب بالصحّة و هو في الطريق و لهذا عدّ طريق الصدّوق الى كردويه و الى اسماعيل بن مهران مثلا من الصّحاح و طريقه رضي الله عنه اليهما من ابراهيم بن هاشم و قال شيخ الطائفة في ست اصحابنا ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام و في كتاب الرجال ايضا اورده في اصحاب الرضا عليه السلام فقال ابراهيم بن هاشم القمّي تلميذ يونس بن عبدالرحمن و قال في باب ام اسماعيل بن مرار روى و عن يونس بن عبدالرحمن و روى عنه ابراهيم بن هاشم و في التهذيب و الاستبصار في احاديث الخمس انّه ادرك اباجعفر الثاني عليه السلام و ذكر النجاشي في ترجمة محمّد بن علي بن ابراهيم بن محمّد الهمداني ان ابراهيم بن هاشم روى عن ابراهيم بن محمّد الهمداني عن الرضا عليه السلام قلت نعم و لكنّه نصيص بيونس بن عبدالرحمن و تلميذ له ثم بقى هناك شيء و هو انّه ربّما وردت في رواية ابراهيم بن هاشم عن ابي عبدالله عليه السلام مشافهة من غير واسطة و في كتابي الأخبار التهذيب و الاستبصار محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه قال سالت اباعبدالله عليه السلام عن صدقات اهل الذّمة و ما يؤخذ من ثمن خمورهم و لحم خنازيرهم و ميتتهم قال عليهم الجزية في اموالهم الحديث فبعض من عاصرناه ممّن قد فاز بسعادة الشهاده في دين الله قد استبعد ذلك اشدّ الاستبعاد و قال فيما له من الحواشي على التهذيب انّ هذا مرسل فان ابراهيم بن هاشم ذكروا انه لقي الرضا عليه السلام و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن و يونس م ضا امام رضا عليه السلام و في دان ابراهيم بن هاشم اصله كوفي انتقل الى قم و كش و سيأتي انه روى ابراهيم بن هاشم قال كنت عند ابي جعفر الثاني عليه السلام فروايته عن ابي عبدالله بغير واسطة لا تخلو من بعد و نحن نقول الارسال في الرواية بلفظ السؤال حيث يقول

الراوي سألته عن كذا فقال كذا ساقط عن درجة الاحتمال و انما يكون من المحتمل لو كان عن ابيه عن ابي عبدالله عليه السلام و ما استبعده ليس من البعد في شيء اليس ابو عبدالله عليه السلام قد توفي سنة ثمان و اربعين و مائة و هي بعينها سنة ولادة مولانا الرضا عليه السلام و قبض ابو الحسن الرضا عليه السلام بطوس سنة ثلث و مأتين و مولينا الجواد عليه السلام اذ ذاك في تسع سنين من العمر فيمكن ان يكون لابراهيم بن هاشم اذ يروي عن مولينا الصادق عليه السلام عشرون سنة من العمر ثم يكون قد بقى الى زمن الجواد عليه السلام فلقيه و روى عنه من غير بعاد. [1]

مرحوم مامقانی در کتاب *تنقیح المقال* درباره إبراهیم بن هاشم القمّی می‌فرماید:

[الترجمة:] [2]

---

۱. الرواشح السماوية في شرح الاحاديث الامامية، ص۵۰-۴۸، میر محمد باقر حسینی مرعشی داماد، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی،قم، ۱۴۰۵ ق.

۲. مصادر الترجمة:

رجال الشيخ: ٣٦٩ برقم٣٠، رجال النجاشي: ١٣٠ برقم ١٧، الخلاصة: ٤برقم ٩، رجال ابن داود: ٢٠ برقم ٤٣، نقد الرجال: ١٥ برقم ١٣٠ [المحقّقة ٩٤/١ برقم[١٥٨]، ملخّص المقال فی قسم الحسان، فهرست الشيخ: ٢٧ برقم ٦، تكملة الرجال ١٠٤/١، الوسيط المخطوط: ١٦ من نسختنا، مجمع الرجال ٨٠/١، جامع الرواة ٣٨/١، حاوی الأقوال ١٣٨/١ برقم[٢٢] [المخلوط: ١٨٠ برقم ٩٠٣]، وسائل الشيعة ١٢٤/٢٠ برقم ٤٩، منتهى المقال: ٢٨ [المحقّقة ٢١٣/١-٢١٨ برقم[٩٢]، منهج المقال: ٢٩، إتقان المقال: ١٥٨، معراج أهل الكمال المخطوط: ٨٧ من نسختنا [المحقّقة: ٨٦ برقم [٢٩]، شرح مشيخة من لا يحضره الفقيه للمجلسی الأوّل المخطوط: ١١ من نسختنا، روضة المتّقين ٢٣/١٤، و رجال السيد بحر العلوم ٤٤٥/١، حواشی الشهيد الثانی على الخلاصة: ٦، الرواشح السماوية: ١٤٦، الوجيزة: ١٤٣[رجال المجلسی: ١٤٦ برقم[٥٢]، الشهيد الثانی فی المسالک ١٤/٢، تفسير على بن إبراهيم القمّی ٤/١، فلاح السائل: ١٤٦، تعليقة التفريشی على الصحيفة السجّادية، والتذكرة ٢ كتاب الهبة، المختلف ٢٩/٢، الدروس:٢٣٨، جامع المقاصد و غاية المراد كتاب النذور، المسالک ٧٩/١، الروضة البهية في شرح ←

قد عدّه الشيخ ﵀ في رجاله[1] من أصحاب الرضا ﵇، و قال: إنّه تلميذ يونس بن عبدالرحمن انتهى.

و كنيته على ما في كلام النجاشي،[2] والخلاصة،[3] وابن داود،[4] و.. غيرهم[5]: أبوإسحاق.

وصرّحوا أيضاً هؤلاء بأنّ: أصله كوفّي، انتقل الى قمّ.

كما صرّحوا ـ كالشيخ في رجاله ـ بأنّه تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

و قال في الفهرست[6]: إبراهيم بن هاشم رضي الله عنه أبو إسحاق القمّي، أصله من الكوفة، و انتقل الى قمّ، و أصحابنا يقولون: إنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقمّ، و ذكروا أنّه لقي الرضا ﵇، و الّذي أعرف من كتبه كتاب النوادر، و كتاب القضايا لأميرالمؤمنين ﵇[7]، انتهى.

اللمعة الدمشقية ٢٦/٢ الطبعة الحجرية، حواشى الارشاد للشهيد الثانى قواعد العلّامة كتاب الزكاة، المناهج السوية للفاضل الهندى، المدارک: ٣٣، الفقيه قسم المشيخة ١٢٥/٤، منتقى الجمان ٢٠١/٢، كامل الزيارات: ٢٤ باب ٦ حديث ١، لسان الميزان ١١٨/١ برقم ٣٦٧، معجم رجال الحديث ١٧٤/١ و ٣١٦، ١٥/٢١، ٩٣/٢٢.

١. رجال الشيخ الطوسى ﵀: ٣٦٩ برقم ٣٠.

٢. رجال النجاشى: ١٣ برقم ١٧.

٣. الخلاصة: ٤ برقم ٩.

٤. رجال ابن داود: ٢٠ برقم ٤٣.

٥. كما فى نقد الرجال، و ملخّص المقال فى قسم الحسان، و الفهرست، و التكملة، والوسيط المخطوط باب الالف من نسختنا، و مجمع الرجال، و جامع الرواة، و لسان الميزان، والحاوى، و رجال الوسائل، و منتهى المقال، و منهج المقال.. و غيرها.

٦. الفهرست: ٢٧ برقم ٦.

٧. فى المصدر: قضايا أميرالمؤمنين ﵇.

و قال النجاشي[1]: قال أبو عمرو الكشّي: تلميذ يونس بن عبدالرحمن، من أصحاب الرضا عليه السلام، هذا قول الكشّي، و فيه نظر.

و أصحابنا يقولون: أوّل من نشر حديث الكوفيين بقمّ هو، له كتب، منها: النوادر، و كتاب قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام. انتهى ما أهمّنا من كلام النجاشي.

و لم أفهم أنّ نظره في كونه من أصحاب الرضا عليه السلام أو فيه[2]، و في كونه تلميذ يونس بن عبدالرحمن، كما لم أفهم وجه نظره، فإنّ كلّاً من كونه تلميذ يونس[3]، و كونه من أصحاب الرضا عليه السلام ممّا صرّح به جمع[4]، ولا وجه للمناقشة فيه.

و على كلّ حال: فإن أراد الأوّل أمكن وجه نظره شيئاً من أمرين:

أحدهما: أنّ الحكم بكونه تلميذ يونس بن عبدالرحمن ينافي ما ذكروا من نشره أخبار الكوفيين بقمّ، لكون يونس مطعوناً فيه عندالقمّيين، كما يظهر ممّا ذكره شيخ الطائفة في رجاله من أصحاب مولانا الكاظم عليه السلام في ترجمة يونس قال[5]: ضعّفه القمّيون. انتهى.

---

۱. رجال النجاشي: ۱۳برقم ۱۷. و فی لسان المیزان ۱۱۸/۱ برقم ۳٦۷ قال: إبراهيم بن هشام بن الخليل أبوإسحاق القمّی، أصله كوفی، و هو أوّل من نشر حديث الكوفيين بقمّ، قال أبوالحسن بن بابويه فی تاريخ الری: و قدم الری مجتازاً، و أدرک محمّد بن علی الرضا عليه السلام ولم يلقه، روی عن أبی هدبة الروای عن أنس، و عن غيره من أصحاب جعفر الصادق عليه السلام منهم حمّاد بن عيسی غريق الجحفة، روی عنه ابنه علی، و محمّد بن يحيی العطّار، و جعفر الحميری، و أحمد بن إدريس، و غيرهم. أقول: قوله:[و لم يلق محمّد بن علی عليهما السلام] خطأ ظاهر لأنّه ثبت أنّه لقيه و روی عنه عليه السلام.

۲. فی الطبعة الحجرية ـ أوقيه ـ .

۳. صرّح بكونه تلميذ يونس جمع منهم: الشيخ فی رجاله: ۳٦۹ برقم ۳۰: إبراهيم بن هاشم القمّی تلميذ يونس بن عبدالرحمن، و ابن داود فی رجاله: ۲۰ برقم ٤۳، والعلامة في الخلاصة: ٤ برقم ۹، و تبع هؤلاء غيرهم من علمائنا الرجاليين.

٤. فی الفهرست: ۲۷ برقم ٦: و ذكروا أنّه لقی الرضا عليه السلام، و كذا قاله فی الخلاصة: ٤ برقم۹. و عدّه الشيخ فی رجاله: ۳٦۹ برقم ۳۰ من أصحاب الرضا عليه السلام ... و غيرهم.

۵. رجال الشيخ: ۳٦٤ برقم ۱۱ بلفظه.

و في أصحاب مولانا[1] الرضا عليه السلام : طعن عليه القمّيون. انتهى.

و الظاهر أنّ مطعونية الأستاذ عندأهل الحديث لا يلائم قبول الأحاديث من تلميذه، المستفاد من قولهم: إنّه أوّل من نشر أحاديث الكوفيين بقمّ.

فقوله: و أصحابنا يقولون.. إشارة الى وجه النظر.

و أنت خبير بما فيه؛ ضرورة أنّ منافاة قبولهم لرواياته، لطعنهم في يونس، كما يرتفع بإنكار كونه تلميذ يونس، فكذا يرتفع لشدّة وثوقهم بالتلميذ، و تحقّق عدالته عندهم على وجه تقبل روايته حتى عن المطعون فيه، لكشف تقواه عن صحّة الخبر عنده، فكون أستاذه مطعوناً فيه يقوّي عدالته و وثاقته عندهم، و لا يثبت انتفاء التّلمّذ.

ثانيهما: أنّ مقتضى كونه من تلامذته، هو كون روايته عنه بغير واسطة. ومقتضى التتبّع في الكافي وغيره روايته عن يونس بواسطة كثيراً، مثل روايته عن إسماعيل بن مرّار في باب استبراء الحائض[2]، و في باب المرأة ترى الدّم و هي جنب[3] في أسانيد متعدّدة، و روايته عن محمّد بن عيسى، عن يونس، في باب إخراج روح المؤمن و الكافر[4]، و روايته عن رجاله، عن يونس، في باب تحنيط الميت[5]، و روايته عن غير واحد، عن يونس، في باب السنّة في حمل الجنازة.[6] الى غير ذلك من الموارد الكثيرة

---

١. رجال الشيخ: ٣٩٤ برقم ٢.

٢. راجع الكافى ٨٠/٣ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار و غيره، عن يونس، عمّن حدّثه، عن أبى عبدالله عليه السلام... .

٣. فى الكافى ٨٣/٣ حديث٢: على بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام ... و حديث ٣: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، عن سعيد بن يسار قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام... .

٤. فى الكافى ١٣٥/٣ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن إدريس القمّى قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام... .

٥. فى الكافى ١٤٣/٣ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن رجاله، عن يونس، عنهم عليهم السلام... .

٦. فى الكافى ١٦٨/٣ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن غير واحد، عن يونس، عن على بن يقطين، عن أبى الحسن موسى عليه السلام... .

الّتي روى فيها إبراهيم هذا عن يونس بتوسّط رجل، بل روايته عنه بالواسطة أكثر من روايته عنه بلاواسطة. و مقتضى كونه تلميذه روايته عنه من غير واسطة، فرواياته عنه بواسطة تنافي دعوى كونه تلميذه.

و أنت خبير بما فيه: ضرورة أنّ كونه تلميذه لا ينافي كونه تلميذ غيره أيضاً، فروايته مقداراً من الأحاديث عنه بلا واسطة كافٍ في صدق كونه تلميذه غير مناف لروايته عنه بواسطة غيره جملة أخرى من الأحاديث.

و إن أراد النجاشي النظر في الثاني ـ و هو كونه من أصحاب الرضا عليه السلام ـ كما يظهر من الشيخ رحمه الله عدم جزمه بذلک، حيث نسب الى أصحابنا ذكرهم أنّه لقي الرضا عليه السلام، و إن عدّه من أصحابه عليه السلام، من غير ترددّ في رجاله، فوجه النظر منع كونه من أصحابه عليه السلام، كما يستفاد من قوله[1]

في ترجمة محمّد بن علي بن إبراهيم الهمداني: إنّ إبراهيم بن هاشم، روى عن إبراهيم بن محمّد الهمداني، عن الرضا عليه السلام، انتهى.[2]

بل قد يروي عنه بواسطتين، بل ثلاث وسائط، مثل روايته في باب النوادر، من نكاح الكافي[3] عن ابن أبي عمير، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام.

و أنت خبير بما في وجه النظر هذا أيضاً: ضرورة أنّ كونه من أصحاب الرضا عليه السلام لا يستلزم أن يكون جميع رواياته عن الرضا عليه السلام، بل ما سمعه منه عليه السلام يرويه

---

۱. أی النجاشی. [منه رحمه الله].

۲. رجال النجاشی: ۲٦٤ برقم ۹۲۲ قال: محمّد بن علی بن إبراهیم بن محمّد الهمدانی روی عن أبیه، عن جدّه، عن الرضا عليه السلام ... و روی إبراهیم بن هاشم، عن إبراهیم بن محمّد الهمدانی، عن الرضا عليه السلام.
والفقیه ۷۹/٤ من المشیخة: و ما کان فیه عن إبراهیم بن محمّد الهمدانی؛ فقد رویته عن أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن إبراهیم بن محمّد الهمدانی... .

۳. فی الکافی ۳۸۱/٥ حدیث ۷: علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علی بن أبی حمزة، قال: قلت لأبی الحسن الرضا عليه السلام ... و لم نجد فیه[عن علی بن الحکم].

بلاواسطة. و ما سمعه بواسطة واحدة يرويه كذلک، و ماسمعه بواسطة اثنين أو ثلاثة يرويه كذلک. فتبين ممّا ذكرناه أنّ النظر في كلّ من كونه تلميذ يونس، و كونه من أصحاب الرضا عليه السلام محلّ نظر. و أنّ ما ذكروه من كونه تلميذ يونس، و كونه من أصحاب الرضا عليه السلام ينبغي تصديق ناقله الثقة ـ و هو الشيخ رحمه الله و..

غيره في الأمرين جميعاً[1] ـ ولا ينافي عدّه إياه في رجاله من أصحاب الرضا عليه السلام قوله في الفهرست: ذكروا أنّه لقي الرضا عليه السلام الكاشف عن عدم جزمه بذلک: ضرورة تأخّر الرجال عن الفهرست كما يكشف عنه قوله في مواضع من رجاله: إنّ لفلان كتباً ذكرناها في الفهرست، و حينئذٍ فيكون قد تحقّق عند تصنيفه ما لم يتحقّق عنده عند تصنيف الفهرست.

والعجب كلّ العجب من السيد صدر الدين[2] و العلّامة الطباطبائي قدس سرهما[3] حيث احتملا كون قوله: من أصحاب الرضا عليه السلام.. وصفاً ليونس: فإنّه خلاف سوق العبارة أوّلاً، و خلاف ما هو المعلوم من كون إبراهيم هذا ممّن أدرک الرضا عليه السلام وروى عنه؛ ثانياً.

ولا خلاف لأحد في ذلک، إنّما الكلام في أمرين:

أحدهما: إنّ ابن داود[4] نسب الى الكشّي رحمه الله كون إبراهيم هذا من أصحاب الجواد عليه السلام، و لم ينقل عن غيره ذلک.

---

١. أقول: روى عن كثير من المشايخ يتجاوز عددهم عن مائة و ستّين راوٍ، و رواياتهم مبثوثة فى الكتب الأربعة و سائر المصادر الحديثية، و رواياته تربو على ستّة آلاف رواية، و مع ذلک لم نظفر على رواية واحدة له عن يونس، ولا عن الرضا عليه السلام، و هذا يوجب التوقف فيما ذكره الشيخ رحمه الله، نعم لا نكذّب ذلک، بل نتوقف عن تصديق ـ ذلک، ونحتمل أن تكون له رواية عنهما لم نظفر بها، والله العالم. ومن الغريب أنّ الشيخ لم يذكر المترجم فى أصحاب الإمام الجواد عليه السلام، مع أنّه أدرک الإمام عليه السلام وروى عنه.

٢. السيد صدر الدين فى حاشيته على منتهى المقال، وهى لازالت خطية لم نحصل على نسخة جيدة منها.

٣. فى فوائد الرجالية المعروفة ب: رجال السيد بحر العلوم ٤٤٥/١.

٤. رجال ابن داود: ٢٠ برقم ٤٣.

لكن رواياته عنه كثيرة يقف عليها المتتبّع. و من جملتها ما في أواخر باب الفيء والأنفال من أصول الكافي[1]، و ما في أواخر باب زيادات الخمس من التهذيب[2]، و غيرهما.

و يأتي نقل الرواية المذكورة في ترجمة صالح بن محمّد بن سهل إن شاء الله تعالى.

الثاني: إنّه ربّما ادّعى بعضهم رواية إبراهيم ـ هذا ـ عن الصادق عليه السلام لما في التهذيب[3] في زيادات باب الأنفال، عن الكليني رحمه الله عن علي بن إبراهيم، عن أبيه رحمه الله[4]، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن صدقات أهل الذمّة.. الحديث.

و هكذا رواه في الكافي[5] و ذلك من الغرائب. و لذا استظهر الشهيد الثاني رحمه الله في محكّي حواشيه[6] إرسال هذه الرواية، معلّلاً بأنّ إبراهيم من أصحاب الرضا عليه السلام، و هو

---

۱. الكافى ۵۴۸/۱ حديث ۲۷: على بن إبراهيم، عن أبيه قال: كنت عند أبى جعفر الثانى عليه السلام إذا [كذا، و الظاهر: إذ] دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل ـ و كان يتولى له الوقف بقمّ ـ . إلى آخره.

۲. التهذيب ۱۴۰/۴ حديث ۳۹۷: وروى إبراهيم بن هاشم، قال. . كنت عند أبى جعفر الثانى. . بالمتن المتقدّم.

۳. أقول فى نسختنا من التهذيب طبع النجف الأشرف ۱۳۵/۴ حديث ۳۷۹ هكذا: محمّد بن يعقوب، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن صدقات أهل الذمّة. . ولم أجد روايته إبراهيم بن هاشم، عن أبى عبدالله عليه السلام، و يظهر أنّ نسخة هذا المدّعى من التهذيب كانت مغلوطة، فراجع.

۴. فى الأصل رمز عليه‌السلام: و هو سهو.

۵. ليس فى نسختنا من الكافى طبعة ايران رواية إبراهيم بن هشام عن أبى عبدالله عليه السلام بلا واسطة، و الرواية الّتى أشار إليها هى فى الكافى ۵۶۸/۳ حديث ۵: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا عبدالله عن صدقات أهل الجزية... ففى الكافى: عن صدقات أهل الذمّة و هنا: عن صدقات أهل الجزية.. و مع أنّ الروايتين متحدثان سنداً و متناً، ففيها اختلاف و هى زيادة [ابن عيسى] هنا مع عدم وجود هذا الاسم فى سند الكافى، و هناك[أهل الذمّة] وهنا [أهل الجزية] و هذا الاختلاف ـ و إن كان لا يضرّ بوحدة الرواية ـ إلّا أنّه يكشف عن غلط النسخة الّتي فيها رواية المترجم عن الصادق عليه السلام بلا واسطة، فتفطّن.

۶. حاشية الشهيد الثاني على خلاصة العلاّمة: ۷ وحكاه عنه فى منتهى‌المقال: ۲۶ [المحقّقة ۲۱۳/۱] برقم[۹۲].

تلميذ يونس، و هو من أصحاب الكاظم و الرضا عليهما السلام، مع أنّ إبراهيم روى عن الجواد عليه السلام أيضاً، فروايته عن الصادق عليه السلام لا تخلو من بعد.

وردّه الداماد في محكّي الرواشح[1] بأنّ: الصادق عليه السلام توفّي سنة ثمانية[2] و أربعين و مائة. و هي بعينها سنة ولادة الرضا عليه السلام، و توفّي سنة ثلاث و مائتين، و الجواد عليه السلام إذ ذلک في تسع سنين من العمر، فيمكن أن يكون لإبراهيم ـ إذ يروي عن الصادق عليه السلام ـ عشرون سنة، ثمّ يكون قد بقي الى زمن الجواد عليه السلام من غير بعد. انتهى.

وردّهما الفاضل الحائري في المنتهى[3] بقوله: نحن في غنية ممّا تكلّفه المحقّقان المذكوران كلاهما، والدعوى المذكورة في حيز المنع؛ لأنّ الرواية المذكورة بعينها حرفاً فحرفاً من دون تغيير حرف مروية في الكافي[4]، في باب صدقة أهل الجزية، بل في التهذيب أيضاً[5] في باب‌الجزية، عن علي بن‌إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن صدقات أهل الجزية..[6] الحديث. انتهى.

فتبين أنّ ما في زيادات باب الأنفال من السند من غلط الناسخ، و أنّ إبراهيم ـ هذا ـ لم يرو عن الصادق عليه السلام بغير واسطة، بل تتّبع الأخبار بأنّ رواياته عن الصادق عليه السلام كلّها بوسائط ثلاث[7]، أو واسطتين. ولا تحضرنا رواية واحدة له عنه عليه السلام

---

۱. الرواشح السماوية الراشحة الرابعة: ۵۰، و قال فی صفحة:۴۹: ثمّ بقی هناک شیء.. إلی أن قال: و فی کتابی الأخبار: التهذیب والاستبصار: محمّد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام ... إلی أن قال: فبعض من عصرناه ممّن فاض بسعادة الشهادة فی دین قد استبعد ذلک.. ثمّ ذکر دفع الاستبعاد.، فراجع.

۲. کذا، والظاهر: ثمانی.

۳. منتهی المقال: ۲۸ [المحقّقة ۲۱۷/۱ ـ ۲۱۸]

٤. الکافی ٥٦٨/٣ حدیث ٥.

٥. التهذیب ١١٣/٤ حدیث ٣٣٣ وعنه [أی عن محمّد بن یعقوب]، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد، عن حریز، عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام ... .

٦. فی المصدر: أهل الذمة.

۷. التهذیب ۹۱/۲ حدیث ۳٤۱: محمّد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم. عن أبیه، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن أبی بصیر، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام ... .

بواسطة واحدة، فضلاًعن روايته عنه عليه السلام بغير واسطة.

مضافاً الى أنّ المنقول من بعض نسخ التهذيب، في زيادات باب الأنفال، ذكر السند على ما سمعته من باب جزية الكافي، فيكون سقوط الواسطة من غلط النسخة محقّقاً.

هذا كلّه هو الكلام في بعض ترجمة الرجل.

و أمّا ما هو العمدة من الكلام في وثاقته فشرح المقال فيه: أنّه قد اضطربت كلمات الأصحاب في الرجال والفقه في ذلک، بل قد اتّفق اختلاف كلام شخص واحد في كتابين، بل في كتاب واحد في مقامين، لكن هذا الخلاف بعد اتّفاقهم على كونه إمامياً ممدوحاً، و عدم قدح أحد من الأصحاب فيه بوجه، كما صرّح بذلک جمع من جهابذة الفنّ.

و كيف كان، فالمتحصّل منهم فيه أقوال:إحداها: أنّه حسن، عزى ذلک الى السيدين[1]، والفاضلين[2]، والشهيد[3]، والشيخ البهائي[4]، و.. غيرهم. بل ادّعى جمع[5] أنّه المشهور، ولي في النسبة الى هؤلاء نظر: ضرورة أنّ العلّامة والشهيد ممّن لا يعمل بالحسن و هما قد عملا برواياته، و عدّه في الخلاصة[6] في قسم المعتمدين.

---

۱. السيدان: هما باصطلاح علماء الرجال: السيد مصطفى التفريشى مؤلّف نقد الرجال، و السيد بحر العلوم فى الفوائد.

۲. الفاضلان: هما العلّامة الحلّى، و ابن داود مؤلّف الرجال، هذا باصطلاح علماء الرجال.

۳. والشهيد يطلق بلا قيد على الشهيد الأوّل قدس سره ولم أظفر على كلامه و ظفرت على كلام الشهيد الثانى فى المسالک ۵۴۳/۱ سطر ۲۰ فى قوله: قوله إنّ الزيادة على النصّ على تقدير اشتراط الإرث.

٤. والشيخ البهائى نقل عنه السيد بحر العلوم فى رجاله ٤٥٢/١ قال: و عن شيخنا البهائى عن أبيه أنّه كان يقول: إنّى لأستحى أن لا أعدّ حديثه صحيحاً.

۵. قال السيد الداماد فى الرواشح فى الراشحة الرابعة: ٤٨: الأشهر الّذى عليه الأكثر عدّ الحديث من جهة إبراهيم بن هاشم أبى إسحاق القمّى فى الطريق حسناً.. انظر: مقياس الهداية ۱۶۲/۱-۱۸۷ التنبيه الأوّل و ما علّق عليه هناک.

٦. الخلاصة: ٤ برقم ٩ فى القسم الأوّل المختص بالمعتمدين فى الرواية.

ثانيها: أنّه حسن كالصحيح[1]، اختاره الفاضل المجلسي ﷺ في الوجيزة.[2] وهو الّذي نطق به جمع كثير من الفقهاء، سيما الأواخر في الفقه[3]، كما لا يخفى على المتتبّع. و معنى كونه حسناً كالصحيح، لزوم العمل بحديثه حتى ممّن لا يعمل بالحسان، و حينئذٍ فإلى هذا القول يرجع ما في الخلاصة[4] من قوله: لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدح فيه، و لا على تعديله بالتنصيص، والروايات عنه كثيرة، والأرجح قبول قوله. انتهى.

ثالثها: أنّه صحيح، و هوالّذي قوّاه جمع من الأواخر، منهم: العلّامة الطباطبائي[5] و هو الحقّ الحقيق بالقبول.

و قد وقع الاستدلال على ذلک بوجوه:

الأوّل: التوثيق: نصّاً في كلام على ابنه في تفسيره[6]، و ابن طاوس، و..غيرهما. قال السيد رضي الدين بن طاوس ﷺ[7] في الفصل التاسع عشر من كتاب فلاح السائل[8]،

---

۱. لاحظ تعريف المصطلح فی مقباس الهداية ۱۷۵/۱.

۲. الوجيزة:۱۴۳[رجال المجلسی: ۱۴۶برقم۵۲] قال:.. وابن هاشم القمّی حسن كالصحيح.

۳. وقال فی رجال السيد بحر العلوم ۴۴۹/۱: وفی شرح الدروس فی مسألة مسّ المصحف: إنّ حديث إبراهيم بن هاشم ممّا يعتمد عليه كثيراً، و لم ينصّ الأصحاب على توثيقه، لكن الظاهر أنّه من أجلّاء الأصحاب و عظمائهم، المشار إلى عظم منزلتهم، ورفع قدرهم، فی قول الصادق ﷺ: «إعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنّا». تجد الرواية فی الكشّی: ۳حديث ۱.

۴. رجال العلاّمة الحلّی: ۴-۵ برقم[۹].

۵. فی فوائده المعروفة بـ رجال السيد بحر العلوم ۴۶۲/۱ قال رحمه الله تعالى: والأصحّ عندی أنّه ثقة صحيح الحديث، و يدلّ على ذلک وجوه.. ثمّ ذكر خمسة وجوه.

۶. تفسير القمّی ۴/۱.

۷. قد منّ الله سبحانه و تعالى على عبده الضعيف بالعثور على ذلک قبل أربعين سنة تقريباً، و لم يسبقنی فيه من المصنّفين سابق فيما أعلم، و الحمد لله وحده، و صلّى الله على محمّد و آله. [منه ﷺ].
وقفت بعد سنة و أشهر على نقل المحدّث النوری ﷺ أيضاً عبارة ابن طاوس فی رجال المستدركات عنه أيضاً. [منه ﷺ].

۸. فلاح السائل: ۱۴۵.

عن ابن بابويه أنّه قال في أماليه[1]: حدّثنا موسى بن المتوكّل ﷺ، قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، قال: حدّثني من سمع أبا عبدالله الصادق ﷺ يقول:«ما أحبّ الله من عصاه»، ثمّ تمثّل فقال:

تعصي الإله و أنت تظهر حبّه هذا محال في القياس بديع

لو كان حبّک صادقاً لَأَ طعته إنّ المحبّ لمن يحبّ مطيع

ثمّ قال السيد ﷺ: أقول: و لعلّ قائلاً يقول: هذان البيتان لمحمود الورّاق، فنقول: إنّ الصادق ﷺ تمثّل بهما، ورواة الحديث ثقات بالاتّفاق، و مراسيل ابن أبي عمير كالمسانيد عند أهل الوفاق. انتهى.

و قال علي بن إبراهيم بن هاشم، في أوّل تفسيره[2] المعروف: و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى إلينا، ورواه مشايخنا و ثقاتنا عن الّذين فرض الله طاعتهم، و أوجب ولايتهم.

ثمّ إنّه روى كتابه هذا عن أبيه رضي الله عنه، ورواياته كلّها حدّثني أبي.. و أخبرني أبي.. إلّا النادر إليسير الّذي رواه عن غيره. و مع هذا الإكثار لايبقى ريب في أنّ أباه مراد من عموم قوله: مشايخنا و ثقاتنا.. فيكون ذلک توثيقاً صريحاً له من ولده الثقة. و عطف[الثقات] على[المشايخ]، من باب تعاطف الأوصاف مع اتّحاد الموصوف، و المعنى مشايخنا الثقات، و ليس المراد به المشايخ غير الثقات، و الثقات غير المشايخ، كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام.

و مناقشة بعض الأساطين في ذلک، بأنّه قد روى في كتابه عن غير الثقات أيضاً غريبة، ضرورة أنّ عدم و ثاقة بعض من روى عنه عند المناقش، أو عند الكلّ مع وثاقته عنده، لا يسقط شهادته عن الاعتبار فيما لم ينكشف فيه خطؤه. ونقل الفاضل المجلسي ﷺ في أربعينه[3] توثيقه عن جماعة، و نقله عن والده، و قوّاه، و نقل عن المحقّق

---

۱. الأمالی للشیخ الصدوق: ۳۹٦ باب ۷٤ حدیث۳[طبعة کتابفروشی الاسلامیة، ٤۹۸]

۲. تفسیر علی بن إبراهیم ٤/۱.

۳. الأربعین للمجلسی ﷺ: ۵۰۷ – ۵۰۸، الحدیث الخامس و الثلاثون، المقصد الأوّل.

التفرشي[1] في التعليقة السجّادية عن شيخه العلّامة، شيخ الكلّ في الكلّ، بهاء الملّة و الدين العاملي، عن والده العلّامة ذي المرتبة الرفيعة والفضل و الكمال الحسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني أعلى الله قدرهما، أنّه سمعه يقول: إنّي لأستحيي أن لا أعدّ حديث إبراهيم بن هاشم من الصحاح.

و قال السيد الداماد في الرواشح[2]: والصحيح الصريح عندي، أنّ الطريق من جهته صحيح، فأمره أجلّ، وحاله أعظم من أن يتعدّل و يتوثّق بمعدّل و موثّق غيره، بل غيره يتعدّل ويتوثّق بتعديله وتوثيقه إياه كيف؟!وأعاظم أشياخنا الفخام ـ كرئيس المحدّثين[3]، و الصدوق، والمفيد، و شيخ الطائفة، و.. نظرائهم، و من في طبقتهم، و درجتهم، و رتبتهم، و مرتبتهم، من الأقدمين و الأحدثين ـ شأنهم أجلّ، و خطبهم أكبر من أن

---

۱. أقول: والتفرشى هذا هو المولى مراد بن على خان التفريشى المولود سنة ۹۶۵ و المتوفى سنة ۱۰۵۱ و كتابه التعليقة السجّادية الّتى هى شرح و حاشية على كتاب من لا يحضره الفقيه تأليف الشيخ الثقة الجليل ابن بابويه الصدوق ﷺ، و بعد أن شرح الفقيه شرع فى شرح مشيخته على طرق مؤلّفه ابن بابويه، فذكر فى هذا السفر الجليل عن الشيخ بهاء الملّة و الدين عن أبيه أنّه قال: إنّى لأستحى أن لا أعدّ حديث إبراهيم بن هاشم من الصحاح.. إلى آخره.

۲. الرواشح السماوية:۴۸: الراشحة الرابعة، قال: الأشهر الّذى عليه الأكثر عدّ الحديث من جهة إبراهيم بن هشام أبى إسحاق القمّى فى الطريق حسناً، ولكن فى أعلى درجات الحسن التإلية لدرجة الصحّة، لعدم التنصيص عليه بالتوثيق، والصحيح الصريح عندى أنّ الطريق من جهته صحيح.. إلى أن قال: و لا يحوج إلى مثله، على أنّ مدحهم ابّاه بأنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقمّ ـ و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن ـ لفظة شاملة، و كلمة جامعة ـ و كلّ الصيد فى جوف الفرا ـ ثمّ ما فى فهرست الشيخ فى ترجمة يونس بن عبدالرحمن و هو قوله: قال: أبو جعفر ابن بابويه سمعت ابن الوليد ﷺ أنّه يقول: كتب يونس بن عبدالرحمن الّتى هى الروايات كلّها صحيحة يعتمد عليها إلّا ما يتفرّد به محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس و لم يروه غيره، تنصيص على أنّ مرويات إبراهيم بن هاشم الّتى ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيح، و هذا نصّ صريح فى توثيقه.

و بالجملة: فمسلكى و مذهبى جعل الطريق من جهته صحيحاً، وفى أعاظم الأصحاب و محقّقيهم، ومن يؤثر فى ذلك سناً آثرته، و يستنّ بسنّة استنّ بها.. إلى آخره.

۳. أراد به الكلينى ﷺ. [منه ﷺ].

يظنّ بأحد منهم قد حاج[1] الى تنصيص ناصّ، و توثيق موثّق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الأشياخ، ووتد الأوتاد، و سند الأسناد، فهو أحقّ و أجدر بأن يستغني عن ذلک. انتهى.

مضافاً الى ما أفاده العلّامة الطباطبائي ﷺ[2] من توثيق أكثر المتأخرين له قال: و لا يعارضه عدم توثيق الأكثر. سيما بعد اضطراب كلماتهم؛ لأنّ غاية عدم النقل عدم الاطلاع على السبب المقتضي للتوثيق، فلايكون حجّة على المطّلع، لتقدّم قول المثبت على النافي. و دعوى حصر الأسباب ممنوعة؛ فإنّ في الزوايا خبايا، و كثيراً ما يقف المتأخّر على ما لم يطّلع عليه المتقدّم. و كذا الشأن في المتعاصرين، و لذا قبلنا توثيق كلّ من النجاشي و الشيخ لمن لم يوثّقه الآخر، و لم يوثّقه من تقدّم عليهما.

نعم؛ يشكل ذلک مع تعيين السبب، و خفاء الدلالة، و أكثر الموثّقين هنا لم يستندوا الى سبب معين، فيكون توثيقه معتبراً.انتهى. و هو كلام متين، و عقد ثمين.

الثاني: تصحيح الحديث من أصحاب الاصطلاح الجديد ـ كالعلّامة ﷺ، والشهيدين[3]، و... غيرهما ـ في كثير من الطرق المشتملة عليه: فإنّ ذلک توثيق اصطلاحي، و لا ينافيه الوصف بالحسن منهم في موضع آخر، فإنّ اختلاف النظر من شخص واحد في شيءٍ واحد كثير الوقوع غير مستنكر و نظر الإثبات مقدّم على نظر

---

۱. الظاهر أنّ العبارة: احتاج. [منه ﷺ].

۲. و هو السيد بحر العلوم قدّس الله روحه فى رجاله المسمّى بـ: الفوائد الرجالية ٤٦٣/١.
و جاء فى سند كامل الزيارات: ٢٤ باب ٦ حديث ١ ذيله: حدّثنى به محمّد بن يعقوب و على بن الحسين جميعاً، عن على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير..

۳. قال الشهيد الثانى فى المسالک ١٤/٢ فى قوله: و لو قال: اعتدّى ونوى به الطلاق قيل يصحّ و هى رواية الحلبى ـ و فيها: إبراهيم بن هاشم ـ إلى أن قال: ليس فى طريقه خارج عن الصحيح سوى إبراهيم بن هاشم و هو من أجلّ الأصحاب، و أكبر الأعيان، و حديثه من أحسن مراتب الحسن، و فى المسالک أيضاً ٥٤٣/١ فى قوله: إنّ الزيادة، على النصّ على تقدير شتراط الإرث يكون نسخاً.. قال: فى الحديث والدليل الوارد فى الباب: و هو من أجود طرق الحسن: لأنّ فيه من غير الثقات إبراهيم بن هاشم القمّى، و هو جليل القدر، كثير العلم و الرواية، ولكن لم ينصّوا على توثيقه مع المدح الحسن فيه.

النفي الراجع الى لا أدري، بل هو في الحقيقة من باب تقدّم المثبت على النافي، فإنّه أعمّ من اختلافهما بالذات أو الاعتبار، كما نبّه على ذلک العلّامة الطباطبائي قدس سره.[1] و إن شئت العثور على صدق ما نسبنا إليهم، أشرنا الى عدّة مواضع:

فمنها: وصف العلّامة رحمه الله في الخلاصة[2] طريق الصدوق رحمه الله الى عامر بن نعيم، و كردويه الهمداني، و ياسرالخادم، بالصحة. و هو موجود فيها، و الطريق منحصر فيه.

و منها: وصف العلّامة رحمه الله في المنتهي[3] ـ في مسألة توقّف و جوب صلاة العيدين على الامام عليه السلام ـ الحديث الدال عليه بالصحة، و هو في طريقه. و من الغريب موافقة صاحب المدارک[4] له في ذلک، مع منافاته لديدنه.

و منها: وصف التذكرة[5]، و المختلف[6]، والدروس[7]، و جامع المقاصد[8]، حديث الحلبي، عن الصادق عليه السلام في جواز الرجوع في الهبة ما دامت العين باقية، بالصحة، مع أنّ في طريقه إبراهيم بن هاشم.

و منها: وصف الشهيد رحمه الله في غاية المراد[9]، في مسألة عدم الاعتداد بيمين العبد مع

---

۱. رجال السيد بحر العلوم الفوائد الرجإلية، ٤٥٥/١.

۲. الخلاصة: ۲۷۵و ۲۷۷و ۲۷۸و ۲۸۰.

۳. منتهى المطلب ٣٤٢/١ مسألة: من جملة الشرائط: الامام العادل و من أذنه.

٤. مدارک الأحكام:١٩٦[٩٣/٤]: بأنّ شروط هذه الصلاة شروط الجمعة و قد تقدّم أنّها خمسة: الأوّل السلطان العادل أو من نصبه للصلاة..

٥. التذكرة ٤١٩/٢ كتاب الهبة، المطلب الثانى فيما إليه يرجع الواهب.

٦. مختلف الشيعة تأليف العلّامة الحلّى ٢٩/٢ فى آخر مسألة ـ اختلف علماؤنا فى تصرف المتّهب.. [الطبعة المحقّقة ٢٧٤/٦].

۷. الدروس تأليف الشهيد رحمه الله: ۲۳۷، الطبعة الحجرية [والطبعة المحقّقة۲۸۸/۲].

۸. جامع المقاصد تأليف المحقّق الكركى فى كتاب الهبة فى أوائل الكتاب [الطبعة المحقّقة ۱۵۸/۹].

۹. غاية المراد: تأليف الشهيد الأوّل رحمه الله، كتاب النذور، ولو نذر المملوک قبل الإذن لم يقع.. إلى أن قال: و هو مستفاد من أحاديث منها صحيحة منصور بن حازم.

مولاه، بأنّ ذلک مستفاد من الأحادیث الصحیحة، منها: صحیحة منصور بن حازم.. و فیه: إبراهیم بن هاشم.

و منها: قول الشهید الثانی ﷺ فی عدم ثبوت الإرث بالمتعة، من مبحث النکاح ـ بعد ذکر الخبر ـ: إنّ فیه من الثقات: إبراهیم بن هاشم القمّی، و هو جلیل القدر، کثیر العلم و الروایة..[1] الی آخره.

و منها: وصفه فی صوم المسالک[2]، خبر محمّد بن مسلم ـ و فیه إبراهیم بن هاشم ـ بالصحة.

و فی الروضة[3]، و حواشی الإرشاد[4]، والقواعد[5] ـ کما عن المناهج السویة[6] ـ التصریح بصحّة روایة زرارة، المتضمّنة لکون مبدأ الحول فی السخال من حین النتاج، مع وجود إبراهیم بن هاشم فی طریقها.

و أورد سبطه فی المدارک هذه الروایة. ثمّ قال: قال الشارح ﷺ: إنّ هذا الطریق صحیح، و إنّ العمل بالروایة متّجه.

---

۱. کذا فی الطبعة الحجریة من التنقیح ولکن فی المسالک ۵۴۳/۱: و هذا الحدیث کما دلّ علی ثبوت الارث فیه مع شرطه، دلّ علی نفیه بدونه، فهو نصّ فیهما، و هو من أجود طرق الحسن لأنّ فیه من غیر الثقات إبراهیم بن هاشم القمّی و هو جلیل القدر کثیرالعلم و الروایة لکن لم ینصّوا علی توثیقه مع المدح الحسن فیه.

۲. المسالک ۷۹/۱: قوله و إن برأ بینهما و أخّر عازماً علی القضاء.

۳. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة ۲۶/۲: قال:.. وفی قول ثالث إنّ مبدأ النتاج مطلقاً و هو المروی صحیحاً.. والروایة فی الوسائل ۸۳/۶ باب ۹ الحدیث ۱.

۴. الحواشی علی إرشاد الأذهان و لعلّها حواشی الشهید الثانی علی إرشاد الأذهان، و لا نعلم بطبعها، و قد صرّح بذلک فی مجمع الفائدة والبرهان ۳۰/۴ و غیره.

۵. قواعد الاحکام تألیف العلّامة الحلّی ﷺ کتاب الزکاة، الفصل الثانی فی الشرائط الخاصّة بالأنعام:۵۲ من الطبعة الحجریة.

۶. المناهج السویة فی شرح الروضة البهیة تألیف الفاضل الهندی المولی بهاء الدین محمّد بن تاج الدین الحسن بن محمّد الإصفهانی المولود سنة ۱۰۶۲ والمتوفی سنة ۱۱۳۷ کما فی لوح قبره الشریف بإصفهان، وهذا الشرح فی أربع مجلّدات مخطوط کما قال شیخنا فی الذریعة ۲۹۵/۱۳.

و ما ذكره من اتّجاه العمل بالرواية جيد؛ لأنّ الظاهر الاعتماد على ما يرويه إبراهيم بن هاشم، كما اختاره العلّامة ﵀ في الخلاصة. و باقي رجاله ثقات، لكن طريق[1] الشارح وصف رواية إبراهيم بن هاشم بالحسن لا الصحّة.[2] انتهى.

و أقول: إنّ وصفه لها بالصحّة هنا مع كون طريقته وصف خبر إبراهيم هذا بالحسن، يكشف عن أنّه تبين عنده عند الوصول الى هذه المسألة وثاقته، و إلّا لما ارتكب خلاف الاصطلاح، و خلاف طريقته. ولكن حيث عاب السيد ﵀ هنا على ما صدر من جدّه، وقع هو في موارد من المدارك، في مثل ما أورد به. فوصف جملة من الأحاديث المشتمل أسانيدها على إبراهيم هذا بالصحّة.

و منها: رواية محمّد بن مسلم في الترتيب بين الرجلين في المسح[3]،كما اتّفق لجده الاعتراض على من سبقه بمثل ذلک، ثمّ الوقوع في مثله، مثل ما وقع له في المسالک[4] في آخر مسألة لزوم الهبة بالتصرّف وعدمه، حيث حكى عن العلّامة و الشهيد ﵉، والمحقّق الكركي وصفهم خبر الحلبي بالصحّة، واعترض عليهم بأنّ الحقّ أنّها من الحسن: لأنّ في طريقها إبراهيم بن هاشم و هو ممدوح خاصّة غير معدّل. ثمّ قال: و كثيراً ما يقع الغلط في حديثه، خصوصاً في[لف] [أي المختلف]، و قد وصفه بالحسن في مواضع كثيرة موافقاً للواقع. والعجب من تبعية هذين الفاضلين له أكثر. انتهى.

---

۱. فى المصدر: طريقة.

۲. مدارک الاحكام ٦٨/٥.

۳. راجع: المدارک: ٣٣[٢٢٢/١][قوله: و ليس بين الرجلين ترتيب].

٤. مسالک الأفهام ٢٩٦/١ فى الطبعة المحقّقة ٤٤/٦ ـ ٤٥ تنبيه.. إلى أن قال: اعلم أنّ العلّامة ﵀ فى[كره][اى التذكرة] و[المخ [أى المختلف] وصف رواية الحلبى عن الصادق ﵇ إذا كانت الهبة قائمة بعينها فله أن يرجع فيها.. إلى آخره بالصحة، و تبعه على ذلک الشهيد فى[س] [أى الدروس] و الشيخ على فى الشرح، والحقّ أنّها من الحسن لا من الصحيح: لأنّ فى طريقها إبراهيم بن هاشم و هو ممدوح خاصّة غير معدّل، و كثيراً ما يقع الغلط فى حديثه خصوصاً فى المختلف، و قد وصفه بالحسن فى مواضع كثيرة موافقاً للواقع، والعجب من تبعية هذين الفاضلين له أكثر.

و أقول: و أكثر من عجبه هذا عجباً وقوعه في مثل ما وقعا فيه و أشدّ منه، كما عرفت و تعرف بالرجوع الى كتابه. ولايمكن الجمع بين كلماتهم، فإنّ الحسن في اصطلاحهم مباين للصحيح، فلا وجه لما صدر من بعضهم من التكلّف للجمع، بحمل الصحيح على مطلق الحجّة أو نحوه مجازاً!.

أو حمل الحسن على مطلق الممدوح رجال سنده بالتوثيق أو غيره!

أو حمل الوصف بالحسن على ما يقتضيه ظاهر الحال في إبراهيم بن هاشم، لفقد النصّ على توثيقه، والصحة على التحقيق المستفاد ممّا له من النعوت!.

..فإنّ هذه الوجوه المتقاربة كلّها مخالفة للظاهر، منافية للاصطلاح.

فالأولى إبقاء كلّ من اللفظين على معناه، على أن يكون السبب اختلاف النظر، و مثله غير عزيز. و كذا لا وجه لما صدر من صاحب المدارک[1] و.. غيره من المناقشة في بعض رواياته، كروايته في تسجية الميت تجاه القبلة والميل الى عدم القبول، إمّا لأنّ اشتراط عدالة الراوي ينفي حجّية الحسن مطلقاً، أو لأنّ ما قيل في مدحه لا يبلغ حدّ الحسن المعتبر في قبول الرواية: فإنّک خبير بسقوط ذلک بكلا وجهيه:

أمّا الأوّل: فلأن التحقيق أنّ الحسن يشارک الصحيح في أصل العدالة، و إنّما يخالفه في الكاشف عنها، فإنّه في الصحيح ما في معنى التوثيق، أو ما يستلزمه، بخالف الحسن، فإنّ الكاشف فيه هو حسن الظاهر المكتفى به في ثبوت العدالة عند جمع.

و أمّا الثاني: فالأمر فيه واضح، فإنّ الحسن هو أقلّ المراتب في حديث إبراهيم هذا فإنّ أسباب مدحه و حسن حديثه ممّا هو معلوم و منقول، كما ستسمع ـ إن شاء الله ـ .

الثالث: كونه شيخاً من مشايخ الإجازة فقيهاً محدّثاً، من أعيان الطائفة و كبرائهم و أعاظمهم، و أنّه كثير الرواية، سديد النقل، قد روى عنه ثقات الأصحاب و أجلّاؤهم، كما تسمع أسماء هم في التمييز ـ إن شاء الله تعالى ـ و قد اعتنوا بحديثه، و أكثروا النقل

---

۱. المدارک: ۵۹[۵۳/۲] قوله: الفصل الخامس.. إلى أن قال: و يمكن المناقشة في هذه الرواية من حيث السند بإبراهيم بن هاشم حيث لم ينصّ علماؤنا على توثيقه.. إلى آخره.

عنه، كما لا يخفى على من راجع الكتب الأربعة للمشايخ الثلاثة رضي الله عنهم؛ فإنّها مشحونة بالنقل عنه أصولاً و فروعاً، و كذا من تفسير ولده الثقة الجليل علي بن إبراهيم، فإنّه أكثر الرواية عن أبيه في تفسيره، بل قلّ ما روى فيه عن غيره، والعلّامة[1]، وابن داود[2]، والجزائري[3]، ذكروه في القسم الأوّل. و نصّ العلّامة ﷺ على قبول رواياته. و ذكر غير واحد من الأعاظم أنّ حديثه متلقّي مطلقاً بالقبول بين الأصحاب. و هذا ظاهر من طريقة الفقهاء رضي الله عنهم في كتب الفقه من الطهارة الى الديات، فإنّهم عملوا برواياته، وافتوا بها في جميع الأبواب، بل قدّموها في جملة من الموارد على أحاديث الثقات.

وقد حكى الشيخ ﷺ، والنجاشي و.. غيرهما من الأصحاب أنّه أوّل من نشر أحاديث الكوفيين بقمّ. و هذا يقتضي القبول من القمّيين ـ و فيهم الجمّ الغفير من الفقهاء، و نقّاد الحديث ـ بأبلغ الوجوه؛ فأنّ نشر الحديث لا يتمّ إلّا بالاعتماد و القبول، و مع ذلک فهو من رجال نوادر الحكمة، ولم يستثنه القمّيون منها مع استثنائهم كثيراً منهم، و طعنهم في يونس بن عبدالرحمن مع جلالته، و عظم منزلته، و إبعادهم لأحمد بن محمّد بن خالد من قم، لروايته عن المجاهيل، و اعتماده على المراسيل، و.. غير ذلک ممّا يعلم بتتبّع أحوال الرجال.

هذا كلّه مع سلامته من الطعن و القدح والغمز من القمّيين، و ابن الغضائري و غيرهم من المتسرّعين الى القدح بأدنى سبب، و قلّ ما اتّفق ذلک، خصوصاً في المشاهير ـ و هذه مزية ظاهرة لهذا الشيخ، فلولا أنّه عندهم من الثقة بمكان لما سلم من طعنهم بمقتضى العادة، ولم يتمكّن من نشر الأحاديث الّتي لم يعرفوها إلّا من جهته.

---

۱. الخلاصة فى القسم الأوّل:٤برقم٩.

۲. رجال ابن داود فى القسم الأوّل: ٢٠برقم٤٣.

۳. حاوى الاقوال[المخطوط]: ١٤ برقم ٢٢[الطبعة المحقّقة ١٣٨/١ برقم[٢٢]].

و من ثمّ قال السيد الداماد ﷺ في محكّي الرواشح[۱]: إنّ مدحهم إياه بأنّه: أوّل من نشر أحاديث الكوفيين بقم.. كلمة جامعة، و كلّ الصيد في جوف الفرا.[۲] انتهى. ولعلّ قول العلّامة ﷺ فيما تقدّم عنه:[ولا على تعديله بالتنصيص..] إشارة الى استفادة تعديله منه، فإنّه حكى ذلک من الأصحاب، ثمّ عقّبه بهذا الكلام: فإنّ نشر الحديث.. و إن لم يک صريحاً في التوثيق، إلّا أنّه مستفاد منه بالتقريب الّذي ذكرناه، والمدار على التوثيق و إن لم يصرّح به.

هذا كلّه مضافاً الى تتّبع الأخبار الّتي رواها يشهد بضبطه وحفظه، و كثرة روايته. و قد روى عنهم ﷺ إنّهم قالوا: «اعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنّا».[۳]

والعجب بعد ذلک كلّه من المحقّق البحراني ﷺ في المعراج[٤]، حيث إنّه بعد نقل جملة ممّا أشرنا إليه عن بعض معاصريه ـ مريداً به الفاضل المجلسي ﷺ في أربعينه، على ماصرّح به في حاشية منه ـ قال: إنّ ما ذكره كلّه ـ بعد اللّتيا و الّتي ـ إنّما يدلّ على تصحيح أحاديث إبراهيم بن هاشم بالمعنى المصطلح بين المتقدّمين، لا على تعديله و توثيقه بالمعنى المصطلح الآن، كما هو المدّعى.

وأقول: نحن بحمد الله تعالى في فسحة من اعتراضه و إشكاله، لما سمعت من نقلنا

---

۱. الرواشح السماوية: ٤٨ الراشحة الرابعة.

۲. المثل يضرب فى من يُفضّل على أقرانه، كما جاء فى مجمع الأمثال ۱۳٦/۲برقم ۳۰۱۰ و فى نسخة أُخرى ۱۱/۳ برقم ۳۰۱۰ والمستقصى فى أمثال العرب ۲۲٤/۲ ـ ۲۲۵ برقم ۷۵٦، وفرائد اللآل ۱۰۷/۲ و غيرها.

۳. أصول الكافى ۵۰/۱حديث ۱۳، و فيه: الناس بدال من: الرجال، و حكاه فى وسائل الشيعة ٥٤/۱۸و ۹۹. و فى رجال الكشّى ﷺ: ۲حديث ۱: اعرفوا منازل الرجال منا.. و حديث ٤، وحكاه عنه فى وسائل الشيعة ۱۰۸/۱۸ و نقطه فى أوّل مجمع الرجال و منهج المقال: ٤۱۷ و أخذنا الكلّ من مقباس الهداية ۲۵۳/۲ و ۲٦۸، فلاحظ.

٤. معراج أهل الكمال للشيخ سليمان الماحوزى البحرانى:۵۷ و ۷۵ و ۸۷ من نسختنا المخطوطة[والطبعة المحقّقة: ۸٦برقم[۲۹]].

التوثيق الصريح من ابن طاوس و.. غيره.[1]

و إنّما ذكرنا الوجهين الآخرين تقويةً و زيادةً للطمأنينة، ولكن إشكاله ساقط، لما عرفت من أنّ اعتماد جلّ أهل الحديث من القمّيين على حديثه لا يتأتّى مع عدم علمهم بثقته، مع أنّه كانوا يقدحون بأدنى شيء.

فتلخّص من ذلک كلّه أنّ رواية إبراهيم بن هاشم من الصحيح، بالاصطلاح المتأخّر أيضاً بلا ريب و لا شبهة.

التمييز

ميّزه الكاظمي ﷺ[2] **برواية ابنه، عنه. و رواية محمّد بن الحسن الصفّار، و سعد بن عبدالله، و محمّد بن أحمد بن يحيى، و أحمد بن إسحاق بن سعد.و نقل في جامع الرواة**[3] **رواية محمّد بن علي بن محبوب، و محمّد بن يحيى العطّار، والحسن بن متيل، و الحميري، و علي بن الحسن بن فضّال، عنه.**[4]

---

۱. الذين و ثّقوا المترجم صريحاً السيد ابن طاوس فى فلاح السائل:١٤٦. والعلّامة السيد بحر العلوم فى رجاله ٤٦٣/١. وعلى بن إبراهيم فى تفسيره ٤/١. والسيد الداماد فى الرواشح:٤٨. والمجلسى فى أربعينه: ٥٠٧. وإتقان المقال: ١٠، والوحيد البهبهانى فى تعليقته المطبوعة على هامش منهج المقال: ٢٩. و غيرهم كثير.

۲. فى هداية المحدّثين:١٢.

۳. جامع الرواة ٣٨/١.

٤. مشايخه فى الرواية: أقول: روى عن الامام أبى جعفر الثانى محمّد بن على الجواد ﷺ، و عن أبي ثمامة صاحب أبى جعفر الجواد ﷺ. و أبى إسحاق الخفّاف، و أبى جرير بن إدريس، و أبى الجوزاء، و أبى عبدالله البرقى، و أبى عبدالله الخراسانى، و أبي قتادة القمّي، و أبى هاشم الجعفرى، و ابن ابى حبيب، و ابن ابى عمير ـ و تبلغ رواياته عنه ٢٩٢١ رواية ـ و ابن أبى نصر، و ابن أسباط، و ابن سنان، و ابن فضّال وابن محبوب ـ و تبلغ رواياته عنه ٦٠٠ رواية ـ و إبراهيم بن إسحاق الأحمر، و إبراهيم بن محمّد الهمدانى، و إبراهيم بن أبى محمود، و ابن المغيرة، و آدم بن إسحاق، و أحمد بن الحسن الميثمى، و احمد بن العبّاس، و احمد بن عبدالله العقيلى، و احمدبن محمّد بن أبى الفضل المدنى، ←

←

واحمد بن النضر الخزّاز، و إدريس بن زيد القمّى،و اسماعيل بن عبدالعزيز، و إسماعيل بن عيسى، و إسماعيل بن مرار ـ رواياته تبلغ ۲۵۰ رواية ـ و إسماعيل بن مهران/ ـ و إسماعيل بن همّام أبى همّام، والأصبغ ابن الاصبغ، و براقة الإصفهانى، و بكر بن صالح الرازى، و بكر بن محمّد الأزدى، و جعفر بن بشير، و جعفر بن عبدالله الأشعرى، و جعفر بن محمّد الأشعرى، و جعفر بن محمّد بن يونس، و الحسن بن إبراهيم، و الحسن بن أبى الحسين الفارسى، والحسن بن الجهم، والحسن بن الحسين اللؤلؤى، و الحسن بن راشد، والحسن بن سيف، والحسن بن على بن أبي حمزة، و الحسن بن على بن فضّال، و الحسن بن على الوشّاء، و الحسن بن قارن، والحسن بن موسى، والحسين بن خالد، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن سيف، و الحسين بن محمّد القمّى، والحسين بن موسى، والحسين بن يزيد النوفلى، والحكم بن بهلول ـ و بعنوان حمّاد فى ۲۷۰ رواية، و عن حمّاد بن عيسى ـ فى ۷۰۰ رواية ـ وحمّاد بن عثمان ـ فى ٦ رواية، وسنأتى على ذكرها فى التنبيه ـ و عن حمدان الديوانى، وحنان بن سدير، و خلّاد القلانسى، و خلف بن حمّاد، و داود بن القاسم أبى هاشم الجعفرى، و داود بن محمّد النهدى، و الريان بن شبيب، و الريان بن الصلت، و زكريا بن النعمان الصيرفى، و زكريا بن يحيى الكندى الرقى، و زياد القندى، و سليمان بن جعفر الجعفرى، و سليمان المنقرى، وسمان الأرمنى، و سهل بن اليسع، و سيف بن عميرة، و صالح بن سعيد الراشدى، و صالح بن السندى، و صفوان بن يحيى و رواياته تبلغ مائة، و طلحة بن زيد، و العبّاس بن عمرو الفقيمى، و العبّاس بن هلال، و عبدالجبار بن المبارك، وعبد الرحمان بن أبى نجران، و عبدالرحمن بن حمّاد الكوفى، و عبدالله بن جندب، و عبدالله بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين عليه‌السلام، و عبدالله بن الصلت، و عبدالله بن طلحة، و عبدالله بن عبدالرحمن الأصمّ، و عبدالله بن عثمان، و عبدالله بن عمرو، و عبدالله بن الفضل الهاشمى، و عبدالله بن المغيرة ـ ورواياته عنه تبلغ ۱۵۰ ـ و عبدالله بن ميمون القداح المكى، و عثمان بن سعيد، و عثمان بن عيسى وعلى بن إدريس، و على بن أسباط، وعلى بن بلال، وعلى بن حديد، وعلى بن حسّان. و على بن الحسن التيمى، وعلى بن الحكم، وعلى بن الريان، وعلى بن سعيد، وعلى بن سليمان أبوالحسن، وعلى بن عطية، وعلى بن الفضل الواسطى صاحب الرضا عليه‌السلام، وعلى بن القاسم، و على بن شيرة، وعلى بن محمّد القاسانى، وعلى بن سعيد، وعلى بن مهزيار، وعلى بن النعمان، وعمر بن عبدالعزيز، وعمرو بن سعيد، وعمرو بن عثمان ـ ورواياته عنه تبلغ ٦۰ مورداً ـ والقاسم بن محمّد ـ و رواياته عنه تبلغ ۵۰ مورداً ـ و عن القاسم من محمّد الإصبهانى، و القاسم بن محمّد الجوهرى، والقاسم بن محمد المنقرى، والقاسم بن يحيى، و القاسم الخزّاز، و كردويه الهمدانى، و محسن بن أحمد بن معاذ، و محمد بن إبراهيم، و محمد بن جعفر، ومحمد بن حفص، و محمد بن الريان بن الصلت، و محمد بن زياد، و محمد بن سليمان الديلمى، ←

تذييل

قد وقع في بعض أسانيد الكافي[1] رواية إبراهيم بن هاشم، عن حمّاد..

و حكم في محكى المنتقي[2] بسقوط الواسطة، و جعلها ابن أبي عمير، لشيوع روايته عنه، و عدم روايته عن حمّاد. وشيوع رواية ابن أبي عمير عن حمّاد. تنظّر فيه في التكملة[3] بأنّ: هذا في حمّاد بن عثمان موجّه؛ لأنّه لم يلقه. و أمّا حمّاد بن عيسى، فقد لقيه و روى عنه كما يكشف عنه قول الصدوق ﷺ في المشيخة[4]: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله ﷺ.. قال: و يغلط أكثر الناس في هذا الإسناد، فيجعلون مكان حمّاد بن عيسى: حمّاد بن عثمان، و إبراهيم بن هاشم لم يلق حمّاد بن عثمان، و إنّما لقى حمّاد بن عيسى، و روى عنه. انتهى. فحيث ورد

←

ومحمد بن عيثم النخّاس، و محمد بن عمرو، و محمد بن عيسى بن عبيد، و محمد بن الفرات، و محمد بن الوليد الكرمانى، و محمد بن يحيى، و المختار بن محمد بن المختار، و موسى بن أبى الحسن الرازى، والنضر بن سويد، و موسى بن عمر بن بزيع، و نوح بن شعيب النيسابورى، ووهب[خ. ل:وهيب] ابن حفص، و هارون بن الجهم، و هارون بن مسلم، و هاشم الحنّاط،و هشام بن إبراهيم صاحب الرضا ﷺ، و ياسر خادم الرضا ﷺ، و يحيى بن أبى عمران، و يحيى بن زكريا، ويحيى بن عبدالرحمن بن خاقان، و يحيى بن عمران، و يحيى بن المبارک، و يحيى بن شعيب، الحجال، والنوفلى، و أحمد بن إدريس و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميرى،.. هؤلاء[۱۵۹] شيخاً له، و لعلّه هناک غيرهم، فتتبّع.

الذين رووا عن المترجم

يضاف إلى الذين ذكرهم المؤلّف قدّس سرّه رواية أحمد بن إدريس الثقة عنه، و أمّا ابنه على بن إبراهيم بن هاشم الثقة فقد روى عن أبيه[٦٢١٤] رواية، فتفطّن.

۱. أقول روى المترجم عن حمّاد بن عثمان فى ستّة موارد كما تقدّم فى عدّ مشايخه، و حمل الموارد الستّة على الخطأ مشكل كما ظنّه بعض.

۲. منتقى الجمان۲۰۱/۲.

۳. تكملة الرجال۱۱۰/۱.

٤. الفقيه۱۲۵/٤ من المشيخة.

إبراهيم بن هاشم عن حمّاد، حمل على أنّه ابن عيسى. انتهى ما في التكملة.و أقول: ما نقله عن الصدوق ﵀ ممّا نطق به العلّامة ﵀ في أواخر الخلاصة[1]، و ابن داود[2] أيضاً.

و تأمّل بعض أساطين الأواخر[3] في التغليط المذكور، و قال إنّه: لا استبعاد في رواية إبراهيم بن هاشم عن حمّاد بن عثمان، لكون حمّاد هذا من أصحاب مولانا الصادق و الكاظم و الرضا ﵈، و مات في عصر مولانا الرضا ﵇، و[4] مماته ـ على ما في رجال الكشّي ﵀ ـ في سنة تسعين و مائة، و وفاة الكاظم ﵇، في سنة ثلاث و ثمانين و مائة، فقد ادرک حماد بن عثمان من ايام مولانا الرضا ﵇ سبع سنين، و قد عرفت انّ ابراهيم هذا من اصحابه ﵇، فهو مع حمّاد في طبقة واحدة في الجملة، فلا استبعاد في روايته عنه. كما أنّ حمّاد بن عيسى أيضاً من أصحاب الأئمّة الثلاثة ﵈. و غاية ما هناک أنّه مات في أيام مولانا الجواد ﵇ و أدرک من أيامه خمس سنين أو ستّاً.

قال النجاشي[5]: إنّه مات سنة تسع و مائتين، و قيل: ثمان و مائتين، و وفاة الجواد ﵇ في سنة ثلاث أو ستّ و مائتين، و هذا لا يقتضي تعين رواية إبراهيم بن هاشم، عن ابن عيسى، و استحالة روايته عن ابن عثمان.على أنّا نقول: إنّ روايته عنه موجودة في مسند الأخبار، فلا وجه لإنكاره.

والحاصل: إنّ المقتضى للقول برواية إبراهيم بن هاشم، عن حمّاد بن عثمان، موجود، والمانع عنه مفقود، فتعين القول به.

---

١. الخلاصة: ٢٨١ فى الفائدة التاسعة.

٢. رجال ابن داود: ٥٥٦و ٣٠٧ الطبعة الحيدرية قال: و منها إذا ورد عليک الإسناد من إبراهيم بن هاشم إلى حمّاد فلا تتوهّم أنّه حمّاد بن عثمان، فإنّ إبراهيم بن هاشم لم يلق حمّاد بن عثمان، بل حمّاد بن عيسى.

٣. هو حجة الإسلام الشفتى صاحب مطالع الأنوار، فى رجاله [منه ﵀].
انظر الرسائل الرجالية للشفتى:٢٤.

٤. فى المصدر: أو.

٥. رجال النجاشى: ١٠٩ برقم ٣٦٦ وفى آخر الترجمة قال: غريق الجحفة في سنة تسع و مائتين.

والوجه في وجود المقتضى ـ مضافاً الى ما عرفت من اتّحادهما طبقة ـ شهادة أسانيد الكافي بذلک، فإنّها على أنحاء:

منها: رواية إبراهيم، عن حمّاد، بواسطتين، مع التصريح بأنّه ابن عيسى. و ذلک في غاية الكثرة.

ومنها: روايته عنه، بغير واسطة، مع التصريح بأنّه ابن عثمان، مثل ما في باب تحنيط الميت، من طهارة الكافي[1]، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن حريز، عن زرارة، و محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام.

و ما في باب من يحلّ أن يأخذ من الزكاة و من لا يحلّ له، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام.[2]

و ما في باب الوصية من باب الحجّ منه، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن حريز، عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السلام.[3]

ومنها: روايته عنه من غير تقييد بـ: ابن عيسى، و لا ابن عثمان، وذلک أيضاً كثير. و قد يدّعي انصراف الإطلاق الى ابن عيسى لأولوية إلحاق المشتبه بالأغلب، فتأمّل.

و منها: روايته عنه بواسطتين، مع التصريح بأنّه ابن عثمان، و هو أيضاً كثيرٌ.

و منها: روايته عنه بواسطتين، مع الإطلاق. و هذا أيضاً كثيرٌ، لكنّ الإطلاق هنا ينصرف الى ابن عثمان، لكون الغلبة فيه[4].[5]

---

۱. الكافى۱٤٤/۳ حديث ۵: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عثمان، عن حريز، عن زرارة و محمّد بن مسلم قالا: قلنا لأبى جعفر عليه السلام.

۲. الكافى ۵٦۳/۳ حديث ۱۳: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن الحلبى عن أبى عبدالله عليه السلام.

۳. الكافى۲۸٦/٤ حديث ٦:على، عن أبيه، عن حمّاد بن‌عثمان، عن حريز، عمّن ذكره، عن أبى جعفر عليه السلام.

٤. أقول: الغلبة المذكورة محلّ تأمّل.

۵. إلى هنا مستفاد بما قاله حجّة الإسلام الشفتى فى رجاله: ۲٤ باختلاف كثير فى اللفظ دون المعنى. حصيلة البحث:

و بالجملة: فما بنى عليه الصدوق، و العلّامة، و ابن داود ـ من عدم لقاء إبراهيم هذا حمّاد بن عثمان، و الحكم بالإرسال إذا وجدت رواية كذلک ـ لا وجه له[1].[2]

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمّى از نظر آية الله خوئى

ـ ابراهيم ابو اسحاق

قال النجاشي: «ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمّي، اصله كوفي انتقل الى قم، قال أبو عمرو الكشّي: تلميذ يونس بن عبد الرحمان، من أصحاب الرضا عليه السلام، هذا قول الكشّي، و فيه نظر، و أصحابنا يقولون: أول من نشر حديث الكوفيين بقم هو.

له كتب منها: النوادر، و كتاب قضايا اميرالمؤمنين عليه السلام. اخبرنا محمّد بن محمّد، قال: حدثنا الحسن بن حمزة الطبري، قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه بها».

و قال الشيخ «ابراهيم بن هاشم أبو اسحاق القمّي، اصله من الكوفة، و انتقل الى قم، و أصحابنا يقولون: انه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنه لقي الرضا عليه السلام، و الذي أعرف منه كتبه كتاب النوادر، و كتاب قضايا أميرالمؤمنين عليه السلام أخبرنا بهما جماعة من أصحابنا، منهم الشيخ أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد، و أحمد بن عبدون، و الحسين بن عبيدالله، كلهم عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبد[عبيد] الله العلوي، عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه».

---

۱. لا يخفى ان المعاجم الرجاليه كلها منحت المترجم دراسة وافية من النواحى المتعددة، و بعضهم بسط الكلام فى ترجمته، و قد اشرنا الى بعضها و قد ألّف بعضهم فى ترجمته رسالة خاصّة، كالعلامة الشفتى و غيره، الاّ انّ المتحصّل من ذلک كلّه، والّذى لا ينبغى الترديد فيه، انّ المترجم رضوان الله عليه من الثّقات الاثبات، و رواياته من جهته صحاح، و المنافشات الّتى ذكروها مدفوعة بما اشار اليها المؤلف ﷺ و بما علّقناه فى المقام، فتفطن.

۲. تنقيح‌المقال، ج۵، ص۱۰۱-۷۲، ش[۶۲۱]۲۳۲، عبدالله مامقانى، موسسه آل‌البيت، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

و عدّه في رجاله من أصحاب الرضا عليه السلام [۳۰] قائلاً: «تلميذ يونس بن عبدالرحمان».

روى عن ابن أبي عمير، و روى عنه ابنه علي. كامل الزيارات: باب فضل اتيان المشاهد بالمدينه و ثواب ذلك ٦، الحديث ١.

بقي هنا أمران:

الأول: أن الكشّي عدّ ابراهيم بن هاشم من أصحاب الرضا عليه السلام، و قال: انه تلميذ يونس بن عبدالرحمان، و تبعه على ذلك الشيخ في رجاله و قد تنظّر النجاشي في ذلك كما مر.

أقول: تنظّر النجاشي في محله، بل لا يبعد دعوى الجزم بعدم صحة ما ذكره الكشّي و الشيخ. و الوجه في ذلك أن ابراهيم بن هاشم مع كثرة رواياته، حتى أنه لا يوجد في الرواة ـ على اختلاف طبقاتهم ـ من يدانيه في ذلك، و قد روى عن مشايخ كثيرة يبلغ عددهم زهاء مائة و ستين شخصاً، و مع ذلك لم توجد له و لا رواية واحدة عن الرضا عليه السلام، بلا واسطة و لا عن يونس. و كيف يمكن أن يكون ابراهيم بن هاشم من أصحاب الرضا عليه السلام و تلميذ يونس، و مع ذلك لم يرو عنهما. نعم لا منافاة في لقائه الرضا عليه السلام، كما ذكره الأصحاب.

و من الغريب أن الشيخ لم يذكره في أصحاب الجواد عليه السلام مع أنه أدركه، و روى عنه عليه السلام، كما يأتي.

الثاني: ان العلامة في الخلاصة قال: «لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدح فيه، و لا على تعديل بالتنصيص و الروايات عنه كثيرة. و الأرجح قبول روايته».

أقول: لاينبغي الشك في وثاقة ابراهيم بن هاشم، و يدل على ذلك عدة أمور:

١ـ انه روى عنه ابنه علي في تفسيره كثيراً، و قد التزم في أول كتابه بأن ما يذكره فيه قد انتهى اليه بواسطة الثقات. و تقدم ذكر ذلك في[المدخل] المقدمة الثالثة.

٢ـ ان السيد بن طاووس ادعى الاتفاق على وثاقته، حيث قال عند ذكره رواية عن أمالي الصدوق في سندها ابراهيم بن هاشم: «و رواة الحديث ثقات بالاتفاق». فلاح السائل: الفصل التاسع عشر، الصفحة ١٥٨.

۳ـ انه أول من نشر حديث الكوفيين بقم. و القمّيون قد اعتمدوا على رواياته، و فيهم من هو مستصعب في أمر الحديث، فلو كان فيه شائبه الغمز لم يكن يتسالم على أخذ الرواية عنه، و قبول قوله.

٤ـ انه وقع في اسناد كامل الزيارات، و قد مرت شهادة ابن قولويه بوثاقة جميع من وقع في اسناد كتابه المنتهية روايتهم الى المعصوم عليه السلام.

و للصدوق اليه طريقان: أحدهما أبوه، و محمّد بن الحسن ـ رضي الله عنهما ـ عن سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري، عن ابراهيم بن هاشم. و ثانيهما محمّد بن موسى بن المتوكل ـ رضي الله عنه ـ عن علي بن ابراهيم. عن أبيه ابراهيم بن هاشم. و الطريق كطريق الشيخ اليه صحيح.

و ذكر الأردبيلي في جامعه: ان طريق الشيخ اليه صحيح في المشيخة أيضاً، و هذا سهو منه قدس سره فانّ الشيخ لم يذكر طريقه في المشيخة الى ابراهيم بن هاشم، و انما ذكر طريقه الى علي بن ابراهيم.

طبقته فى الحديث

وقع ابراهيم بن هاشم. في اسناد كثير من الروايات تبلغ ستة آلاف و أربع مائة و أربعة عشر مورداً، و لا يوجد في الرواة مثله في كثرة الرواية.

فقد روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، و عن أبي اسحاق الخفاف، و أبي ثمامة صاحب أبي جعفر الثاني عليه السلام، و أبي جرير بن ادريس صاحب موسى بن جعفر عليهما السلام، و أبي الجوزا، و أبي عبدالله البرقي و أبي عبدالله الخراساني، و أبي قتادة القمّي، و أبي هاشم الجعفري، و ابن أبي عمير[و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ٢٩٢١ مورداً].

و روى عن ابن أبي نجران[و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ١٥٠ مورداً] و روى عن ابن أبي نصر، و أبن أسباط و ابن سنان أو عن غيره و ابن فضال، و ابن محبوب،[و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٦٠٠ مورد].

و روى عن ابن المغيرة، و آدم بن اسحاق، و ابراهيم بن أبي محمود و ابراهيم بن

اسحاق الأحمر، و ابراهيم بن محمّد الهمداني، و أحمد بن الحسن الميثمي، و أحمد بن العبّاس، و أحمد بن عبدالله العقيلي، و أحمد بن محمّد بن أبي الفضل المدني، و أحمد بن محمّد بن أبي نصر[و رواياته عنه تبلغ زهاء ۱۲۰ مورداً].

و روى عن أحمد بن النضر الخزاز، و ادريس بن زيد القمّي، و اسماعيل بن عبدالعزيز، و اسماعيل بن عيسى، و اسماعيل بن مرّار[و رواياته عنه تبلغ زهاء ۲۵۰ مورداً].

و روى عن اسماعيل بن مهران، و اسماعيل بن همام أبي همام، و الأصبغ بن الأصبغ، و براقة الأصفهاني، و بكر بن صالح الرازي، و بكر بن محمّد الأزدي، و جعفر بن بشير، و جعفر بن عبدالله الأشعري و جعفر بن محمّد الأشعري، و جعفر بن محمّد بن يونس، و الحسن بن ابراهيم، و الحسن بن أبي الحسين الفارسي، و الحسن بن الجهم، و الحسن بن الحسين اللؤلؤي، و الحسن بن راشد، و الحسن بن سيف، و الحسن بن علي بن أبي حمزة، و الحسن بن علي بن فضّال، و الحسن بن علي الوشّاء، و الحسن بن قارن و الحسن بن محبوب[و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ۵۰ مورداً].

و روى عن الحسين بن خالد، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن سيف و الحسين بن محمّد القمّي، و الحسين بن يزيد النوفلي، و الحكم بن بهلول و حماد[و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ۲۷۰ مورداً].

و روى عن حماد بن عيسى[و رواياته عنه تزيد على ۷۰۰ مورد].

و روى عن حمدان الديواني، و حنان بن سدير، و خلاد القلانسي، و خلف بن حمّاد، و داود بن القاسم أبي هاشم الجعفري، و داود بن محمّد النهدي و الرّيّان بن شبيب، و الريان بن الصلت، و زكريا بن يحيى بن النعمان الصيرفي، و زكريا بن يحيى الكندي الرقي، و زياد القندي، و سليمان بن جعفر الجعفري، سليمان المنقري، و سمان الأرمني، و سهل بن اليسع، و صالح بن سعيد الراشدي، و صالح بن السندي، و صفوان[و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ۵۰ مورداً].

و روى مثل ذلك عنه بعنوان صفوان بن يحيى، و روى عن العبّاس ابن عمرو

الفقيمي، و العبّاس بن هلال و عبدالرحمان بن أبي نجران، و عبدالرحمان بن حماد الكوفي، و عبدالله بن جندب، و عبدالله بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين، و عبدالله بن الصلت أبي طالب، و عبدالله بن عبدالرحمان الأصم، و عبدالله بن عثمان، و عبدالله بن عمر، و عبدالله بن المغيرة[و رواياته عنه تزيد على ١٥ مورداً].

و روى عن عبدالله بن ميمون القداح المكي، و عثمان بن سعيد، و عثمان بن عيسى[و رواياته عنه تزيد على ٤٥ مورداً].

و روى عن عثمان بن عيسى بن العامري، و علي بن ادريس، و علي بن اسباط، و علي بن بلال، و علي بن حديد، و علي بن حسان، و علي بن الحسن التيمي، و علي بن الحكم، و علي بن الريان، و علي بن سعيد، و علي بن سليمان أبي الحسن، و علي بن الفضل الواسطي صاحب الرضا عليه السلام، و علي بن القاسم، و علي بن محمّد بن شيرة، و علي بن محمّد القاساني، و علي بن معبد، و علي بن مهزيار، و علي بن النعمان، و عمر بن عبدالعزيز، و عمرو بن عثمان[و رواياته عنه تزيد على ٦٠ مورداً].

و روى عن عمرو بن عثمان الخزاز و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ٩ موارد.

و روى عن القاسم بن محمّد[و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٥٠ مورداً].

و روى عن القاسم بن محمّد الاصبهاني، و القاسم بن محمّد الجوهري، و القاسم بن يحيى، و القاسم الخزاز، و كردويه الهمداني، و محسن بن أحمد بن معاذ، و محمّد بن ابراهيم، و محمّد بن أبي عمير، و محمّد بن اسماعيل و محمّد بن جعفر، و محمّد بن الحسن، و محمّد بن حفص، و محمّد بن خالد البرقي و محمّد بن الريان بن الصلت، و محمّد بن زياد، و محمّد بن سليمان الديلمي، و محمّد بن سنان، و محمّد بن عيثم النخاس، و محمّد بن عمرو، و محمّد بن الوليد الكرماني، و محمّد بن يحيى ـ احتمالاً – و موسى بن عمر بن بزيع، و النضر بن سويد، و نوح بن شعيب النيسابوري، و هارون بن الجهم، و هارون بن مسلم، و هاشم الحناط، و هشام بن ابراهيم صاحب الرضا عليه السلام و ياسر خادم الرضا عليه السلام، و يحيى بن أبي عمران، و يحيى بن زكريا و يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان، و يحيى بن المبارك، و البرقي، و البزنطي و الحجال، و النوفلي. و رواياته عنه بهذا العنوان[تزيد على ٧٥٠] مورداً روى عن الوشاء.

و روى عنه أحمد بن ادريس، و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري، و علي ابنه[و رواياته عنه تبلغ ٦٢١٤] مورداً.

و روى عنه علي بن الحسن بن فضّال، و محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، و محمّد بن الحسن الصفار، و محمّد بن علي بن محبوب، و محمّد بن يحيى العطار.

اختلاف الكتب

روى الشيخ بطريقه، عن ابراهيم بن هاشم، عن أبي جعفر الثاني عليه‌السلام، التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات من كتاب الزكاة، الحديث ٣٩٧ و الاستبصار: الجزء ٢، باب ما أباحوه لشيعتهم عليهم‌السلام من الخمس، الحديث ١٩٧، الاّ أن فيه، ابراهيم بن سهل بن هاشم، بدل ابراهيم بن هاشم، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ١ كتاب الحجه ٤، باب الفيء و الأنفال...، ١٣٠، الحديث ٢٧.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبي هاشم الجعفري عن الرضا عليه‌السلام، التهذيب: الجزء ٣، باب الصلاة على الاموات الحديث ١٠٢٠.

كذا في الطبعة القديمة و الوافي أيضاً، و لكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب الصلاة على المصلوب ٧٨، الحديث ٢. علي بن ابراهيم[عن أبيه] عن أبي هاشم الجعفري، و هو الصحيح الموافق للوسائل لأن علي بن ابراهيم لم تثبت روايته عن أبي هاشم الجعفري بلا واسطة أبيه، و أمّا أبوه فقد روى عن أبي هاشم في عدة موارد. و كلمة عن أبيه في نسخة المرآة و الطبعة القديمة أيضاً موجودة، و علق عليه المجلسي بأن جملة عن أبيه غير موجودة في أكثر النسخ.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن بن أبي حبيب، عن محمّد بن مسلم، الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب نادر ٩٦، الحديث ١.

و رواهاالشيخ في التهذيب: الجزء ٧، باب ابتياع الحيوان، الحديث ٣٠٨.

و رواها الصدوق أيضاً في الفقيه: الجزء ٣، باب الاباق، الحديث ٣٣٠، الّا أن فيه، ابن أبي عمير، عن أبي حبيب. عن محمّد بن مسلم، و الوافي و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينه، الكافي: الجزء ٣، كتاب الحيض ٢، باب الحائض تقضي الصوم و لاتقضي الصلاة ١٨، الحديث ٣.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١، باب حكم الحيض و الاستحاضه الحديث ٤٦٠، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و لكن في الطبعة القديمة منه كما في الكافي، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تلقين الميت ٩، الحديث ١.

و رواها الشيخ في التهذيب؛ الجزء ١، باب تلقين المحتضرين و توجيههم عند الوفاة...، الحديث ٨٣٦، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و لكن في النسخة المخطوطة من التهذيب كما في الكافي و هو الصحيح، الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن حريز، الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب من نام عن الصلاة ١٢، الحديث ١٠.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٢، باب المواقيت، الحديث ١٠٩٨، الّا أن فيه، ابراهيم بن هاشم عن حماد بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوافي. فإن حمّاد هو ابن عيسى بقرينه روايته عن حريز و لم يثبت رواية ابن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، و الوسائل كما في الكافي.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد بن عيسى، الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب من توالي عليه رمضانان ٤٠، الحديث١.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب من أسلم في شهر رمضان...، الحديث ٧٤٣.

كذا في الطبعة القديمة منه أيضاً على نسخة، و في نسخة أخرى منه ابراهيم بن هاشم، عن حمّاد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للنسخة المخطوطة من التهذيب و الاستبصار: الجزء ٢، باب من أفطر شهر رمضان و لم يقضه، الحديث ٣٦١.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاويه بن عمّار، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المرأة تحج عن الرجل ٦٠، الحديث ٢.

و رواها في التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات في فقه الحج، الحديث ١٤٣٧، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و في الطبعة القديمة منه كما في الكافي و هو صحيح، الموافق للاستبصار: الجزء ٢، باب جواز أن تحج المرأة عن الرجل، الحديث ١١٤١ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حمّاد، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المتمتع ينسى أن يقصر حتى يهل بالحج ١٤٧، الحديث ٦.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٥، باب الخروج الى الصفا، الحديث ٥٤٣، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان بلا واسطة، و الصحيح ما في الكافي الموافق للوافي، و إن كان الوسائل موافقاً لما في التهذيب، و ذلك فان ابراهيم بن هاشم لم يثبت روايته عن حماد بن عثمان بلا واسطة، و كثيراً ما يروي عنه بواسطة ابن أبي عمير و المراد بحمّاد هو حماد بن عثمان بقرينه روايته عن الحلبي.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الغدو الى عرفات ١٦٣، الحديث ٤.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٥، باب الغدو الى عرفات، الحديث ٦٠٧، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد، بلا واسطة ابن أبي عمير، و الصحيح ما في الكافي الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن اسماعيل بن مرّار، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الأكل من الهدي الواجب ١٨٦، الحديث ٨.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و لكن رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٥، باب الذبح، الحديث ٧٥٦ و الاستبصار: الجزء ٢، باب الهمدي المضمون، الحديث ٩٦٥، الّا أن فيهما، ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، بلا واسطة ابن أبي عمير، و هو

الصحيح الموافق للوافي، لأن الراوي عن اسماعيل بن مرار في جميع الموارد، هو ابراهيم بن هاشم.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن[ابن أبي عمير] عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام، الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب الدين،١٩ الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمة و المرآة: ابراهيم بن هاشم، عن حنان بن سدير بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٦، باب الديون و أحكامها، الحديث ٣٨٠ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن النوفلي، الكافي: الجزء،٥ كتاب المعيشة ٢، باب الغش ٦١، الحديث ٥.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في المرآة: ابراهيم بن هاشم، عن النوفلي بلا واسطة ابن أبي عمير، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٧، باب فضل التجاره و آدابها، الحديث ٥٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن علي[بن ابراهيم] عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حمّاد، عن الحلبي. الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢ باب الرهن ١٠٩، الحديث ١٥.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٧، باب الرهون، الحديث ٧٥٢، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد بلا واسطة، و الصحيح ما في الكافي الموافق للوسائل، و في الوافي عن كل مثله.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن محبوب، الكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ميراث أهل الملل ٣٩، الحديث ٦.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث اهل الملل، الحديث ١٣٠٦ و الاستبصار: الجزء ٤ باب أنه يرث المسلم الكافر و لا يرثه الكافر، ٧١٠، الّا أن فيهما، ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بلا واسطة ابن أبي عمير، و الظاهر هو الصحيح الموافق للوافي، و في الوسائل نقلاً عن الكافي: ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، و عن ابن محبوب، و عن التهذيب كما فيه.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن الوليد، عن محمّد بن الفرات، عن الاصبغ بن نباته، قال سئل أميرالمؤمنين عليه السلام، الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب ما يمتحن به من يصاب في سمعه أو بصره ٣٢، الحديث٧.

كذا في الطبعة القديمة و في المرآة على نسخة، و لكن رواها الشيخ في التهذيب: الجزء،١٠ باب ديات الأعضاء و الجوارح، الحديث ١٠٥٣ و فيه: علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الوليد بلا واسطة، و الظاهر صحة ما في التهذيب، لوقوع السند في موردين آخرين بلا واسطة ابن أبي عمير الموافق للوافي و نسخة الجامع، و في الوسائل عن الشيخ كما في التهذيب، و عن الكافي عن علي بن ابراهيم مرفوعاً عنه. كما في نسخة من المرآة أيضاً.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً عن حماد بن عيسى التهذيب: الجزء ١، باب آداب الأحداث الموجبة للطهارة، الحديث ١١٧ و الاستبصار: الجزء ١، باب مقدار الماء الذي لا ينجسه شيء، الحديث ٤ و لكن عن بعض نسخة: ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بلا واسطة ابن أبي عمير، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١ باب ماء الذي لاينجسه شيء ٢، الحديث ٣، و الوسائل أيضاً، و في الوافي عن كل مثله، و فيه حماد فقط. و هو رمز لحمّاد بن عثمان.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء،١ باب تلقين المحتضرين، الحديث ١٥١٤.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب التعزية و ما يجب على صاحب المصيبة ٧٠، الحديث ٦، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للطبعة القديمة من الكافي، و المرآة، و الوافي، و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن

معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السلام، التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات في فقه الحج الحديث ١٤٢٨ و الاستبصار الجزء ٢، باب جواز أن يحج الصرورة عن الصرورة، الحديث ١١٣٢، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن معاوية بن عمّار بلا واسطة، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤ كتاب الحج ٣، باب الرجل يموت صرورة أو يوصي بالحج ٥٩،الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء،٧ باب المزارعة، الحديث ٨٩٥ و الاستبصار: الجزء ٣، باب من استأجر أرضاً بشيء معلوم، الحديث ٤٦٤، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الرجل يستأجر الأرض أو الدار ١٣٢، الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، التهذيب: الجزء ٧، باب الاجارات، الحديث ٩٦٢ و الاستبصار: الجزء ٣، باب الصانع يعطي شيئاً ليصلحه فيفسده، الحديث ٤٧٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن ابن أبي عمير، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٥ كتاب المعيشه ٢، باب ضمان الصناع ١١٣، الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء،٧ باب تفصيل أحكام النكاح، الحديث ١١٥٥ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن ولد المتعة لا حق بأبيه، الحديث ٥٥٨ الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب وقوع الولد ١١٩،الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، أو غيره، التهذيب: الجزء ٨، باب أحكام الطلاق، الحديث ٨٤ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن من طلق امرأة ثلاث تطليقات، الحديث ٩٥٩.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب تفسير طلاق السنة

والعدة...، ٨،الحديث ٤، الّا أن فيه، ابن أبي نجران أو غيره، بدل ابن أبي عمير أو غيره، و الوافي و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٨،باب أحكام الطلاق، الحديث ٢١١ و الاستبصار: الجزء ٣، باب طلاق التي لم يدخل بها، الحديث ١٠٤٧، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب طلاق التي لم يدخل بها ٢٣، الحديث ٣، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، أو غيره، التهذيب: الجزء ٨، باب الخلع و المباراة، الحديث ٣٢٢ و الاستبصار: الجزء ٣، باب الخلع، الحديث ١١٢١، الّا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطة، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب الخلع ٦٣، الحديث ١ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي. التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث ابن الملاعنة، الحديث ١٢٢٩ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أن ولد الملاعنة يرث أخواله، الحديث ٦٨٢، الّا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حمّاد بلا واسطة، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق لما رواها في الجزء ٨، باب اللعان، الحديث ٦٥٠ و الكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب اللعان ٧٤، الحديث ٦ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن فضال، التهذيب: الجزء ١٠، باب الحدّ في الفريه و السب...، الحديث ٣٢٠.

كذا في الطبعه القديمه أيضاً، و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٧ كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير في جميع الحدود ٤٨، الحديث ١٩، الّا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن ابن فضّال بلا واسطة و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل، فانه لم يرو ابن أبي عمير، عن ابن فضال في غير هذا المورد، و قد روى ابراهيم بن هاشم، عن ابن فضال بلا واسطة كثيراً، و الوافي و الوسائل كما في الكافي أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، الاستبصار: الجزء،١ باب عرق الجنب و الحائض يصيب الثوب، الحديث ٦٤٤ و التهذيب: الجزء ١، باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات، الحديث ٧٨٦، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في النسخة المخطوطة من التهذيب كما في الاستبصار، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١، باب الجنب يعرق في الثوب،٣٤ الحديث ١، و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران، و احمد بن محمّد بن أبي نصر، التهذيب: الجزء ٨، باب عدد النساء، الحديث ٥١٧ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن الرجل يطلق امرأته ثم يموت، الحديث ١٢٢٥، الا أن فيه، ابن أبي نجران، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٦ كتاب الطلاق ٢، باب الرجل يطلق امرأته ثم يموت ٤٨، الحديث ٦، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث اهل الملل المختلفه...، الحديث ١٣٢٧ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أنه يرث المسلم الكافر...، الحديث ٧٢٢ الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي نجران بلا واسطة، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب من يترك من الورثة بعضهم المسلمون و بعضهم المشركون ٤٢، الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن رئاب، عن أبي بصير، التهذيب: الجزء،٧ باب الزيادات في فقه النكاح، الحديث ١٧٩٧.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في النسخة المخطوطة: ابراهيم بن هاشم عن ابن محبوب، عن ابن رئاب و هو الصحيح، الموافق للكافي: الجزء ٥ كتاب النكاح ٣، باب نكاح الذمية ٣٣،الحديث ١١، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي[بن ابراهيم] عن أبيه، عن اسحاق الاحمر، التهذيب: الجزء ٦، باب الديون و أحكامه، الحديث ٣٨٩.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢،باب قضاء الدين ٢٠، الحديث ٥، علي بن محمّد، عن ابراهيم بن اسحاق الاحمر، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقرينة ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن الحسن بن موسى عن محمّد بن الصباح، التهذيب: الجزء ١٠، باب دية عين الأعور، الحديث ١٠٦٥ و الاستبصار: الجزء ٤، باب دية من قطع رأس الميت، الحديث ١١١٣.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب الرجل يقطع رأس الميت ٤١، الحديث ١، الا أن فيه، الحسين بن موسى بدل الحسن بن موسى، و في الوافي و الوسائل كما في التهذيب.

و روى أيضاً عن علي، عن أبيه، عن حمّاد، التهذيب: الجزء ٦ باب المكاسب، الحديث ١١٥٩.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢،باب ركوب البحر للتجارة ١٢١، الحديث ٤ عن احمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن حماد، و في الوافي و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد، التهذيب: الجزء ٩، باب الوصية بالثلث و أقل منه و أكثر، الحديث ٧٧٥ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أنه لا تجوز الوصية بأكثر من الثلث، الحديث ٤٦٤، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن حماد بلا واسطة أبيه و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الوصايا ١، باب قبل باب الرجل يوصي بوصية ثم يرجع عنها ٧٠، الحديث ١، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عثمان، عن حريز، التهذيب: الجزء ٤، باب تعجيل الزكاة و تأخيرها...، الحديث ١٢٣.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣ كتاب الزكاة ٥، باب الزكاة تبعث من بلد الى بلد ٣٥، الحديث ٢، و فيه حماد بن عيسى، بدل حمّاد بن عثمان، و هو الصحيح فانه لم يثبت رواية ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان على ما ذكره المجلسي، و صاحب المنتقي، بل صرح الصدوق في مشيخه الفقيه في طريقه الى ما كان فيه من وصية أميرالمؤمنين عليه السلام لابنه محمّد بن الحنفية: ان ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان. و انما لقى حماد بن عيسى، و روى عنه و من هذا يظهر الكلام.

فيما رواه الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عثمان عن حريز، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تحنيط الميت و تكفينه ١٩، الحديث ٥ و الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الوصية ٤٧، الحديث ٦ و باب التلبية ٨١، الحديث ٦ من الكتاب.

و روى الرواية الاخيرة ايضاً الشيخ في التهذيب: الجزء ٥، باب صفة الاحرام، الحديث ٣٠٦.

و روى الشيخ أيضاً بسنده، عن علي، عن أبيه، عن خالد بن سعيد التهذيب: الجزء ٢، باب الأذان و الاقامة، الحديث ١١٠٠.

كذا في الطبعة القديمة و الوسائل أيضاً على نسخة، و في نسخة أخرى منها صالح بن سعيد بدل خالد بن سعيد، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب بدء الأذان و الاقامة ١٨، الحديث ١٢، و الوافي أيضاً، لعدم وجود خالد بن سعيد في هذه الطبقة.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن رفاعة بن موسى، التهذيب: الجزء ٨، باب لحوق الأولاد بالآباء، الحديث ٦١٦ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن الرجل اذا اشترى جارية حبلي، الحديث ١٢٩٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن صفوان، عن رفاعة.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب الحج ٣، باب الأمة يشتريها الرجل و هي حبلى ١١٦، الحديث ١ و فيه علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رفاعة، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن سيف بن عميرة عن سعد بن طريف، التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ١٤٦٠ و١٤٦١ و١٤٦٢.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً الا أن فيها سعد بن ظريف بالظّاء المعجمة و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب ثواب من غسل مؤمناً ٣٣، الحديث ٢ و باب ثواب من كفن مؤمناً ٣٤، الحديث ١، و باب ثواب من حفر لمؤمن قبراً، ٣٥، الحديث ١، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن سعد بن طريف في الأول، و ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن سيف بن عميرة، عن سعد بن طريف في الآخرين، و في الوسائل كما في الكافي، و الوافي عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي، عن أبيه، عن صالح بن سعيد، التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء في قتيل الرّحام...، الحديث ٨٢٧ و الاستبصار: الجزء ٤، باب اذا اعنف أحد الزوجين على صاحبه، الحديث ١٠٥٨، الا ان فيه، علي بن ابراهيم، عن صالح بن سعد بلا واسطة، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧ كتاب الديات ٤، باب من لا دية له ١٤، الحديث ١٥، و الوافي و الوسائل أيضاً.

روى الصدوق بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن صالح بن السندي الفقيه: الجزء ٤، باب حد المماليك في الزنا، الحديث ٩٥.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ٩٤ و الاستبصار: الجزء ٤، باب المكاتبة التي أدت بعض مكاتبتها، الحديث ٧٨٤، الا أن فيهما صالح بن سعيد، بدل صالح بن السندي، و هو الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب على المماليك و المكاتبين من الحد ٤٥، الحديث ٢١ و في الوسائل عن كل مثله، و الوافي كما في الكافي.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل، عن صفوان، و ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٥، باب الرجوع الىٰ منىٰ و رمى الجمار، الحديث ٨٨٨.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب رمى الجمار في ايام

التشريق ١٧٤، الحديث ١، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى، و ابن أبي عمير، و هو الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، و عبد الجبار بن مبارك، التهذيب: الجزء ٤، باب الكفارة في اعتماد يوم من شهر رمضان، الحديث ٦٠١ و باب الزيادات من الصيام، الحديث ٩٤٤.

و رواها في الاستبصار: الجزء ٢، باب كفارة من افطر يوماً من شهر رمضان، الحديث ٣١٤، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، عن الجبار بن مبارك، و الصحيح ما في التهذيب بقرينة سائر الروايات، و في الوافي و الوسائل كما في التهذيب.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، الاستصار: الجزء ١، باب الرجل يصلي في ثوب فيه نجاسة قبل أن يعلم، الحديث ٦٣٦.

و رواها في التهذيب: الجزء ٢، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان من الزيادات، الحديث ١٤٨٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن عبدالله بن المغيرة بلا واسطة، و الصحيح ما في الاستبصار، الموافق للنسخة المخطوطة من التهذيب و الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب الرجل يصلي في الثوب و هو غير طاهر...، ٦١، الحديث ٩، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن محمّد بن الحسن الصفار، عن ابراهيم بن هاشم عن علي بن اسباط، عن موسى بن سعدان، التهذيب: الجزء ٧، باب فيمن يحرم نكاحهن بالاسباب دون الاسباب، الحديث ١٢٨٥.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥ كتاب النكاح ٣، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوج ابنته أو أخته ٧٥، الحديث ٣. الا ان فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، أو عن محمّد بن علي عن موسى بن سعدان، و في المراة: ابراهيم بن هاشم، عن محمّد بن علي، و في الطبعة القديمة من الكافي: «و عن محمّد بن علي» نسخة، و الوافي و الوسائل عن كل مثله.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن علي بن عطية الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب الفجر ما هو و متى يحل و متى يحرم الأكل ١٨، الحديث ٢.

و رواها في الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب وقت الفجر ٧، الحديث ٣، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن علي بن عطية، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٢، باب أوقات الصلاة و علامة كل وقت منها، الحديث ١١٨، و الجزء ٤، باب علامة وقت فرض الصيام...، الحديث ٥١٥ و الاستبصار: الجزء ١، باب وقت صلاة الفجر، الحديث ٩٩٧.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، و علي بن محمّد، جميعاً عن القاسم بن محمّد، الكافي: الجزء ٢، كتاب الايمان و الكفر ١، باب حب الدنيا و الحرص عليها ١٢٦، الحديث ٨.

و رواها في باب ذم الدنيا و الزهد فيها ٦١، الحديث ١١، الا أن فيه: علي بن ابراهيم[عن أبيه] عن علي بن محمّد القاساني، عن القاسم بن محمّد.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن المرآة موافقة للموضع الأول، و هو الصحيح بقرينة كلمة جميعاً.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن عمرو بن سعيد، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب غسل الأطفال و الصبيان ٧٣، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمة و المرأة و الوافي و الوسائل أيضاً، و لكن رواها في باب صلاة الكسوف ٩٠، من كتاب الصلاة ٤، الحديث ١، و فيه عمرو بن عثمان، بدل عمرو بن سعيد، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٣، باب صلاة الكسوف، الحديث ٣٢٩ و الوافي و الوسائل أيضاً، و ذلك لعدم ثبوت رواية ابراهيم بن هاشم، عن عمرو ابن سعيد، و كثرة روايته عن عمرو بن عثمان.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٧، باب فضل التجارة و آدابها، الحديث ١٩.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢ باب

آداب التجارة ٥٤، الحديث ٦، علي بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً، عن ابن أبي عمير، و هو الصحيح بقرينة ساير الروايات، و في الوافي و الوسائل عن كل مثله.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد المنقري، عن النعمان بن عبد السلام، الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣ باب ما يجب فيه التعزير في جميع الحدود ٤٨، الحديث ١٥.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و لكن رواها الشيخ في التهذيب الجزء ١٠، باب الحد في الفرية و السب، الحديث ٣١٤، و فيه القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود، عن النعمان بن عبد السلام و هو الصحيح فان المنقري لقب سليمان بن داود و يروي عنه القاسم بن محمّد كثيراً، ففي عبارة الكافي سقط، و الصحيح القاسم بن محمّد، عن المنقري.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، التهذيب: الجزء ٧، باب عقد المرأة علىٰ نفسها النكاح... الحديث ١٥٦٢.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب الرجل يريد أن يتزوج ابنته... ٥٨، الحديث ٤، و فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان، و هو الصحيح الموافق للنسخة المخطوطة من التهذيب و الوافي أيضاً بقرينة ساير الروايات، و في الوسائل: و عن محمّد بن اسماعيل.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن جعفر عن عبدالله بن طلحة، الكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ميراث المماليك ٤٣، الحديث ٦.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، لكن في التهذيب: الجزء ٩، باب الحرّ اذا مات و ترك وارثاً مملوكاً، الحديث ١١٩٨. و الاستبصار: الجزء ٤، باب من خلف وارثاً مملوكاً...، الحديث ٦٦٠، و فيهما محمّد بن حفص، بدل محمّد بن جعفر، و الظاهر أنه

الصحيح الموافق للوافي بقرينة ساير الروايات، و لكثرة رواية ابـراهيم بـن هاشـم، عـن محمّد بن حفص.

روى الشيخ بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن محمّد بـن جعفـر، عـن عبـدالله بـه سنان، التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ١٧ و الاستبصار: الجـزء ٤، بـاب من يجب عليه الحد، الحديث ٧٥٧.

و رواها الصدوق في الفقيه: الجزء ٤، باب ما يجب به التعزير، الحـديث ٦٨، الا أن فيه، محمّد بن حفص، بدل محمّد بن جعفر، و الظاهر أنه الصحيح الموافق للـوافي بقرينـة ساير الروايات.

و مما ذكرنا يظهر الكلام فيما روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عـن أبيـه، عـن محمّد بن جعفر، الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير ٤٨، الحديث ٢٠.

و رواها أيضاً الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب الزيادات من الحـدود، الحـديث ٥٧٦ و لا يبعد وقوع التحريف فيهما و ان كان في الوافي.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّـد بـن عيـسى عـن يـونس، الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب من لا دية له ١٤، الحديث ٣ و ٤ و ٥.

كذا في الطبعـة القديمـة و المـرآة أيـضاً، و لكـن روى الـشيخ هـذه الروايـات في التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء في قتيل الزحام، الحديث ٨١٥ و ٨١٧ و ٨١٨، الا أن فيها علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسـطة أبيـه، و هـو الـصحيح الموافـق للوافي و الوسائل الاّ في الرواية الأولى، فان ما في الوسائل كما في الكافي.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٢، باب احكام السهو في الصلاة و ما يجب منه اعـادة الـصلاة، الحـديث ٧١٦ و الاستبصار: الجزء ١، باب الشك في فريضة الغداة، الحديث ١٣٩٢، الا أن فيه، علي بـن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتـاب الصلاة ٤، باب السهو في الفجر و المغرب و الجمعة ٣٩، الحديث ٤، و الوافي و الوسائل ايضاً.

وروى ايضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٣، باب أحكام الجماعة و أقل الجماعة و صفة الامام...، الحديث ١٨٧.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة،٤ باب من شك في صلاته كلها و لم يدر زاد أو نقص...، ٤٣، الحديث ٥، و فيه علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوسائل و الوافي.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٣، باب صلاة العيدين، الحديث ٨٥٧.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣ كتاب الصلاة ٤، باب صلاة العيدين و الخطبة فيهما ٨٨، الحديث ٩، و فيه، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الفطره و أقل ما يعطي الفقير منها، الحديث ٢٥٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب مستحق الفطرة، الحديث ١٧٢. الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب الفطرة ٧٥، الحديث ١٩ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٤، باب المرض الذي يجب فيه الافطار، الحديث ٧٥٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب حد المرض الذي يبيح لصاحبه الافطار، الحديث ٣٧٢.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب حد المرض الذي يجوز للرجل أن يفطر فيه ٣٩، الحديث ٣، الا أن فيه علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقرينة ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٦، باب البينات، الحديث ٦٠١ و ٦٠٢.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب ما يرد من الشهود ١٧، الحديث ١ و ٢، الا أن فيهما، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل أحكام النكاح، الحديث ١١٣٨.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب أنه يحتاج أن يعيد عليها الشرط بعد عقد النكاح ٩٩ الحديث ٥، عن علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوافي، بقرينة ساير الروايات و في الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، التهذيب: الجزء ١٠، باب القود بين الرجال و النساء...، الحديث ٧٢٨ و الاستبصار: الجزء ٤، باب مقدار دية أهل الذمة، الحديث ١٠١٠، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤ باب المسلم يقتل الذمي أو يجرحه ٢٦، الحديث ١، و الوافي أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، الاستبصار: الجزء ٣، باب ما تجوز فيه شهادة الواحد مع يمين المدعي، الحديث ١٠٩.

و رواها في التهذيب: الجزء ٦، باب البينات، الحديث ٧٤٢، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات،٥ باب شهادة الواحد و يمين المدعي ٨، الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً، و الطبعة القديمة من التهذيب و النسخة المخطوطة منه كما في الاستبصار.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، الاستبصار: الجزء ٤، باب ميراث ولد الزنا، الحديث ٦٨٩.

و رواها في التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث ابن الملاعنه، الحديث ١٢٣٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا و اسطة، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢ باب ميراث ولد الزنا ٥٨، ذيل حديث ٤.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم[عن أبيه] عن محمّد بن عيسى الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب الشفعة ١٣٨، الحديث ٧.

كذا في هذه الطبعة، و في الطبعة القديمة و المرآة كلمة عن أبيه موجودة و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٧، باب الشفعة، الحديث ٧٢٩ و الاستبصار: الجزء ٣، باب عدد الذين تثبت بينهم الشفعة، الحديث ٤١٢ الا أن فيهما، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد بلا واسطة، و هو الصحيح و ان كان ما في الوافي و الوسائل كما في الكافي.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الوليد، و محمّد بن الفرات، عن الأصبغ بن نباتة، رفعه قال أتى عمر الخ، الكافي الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب النوادر،٦٣ الحديث ٢٦.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمة و المرآة: محمّد بن الوليد عن محمّد بن الفرات، رفعه عن الأصبغ بن نباتة قال أتى الخ.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ١٨٨ و فيه: علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الفرات، عن الأصبغ بن نباتة قال أتى الخ، والظاهر صحة ما في الطبعة القديمة و المرآة لبعد الطبقة، فلا يمكن رواية ابراهيم بن هاشم، عن محمّد بن الفرات بلا واسطة، و كذلك رواية محمّد بن الفرات. عن الأصبغ بن نباتة، لأشعار ما ورد في الكشّي في ترجمة محمّد بن الفرات من أنه لم يرو عنه الا رواية واحدة.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن المختار بن محمّد بن المختار، التهذيب: الجزء ٩، باب الذبائح و الأطعمة، الحديث ٣٢٣ و الاستبصار: الجزء ٤، باب تحريم جلود الميتة، الحديث ٣٤١ و لكن الموجود في الكافي: الجزء ٦، كتاب الأطعمة،٦ باب ما ينتفع به من الميتة ٩، الحديث:٦ علي بن ابراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقرينة ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن محمّد بن الحسن الصفار، عن ابراهيم بن هاشم، عن نوح بن شعيب، التهذيب: الجزء ١، باب حكم الجنابة و صفة الطهارة منها، الحديث ٤٠٠ و الاستبصار: الجزء ١، باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل من الجنابة، الحديث ٤٤٦ الا أن فيه، يعقوب بن شعيب، بدل نوح بن شعيب، و هو الموافق لرقم ٣٨٩ من الباب المذكور من التهذيب و الوافي و الوسائل أيضاً، و الظاهر صحة نوح بن شعيب، لكثرة رواية ابراهيم بن هاشم عنه، و عدم ثبوت روايته عن يعقوب بن شعيب في غير هذين الموردين.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن وهب بن حفص، التهذيب: الجزء ٥، باب الكفارة عن خطأ المحرم و تعدية الشروط، الحديث ١١٢٥.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في النسخة المخطوطة: وهيب بن حفص، بدل وهب بن حفص، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المحرم يقبل امراتة...، ١٠٤، الحديث ١٠ و الوافي أيضاً، و ما في الوسائل كما في التهذيب.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب النوادر ١٥٩، الحديث ٤٠.

كذا في المرآة و نسخة من الطبعة القديمة أيضاً، و في نسخة أخرى منها: علي بن ابراهيم، عن هارون بن مسلم بلا واسطة، و هو الموافق لما في التهذيب: الجزء ٧، باب من الزيادات من الاجارات، الحديث ٩٨٩، و في الوافي و الوسائل عن كل مثله.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، التهذيب: الجزء ٧، باب ما يحرم من النكاح من الرضاع، الحديث ١٢٧٩ و الاستبصار: الجزء ٣، باب مقدار ما يحرم من الرضاع، الحديث ٧٠٢.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب حد الرضاع الذي يحرم،٨٨ الحديث ١٠، الا أن فيه: علي بن ابراهيم عن هارون بن مسلم بلا واسطة و هو الموافق للوافي.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، التهذيب: الجزء ٩، باب الذبائح و الأطعمة، الحديث ٣٠٩.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٦، كتاب الذبائح ٥، باب ذبيحة الصبي و المرأة ١٤، الحديث ٢، الا أن فيه، علي بن ابراهيم عن هارون بن مسلم بلا واسطة، و هو الموافق للوافي و الوسائل.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن عمران، عن يونس، الكافي: الجزء ٥، كتاب الجهاد ١، باب اعطاء الأمان ٩، الحديث ٣.

كذا في الطبعة القديمة و نسخة من المرآة أيضاً، و في نسخة أخرى منها: يحيى بن أبي عمران و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٦، باب اعطاء الأمان، الحديث ٢٣٦ و الوافي و الوسائل أيضاً بقرينة ساير الروايات.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، و اسماعيل بن مهران عن يونس، التهذيب: الجزء ٥، باب الكفارة عن خطأ المحرم، الحديث ١٠٨٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب من جامع قبل عقد الاحرام بالتلبية، الحديث ٦٣٦، الا أن فيه اسماعيل بن مرار، بدل اسماعيل بن مهران.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب ما يجوز للمحرم بعد اغتساله من الطيب ٧٩، الحديث ١٠، و فيها علي بن ابراهيم عن أبيه، عن اسماعيل بن مرار، عن يونس و هو الصحيح، لعدم ثبوت رواية ابراهيم بن هاشم، عن يونس. و الوافي و الوسائل كما في الكافي أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن السكوني التهذيب: الجزء ٨، باب الايمان و الأقسام، الحديث ١٠٩٠.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في النسخة المخطوطة منه: علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الايمان و النذر ٧، باب النوادر ١٨ الحديث ١٩، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن النوفلي عن السكوني، التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ٩١٧.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب دخول القبر و الخروج منه ٦٢، الحديث ٣، الا أن فيه، علي بن محمّد، عن أبيه، بدل علي بن ابراهيم، عن أبيه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للوافي و الوسائل بقرينة ساير الروايات.

اختلاف النسخ

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن أبن أبي عمير، عن ابن محبوب الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب الغش ٦١، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمة و الوافي أيضاً، و لكن في المرآة: ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بلا واسطة، و هو الصحيح الموافق للوسائل لأنه لم يثبت رواية ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بواسطة ابن أبي عمير.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المتمتع تعرض له الحاجة خارجاً من مكة بعد احلاله ١٤٨، الحديث ١.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمة و نسخة المرآة: علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، و ما في هذه الطبعة هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٥، باب الخروج الى الصفا، الحديث ٥٤٦ و الوافي و الوسائل أيضاً، لأنه لم يثبت رواية ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بواسطة ابن أبي عمير، و انما يروي بواسطته عن حماد بن عثمان كثيراً.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد، عن محمّد بن فلان الواقفي، الكافي: الجزء ١، كتاب الحجة ٤، باب ما يفصل به بين دعوى المحق و المبطل ٨١، الحديث ٨.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و لكن في الطبعة المعربة عن أبيه، عن محمّد بن فلان الواقفي، و في الوافي عن أبيه، عن محمّد بن محمّد بن فلان الواقفي، و في الارشاد: للمفيد بسنده، عن محمّد بن يعقوب،عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن الرافعي، باب ذكر طرف من دلائل أبي الحسن موسي عليه السلام ـ و الله العالم بالصواب.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن اسماعيل، و غيره عن منصور بن يونس، الروضة: الحديث ٥٢٦.

كذا في النسخة المطبوعة في هامش مرآة العقول أيضاً، و لكن في النسختين المطبوعتين في ايران و النجف الأشرف: علي بن ابراهيم، عن أبيه و محمّد بن اسماعيل، و غيره، عن منصور بن يونس.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم،[عن أبيه] و علي بن محمّد بن بندار، عن أبيه[و احمد بن أبي عبدالله] جميعاً. عن محمّد بن علي الهمداني الكافي: الجزء ٦، كتاب الأطعمة ٦، باب السمك ٧٤، ذيل حديث ٣.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمة و المرآة: علي بن ابراهيم، عن محمّد بن علي الهمداني بلا واسطة، و لا يبعد صحة ما في الطبعة القديمة و المرآة، لأن ابراهيم بن هاشم لم يرو عن محمّد بن علي الهمداني في غير هذا المورد، و روى علي بن ابراهيم عنه في جملة من الروايات و في الوافي و الوسائل جملة: علي بن ابراهيم، عن أبيه غير مذكور في السند.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، الكافي: الجزء ٥ كتاب المعيشة ٢، باب آخر منه في حفظ المال ١٥٥، الحديث ٢.

كذا في جميع النسخ حتى الوافي و الوسائل.

و رواها أيضاً في الجزء ١، كتاب فضل العلم ٢، باب الرد الى الكتاب و السنة ٢٠، الحديث ٥.

كذا في الطبعة المعربة و الحديثة بعد هذه الطبعة أيضاً، و لكن في المرآة و الوافي و الطبعة القديمة: علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة. و هو الصحيح، لأن رواية علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة أبيه كثيرة، و لم تثبت روايته عنه بواسطة أبيه، و مما مر يظهر الكلام في الموارد الآتية أيضاً.

منها: ما رواه أيضاً في الكافي: الجزء ٦، كتاب الدواجن ٩، باب ارتباط الدابة و المركوب ١، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمة و الوافي و الوسائل أيضاً، و لكن في المرآة: علي بن ابـراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطة.

و منها: ما رواه أيضاً في الكافي: الجزء ١، كتاب الحجـة ٤، بـاب مولـد علـي بـن الحسين عليه السلام ١١٧، الحديث ٣.

و منها: ما رواه ايضاً في الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب اخـراج روح المـؤمن ١٤، الحديث ١ و ٢.

و منها: ما رواه في هذا الجزء، كتاب الزكاة ٥، باب أدب المصدق ٢٢، الحديث ٧.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات في الزكاة، الحديث ٢٧٣.

و منها: ما رواه الكليني أيضاً في الكافي: الجزء ٦، كتاب الزي و التجمـل ٨، بـاب النوادر،٢٩ الحديث ٢، وفي جميع الموارد، النسخ متفقة على ذلك حتى الوافي و الوسائل.

و منها: ما رواه أيضاً، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّـد بـن عيـسى بـن عبيد، الكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ولاء السائبة ٦٨، الحديث ٨.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة و الوافي أيضاً، و لكن في الوسائل: علي بن ابـراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، بلا واسطة أبيه.

و منها: ما رواه أيضاً بعين السند المتقدم في الكافي: الجزء ٣، كتاب الزكاة ٥، بـاب العلة في وضع الزكاة ٣، الحديث ٤، كذا في جميع النسخ.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن القاسم، عـن محمّـد بـن سليمان، عن داود، عن حفص بن غياث، الكافي: الجزء ٢، كتاب فضل القـرآن ٣، بـاب النوادر ١٣، الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمة و المرآة: علي بن ابراهيم عن أبيـه، و محمّد بن القاسم، عن محمّد بن سليمان، و في الوافي: علي بن ابراهيم، عن أبيـه، و علـي بن محمّد، عن الجوهري، عن المنقري عن حفص بن غياث، و هو الصحيح كما عن بعض النسخ أيضاً، لأن ابراهيم بن هاشم لم يروي عن محمّد بن القاسم، بل يروي كـثيراً عـن القاسم بن محمّد و كذلك علي بن محمّد[القاساني]، و القاسم بن محمّد ايضاً لم يروي عن

محمّد بن سليمان، بل يروي كثيراً عن سليمان بن داود، و يؤيد ما ذكرناه أن صاحب الوسائل روى هذا المضمون عن فضائل شهر رمضان باختلاف في صدر السند، عن القاسم بن محمّد، عن المنقري، عن حفص.

ثم ان الكليني روى عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حماد بن عيسى، عن الحلبي، الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب بناء مسجد النبي ﷺ ١٣، الحديث ٢.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و لكن في التهذيب: الجزء ٣، باب فضل المساجد و الصلاة فيها، الحديث ٧٣٦ حماد بن عثمان، بدل حماد بن عيسى و هو الصحيح، الموافق للوافي، و في الوسائل حماد فقط و ذلك لأن ابراهيم بن هاشم، يروي عن حماد بن عيسى بلا واسطة كما افاده الصدوق في المشيخة، و لم يثبت روايته بواسطة أبن أبي عمير في شيء من الكتب الأربعة، كما ان روايته عن حماد بن عثمان بلا واسطة غير ثابتة و انما يروي عنه بواسطة ابن أبي عمير، و من ذلك يظهر الكلام فيما نذكر من الروايات الآتية:

منها: ما روى الكليني ايضاً في الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب صيد الحرم ٢١، الحديث ٢٥.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة و الوسائل أيضاً، و لكن في الوافي: حماد بن عثمان و هو الصحيح، كما يظهر من مشيخة الفقيه في طريقه الى عمران الحلبي.

و منها: ما رواه أيضاً في باب المحرم يذبح و يحتش لدابته ٩٨، الحديث ١، من الكتاب المزبور.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة و الوسائل أيضاً، و لكن في الوافي: ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان، و الظاهر أن الصحيح ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بلا واسطة، بقرينة روايته عن حريز، فان حماد بن عثمان لا يروي عنه.

و منها: ما رواه في باب السهو في ركعتي الطواف ١٣٨، الحديث ٥ من الكتاب.

كذا في جميع النسخ حتى الوافي و الوسائل، و لكن الظاهر أن كلمة ابن أبي عمير زائدة في السند، أو ان الصحيح حماد بن عثمان، بدل حماد بن عيسى.

و منها: ما رواه أيضاً في الجزء ٥، كتاب المعيشة ٢، باب آخر في حفظ المال و كراهة الاضاعة ١٥٥، الحديث١.

و الكلام فيه كما في سابقه بعينه.

و منها: ما رواه عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن الحلبي، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب فضل المقام بالمدينة...، ٢١٩، الحديث ٤.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة و الوسائل أيضاً، و في الوافي: ابراهيم بن هاشم. عن ابن أبي عمير، عن حماد، هو الصحيح، فان حماد هو ابن عثمان بقرينة روايته، عن الحلبي.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام، الكافي: الجزء ٥، كتاب الجهاد ١، باب ارتباط الخيل و اجرائها و الرمي ٢٢، الحديث ١٦.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة أيضاً، و في الوافي و الوسائل: عن محمّد بن يحيى، بدل العطف و هو الصحيح، فان محمّد بن يحيى في السند هو الخزاز، و لم يرو علي بن ابراهيم عنه في شيء من الروايات.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن الفضل الهاشمي، الكافي: الجزء ٦، كتاب الزي و التجمل ٨، باب الكحل ٤١، الحديث ٤.

كذا في الطبعة القديمة و المرآة و الوافي أيضاً، و لكن عن بعض النسخ كلمة «عنه» مكان علي بن ابراهيم، فعليه الضمير يرجع الى أحمد بن أبي عبدالله الذي هو مذكور في السند المتقدم علي هذا السند، و هو الصحيح الموافق للوسائل. فانه لم يرو ابراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن الفضل، و كثيراً ما يروي أحمد بن أبي عبدالله بواسطة أبيه، عنه.

روى الشيخ بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام، التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات في الزكاة، الحديث ٣٢٣.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الزكاة ١، باب الصدقة لبني هاشم...،

٤٢، الحديث ٩، الا أن فيه هكذا: و عنه عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام، و الرواية السابقة على هذه الرواية هكذا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله عن النوفلي الخ، فالضمير راجع الى أحمد بن أبي عبدالله، لا الى علي بن ابراهيم، و هو الموافق للوافي و نسخة من الوسائل أيضاً.[1]

إبراهيم بن هاشم در كتاب ثقات الرواة سيد حسن موسوى

قال النجاشي: إبراهيم بن هاشم أبو إسحاق القمي، أصله كوفي انتقل الى قم. قال[2] **أبو عمرو تلميذ يونس بن عبدالرحمن من أصحاب الرضا عليه السلام. هذا قول الكشي، و فيه نظر، و أصحابنا يقولون أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم هو، له كتب منها النوادر و كتاب قضايا أميرالمؤمنين عليه السلام، أخبرنا محمّد بن محمّد قال حدّثنا الحسن بن حمزة الطبري، قال حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه بها.**

و قال الشيخ في فهرسته: أبراهيم بن هاشم أبو إسحاق القمي، أصله من الكوفة و انتقل الى قم، و أصحابنا يقولون إنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا عليه السلام، والذي أعرف من كتبه كتاب النوادر و كتاب قضاء أميرالمؤمنين عليه السلام، أخبرنا بهما جماعة من أصحابنا منهم الشيخ أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد و أحمد بن عبدون والحسين بن عبيدالله، كلّهم عن الحسن بن حمزة بن علي بن عبيدالله العلوي عن علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه.

وعدّه في رجاله من أصحاب الرضا عليه السلام قائلاً: إبراهيم بن هاشم القمي تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

---

١. معجم رجال الحديث؛ سيدابوالقاسم خوئى، ج١، ص٣٥٣-٣١٦، چاپ چهارم، ١٤١٠ق.

٢. الكشى الذى نقل النجاشى عنه غير موجود، و ما بأيدينا الآن هو اختيار الشيخ الطوسى منه، و هو خال عمّا نقله، والدليل الصريح على ذلک ما ذكره فى الكشى فى ترجمة أبى يحيى الجرجانى ص ٤٤٧ و ترجمة الفضل بن شاذان ص ٤٥٦.

قال العلّامة في الخلاصة ص ٤: و لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدح فيه و لا على تعديله بالتنصيص ـ انتهى. و علّق الوحيد البهبهاني في تعليقته على منهج المقال ص ٢٩ عليه بقوله: هذا إشارة الى أنّ التعديل ظاهر من الأصحاب إلّا أنّهم لم ينصّوا عليه ـ انتهى. ولكن الظهور من العبارة مبنّي على ثبوت المفهوم للوصف. و قال علي بن إبراهيم بن هاشم في مقدّمة تفسيره: نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلينا ورواه مشايخنا و ثقاتنا ـ الخ. و كثيراً ما روى في التفسير عن أبيه إبراهيم بن هاشم، فهذا توثيق منه بالنسبة إليه. و إن ناقشت في ثبوت مقدّمة التفسير لعلي بن إبراهيم ـ كما وقع الكلام فيه ـ لكفانا ما نقله ابن طاوس من التوثيق، فإنّه قال في كتابه المسمّى بفلاح السائل ص ١٥٨ نقلا عن أمالي الصدوق إنّه قال: حدّثنا موسى بن المتوكل عليه السلام، قال حدّثنا علي بن إبراهيم ابن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن محمّد بن أبي عمير، قال حدّثني من سمع أبا عبدالله الصادق عليه السلام يقول: ما أحبّ الله من عصاه، ثمّ تمثّل عليه السلام و ذكر ما مثل به ـ الخ. ثمّ قال: ورواة الحديث[ثقات] بالاتفاق، و مراسيل محمّد بن أبي عمير كالمسانيد عند أهل الوفاق ـ الخ. فيستظهر من نقله الاتفاق إنّ وثاقته كانت من الواضحات و المسلّمات بينهم، ولأجل ذلک لا تحتاج الى تنصيص ناص و تعديل معدّل.[1]

إبراهيم بن‌هاشم الخليل أبواسحاق القمى
در كتاب مستدركات علم الرجال

اصله من الكوفة، و هو أول من نشر حديث الكوفيين بقم، ثقة جليل وفاقاً للعلامة المامقاني و جماعة من المحققين. ذكرهم منهم العلّامة الطباطبائي و المحقق الداماد والاردبيلي والمجلسيان ووالد الشيخ البهائي و غيرهم، و قال ابن طاووس في فلاح السائل بعد ذكر سند فيه ابراهيم بن هاشم القمي قال: ورجال السند ثقات بالاتفاق.

---

١. ثقات الرواة: ج ١، ص٦٨-٦٧، ش٣٥، سيد حسن موسوى اصفهانى.

وقال ابنه علي بن إبراهيم في أول تفسيره: بأنّه ينقل رواياته عن مشايخه الثقات ويروي عن أبيه أكثر روايات تفسيره، و هذا منه شهادة بوثاقة أبيه.

أقول: و كثير من روايات الكافي ـ بل اكثر من الف رواية ـ منقولة عنه بواسطة ابنه علي، بل أبلغ عدد رواياته العلامة الخوئي إلي٦٤١٤،رواية في ٨٨ صفحة.

و قال العلامة الهمداني في كتاب الزكاة من مصباح الفقيه، في مسألة نصاب الغنم، بعد ذكر إبراهيم بن هاشم القمي: و قد يناقش في توصيف حديثه بالصحة، حيث أنّ أهل الرجال لم ينصّوا بتوثيقه، وهذا مما لا ينبغي الالتفات إليه، فإنّ إبراهيم بن هاشم باعتبار جلالة شأنه و كثرة رواياته و اعتماد ابنه والكليني والشيخ وسائر العلماء والمحدثين غني عن التوثيق، بل هو أوثق في النفس من أغلب الموثقين الذين لم يثبت وثاقتهم إلاّ بظنون اجتهادية غير ثابتة الاعتبار، والحاصل أنّ الخدشة في روايات إبراهيم في غير محلها. انتهى.

و هو من أصحاب الأصول التي استخرج الصدوق أحاديث كتابه الفقيه منها، و حكم بصحتها و اعتماد الأصحاب عليها.

وبالجملة ذكروا لوثاقته و جلالته وجوهاً قوية الدلالة، فمن أراد التفصيل فليراجع كتاب العلامة المامقاني، و مستدرک الوسائل ج٣ص٥٥١.

و بالجلمة هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن، له كتب منها النوادر و كتاب قضايا أميرالمؤمنين عليه السلام

و عدّه الشيخ في رجاله في باب أصحاب الرضا عليه السلام قائلاً:

إبراهيم بن هاشم القمي تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

وقال في الفهرست بعد عنوانه: وأصحابنا يقولون: إنّه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا عليه السلام، و الذي أعرف من كتبه كتاب النوادر و كتاب قضايا أميرالمؤمنين عليه السلام رواهما ابنه علي.

و نقل النجاشي عن الكشي أنّه من أصحاب الرضا عليه السلام ثم قال: هذا قول الكشي و فيه نظر... الى آخره.

أقول: والعلامة الخوئي بعد نقله كلام الكشي و نظر النجاشي قال: تنظر النجاشي في محله، بل لا يبعد دعوى الجزم بعدم صحة ما ذكره الكشي والشيخ...إلى آخره. و ذلک لعدم وجدانه له رواية واحدة عن الرضا عليه السلام بلاواسطة، ولاعن يونس، قال: و كيف يمكن أن يكون من أصحاب الرضا عليه السلام و تلميذ يونس و مع ذلک لم يرو عنهما، نعم لا منافاة في لقائه الرضا عليه السلام كما ذكره الأصحاب، انتهى ما أفاده دام ظله.

أقول: و في النظر نظر لعدم دلالة عدم الوجدان على عدم الوجود لما سيأتي، ففي الكافي ج۱ص۵۴۸باب الفيء والأنفال: علي بن إبراهيم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل، و كان يتولى له الوقف بقم... الخبر. غط عنه مثله، كما في كمبا ج۲۰ص۴۸، وجد ج۹۶ ص۱۸۷.

وروى المفيد في الاختصاص ۱۰۲ عن علي بن إبراهيم بن هاشم، قال: حدثني أبي، قال: لما مات أبو الحسن الرضا عليه السلام، حججنا فدخلنا علي أبي جعفر عليه السلام، و قد حضر خلق من الشيعة من كلّ بلد لينظروا الى أبي جعفر عليه السلام، فدخل عمّه عبدالله بن موسى... الى آخره. كمبا ج۱۲ ص۱۲۰، وجد ج ۵۰ ص ۸۵.

و يظهر من هذين الخبرين صحة ما قالوا أنّه من أصحاب الرضا والجواد[صلوات الله عليهما]. والنظر في النظر.

وصرح ابن شهر آشوب في معالم العلماء، أنّه لقى علي بن موسى الرضا عليه السلام. و يؤيد ذلک رواياته ممن يدانيه مثل ابن أبي عمير، فإنّه أكثر الرواية عنه، فراجع الى مواضع الروايات و الى ما ننقله إن شاء الله في ترجمة ابنه علي.

و يشهد لجلالته و عظم قدره و وثاقته ملاقاته الخضر عليه السلام أو ولي العصر[صلوات الله عليه] في مسجد السهلة و مسجد زيد، و حفظه عنه ما ينقل من الدعاء فيهما، فينتهي إليه سند أدعية المسجدين. جد ج ۱۳ ص ۳۲۰، و ج ۱۰۰ ص ۴۴۳، و كمبا ج ۵ ص ۳۰۰، و ج ۲۲ ص ۱۰۳.

وابنه علي بن إبراهيم من مشايخ الكليني، ثقة جليل عين ثبت فاضل نبيل، لا غمز فيه من أحد، صاحب التفسير المعروف.

والآخر إسحاق بن ابراهيم، وسيأتي، وابنه أحمد بن علي من مشايخ الصدوق، و الآخر محمّد بن علي صاحب كتاب العلل، صرّح به و باسم جدّه و جدّ أبيه العلامة المجلسي في مواضع كثيرة من البحار، منها في كمبا ج ١٣ ص ٢٣٠، و كتاب القرآن ص ٢٧.

و كتاب الصلاة ص ٢٤و ٢٩ و ٨٤ و ١٠٤، وجد ج ٥٣ ص١١٧، و ج٩٢ ص١٠٣، وج ٨٢ ص ٢٧٥، و ٢٩٨، و ج ٨٣ ص١٦٣و ٢٤٩ و غير ذلک كثير.

والعجب من الفاضل المعاصر حيث أنكر وجود ابن يسمى بمحمّد لعلي بن إبراهيم بن هاشم، وأعجب منه نسبته ذلک الى المجلسي في المرآة ج١ ص٣٥٥ ح ٧ مع تصريح المجلسي في أول البحار بأنّه يكون موجوداً، و عنده منه كتاب العلل، و نظر المجلسي في الإنكار راجع الى محمّد بن علي بن ابراهيم الذي في سند هذا الحديث، و أنّه أبوسمينة أو الهمداني وكيل الناحية، لا مطلق محمّد بن علي بن إبراهيم كما هو واضح.

وابنه الآخر إبراهيم بن علي تقدم. و محمّد بن أحمد بن إبراهيم يأتي.[1]

ابراهیم بن هاشم کوفی در اثر آقای علی آقا جانی قناد

سرآغاز

شناخت اسوه‌های علم و ایمان می‌تواند ما را در پیمودن مسیر پیش رو یاری دهد، حقایق بی‌شماری را آشکار سازد و روشنای دلهای جویندگان طریق هدایت گردد. از این رو، کندو کاو در زندگانی علمی و معنوی عالمان، راویان و محدثان معاصر با اهل بیت علیهم‌السلام، کاری بس سترگ و دارای منزلتی والاست، چرا که در حقیقت، آشنایی با ایشان، ما را به درک بهتر مسائل و وقایع مختلف عصر

---

۱. مستدرکات علم الرجال ؛ ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۲، ش۵۵۵، علی نمازی شاهرودی، چاپ جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٤٢٦ق.

ائمه علیهم‌السلام و نقش ارزنده آن بزرگواران در جامعه خویش، نایل می‌سازد و تصویر روشن‌تری از ابعاد زندگی امامان علیهم‌السلام وسیر تحول احادیث ایشان به دست می‌دهد و ما را در فهم دقیق تر و بهره گیری کامل تر از روایات، یاری خواهد داد. از این جهت، برآنیم تا در این مقاله، سیمایی کلی از تاریخ حیات پربار یکی از بزرگترین این نیک نامان و رادمردان، یعنی ابراهیم بن هاشم کوفی را ارائه دهیم.

ابواسحاق، ابراهیم بن هاشم کوفی قمی، از زمره پاکان و عالمان روشن ضمیر و راویان سختکوشی است که همت خویش را در راه ترویج دین حق، مصروف داشت. آواز محدثان خبیر و فقیهان بصیر و دانشمندان زمانه شناسی است که علم و ایما ن، و عقل و دین را با هم پیوندی ناگسستنی زد و در جاده‌های ظلمانی جهل و نادانی، اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان راهبران امین و هدایتگران و نورافشانان مسیر، برگزید.

در کتب رجالی و تاریخی، تاریخ ولادت او مشخص نشده است، اما آنچه از قرآین و شواهد به دست می‌آید و با توجه به نظر بسیاری از عالمان علم رجال که او را از اصحاب و یا معاصران امام رضا علیه‌السلام دانسته‌اند، می‌توان ولادت او را در اواخر قرن دوم هجری، در ایام امامت امام کا ظم علیه‌السلام و در شهر کوفه دانست.[1]

مها جرت از کوفه به قم

از مهاجرت ابراهیم بن هاشم به قم، اطلاعات زیادی دردست نیست، ولی با توجه به رشد و نمو او در کوفه ـ که مرکز تشیع بوده است، می‌توان به سلوک تربیتی و علمی او پی برد. کشی، نجاشی وشیخ طوسی رحمه‌الله، در کتب رجالی خود، وی را این گونه توصیف کرده‌اند: **إنه اول من نشر حدیث الکوفیین بقم**.

---

۱. تهذیب المقال، ص ۲۷۵.

او اولین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود. ابراهیم، پس از فراگیری علوم و کسب احادیث از مشایخ حدیثی به قصد انتشار اخبار اهل بیت علیهم‌السلام در قم از کوفه بدین شهر مهاجرت کرد و به ترویج مکتب حدیثی خویش[کوفه]، در قم همت گماشت. یکی از نویسندگا ن معا صر می‌نویسد: او رشته‌های مختلف حدیث را از این جا و آن جا تحصیل کرد و سپس به قم آمد تا که قم را از حدیث اهل بیت علیهم‌السلام غنی سازد. او بعد از تحصیل حدیث از کوفیان چون ابن محبوب، به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از هر کس که در آن‌جا صاحب کتاب و دانشی بود، فرا گرفت و از مشایخ شام، عراق، کاشان، اصفهان، اهواز، ری، نیشابور، همدان، کرمان و... هرجا که بود، بهره‌ها گرفت و هم اینک [ازاو] حدود هفت هزار حدیث فقهی، اخلاقی و تاریخی درکتاب‌های مذهبی، موجود است.[1]

بدین ترتیب، ابراهیم بن هاشم، پس از سالها دانش اندوزی، در قم، حرم و آشیانه اهل بیت علیهم‌السلام و حوزه مهم درسی شیعه، سکنا می‌گزیند ودر آن، به ترویج معارف غنی مکتب جعفری می‌پردازد و تحولی شگرف را در این حوزه بزرگ، رقم می‌زند.

حوزه‌های درسی کوفه و قم

از آن جهت که ابراهیم بن هاشم، نقش مهمی در برقراری ارتباط بین حوزه‌های قم و کوفه داشته است، لازم است توضیح مختصری درباره وضعیت این حوزه‌ها و نوع برخورد و تلقی آن‌ها از یکدیگر داده شود.

با انتقال مرکز خلافت جهان اسلام به کوفه و ورود علی علیه‌السلام بدین شهر،

---

۱. کیهان فرهنگی، سال هشتم ش ۸، ص ۲۸: «علم رجال و مسأله توثیق»، محمد باقر بهبودی.

کوفه به تدریج، چهره‌ای شیعی به خود گرفت به گونه‌ای که هر گاه می‌خواستند به کسی نسبت شیعی دهند، او را کوفی و یا کوفی مذهب می‌نامیدند. با باز شدن فضای سیاسی در اواخر عهد بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس و دوران امامت صادقین علیهما السلام، کوفه به عنوان مرکز تشیع، تکاپوی علمی خود را آغاز نمود. نخستین گروه از شاگردان امام باقر علیه السلام از کوفه بودند که در راس آن‌ها، خاندان پربرکت شیعی «أعین» هستند. نجاشی در کتاب خود می‌نویسد که حسین بن علی بن زیاد وشّاء، موفق شد نهصد تن از شاگردان امام صادق علیه السلام را در مسجد کوفه درک نماید. بدین گونه، کوفه به عنوان نزدیک ترین پایگاه شیعه به چشمه فیاض اهل بیت علیهم السلام شناخته می‌شود و پرچمدار نشر حقایق دینی و علمی می‌گردد.

قم نیز اوّلین مرکز تشیع در ایران است که در قرن‌های سوم و چهارم، یکی از مهم ترین حوزه‌های شیعه در تدریس فقه و حدیث به شمار می‌رفته است.

سابقه حدیثی قم به نیمه اول قرن دوم هجری باز می‌گردد که برای نخستین بار، عمران بن عبدالله قمی و برادرش عیسی بن عبدالله به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و امام علیه السلام از آنان با عنوان اهل بیت خود، یاد فرمود.

اما از اوایل قرن سوم به بعد، به تدریج، شاهد منازعات و اختلافات علمی حوزه‌ها با یکدیگر و بویژه قم با عراق[و مشخصاً کوفه] هستیم. عوامل چندی در این اختلافات، موثر بوده است که مهم ترین آن‌ها دو عامل: اختلاف عقاید ونحوه برداشت از احادیث، و نیز اقدامات غُلات و تفرقه افکنی وحدیث سازی آن‌هاست، به گونه‌ای که حوزه قم برای مصون ماندن از آسیب‌های این جریان، به سختگیری در معیارهای پذیرش روایات و اصول جرح و تعدیل روی آورد.

سختگیری و شدت عمل ابن ولید و احمد بن محمد بن عیسی اشعری در این باره، مشهور است که روایت از یونس بن عبدالرحمان و حسن بن محبوب را تحریم کرده بودند، چرا که یونس، سماع را در نقل احادیث، شرط نمی‌دانست.

مشایخ قم، احمد بن محمد بن خالد برقی را به اتهام غلو، از قم بیرون راندند.[۱]

از این رو، فعالیت و تلاش ابراهیم بن هاشم، به عنوان یکی از پرورش یافتگان مکتب حدیثی عراق برای نشر احادیث کوفیان در قم، اهمیتی بسزا می‌یابد و می‌توان او را بنیانگذار مکتب حدیثی جدید در قم دانست.

روایت ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از جمله راویانی است که در روایتش از ائمه علیهم‌السلام، پراکندگی نظر فراوانی وجود دارد. اولین بحث در این زمینه، روایت او از امام صادق علیه‌السلام است. در التهذیب شیخ طوسی و الکافی مرحوم کلینی، روایتی از علی بن ابراهیم، از ابراهیم بن هاشم آمده است که او از امام صادق علیه‌السلام درباره صدقات اهل ذمه سوال می‌کند. شهید ثانی رحمه‌الله در حواشی خود، این روایت را می‌پذیرد، به این دلیل که ابراهیم از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و از شاگردان یونس است. بنابراین، روایت او از امام صادق علیه‌السلام بعید نیست. میرداماد رحمه‌الله نیز در الرواشح، بر همین نظر است، با این تعلیل که امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۴۸ق، به شهادت رسیده است و این سال، سال ولادت امام رضا علیه‌السلام است. امام رضا علیه‌السلام نیز در سال ۲۰۳ ق، به شهادت رسیده است، که در آن زمان، امام جواد علیه‌السلام، نه ساله بوده است. از این رو، دور نیست که ابراهیم، زمان امام صادق علیه‌السلام را درک کرده باشد. همان گونه که پیداست، کلام این دو عالم بزرگوار در این باره، مضطرب[همراه با تردید] است، در حالی که بسیاری از محققان و بزرگان رجالی، هم‌چون علامه بحرالعلوم رحمه‌الله، این حدیث را غریب دانسته‌اند[۲] و آن را اشتباه در

---

۱. بر گرفته از کتاب تاریخ حدیث، مجید معارف با[تلخیص و تصرف].

۲. رجال السید بحرالعلوم، ج ۱، ص۴۴۶.

نسخه، محسوب نموده‌اند،[۱] زیرا با پژوهشی در احادیث ابراهیم، مشخص می‌شود که او نه تنها بدون واسطه از امام صادق علیه‌السلام روایت نکرده است، بلکه با یک واسطه هم روایتی ندارد. از دیگر سو، اگر او از اصحاب و یا درک کنندگان امام صادق علیه‌السلام می‌بود، علمای رجال می‌بایست نام او را در زمره اصحاب امام صادق علیه‌السلام ذکر می‌کردند و از امام کاظم علیه‌السلام روایت می‌داشت.[۲]

روایت ابراهیم از امام رضا علیه‌السلام

نجاشی، پس از نقل کلام کشّی در مورد ابراهیم که: «إنه تلمیذُ یونس بن عبدالرحمان، من أصحاب الرضا علیه‌السلام»، با عبارت: «هذا قول الکشّی و فیه نظر»، در آن مناقشه می‌کند. در این که اشکال نجاشی، شاگرد یونس بن عبدالرحمان بودن ابراهیم است و یا مصاحبت او با امام رضا علیه‌السلام و روایت از ایشان، در میان علما اختلاف اقوال بسیار است. گروه کمتری از ایشان، هم‌چون صاحب تنقیح المقال، معتقدند که ابراهیم، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام بوده است و عبارت: «من اصحاب الرضا علیه‌السلام» در کلا م کشّی را اشاره به ابراهیم می‌دانند و بر خلاف نظر عالمانی چون: سید بحرالعلوم و میرداماد، آن را متعلق به یونس نمی‌دانند و برخی روایات را که دلالت بر روایت ابراهیم از امام رضا علیه‌السلام دارند، بر می‌شمارند.[۳] در برابر، بسیاری از بزرگان علم رجال، او را از اصحاب امام رضا علیه‌السلام نمی‌دانند، اگر چه منکر ملاقات او با امام رضا علیه‌السلام نیستند. صاحب قاموس الرجال و آیة الله خویی رحمه‌الله، با رد نظر مرحوم مامقانی، هیچ روایتی را که ابراهیم، راوی بدون

---

۱. منتهی المقال، ج ۱، ص۲۱۷ ؛ تنقیح المقا ل، ج۱، ص ۲۲٤ [شماره تکرار شده].
۲. بهجةالامال، ج ۱.
۳. تنقیح المقال، ج ۱، ص ٤۰، مستدرکات علم الحدیث، ج۱، ص ۲۲٤.

واسطه آن از امام رضا علیه‌السلام باشد، نمی پذیرند و با توجه به روایات بسیار[حدود هفت هزار حدیث] و مشایخ فراوان وی، بر این اعتقادند که عدم روایت او از امام رضا علیه‌السلام، مصاحبتش با آن حضرت را منتفی می‌سازد.[۱]

شاگردی یونس بن عبدالرحمان

مسأله دیگری که در شرح حال ابراهیم بن هاشم قمی محلّ بحث است، موضوع شاگردی و تلمذ او نزد یونس بن عبدالرحمان است که از شاگردان و اصحاب ممتاز امام رضا و امام جواد علیهماالسلام و از مشایخ حدیث بوده است. گروهی همانند صاحب تنقیح المقال، در موضوع شاگردی ابراهیم نزد یونس، هیچ گونه تردیدی را روا نمی‌دانند.[۲] و گروهی دیگر با استناد به عدم وجود روایتی بلاواسطه توسط او از یونس، چنین مسأله‌ای را انکار می‌نمایند.[۳]

استدلال گروه اخیر در مورد عدم تلمذ ابراهیم نزد یونس، چند وجه دارد. اول آن که در شرح حالات ابراهیم گفته شده است که او اوّلین کسی است که احادیث کوفیان را در قم نشر داده است و این مسأله، با شاگردی اش نزد یونس، تنافر جدی دارد، چرا که یونس به جهاتی مورد طعن و ردّ مشایخ قم بوده است و احادیث او را نمی پذیرفته‌اند. بنابراین، به طور طبیعی نمی‌بایست روایات ابراهیم را نیز بپذیرند، در حالی که مقاومتی از طرف مشایخ قم در برابر او گزارش نشده است.[٤]

---

۱. قاموس الرجال، ج۱، ص ۳۲٤ ؛ رجال السید بحرالعلوم، ج۱، ص ٤٤٥ ؛ معجم رجال الحدیث، ج۱، ص ۳۱۲.

۲. تنقیح المقال،ج۱،ص ٤۰.

۳. قاموس الرجال، ج۱، ص ۳۳۲؛ منتهی المقال، ج۱، ص ۲۱٦.

٤. قاموس الرجال، ج ۱، ص۳۳۲.

دلیل دوم این که محققاً ابراهیم، بدون واسطه از یونس روایتی ندارد.[۱]

دیگر آن که وفات یونس در مدینه و در زمان امام رضا علیه‌السلام بوده است، لذا ابراهیم، نمی‌تواند روایتی ازاو ـ که در مدینه است ـ داشته باشد.[۲] این، مجموع استدلال مخالفان است.

اما معتقدان به تلمذ ابراهیم از یونس در جواب منکران، پاسخ‌هایی دارند که قانع کننده به نظر می‌رسد. ایشان، قدح یونس نزد قمی‌ها و درعین حال، قبول روایات ابراهیم را- که شاگرد یونس محسوب می‌شود -، نشا ن دهنده نهایت تقوای او و وثوق قمی‌ها به ابراهیم می‌دانند و هیچ منافاتی بین این دو نمی‌بینند.[۳]

در ضمن، سیره بزرگان اصحاب، عدم روایت از مشایخی بوده است که مورد طعن واقع می‌شده‌اند. از این جهت، ابراهیم، تظاهر به شاگردی یونس و روایت از او وحتی از شاگردان وی نمی‌کرده است تا بتواند رسالت خویش را به انجام رساند و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را منتشر سازد.[٤]

و از جانب دیگر، طعن و ردّ یونس در اوایل امامت امام رضا علیه‌السلام و آغاز پیدایش واقفیه بوده است و چون یونس از مخالفان واقفیه به شمار می‌رفته است، آن‌ها تلاش فراوانی نمودند تا او را به سوی خود جذب نمایند، اما کوشش ایشان بی ثمر ماند، به گونه‌ای که علی بن حمزه و زیاد بن مروان، ضامن ده هزار درهم برای او شدند، اما یونس نپذیرفت. از این رو، به اشاعه شایعات ورواج مطالبی علیه او مبادرت کردند تا او را به امامت امام رضا علیه‌السلام بی تمایل نشان دهند و دیدگاه شیعیان را نسبت به وی مشوّه سازند، ولی هنگامی که امر امامت امام

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج۱، ص ۳۱۲.

۲. تهذیب المقال، ج۱، ص ٤، تهذیب المقال، ج۱، ص ۲۷۸.

۳. تنقیح القال،ج۱، ص٤، تهذیب المقال،ج۱،ص۲۷۸.

٤. تهذیب المقال، ج۱، ص ۲۷۹.

رضا علیه‌السلام بر همگان آشکار گشت، درباره یونس از امام علیه‌السلام سوال نمودند و حضرت، ایشان را به رجوع به یونس امر فرمود و درباره او از امام رضا و امام جواد علیهماالسلام مدایحی وارد شد.

در این وضعیت، مشایخ قم نیز به او مراجعه کردند و از طعن اودست برداشتند. ابن شادان می‌گوید: محمد بن احمد بن عیسی از طعن یونس، توبه و استغفار نمود. بنابراین، شاگردی ابراهیم در نزد یونس و انتساب روایت کوفیان، در قم، هیچ دور از ذهن نیست.[۱] وفات یونس در زمان امام رضا علیه‌السلام و در مدینه نیز نمی‌تواند نفی کننده شاگردی ابراهیم نزد او باشد.[۲]

در مورد عدم ثبوت روایت ابراهیم از یونس نیز باید یادآوری نمود که شاگردی نزد او ملازمه‌ای با روایت از وی ندارد، چراکه یونس تنها محدث و راوی نبوده است، بلکه همان گونه که ابن ندیم در الفهرست خود می‌گوید، یونس، آگاه به علم کلام و علوم دیگرهم بوده است. بدین علت، نمی‌توان عدم روایت ابراهیم از یونس را دلیل برعدم شاگردی نزد او قلمداد نمود.[۳] با توجه به مطالبی که آمد و نیز تردید و اضطرابی که در کلام مخالفان موجود است، نظر موافقان پذیرفتنی‌تر است.

ابراهیم در کلام علما

ابراهیم بن هاشم قمی، عالمی نستوه، فقیهی وارسته و راوی ای خستگی ناپذیر، و در راه ترویج تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام، از والامقام ترین روات و دارای منزلتی عظیم در میان محدثان اخبار عترت نبوی است. محققان علم رجال و

---

۱. همان جا.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۲۷۹ ؛ تنقیح المقال،ج۱،ص۳۹.

علمای علوم اسلامی، بسیار او را ستوده‌اند توصیف او به این که اوّلین نشر دهنده اخبار کوفیان در قم است، خود، دلالت بر جلالت مقام او دارد و شاید بتوان وی را پرچمدار و سلسله جنبان نهضت حدیثی در میان راویان و محدثان حوزه درسی قم دانسست. ابراهیم، در میان روات، دارای بیشترین و متنوّع ترین روایات است به گونه‌ای که در بسیاری از ابواب فقهی و اخلاقی، احادیثی از او موجود است و کم تر بابی است که از روایات او تهی باشد.[۱]

آیةالله خویی ﷺ روایات او را متجاوز از [٦٢١٤] حدیث.[۲] وتعداد اساتید و مشایخ او را بالغ بر۱٦۰ نفر ذکر نموده است[۳]، که این همه، مقام شامخ و موقعیت ستوده او را نزد اهل تحقیق وبزرگان تألیف و عالمان مکتب شیعه می‌رساند. علامه بحرالعلوم ﷺ وی را با عبارتی چون: کثیر **الروایة**، واسع الطریق، ومقبول الحدیث می‌ستاید.[٤] ابن مشهدی در کتاب المزار الکبیر، در باب «ذکر نمازگزاران در زوایای مسجد سهله»، او را از کسانی معرفی می‌نماید که در عصر غیبت، به محضر امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف رسیده‌اند.[٥] و این، افزون بر مقام علمی ابراهیم بن هاشم، نشان از عظمت روحی و معنوی، و وارستگی اخلاقی او دارد و جایگاه او را نزد اهل بیت ﷺ روشن می‌سازد. شهید ثانی ﷺ، وی را از ارجمندترین اصحاب و والاترین بزرگان شیعه و«کثیر العلم **والروایة**» می‌داند و او را از کسانی می‌شناسد که این حدیث امام صادق ﷺ درشأن ایشان وارد است: **إعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عنا**. منزلت هر کس را به مقدار روایتش از ما

---

۱. رجال السید بحرالعلوم،ج۱،ص ٤٣٩ ۱۹ رجال السید بحرالعلوم،ج۱،ص ٤٣٩ تهذیب المقال ج۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج۱، ص ۳۱۸-۳۲۱.

۳. همان، ۳۱۷.

٤. رجال السید بحرالعلوم، ج۱،ص ٤٣٩.

٥. تهذیب المقال،ج۱.

بشناسید.[۱]

میرداماد ﷺ در کتاب الرواشح، ابراهیم را این گونه معرفی می‌نماید: **هو [إبراهیم بن هاشم] شیخ الشیوخ، قطب الاشیاخ، وتر الاوتاد، سند الاسناد.**[۲] آنچه بر شمردیم، نمونه‌ای بود از رفعت مقام این محدث گرانمایه و روایتگر فرزانه علوم آل البیت ﷺ که بر زبان و قلم بزرگان دین و مذاهب، جاری گشته است.

وثاقت ابراهیم بن هاشم

ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، از راویان و از بزرگان علم حدیث و روات اهل بیت ﷺ است، و بر شخصیت ارجمند وی هیچ خللی وارد نیست، اما تنها به این علّت که اصحاب، به وثاقت و عدالت او تصریح نکرده‌اند، گروهی از متقدمان، او را در حد وثاقت پذیرفته‌اند و حدیث او را «حسن» دانسته‌اند، که البته اینان نیز در کلامشان اضطراب و تردید وجود دارد و به مقا م علمی و معنوی ابراهیم، اذعان دارند، گرچه متأخران، شخصیت والای ابراهیم را موثق و روایات او را صحیح می‌دانند، علامّه حلّی ﷺ درمورد او می‌نگارد: من هیچ یک از اصحاب را نیافتم که او را قدح کرده باشد و نیز به تعدیل او تصریح کرده باشد. روایات از او بسیار است و ارجح، قبول روایات اوست.[۳]

علامه مجلسی ﷺ، روایات او را حَسَن، اما در مرتبه صحیح می‌داند.[٤] شهید ثانی ﷺ، در مسالک الافهام، هنگام بحث از وقوع طلاق به صیغه امر، حدیث

---

۱. مسالک الافهام، در وقوع طلاق به صیغه امرو عدم توارث به عقد منقطع، شرح الدروس، مسأله مسّ مصحف.

۲. رجال السید بحرالعلوم،ج۱،ص٤٠٥.

۳. الخلاصه،للحلّی،ص۱۳۷-۱۳۸.

٤. الوجیزه، محمدباقر مجلسی،ص١٦.

ابراهیم را از بالاترین و بهترین مراتب حَسَن، نام می‌برد و در بحث در مورد روایتی دیگر، طریق ابراهیم را از والاترین طرق می‌شناسد. هم او در شرح الدروس می‌نویسد: **إنّ حديث إبراهيم بن هاشم، من يعتمد عليه كثير وإن لم ينصّ الاصحاب على توثيقه، لكن الظاهر أنّه من أجّلاءالاصحاب عظمائهم، المشارإلى عظم منزلتهم ورفع قدرهم في قول الصادق** ﷺ: «**إعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنا.**»

احادیث ابراهیم، از جمله روایاتی است که برآن بسیار اعتماد شده است. اگرچه نصّی از اصحاب در توثیق او وارد نگشته است. اما ظاهر آن است که او از بزرگان اصحاب و بلند مرتبگان آن‌هاست که این کلام امام صادق ﷺ به منزلت والای او اشاره دارد که فرمود: «منزلت اشخاص را به مقدار روایات آن‌ها از ما اهل بیت بشناسید».

ازآنچه گفته شد، معلوم گردید که تنها علّتی که به موجب آن، قدما به وثاقت ابراهیم و صحیح بودن روایاتش قائل نشده‌اند، وارد نشدن کلامی از اصحاب، در این مورد است که به این مسأله هم رجالیان متأخر، پاسخ‌های متقن و دقیقی داده‌اند میرداماد در الرواشح، پس از آن که روایات ابراهیم را از نظر قدما، تالی درجه صحت می‌داند، می‌نویسد: صحیح وصریح در نزد من آن است که طریق ابراهیم صحیح است، چرا که جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید. سپس می‌افزاید: بزرگان و نام آورانی هم‌چون: شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی، شأنشان بالاتر از آن است که دیگران، آن‌ها را توثیق کنند. ابراهیم نیز که از موجه ترین و والاترین بزرگان شیعه است، شایسته آن مقام است و مدح او به عبارت «**هوأول من نشر أحاديث الكوفيين بقم و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمان**»، تعبیر جامعی است.[1]

---

[1]. رجال السيد بحرالعلوم، ج۱، ص ٤٥١.

برخی دیگر نیز گفته‌اند همان گونه که برخی مشایخ اجازه، همانند: احمد بن محمدحسن بن ولید و محمد بن اسماعیل نیشابوری در رجال، توثیق نشده‌اند و با این حال، حدیث آن‌ها صحیح شمرده می‌شود، چرا که گرفته شده از اصول است، از این رو، حدیث ابراهیم نیز به طور قطع صحیح خواهد بود.[۱] از عبارت محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز بر می‌آید که ابراهیم را از زمره موثقان می‌دانسته‌اند.[۲] شیخ بهایی از پدر بزرگوارش نقل کرده است که: **إني لأستحيي أن لا أَعُدّ حديثه صحيحاً.**[۳] من شرم از آن دارم که حدیث او[ابراهیم] را صحیح ندانم. علامه بحرالعلوم ﷺ در رجال خویش می‌فرماید: **الاصحُّ عندي أنه ثقة صحيح الحديث.**[٤]

نظر صحیح نزد من آن است که ابراهیم، ثقه و حدیث او صحیح است. سید بن طاووس ﷺ در روایتی که در سندش ابراهیم هست، می‌گوید: ... **ورواة الحديث، ثقات بالإتقان.**[٥]

و ابن قولویه در اسناد کتاب کامل الزیارت، به وثاقت تمام کسانی که در اسناد کتاب واقع شده‌اند و ابراهیم هم از جمله آن‌هاست شهادت داده است.[٦] عمده دلایلی که سید بحرالعلوم ﷺ و دیگران بر صحت روایات و وثاقت ابراهیم نقل کرده‌اند، عبارت است از:

۱. آنچه علی بن ابراهیم بن هاشم، فرزند فاضل و ثقه و بزرگوار او در خطبه

---

۱. همان جا.

۲. همان،ص٤٥٣. به نقل از:زبدة المقال،ص ۸۵ [کتاب الصوم].

۳. تنقیح المقال،ج۱،ص ٤٠.

٤. رجال السید بحرالعلوم،ج۱،ص ٤٦٢.

٥. فلاح السائل، ص۱۵۸.

٦. معجم رجال الحدیث،ج۱،ص ۳۱۷.

تفسیرش می‌گوید که: **و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهي الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولایتهم**. ما ذکرکننده و خبر دهنده آنچه هستیم که به ما رسیده وآن را مشایخ ما و ثقات ما از کسانی که خداوند، اطاعت و ولایت آن‌ها را بر ما واجب ساخته است، روایت کرده‌اند. این در حالی است که بیشترین روایت او از پدرش است و معنای «مشایخنا» و «ثقاتنا» از باب اتحاد موصوف، «مشایخنا الثقات» است. بنابراین، وی در ابتدای کتاب خویش، به وثاقت مشایخ اسناد کتاب از جمله ابراهیم، اذعان می‌نماید.[۱]

۲. آن که بسیاری از متأخران، وی را توثیق نموده‌اند و این، تعارضی با عدم توثیق اکثر متقدمان ندارد، به جهت اضطراب و دوگانگی ای که در کلامشان موجود است که گاهی روایتی با واسطه ابراهیم را «صحیح» و گاهی «حَسَن» خوانده‌اند. البته، عدم توثیق قاطع آن‌ها، می‌تواند به دلیل عدم اطلاع بر سبب مقتضی توثیق باشد که به طور قطع،سخن غیر مطلّع[متقدّمان]بر مطلّع[متاخرّان]، حجّت نخواهد بود.[۲]

۳. تصحیح طرق احادیثی که در آن‌ها ابراهیم حضور دارد، از سوی اصحاب اصطلاح همانند: شهیدین، علامه و دیگران و این، تنافری با توصیف او به «حَسَن» در جای دیگری از عبارات آن‌ها ندارد، چرا که اختلاف نظر از شخص واحد در موضوعی یگانه، بسیار روی می‌دهد.[۳]

٤. اصحاب و علما بر قبول روایات ابراهیم، اتفاق دارند، با آن که در حجّیت حدیث حسن، آرای مختلفی ابراز نموده‌اند. از این رو، باید سبب جمع کننده‌ای بر اعتبار او وجود داشته باشد که با وجود توصیف روایاتش به حسن از سوی

---

۱. رجال السید بحرالعلوم،ج۱، ص ٤٦٢-٤٦٣؛ تنقیح المقال،ج۱،ص ٤١.
۲. رجال السید بحرالعلوم، ص ٢٦٤، تنقیح المقال، ص ٤١.
۳. همان.

متقدمان در قبول روایاتش اختلافی نکرده‌اند.[۱]

۵. اصحاب وعالمان علم رجال، در شأن این راوی فرهیخته نگاشته‌اند که «**إنه اول من نشر أحاديث الكوفيين بقم**» واین، خود دلیل مستقلّی بر وثاقت ابراهیم است، چرا که حوزه قم ـ که در جرح و تعدیل روایات، شیوه سختگیرانه‌ای داشته است ـ، نمی‌توانسته نسبت به روایات ابراهیم، بی تفاوت باشد. از این جهت، قدح و طرد نکردن او از جانب قمی‌ها دلیل بر نهایت وثاقت اوست.[۲]

روایت ابراهیم از حمّاد بن عثمان و یا حمّاد بن عیسی

بحث دیگری که از منظر روایی و رجالی دارای اهمیت است، موضوع روایت ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان و حماد بن عیسی است که در کتب حدیثی از هر دو، روایاتی موجود است، ولی شیخ صدوق ﵀ در اواخر مشایخ کتاب من لا یحضره الفقیه، درباره یکی از احادیث چنین می‌نگارد: حدیثی را که درآن، وصیت امیرالمؤمنین ﵇ به فرزندش محمد بن حنفیه است، روایت کردم از پدرم، ازعلی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از کسی که آن را از امام صادق ﵇ روایت کرده است، در حالی که بیشتر مردم در این اسناد اشتباه کرده‌اند و به جای حمّاد بن عیسی، حماد بن عثمان را قرار داده‌اند. ابراهیم بن هاشم، حمّاد بن عثمان را ملاقات نکرده است و فقط حمّاد بن عیسی را دیده است.[۳]

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳.

در این مسأله، بسیاری از فقها، پیرو نظر شیخ صدوق ﷺ هستند که از جمله آنان می‌توان علامه ابن داوود، شهید ثانی و فرزند بزرگوارش را نام برد، اما برخی در این موضوع درنگ کرده‌اند و آن را نپذیرفته‌اند، چراکه حمّاد بن عثمان وحمّاد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم را در طبقه هم دانسته‌اند و معتقدند که الکافی، روایات این دو را با تصریح به نام هر یک ذکر نموده است و گاهی از حمّاد، روایت کرده است، بدون آن که قید آن را مشخص کند و این، دلالت بر روایت ابراهیم از حمّاد بن عثمان دارد. در برابر، بعضی از محققان معاصر، روایات الکافی از حماد بن عثمان را ناشی از اشتباه مرحوم کلینی ﷺ دانسته‌اند و روایت بدون واسطه و مستقیم ابراهیم را از حمّاد بن عثمان نمی‌پذیرند و بنابر آنچه در «**باب الزکاة**» الکافی آمده است، ابن ابی عمیر را واسطه در این روایات می‌دانند.[1]

تألیفات وی

علمای رجال در شرح حال ابراهیم بن هاشم و در شمار آثار نوشتاری او، دو کتاب قضایا أمیرالمومنین ﷺ و کتاب النوادر را ثبت نموده‌اند. این دو کتاب، با کمال تأسف، در سوانح ایام وحوادث روزگار از بین رفته وبه دست ما نرسیده است.[2]

مشایخ و اساتید وی

ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، درمیان محدثان و روایتگران، شاید دارای پرشمارترین و بیشترین مشایخ و اساتید باشد. وی از امام جواد ﷺ، بدون

---

۱. قاموس الرجال،ج۱، ص ۳۳۷.

۲. رجال السید بحرالعلوم،ج۱، ص۴۳۹؛تنقیح المقال،ج۱،ص۴۴.

واسطه، روایت دارد. او در راه ترویج معارف آل الله، سر از پا نشناخته و دشواری و رنج سفر را به جان خریده است و همواره، بی قرارانه در پی کسب حقایق نبوی و علوی بوده است. از این رو، نزد هر کسی که قطره‌ای از معارف دریای حقیقت یافت می‌شده، رفته و از او آموخته است، به گونه‌ای که علمای رجال، ۱۶۰ تن از کسانی را که ابراهیم از ایشان روایت دارد، ذکر نموده‌اند[۱] که ذکر نام همه آن‌ها در گنجایش این دفتر نیست. لذا به ذکر تعدادی از ایشان که در رجال علامه بحرالعلوم آمده است، اکتفا می‌کنیم: ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، ابراهیم بن محمد بن وکیل همدانی، احمد بن محمد بن ابی نصر، جعفر بن محمد بن یونس، حسن بن جهم، حسن بن علی وشّاء، حسن بن محبوب، حمّاد بن عیسی، حنان بن سید[۲]، حسین بن سعید، حسین بن زید نوفلی، ریان بن صلت، سلیمان بن جعفر جعفری، سهل بن یسع، صفوان بن یحیی، عبدالرحمان بن حجاج، عبدالله بن جندب، عبدالله بن مغیره، عبدالله بن میمون قداح، فضالة بن ایوب، محمد بن ابی عمیر،محمد بن عیسی بن عبید، یحیی بن عمران حلبی، و نضربن سوید.[۳]

شاگردان وی

شاگردان و دانش آموختگان مکتب درس و حدیث ابراهیم بن هاشم نیز هر یک، از نامداران و بزرگان شیعه به شمار می‌روند و خود، در فقه و علم و حدیث، سرآمد دوران بوده‌اند و در میان راویان، جایگاهی ممتاز را به خود

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج۱،ص۳۱۷.

۲. حنان بن سدیر صحیح است.

۳. رجال السید بحرالعلوم،ج۱،ص۴۳۹.

اختصاص داده‌اند که در کتب رجال، نامشان مظبوط است. تعدادی از شاگردان او عبارت‌اند از: احمد بن ادریس قمی، سعید بن عبدالله اشعری، عبدالله بن جعفر حمیری، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، محمد بن حسن بن صفار، علی بن حسن بن فضال، محمد بن علی بن محبوب، محمدبن یحیی عطار، حسن بن متیل.[۱]

خاندان وی

خاندان و فرزندان ابراهیم بن هاشم، همه از دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام وبسیاری از ایشان، از علمای شیعه بوده‌اند. وی دارای دو فرزند بوده که نامشان علی واسحاق است.

علی بن ابراهیم، از موثّق ترین روات و والا مقام‌ترین عالمان شیعی است و دارای کتابی در تفسیر قرآن است که یکی از کتب معتبر در این موضوع است. وی دارای سه فرزند است به نام‌های: احمد بن علی [که از مشایخ شیخ صدوق بوده است]، محمد بن علی [صاحب کتاب العلل ـ که علامه مجلسی در مواضع بسیاری از بحارالانوار، به نام او تصریح نموده است] و ابراهیم بن علی ــ که او نیز از راویان و محدثان است.

از فرزند دیگر ابراهیم بن هاشم، یعنی اسحاق نیز روایاتی در الکافی موجود است و ظاهراً سن وی از علی بن ابراهیم، بیشتر بوده است، چرا که روایات او از طریق برادرش علی بن ابراهیم است.[۲]

---

۱. تنقیح المقال،ج ۱،ص٤٣٦؛تهذیب المقال، ج ۱، ص۲۷۹؛رجال السید بحرالعلوم،ج ۱،ص٤٣٩.
۲. مستدرکات علم رجال الحدیث،ج ۱، ص۲۲۵-۲۲٦.

وفات و مدفن وی

تاریخ وفات ابراهیم بن هاشم، همانند تاریخ ولادت او، مشخص نیست و در میان کتب رجال، سخنی در این زمینه وجود ندارد، اما از آن رو که وی از شاگردان امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام روایت دارد[1] واگر ولادت او درایام امامت امام کاظم علیه‌السلام باشد، می‌توان وفات او را در اوایل نیمه دوم قرن سوم دانست.

درمورد مدفن وی نیز با توجه به حتمی بودن ورود وی به قم و عدم وجود گزارشی مبنی بر خروج او از این شهر، و نیز مشخص بودن مقبره پسر بزرگوارش علی بن ابراهیم در قم، به طور مسلّم، مزار او نیز در قم است، ولی امروزه نشانی از مدفن او موجود نیست. عاش سعیداً و مات سعیداً.[2]

* * *

۱. تهذیب المقال،ج ۱ ص ۲۷۶.

۲. مجله علوم حدیث شماره ۱۹، ص ۱۰۲-۸۷، علی آقاجانی قناد.